

مجموعه سبزها - جلد ۱

مناهج الاحكام - قسمت اول

INBA ۱

مقدمه فایل‌های ورد مجموعه سبزه‌ها

به نام یزدان مهربان

با درود فراوان،

بدین وسیله به اطلاع پژوهشگران و دستداران آثار بابی و بهائی می‌رساند:

طی مجموعه‌ای که اینک تقدیم می‌شود، فایل‌های ورد Word آثار مندرج در مجموعه «کتاب‌های جلدسبز» ارائه می‌گردد. کتاب‌های جلدسبز، کتاب‌هایی است که عمدتاً طی دهه‌ی پنجاه خورشیدی، توسط محفل ملی بهائیان ایران، عجلالتا جهت حفظ، تکثیر شده است. فایل اسکن‌شده‌ی این کتاب‌ها، پیشتر در برخی از وبگاه‌های اینترنتی از جمله کتابخانه‌ی بهائی (<https://bahai-library.com>) و کتابخانه‌ی افنان (<https://afnanlibrary.org>) موجود بود. اما مجموعه‌ای که اینک تقدیم می‌شود، فایل ورد همان کتاب‌هاست که قاعدتاً از حیث جستجو و قابلیت کپی‌برداری از عبارات، کارایی بیشتری برای پژوهشگران عزیز دارد.

فایل ورد در دنیای امروزی همچون قلم و کاغذ الکترونیکی می‌ماند و حکم کاغذ و قلم و دوات محققین قدیمی را دارد که با آن می‌نوشته‌اند و تأملات خود را مکتوب می‌داشته‌اند. معاصرین ما از طلبه و دانشجو گرفته تا محقق و پژوهشگر و استاد، استفاده‌های زیاد و متنوعی از فایل‌های ورد می‌کنند و آنها را عصای دست خود می‌سازند. اما براهل فن پوشیده نیست که وثاقت و اعتبار محتویات فایل‌های ورد، به دلیل ماهیت خاصی که دارند، خصوصاً به‌خاطر امکان تغییر، دست‌خورده شدن تایپ متن و درهم ریختن حروف‌چینی واژه‌ها، از نوع خاصی است و در قیاس با متن اصلی و نسخه‌ی اسکن از متن اصلی در مقام برتر قرار ندارد. با این همه، امروزه طیف وسیعی از افراد متخصص و غیرمتخصص این ابزار الکترونیکی مفید را، با وجود چنین نقصی مورد استفاده قرار می‌دهند و از مزایای آن برخوردار می‌شوند. به تهیه‌ی فایل ورد از آثار بهایی نیز می‌توان از همین دریچه نگریست؛ ضمن آنکه بهتر است که برای حفظ شأن و مقام والای نصوص مبارکه تلاش شود تا حتی المقدور فایل‌هایی از متون بابی و بهایی تهیه شود که اشتباه و اشکال کم و نادری داشته باشند. نظر به همین مطلب، بسیاری از فایل‌ها در مجموعه‌ی حاضر مقابله و تصحیح شده است. در تصحیح آثار مندرجه در مجموعه‌ی جلد سبزه‌ها به چند نکته توجه شده است:

۱- در مورد آثار حضرت باب و حضرت عبدالبهاء، نسخه‌های جلدسبز با سایر نسخه‌های چاپی یا خطی موجود مقابله و تصحیح شد. در خصوص آثار حضرت باب، با توجه به اینکه هر یک از نسخ در دسترس ما دارای اشکالاتی بود و نمی‌توانستیم هیچ نسخه‌ای را به‌تمامه مبنا قرار دهیم، برآن شدیم تا در مواردی که به‌نظرمان اشکال، اشتباه یا تردیدی وجود دارد، آن موارد را با ملاحظه‌ای کلی اصلاح و نسخه‌ی تاییی را بر همان مبنا تهیه کنیم. در این

باب برای تصحیح متن یک اثر از آثار حضرت باب در جلدی از مجلدات سبزها، نه تنها آن را با متن همان اثر در دیگر مجلدات سبزها مقابله کرده‌ایم بلکه اگر نسخه‌ای از همان اثر در اثری خارج از این مجموعه بوده، از آن نیز استفاده کرده‌ایم. در نتیجه، نسخه‌ی پیش‌رو در برخی مواضع با مندرجات نسخه‌ی اصلی (جلدسبز) تفاوت‌هایی دارد؛ اما محض ارجاع‌دهی درست، شماره‌ی صفحات اصلی (شماره‌ی صفحات نسخه‌ی جلد سبز) در دل متن درج شده است.

- ۲- آثار حضرت بهاء‌الله مقابله نشده، اما در ضمن تایپ، تا حدی قابل قبول، تصحیح شده است.
- ۳- در مجموعه‌ی حاضر، برخی توابع حضرت باب که سابقاً به‌طور ناقص نشر یافته (مثل کتاب صحیفه عدلیه، مندرج در جلد ۸۲ که فاقد باب پنجم است، و یا صحیفه بین‌الحرمین و صحیفه اعمال سنه که بیشتر مختصراً نشر یافته) با توجه به سایر منابع به‌طور کامل، و تصحیح‌شده، منتشر می‌شود.
- ۴- در مجموعه‌هایی که سابقاً و از روی اضطرار منتشر شده بود نواقص عمده‌ای به چشم می‌خورد: از جمله، تفسیر «بسم‌الله» که در چندین مجموعه بدون مقدمه و خطبه نشر یافته بود، و یا توفیق حروف مقطعات قرآن که نیمی از آن ناقص منتشر شده، و یا تفسیر (های هذا) در جلد ۶۰ که در داخل متن افتادگی‌هایی دیده می‌شد، و یا چند باب اول این اثر در مجموعه‌ی ۹۸ که به‌طور ناقصی منتشر شده بود. در مجموعه‌ی حاضر، همه‌ی این نواقص با توجه به مجموعه‌های دیگر برطرف شده است.
- ۵- در مواردی که نتوانستیم درج صحیح لغتی را تشخیص دهیم آن را نشانه‌گذاری (های لایت) کرده‌ایم و یا با چند علامت سؤال (؟) آن را مشخص کرده‌ایم.
- ۶- برای مقابله‌ی نسخ آثار حضرت باب از نسخ مختلفی بهره برده‌ایم. از جمله، از تمامی مجلدات جلدسبز استفاده کرده‌ایم. فی‌المثل در تصحیح جلد ۱۴ تفسیر «های هو» از مجموعه کتاب‌های جلدسبز تنها اکتفا به همین جلد نشده، بلکه از مجلدات دیگر مثل جلد ۵۳، ۶۷، ۸۶ و منابع دیگر نیز استفاده کرده‌ایم. افزون بر نسخه‌های جلدسبز، مجموعه‌ی پرینستون و کیمبریج و نشریات ازلیان و مجموعه شخصی خود را نیز مدنظر و پیش‌رو داشته‌ایم.
- ۷- در مواردی رسم الخط واژه‌ها به‌گونه‌ای انتخاب شده که برای جستجو مناسبتر باشد. مثلاً گاهی کاتب در نسخی اصل کلمه‌ی «جلالت» را به‌صورت «جلالة» نگاشته است و ما ترجیح داده‌ایم آن را «جلاله» تایپ کنیم

و

در پایان یادآور می‌شود که از آغاز کار تایپ و تصحیح فایل‌های اسکن شده مایل بودیم که از همکاری فضلا و مطلعین جامعه در تصحیح نسخه‌های موجود، بیشتر بهره‌مند باشیم؛ اما این مهم، جز در مورد آثار حضرت باب و حضرت عبدالبهاء، محقق نگشت.

در همین جا به‌ویژه از جناب ولی‌اله کفاشی سپاسگزاریم. کار بازخوانی، مقابله و تصحیح فایل‌های تایپ‌شده‌ی آثار حضرت باب تماماً توسط ایشان انجام و نهایی شد. در عین حال، امیدواریم که در ادامه‌ی راه از مساعدت و همراهی تعداد بیشتری از یاران فاضل و مطلع مستفید شویم. ضمن آنکه از همه‌ی خوانندگان این فایل‌ها درخواست می‌کنیم تا اگر در حین مطالعه به اغلاط تایپی برخوردند آن موارد را از طریق سایت به ما اطلاع دهند. امید و هدف دیگرمان اینست که در آینده، تمام

فایل های این مجموعه، با مقابله‌ی علمی و اسلوبی دقیق‌تر - دست‌کم در حد آنچه که در مورد آثار حضرت باب و حضرت
عبدالبهاء انجام شده - تقدیم دوستان و یاران علاقمند شود.

فاضل یزدی

مناهج الاحکام

قسمت اول

این مجموعه با اجازه محفل مقدس روحانی ملی ایران شیدالله ارکانه به تعداد محدود به منظور حفظ تکثیر شده است ولی از انتشارات مصوبه امری نمی باشد. شهرالسلطان ۱۳۲ بدیع.

*** ص ۱ *** بسمه الحاکم علی ما کان و ما یکون انّ اول ما کتب الله علی العباد عرفان مشرق وحیه و مطلع امره الذی کان مقام نفسه فی عالم الامر و الخلق من فازه قد فاز بکلّ الخیر و الذی منع من اهل الضلال ولو یأتی بکلّ الاعمال.

حضرت بهاءالله عزکبریائه این آیه مبارکه را دیباچه کتاب شریعتی خود مقرر داشته بعبارت ساده سر کتاب مستطاب اقدس باین آیه مبارکه مصدر و مزین فرموده و همچنین جمیع انبیاء و رسل اهمیت و لزوم این موضوع را بعبارات عدیده با تأکیدات صریحه گوشزد نوع بشر فرموده و علّت غائی ایجاد را معرفت ربّ العباد بیان نموده اند و احدی را سوای دیوانه در این تکلیف استثناء نفرموده و معذور ندانسته اند و همه را بر این نکته مطلع و آگاه نموده و در قرآن می فرماید "وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ" و در حدیث قدسی معروف می فرماید "كنت كنزاً مخفياً فأحببت أن أعرف فخلقت الخلق لكي أعرف" یعنی من گنجی پنهان بودم دوست داشتم معروف گردم پس آفریدم خلق را برای آنکه شناخته شوم و این

ظهور اعظم غیر از این آیه مبارکه الواح عدیده نزول یافته در کلمات عربی مکنونه می فرماید
 "كُنْتُ فِي قَدَمِ ذَاتِي وَأَزَلِيَّةً كَيْنُونِي عَرَفْتُ حُبِّي فِيكَ خَلَقْتِكَ وَأَلْقَيْتُ عَلَيْكَ مِثَالِي وَأَظْهَرْتُ
 لَكَ جَمَالِي" *** ص ۲ *** این مطلب از مسلمیات جمیع ملل و مذاهب است و این
 نکته نیز مسلم و مبرهن است که عرفان ذات بر احدی ممکن نیست چنانچه برعموم این
 نکته معلوم است که هیچ مصنوعی قادر بر عرفان صانع خود نیست و هیچ نقشی نقاش
 خود را نمی تواند شناخت و این بیان مبارک امیرالمؤمنین در این موضوع در الواح الهیه
 تکراراً برای تنبّه نزول یافته و برای آگاهی ما کافست می فرماید کَلِمًا مِيْزُتْمُوهُ بِأَوْهَامِكُمْ فِي
 أَذَقِّ الْمَعَانِي فَهُوَ مَخْلُوقٌ مَصْنُوعٌ مِثْلُكُمْ مَرْدُودٌ إِلَيْكُمْ یعنی هر چه بر هم خود امتیاز دهید
 در دقیق ترین معانی پس آن مخلوق ذهن وزاده فکر شماست و بخود شما باز می گردد ابداً
 در ساحت قدس حق راهی ندارد و نیز می فرماید "السبيلُ مسدودٌ والطلبُ مردود" یعنی این
 راه بسته و طلب آن نکوهیده و باطل است پس راهی برای ما جز راه معرفت مظاهر مقدسه
 الهیه باقی نمی ماند و خداوند مهربان عرفان مظاهر امر خود را معرفت ذات مقدس خود
 مقرر فرموده یعنی هر کس ایشان را شناخت خدا را شناخته و هر کس ایشان را اطاعت نمود
 خدا را اطاعت نموده چنانچه در قرآن می فرماید "مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ" هر کس
 اطاعت کند رسول خدا را البته خدا را اطاعت کرده است و همچنین "قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ
 اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ" یعنی اگر خدا را دوست می داشتید پس مرا متابعت کنید تا خدا
 شما را دوست بدارد بهتر آنکه این موضوع را بالواح الهیه پایان برسانیم بقوله عزّ اسمه

"هوالمهدی الخبیر" *** ص ۳ *** مقصود حق جلّ جلاله از خلق در رتبه اولیّه معرفت بوده و هست چون باب معرفت ذات غیب مکنون مسدود و نفوس مقدّسه را که مظاهر امر و مطالع حکم مشارق وحی و مهابط علمند از عالم غیب به عرصه شهود فرستاد و امر و نهی و اقبال و عرفان و اطاعت و معصیت و کفر و ایمان را به آن هیاکل مقدّسه راجع فرمود هر نفسی اقبال نمود از مقبلین محسوب و در کتاب الهی از قلم اعلی از مؤمنین مسطور و لکن در احیان ظهور مظاهر امر اکثر اهل عالم معرض و منکر مشاهده شدند و سبب و علت این حجبات غلیظه علمای عصر بوده‌اند چنانچه هر صاحب بصری و درایتی باین فقره گواهی داده و می‌دهد از حق می‌طلبیم باصبع قدرت حجبات عالم را خرق فرماید و عباد خود را از بحر معانی محروم نسازد الی آخر و در لوح دیگر می‌فرماید "قوله جلّ کبریاؤه بر هر صاحب بصری واضح و مبرهن بوده که مقصود از آفرینش موجودات معرفت حق بوده و خواهد بود و بسی لائح و محقق است که این معرفت بوهم تمام نشود و بظنّ اتمام نپذیرد زیرا که در عالم الفاظ جمیع فرق مختلفه شریکند چنانچه ملاحظه می‌شود که ساکنین ارض کلاً و طراً خود را مخلوق و مرزوق می‌دانند و در ظل اسماء و صفات الهی خود را ساکن می‌دانند چنانچه هر ملّت و مذهبی اسامی چندی در میان ایشان هست که آن اسماء را شرائط فیض الهیه و وسائل رحمت ربانیه می‌دانند پس در این مقام جمیع من فی الارض شریک و سهیمند منتها اینست که در اسامی مختلفند چنانچه *** ص ۴ *** السن جمیع مختلف است همان قسم اسامی اولیا و اصفیای ایشان هم مختلف است در این صورت

اهل حق را برهانی محقق باید و دلیل و مقامی محکم شاید تا ممتاز باشند از جمیع ممکنات و قناعت بآنچه ناس باو متمسکند ننمایند" الی آخرالوحد باری از این بیانات معلوم شد اولین تکلیف که بر هر فردی از افراد بشر فرض و واجب است شناختن مظهر امر الهی است که در عالم امر و خلق و ملک و ملکوت قائم مقام ذات غیب مکنون است هر که باین مقام رسید بکل خیر فائز و هر که محروم شد گمراه و در درگاه احدیت غیر مقبول است اگر چه جمیع اعمال و عبادات را انجام دهد.

نطق دوم

اذا فُزْتُمْ بهذا المقام الأسمى والأفق الأعلى ينبغي لكل نفسٍ إن يتبع ما أمر به من لدى المقصود لانهما معاً لا يقبل احدهما دون الآخر هذا ما حکم به مطلع الإلهام.

چنانچه عرض شد اولین فریضه انسان تحصیل عرفان مظهر امر رحمانست چنانچه در سابق نیز گفته شد "مَنْ مَاتَ وَلَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً یعنی هر کس بمیرد و پیشوای

زمان خود را نشناسد بحال بت پرستی مرده است" و همچنین بیان امیرالمومنین

"إِعْلَمُوا أَنَّ الْأَرْضَ لَا تَخْلُو مِنْ حُجَّةٍ إِلَّا ظَاهِرًا مَشْهُورًا وَإِمًّا خَائِفٌ مَغْمُورًا" یعنی هرگز

زمین از حجت خالی نیست یا حجت الهی ظاهر است یا از ابصار خلق مستور است" باری

مفاد این آیات مبارکه اینست *** ص ۵ *** که چون عرفان مظهر امر حصول یافت و هر

انسانی که باین مقام ارجمند فائز شد لازم است برای او که متابعت کند آنچه را که از مقصود عالمیان صادرگشته و بدیهی است در جمیع امور جزئی و کلی مادی و روحانی و معنوی اول علم و معرفت و بصیرت در آن لازم است و بعد از حصول دانش و بینش عمل لازم زیرا علم و عمل در جمیع امور توأم و با هم است نه علم بی عمل انسان را بسر منزل مقصود می‌رساند و نه عمل بی علم انسان را به ساحت قدس معبود می‌کشاند چنانچه مرغ را برای پرواز دو بال لازم و با یک بال پرواز غیرممکن به همین قسم برای انسان در پرواز به عالم قدس الهی دو بال لازم یکی بال علم و دیگری بال عمل و این هر دو توأم است و قبول یکی بدون دیگری در آستان احدیّت مردود و غیر مقبول است و این موضوع در جمیع شرایع مبرهن و مشروح خصوصاً در این ظهور اعظم به تأکیدات صریحه مؤکد و در الواح عدیده مصرّح و منصوص است حضرت بهاءالله جلّ کبریائهُ در لوحی می‌فرماید "اول الامر عرفان الله و آخره هو التمسک بما نزل من سماء مشیّته المهمینه علی من فی السموات و الارضین" یعنی اول امر معرفت الهی لازم و آخر امر تمسک جستن به آنچه از آسمان مشیّت او نزول یافته است و در لوح دیگر می‌فرماید قوله تعالی "هر نفسی الیوم باین امر اعظم فائز شد و مستقیم ماند او بجمیع خیر فائز است هذا ما شهد الله فی اول الايام اول معرفت حق جلّ جلاله و بعد عمل به آنچه در *** ص ۶ *** کتاب از قلم وهاب نازل گشته انشاء الله کلّ به آن موفق شوند" الی آخر اللوح و همچنین درباره عمل بی علم در لوح علی که یکی از الواح مفصله است می‌فرماید قوله جلّ کبریائهُ "چنانچه اگر کسی بعبادت اهل سموات

و ارض قیام نماید و از عرفان الهی محروم باشد هرگز نفعی بعاملین آن نبخشد و نخواهد بخشید و در جمیع کتب سماویه این مطالب مشهود و واضح است و اگر نفسی عارف بحق باشد و جمیع اوامر الهیه را ترک نماید امید نجات هست چنانچه نزد اولوالبصر واضح و مبرهن است پس مقصود اولیه از خلق ابداع و ظهور اختراع و ارسال رسل و انزال کتب و حمل رسل مشقت‌های لایحسی را جمیع بعلت عرفان جمال سبحان بوده پس حال اگر نفسی بجمیع اعمال مشغول شود و در تمام عمر بقیام و قعود و ذکر و فکر و مادون آن از اعمال مشغول گردد و از عرفان محروم ماند ابداً ثمری باو راجع نخواهد شد و عرفان الله لزال عرفان مظهر نفس او بوده در میان خلق او و همچنین راجع بعلم بی عمل نکوهش بسیار در الواح مقدسه نزول یافته " از آن جمله در این لوح مبارک می‌فرماید " امروز باید نفوسی که باسم حق ظاهرند و بافکش ناظر بطراز اخلاق روحانیه مزین باشند تا اهل عالم از این فیض نصیب برند از حق می‌طلبیم شاریان رحیق معانی را بما یرتفع به امره تأیید فرماید بسا از نفوس که بلسان معترفند بظهور حق قدرت او و لکن چون باعمال که در کتاب الهی نازل شده تمسک نجسته‌اند لذا سبب توقف اهل ارض شده‌اند انشاء الله باید بما ینبغی *** ص ۷ *** لایام الله عامل شوند " در لوح دیگر می‌فرماید " طوبی لنفس تربی العباد بحدود الله الّتی نزلت فی الزیروالالواح " یعنی خوش آن کسی که تربیت کند بندگان را باحکام الهی این موضوع را نیز به این بیان مبارک به پایان می‌رسانیم در لوحی که به افتخار حاجی میرزا محمد تقی طبسی نزول یافته و اشاره بلزوم معرفت و طاعت است

می فرماید قوله عزّ اسمه "حقّ جمیع عالم را به آنچه سبب و علّت نجات است در جمیع احوال امر نموده و می نماید یشهد بذلك لسان العظمة فی مقامه العزيز المنیع اگر به بصر انصاف و آنچه ظاهر شده ناظر باشی در **اقلّ من** آن به مقام بلند استقامت فائز گردی قبل از ظهور حجت و برهان امر بعرفان نشده چشم عطا فرموده و بکلمه انظر نطق نموده لسان عنایت شده و کلمه اذکر نازل قوت بخشید باعمال امر نمود انّ ربّک لهو العادل الحکیم" الی آخر از فضل الهی توفیق عبودیت آستان مقدس را آمل و سائلیم.

نطق سوم

انّ الذین اوتوا بصائر من الله یرون حدود الله السّبب الأعظم لنظم العالم و حفظ الأمم و الذی غفل اّنه من همج رعاع.

البته صاحبان بصر و بصیرت که با چشم تیزبین آیات کتاب تکوین و تدوین را مشاهده و مطالعه می کنند و شرایع و ادیان الهیه را در هر عصر و زمان کامل سعادت *** ص ۸ *** بشر و حافظ نوع انسان از هر گونه خطر و شرّی دیده و می بینند و حدود و قوانین الهی را بزرگترین سبب از برای تنظیم عالم و حفظ بنی آدم دانسته و می دانند چه هر انسانی که بحلیّه عقل و دانش آراسته باشد می داند برای جلوگیری از مفسد طبیعت و حفظ نوع بشر از شرور و مفسده و عدم تجاوز نفوس از حدود و حقوق خود قانونی لازم است و این عقیده

اتفاقی علما و فلاسفه و دانشمندان الهی و طبیعی است چنانچه این بیان مبارک حضرت عبدالبهاء عزاسمه الابهی اشاره باین موضوع دقیق است قوله جلّ بیانه "آئین الهی درمان هر دردی است زیرا بمقتضای حقائق اشیاء است" علمای قانون در این مسئله خیلی بحث کرده اند مشاهیر آنها گفته اند که قانون باید از روابط ضروریّه باشد و آن بمقتضای حقائق اشیاء است لکن مظاهر مقدسه الهیه فرموده اند که تشریح چنین قانونی از قوه بشر خارج است زیرا عقل بشری احاطه بحقائق اشیاء ندارد و محیط بمقتضیات روابط ضروریّه نیست لهذا قانون الهی لازم است که محیط بحقائق و نافذ در اشیاء است حضرت بهاء الله جلّ بیانه در لوح تجلیات می فرماید "متغمسین بحر بیان باید در کلّ حین باوامر الله و نواهی الهی ناظر باشند اوامرش حصن اعظم است از برای حفظ عالم و صیانت اُمم نورا لمن اقر و اعترف و نارا لمن ادبر و انکر" و نیز در لوح مبارک اشراقات می فرماید تعالی قوله "این نوری است مبین و حُصنی است متین از برای حفظ و آسایش *** ص ۹ *** اهل عالم چه که خشیه الله ناس را بمعروف امر و از منکر نهی نماید اگر سراج دین مستور ماند هرج و مرج راه یابد نیّر عدل و انصاف و آفتاب امن و اطمینان از نور باز مانند" باری بر هر ذی شعوری واضح است که بزرگترین اسباب نظم عالم و حفظ و صیانت اُمم در هر عصر و زمان شرایع الهیه بوده و خواهد بود و هر سیاست و قانونی در ظل شرایع الهیه بوده و خواهد بود و هر سیاست و قانونی در ظل شرایع الهیه در عصر خود کافل سعادت و حفظ و صیانت بشر است لذا در کتب سماویه و لسان انبیای الهی و اهل بیت عصمت گاهی بکشتی و گاهی بکهف و مغاره

و وقتی بحصار و قلعه تشبیه و تعبیر شده چه هر کس در بیابان گرفتار برف و بوران شود به مَغَارَه کوه پناهنده گردد تا محفوظ ماند و اگر انسان در مقابل دشمنانی قوی پنجه از مقاومت عاجز ماند ملتجی بقلعه و حصار شود تا از شرّ ایشان امان یابد و همچنین اگر انسان مسافرت دریا کند بکشتی سوار می شود تا از خطر غرق و طوفان آسوده و راحت باشد از این نقطه نظر است که رسول اکرم در لزوم تمسک بشریعت و توسل باهل بیت عصمت که مبین آیات و مروج شریعت بودند می فرماید "مثل اهل بیتی کمثل سفینة نوح من ركب فیها نجی و من تخلف عنها غرق" یعنی مثل اهل بیت من مانند کشتی نوح است هر که در کشتی سوار شد از غرق نجات یافت و هر کس تخلف نمود غرق شد و در معنی کشتی نوح حضرت بهاء الله جلّ بیانه در سوره مبارکه نصح می فرماید "فَلَمَّا تَمَّ سَفِينَةُ الرُّوحِ فِي كَلِمَةِ الْاَكْبَرِ ظَنَّا يَا نُوْحُ فَاَدْخَلَ فِيهَا مِنْ اَهْلِكَ *** ص ۱۰ *** الَّذِيْنَ سَبَقَتْ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ وَكَانُوا فِي دِيْنِ اللّٰهِ اِنْ يَسْبِقُوْنَ اِذَا اَنْزَلْنَا مِنْ مِّنْ غَمَامٍ الْقَهْرَ اَمْطَارَ الْغَفْلَةِ وَاغْرَقْنَا كُلَّ مَن فِي الْاَرْضِ اِلَّا الَّذِيْنَ هُمْ كَانُوا عَلٰى سَفِيْنَةِ الرُّوحِ رَاكِبُوْنَ" مفاد و مفهوم چنین است چون سفینه روحانی در کلمه بزرگ نوح با تمام رسید گفتیم ای نوح اهل بیت خود را که سابقه ایمان دارند داخل کشتی کن در آن حال نازل کردیم از ابر قهر و غضب باران های غفلت را و غرق نمودیم هر کس بر روی زمین بود مگر کسانی که بر کشتی سوار بودند و از حضرت عبدالبهاء جلّ اسمه الاعلی حقیقت حال اصحاب کهف را سؤال نمودند در لوحی که بافتخار مرحوم اخوان- الصفا نزول یافته می فرماید قوله تعالی "اِنَّ اَصْحَابَ الْكُهْفِ وَالرَّقِيْمِ عِبَادٌ فَازُوا بِالْفَوْزِ الْعَظِيْمِ

وآووا الى كهف رحمة ربك الكريم رقدوا عن الدنيا واستيقظوا بنفحات الله و التجاءوا الى ذلك الغار ملاذ الأبرار و ملجاء الاخيار شريعة ربك المختار و شمس الحقيقة تقرضهم ذات اليمين و ذات الشمال "يعنى اصحاب كهف و رقيم بندگانی بودند که بفوز عظیم رسیدند و بمغاره پروردگار مهربان پناهنده گشتند از شئون دنیا خوابیدند و بنفحات الهی بیدار شدند و پناه بردند بسوی آن غار که پناه ابرار است و ملجاء اخیار و آن شریعت پروردگار مختار است و شمس حقیقت ایشان را بطرف راست و چپ حرکت می داد و اما آنچه در خصوص اصحاب كهف در السنه و افواه عوام شهرت و انتشار دارد اوهام و خرافات است

*** ص ۱۱ ***

نطق چهارم

اَنَا امرناكم بكسر حدودات النفس و الهوى لا ما رقم من القلم الأعلى انه لروح الحيوان لمن فى الامكان.

این بسی معلوم و واضح است که آنچه از قلم اعلى نزول یافته سبب ترقیات روحانیه و جسمانیه اهل عالم است حضرت بهاءالله جلّ جلاله در این آیه مبارکه بندگان آستانش را تذکر می دهد و باطاعت و تمسک به آنچه از قلم وحی نزول یافته متوجه می دارد و هم اشاره به اعمال نالایقه اتباع یحی و نهی از متابعت نفس و هوی می فرماید این آیه مبارکه

توضیح لازم دارد و آن برحسب اجمال آنست که در اوقاتی که حضرت اعلی روح ماسواه فداه در قلعه ماکو محبوس بودند و کسب تکلیف از آن حضرت در خصوص اوامر و احکام و وظائف مؤمنین چندان آسان نبود هنوز هم بیان نازل نشده بود اتباع آن حضرت کلمه کسرحدود شنیده بودند تابعان نفس و هوی برای این کلمه سوء تعبیر نمودند و بعد از شهادت حضرت اعلی با غوای سید محمد اصفهانی یحیی با جمال مبارک آغاز مخالفت و فساد نمود و بعضی از مفسدین از قبیل میرزا حسین قمی و حسین سوخته و ملاحسین هندیجانی و قاضی لاهیجانی و غیره از هیچگونه قبایح اعمال و شنایع افعال فروگذار نکردند چنانچه شرح مفسد یحیی و اتباع او در الواح عدیده از *** ص ۱۲ *** قلم اعلی نزول یافته از آن جمله در لوح مفصلی که بعضی از شنایع اعمال آنها را اشاره می فرماید قوله تعالی قوله "آن محبوب مطلعند که اعمال شنیه ما بین این فرقه ظاهر فی الحقیقه انسان قادر بر تقریر نه احدی اختیار زن و فرزند و مال و اموال خود نداشت اکثری تاغی و یاغی و طاغی و لکن خود را از اصحاب خلص الهی می دانستند معدودی مقدس از شئونات و شبّهات دیده شدند" الی آخر اللوح پس از اظهار و قیام حضرت بهاءالله جلّ ذکره بر امر الهی و تحمل زحمات لاتحصی بقوت قلم و نزول الواح نصحیه آن مفسد مستولیه اصلاح شد چنانچه در عین لوح مبارک قوله جلّ اقواله "از عراق و ارض سرّ و ارض سجن متصل اهل بیان را نصیحت و بما ینبغی لامرالله امر فرمودیم هنوز بغی و فساد مرتفع نشده اکثری آلوده اند و بتقدیس و تنزیه فائز نه" الی آخر اللوح بر مطلعین و متبعین در الواح الهیه واضح و معلوم

است نصائحی که از قلم اعلی نازل شده از حدّ احصاء خارج است از آن جمله در این لوح مبارک می فرماید قوله جلّ کبریائه "بگو ای مدعیان محبت از جمال قدم شرم نمائید و از زحمات و مشقاتی که در سبیل الهی تحمل نموده پند گیرید و متنبّه شوید اگر مقصود این اعمال سخیفه و افعال باطله بوده حمل این زحمات به چه جهت شده هر سارق و ماسقی باین اعمال و اقوال شما قبل از ظهور عامل بوده برآستی می گویم ندای احلی را بشنوید و خود *** ص ۱۳ *** را از آرایش نفس و هوی مقدس دارید ایوم ساکنین بساط احدیه و مستقرین **سرر** عزّ صمدانیه اگر قوت لایموت نداشته باشند بمال یهود دست دراز نکنند تا چه رسد بغیر، حق ظاهر شده که ناس را بصدق و صفا و دیانت و امانت و تسلیم و رضا و مدارا و حکمت و تقی دعوت نماید و باثواب اخلاق مرضیه و اعمال مقدسه کلّ را مزین فرماید بگو بر خود و ناس رحم نمائید امر الهی که مقدس از جوهر تقدیس است بظنون و اوهام نجسه نالایقه میآلاید" الی آخر و در لوح مرحوم ایادی می فرماید قوله تعالی شأنه "یا علی ناسرا سکر غرور اخذ نموده و از امرالله غافل کرده **نعتی** در بعضی از دیار مرتفع باید باسم حق دوستان الهی خود را حفظ نمایند باطل بلباس حق ناس را از صراط مستقیم منع می نماید چه اگر به لباس خود ظاهر شود احدی از عباد به او توجه ننمایند تمسک بعروة اسم ربّک و کن من الراسخین" و در لوح قفقاز می فرماید "یا اهل قفقاز در آخر بیان شما را وصیت می نمایم بامانت و دیانت و عفت و صدق و وفا امروز جنودالله اعمال طیبه و اخلاق مرضیه بوده و هست باین جنود حق را نصرت نمائید و مدائن قلوب را اخذ کنید

و سلطان این جنود تقوی الله بوده حق آگاه و عالم گواه که این مظلوم لازال اولیای حق را بنصائحی که سبب نجات و علت فلاح است وصیت فرموده " از این مقدار بیانات الهیه مفاد و معنای کسرحدود معلوم و واضح شد که مقصد از کسرحدود *** ص ۱۴ *** شکستن حدود نفس و هوی و اتصاف به تقوی و پرهیزکاری بوده نه ترک اوامر و احکامیه از قلم الهی نزول یافته بلکه آنچه از قلم اعلی نازل شده روح حیات است از برای اهل عالم پناه می بریم بحق از شر نفس و هوی.

نطق پنجم

قد ماجت بحور الحکمة والبیان بما هاجت نسمه الرحمن اغتتموا یا اولی الالباب .
همه می دانند در عالم وجود فصول اربعه مشهور است بهار و تابستان و پاییز و زمستان و هر فصلی را خصائصی و اقتضائی است فصل بهار را طراوت و لطافتی و خضرت و نظارتی مخصوص است ابرگریان و چمن خندان و مرغانی خوش خوان و اشجاری سرسبز و خرم دارد و فصل تابستان موقع ظهور اثمار از اشجار است و فصل پاییز موقع خزان و ظهور خمودت در جمیع اشیاء و در فصل زمستان نهایت برودت و خمودت در کافه موجودات عالم وجود ظاهر و عیانست همین قسم روحانیات نظیر جسمانیات است چنانچه حضرت بهاء الله عز اسمہ الاعلی در لوحی می فرماید قوله تعالی "انسان بمثابه شجر است اگر با ثمار

مزین گشت لایق مدح و ثنا بوده و هست و الا شجری ثمر قابل ناراست اثمار سدره انسانی بسیار لطیف و پسندیده و محبوب اخلاق مرضیه و اعمال حسنه ربیع اشجار ظاهره در هر سنه ظاهر و مشهود و لکن ربیع اشجار انسانیه ایام ظهور حق جلّ جلاله بوده اگر در این *** ص ۱۵ *** ربیع الهی سدره‌های وجود باثمار مذکوره مزین شوند البته انوار آفتاب عدل من علی الارض را احاطه نماید و کلّ خود را فارغ و مستریح در ظل حضرت مقصود مشاهده کنند آب این اشجار بیان محبوب امکانست در یک آن غرس می‌شود و در آن دیگر از امطار مرحمت رحمانی فرعش در سماء مشاهده می‌گردد شجره یابسه قابل ذکر نبوده و نیست طوبی از برای مقبلی که بطراز همت مزین شد و بر خدمت امر قیام نمود او بمقصود فائز و به آنچه از برای او خلق شده عارف صد هزار افسوس از برای نفوس غافله فی الحقیقه ایشان بمثابه اوراق یابسه مطروحه بر **ارضند** باد اجل هر یک را بمقر خود راجع نماید غافل آمدند و غافل زیستند و غافل بمقام خود رجوع نمودند" الی آخر اللوح و در لوح دیگر می‌فرماید قوله تعاله شأنه "همیشه **سراج** روشن نیست اگر چه فنا ندارد و لکن جزاهل بقا ادراک ننماید زیرا که فیض کلیّه و رحمت منبسطه و جمال هوپه و بحر احدیّه همیشه در جریان و در انبساط و در ظهور و در موج نیست بهار ظاهری که تربیت اشیاء بامر خالق اسماء به او موکول و معوض است در سال یک مرتبه ظاهر شود و همچنین بهار معنوی که تربیت ارواح و افئده منیره می‌نماید و حیات باقیه دائمه مبذول می‌فرماید در هزار سنه او از ید یکبار جلوه می‌نماید و بر همه اشیاء از غیب و شهود خلعت هستی و تجلی ربوبی ابلاغ

می‌فرماید دیگر تا کی مستحق آید و چه کسی لایق که ادراک نماید *** ص ۱۶ *** پس تا نسیم‌های خوش روحانی از باغ‌های قدس معانی می‌وزد و بلبل بیان بر شاخ‌های کلّ رضوان می‌سراید جهدی باید تا گوش از آوازه‌های ملیح ربّانی بی‌نصیب نشود و جسم از بادهای بهار معنوی محروم نماند و این نسیم بر هر جسد که وزید حیات باقیه بخشد و بر هر شجر یابسه که مرور نمود خلعت تازه دائمه عنایت فرمود" الی آخر و در کتاب مستطاب ایقان می‌فرماید قوله جلّ جلاله "ای برادر من جهدی باید تا ایام باقی است از اکواب باقی چشیم همیشه نسیم جان از مصر جانان نوزد و همیشه نهرهای تبیان در جریان نه و مدام ابواب رضوان مفتوح نماند، آید وقتی که عندلیبان چنان از گلستان قدرت به آشیان‌های الهی پرواز نمایند دیگر نه نعمه بلبل شنوی و نه جمال گل بینی پس تا حمامه ازل در شور و تغنی است و بهار الهی در جلوه و تزئین غنیمت شمرده گوش قلب را از سروش او بی‌بهره مکن" الی آخر پس از بیانات الهیه مفاد و مفهوم آیه مبارکه معلوم شد که می‌فرماید تا در پاهای حکمت الهیه در جریان است و نسائم عنایت در موج و سریان غنیمت شمارید ولی صدهزار افسوس و دریغ که غفلت و نسیان بحدیست که تا در دریای نعمت مستغرق است بشکرانه که سبب ازدیاد نعمت است قیام نمی‌کند و بکفران نعمت که موجب زوال است ایام را می‌گذرانند و چون آن نعمت را از کف داد آنوقت ندامت و افسوس گذشته فائده و ثمری نبخشد جز عذاب الهی چنانچه این آیه مبارکه قرائتی شاهد مقال است لَنْ شُكْرْتُمْ

لَا زِيْدَنَّكُمْ وَلَئِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ * * * ص ۱۷ * * * إِنَّ لِعَذَابِي شَدِيدَ شُكْرِ نِعْمَتِ

نعمت افزون کند کفر نعمت از کفت بیرون کند.

نطق ششم

إِنَّ الَّذِينَ نَكثُوا عَهْدَ اللَّهِ فِي أَوَامِرِهِ وَنَكَصُوا عَلَىٰ أَعْقَابِهِمْ أُولَٰئِكَ مِنْ أَهْلِ الضَّلَالِ لَدَىٰ
الْغَنِيِّ الْمَتَعَالِ.

در جمیع شرایع الهیه و بالاخص در این ظهور اعظم وفای بعهد ممدوح و مقبول و نقض
عهد و پیمان ناستوده و غیر مقبول بوده و هست بقدری در الواح الهیه از ناقضین عهد و
پیمان نکوهش و مذمت شده که از حد احصاء خارج و قلم و زبان از تحریر و تقریر آن عاجز
است و در نزد عقل و ارباب عقول نیز این خوی زشت نکوهیده و مردول است در قرآن
مجید نازل که هر یک از مظاهر احدیه از امت خود عهد عبودیت و وفای بعهد الهی را
گرفتند و ثابتین بر عهد را ستایش و نیایش و ناقضین را نکوهش و سرزنش فرمودند در قرآن
سوره مائده می فرماید يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ یعنی ای مؤمنین بعهدهای خود وفا
کنید و در سوره فتح می فرماید وَمَنْ أَوْفَىٰ بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهِ اللَّهُ فَمِثْقَاتِهِ أَجْرًا عَظِيمًا یعنی هر
کس وفا کند بعهد الهی پس زود است که خداوند اجر عظیم به او عطا فرماید و بالعکس
در سوره دربارہ ناقضان عهد در سوره بقره می فرماید الَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ

وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ یعنی کسانی که می‌شکنند پیمان *** ص ۱۸ *** خدا را و قطع می‌کنند آنچه را که خدا امر بوصول فرموده و فساد می‌کنند در روی زمین آنان از اهل خسرانند و حضرت بهاءالله جلّ کبریائه می‌فرماید "من وفى بعهد الله انه من اهل البهاء والذى نقض ليس له اليوم من لدنا من وال" هر کس بشکند عهد الهی را نیست برای او امروز از طرف ما دوستداری و از شرائط معلومات وفای بعهد و پیمان الهی تخلّق باخلاق روحانی و اتّصاف بصفات ربّانی است چنانچه می‌فرماید "طوبى لمن تخلق باخلاق ربه انه ممن وفى بالعبد فى يوم الطلاق" صفحه ۳۵۳ کتاب مبین از این آیه مبارکه مفهوم می‌شود همچنانکه تخلّق باخلاق رحمانی وفای بعهد الهی است متابعت هوای نفسانی و خوی شیطانی نیز نوعی از نقض عهد است و در مناجات است "الهی الهی احفظ عبادک بجدک و کرمک من شرّ اعدائک الذین نقضوا عهدک و میثاقک" از این عبارات مبارکه واضحاً مفهوم می‌شود که آنانی که عبد الهی را می‌شکنند دشمنان خدا هستند در لوحی دیگر می‌فرماید "خذوا ما امرتهم به ولا تتبعوا الذین نقضوا عهد الله و میثاقه الا انهم من اهل الضلال" از این آیه مبارکه معلوم می‌شود که مقتضای وفای بعهد اطاعت اوامر الهیه است و مخالفت آن نقض عهد و ضلالت است و در لوح دیگر می‌فرماید "طوبى لعبد آمن و لامة آمنت و ویلٌ للمشرکین الذین نقضوا عهد الله و میثاقه و اعرضوا عن صراطى المستقیم" مفاد اینست خوشا بحال آن بنده و آن کنیزی که ایمان آورد و وای بر مشرکان آن کسانی که شکستند عهد و پیمان الهی را و روح گردانیده‌اند از راه

*** ص ۱۹ *** راست من و در لوح دیگر می فرماید "ان الذین وفوا بميثاق الله اولئک من اهل النار عند ربک العزيز المختار" مفاد این آیه مبارکه اینست کسانی که بعهد الهی وفا کنند آنان در نزد حق متعال رتبه بلند را دارا هستند و کسانی که غفلت ورزند از اهل آتشند و در لوح دیگر می فرماید "ان الذین تزین برداء الوفاء بين الارض والسماء یصلی علیه الملاء الاعلی والذی نقض بلعنه الملك والملکوت" مضمون آیه مبارکه اینست هر کس بردای تقوی مزین گشت اهل ملاء اعلی بر او صلوات می فرستند و هر کس نقض عهد نمود اهل ملک و ملکوت او را لعنت می فرستند و در لوح دیگر می فرماید "یا یحیی قد انی الکتاب بقوة من لدنا خذولا تتبع الذین نقضوا ميثاق الله و عهده و کفروا بما نزل من لدن مقتدر علام" یعنی ای یحیی آمد کتاب بگیر آن را با قوتی از طرف ما پیروی مکن آنانی را که شکستند عهد و پیمان الهی را و کافر شدند به آنچه از طرف خداوند توانای دانا نزول یافته باری از این قبیل آیات در مذمت ناقضین عهد و میثاق در الواح الهیه زیاده از حد احصا است از اینرو در کتاب مستطاب اقدس نیز برای تنبه و تأکید نزول یافت عموم احبای الهی بدانند کسانی که عهد الهی را شکستند و بر اعقاب خود بازگشتند و طریق آباء و اجداد خود گرفتند در آستان الهی از اهل ضلال محسوب و از شاهراه هدایت دورند در هر حال پناه میبریم به آستان مقدس حضرت ولی امر الله از نقض عهد و پیمان که حضرت البهاء جلّ اسمه الاعلی درباره آن حضرت از ما گرفته و همه بهائیان بصدای رسا یکدل *** ص ۲۰

*** ویک زبان به آستان مقدس مولای توانای خود عرض می‌کنیم ای ولی عزیز امر الهی
عهد ما با تونه عهدیست که تغییر پذیرد بوستانیست که هرگز نوزد باز خزاننش.

نطق هفتم

یا ملاء الارض اعلموا انّ اوامری سرح عنایتی بین عبادی و مفاتیح رحمتی لبریتی کذلک
نزل الأمر من سماء مشیة ربکم مالک الادیان.

بر هر ذی بصری واضح و روشن است که عالم طبیعت ناقص و تاریک است روشنی و کمال
آن بانوار لامعه دیانت است چه اگر انسان را به طبیعت خود واگذارند از هر حیوانی پست تر
شود هر عاقلی می‌داند که روشنی عالم طبیعت منوط باشراق انوار دیانت است و هر یک
از اوامر مقدسه الهی چراغ روشن است که در ظلمات طبیعت راهنمای گمگشتگان است
و هر یک از احکام محکمه ربّانی کلید رحمت و عنایت حق است که ابواب عنایت و
رحمت او را بروی طالبان می‌گشاید سعادت‌مند کسی که این نکته را بیابد و ملتفت شود و
بدبخت آن که از این لطیفه ربّانیّه غافل و بی‌خبر ماند زیرا آنچه سبب و مورث فوز و فلاح
نوع بشر است بنهایت لطف و مرحمت امر فرموده و هر چه مستلزم فساد و زحمت است نهی
فرموده چنانچه الواح مقدسه و همین آیه شریفه شاهد صادق و گواه عادلست اوامر الهیست
که انسان را از حیوان ممتاز می‌کند شریعت ربّانیست که انسان را بکمالات انسانیه رهبری

می‌نماید او امر الهیّه *** ص ۲۱ *** است که آماره بسوء را بمقام اطمینان و رضا و تسلیم می‌رساند و او امر الهیست که دیو طبیعت را فرشته آسمانی می‌کند انوار دیانت است که ظلمت طبیعت را محو و زائل می‌کند خلاصه او امر الهی است که مربی عالم امکانست شاهد این مقال همین آیه مبارکه و بسیاری از الواح مقدّسه دیگر حضرت عبدالبهاء و حضرت بهاءالله و حضرت ولیّ امرالله است از آن جمله در این بیان مبارک حضرت عبدالبهاء جلّ اسمه الاعلی است قوله تعالی "هو الله در نزد عموم عقلا مسلم است که طبیعت ناقص است و محتاج بتربیت ملاحظه می‌کنید اگر انسان تربیت نشود در نهایت توحش است انسان را تربیت انسان می‌کند اگر بر حال طبیعت گذارده شود مثل سائر حیوانات است نظر بممالک متمدنه کنید که انسان تربیت شود کسب فضائل کند متمدن شود عاقل گردد عالم شود کامل گردد لکن در ممالک متوحشه مثل اواسط آفریقا چون تربیت نمی‌شود لهذا بر حالت توحش می‌ماند فرقی که در ممالک امریکا و اواسط آفریقا است اینست که اینجا تربیت شده‌اند آنجا تربیتی نیست و اهالی آفریقا بر حال طبیعی باقی اما اهالی امریکا تربیت شده‌اند تربیت شاخ کج را راست کند جنگل را بوستان نماید درخت بی‌ثمر را با ثمر کند خارستان را سنبلستان نماید تربیت ممالک مخروبه را آباد کند متوحش را متمدن نماید تربیت جاهل را کامل کند انسان را از ملکوت الهی خبر دهد از خدا با خبر نماید انسان را روحانی کند کشف اسرار طبیعت نماید آگاه بر طبیعت اشیاء کند خلاصه *** ص ۲۲ *** نزد جمیع مسلمّ است که عالم طبیعت ناقص است و کمال

طبیعت منوط بترتیب است اگر تربیت نباشد انسان مثل سایر حیوانات درنده است بلکه پست‌تر" الی آخر بیانہ الاحلی و حضرت بهاء‌الله جلّ عنایتہ در لوحی می‌فرماید قوله جلّ بیانہ "انسان را بمثابة معدن که دارای احجار کریمه است مشاهده نما بتربیت جواهر آن بعرضه شهود آید و عالم انسانی از آن منتفع گردد" الی آخر و نیز می‌فرماید تعالیٰ قوله "یا حزب الله وصایای دوست یکتا را بگوش جان بشنوید کلمه الهی بمثابة نهال است مقرو مستقرش افئده عباد باید آنرا بکوش حکمت و بیان تربیت نمائید تا اصلش ثابت گردد و فرعش از افلاک بگذرد ای اهل عالم فضل این ظهور اعظم آنکه آنچه سبب اختلاف و فساد و نفاق است از کتاب محو نمودیم و آنچه علّت الفت و اتحاد و اتفاق ثبت فرمودیم نعیمًا للعالمین" در یکی از بیانات مبارکه حضرت عبدالبهاء جلّ بیانہ این بیان رشیق است قوله تعالیٰ "اگر عالم انسانی از روح دین محروم ماند جسدی است بی جان و از نفثات روح القدس محروم مانده از تعالیم الهی بی نصیب گشته چنان انسان حکم میّت دارد این است که حضرت مسیح می‌فرماید واگذارید مرده را تا دفن کنند مرده‌ها زیرا آنچه از جسد زائیده شده جسد است و آنچه از روح تولید شده روح است مقصود از روح حقیقت دین است پس واضح شد که اگر نفسی از فیوضات روح القدس محروم شد میّت است ولو کمالات صوریه داشته باشد و دارای صنائع *** ص ۲۳ *** و علوم باشد" الی آخر بیانہ الاحلی و در قرآن می‌فرماید "وَمَثَلُ كَلِمَةٍ طَيِّبَةٍ كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ تُؤْتِي أَكْلَهَا كُلَّ حِينٍ بَأْذَنِ رَبِّهَا" الی آخر یعنی مثل کلمه طیبه مانند درخت پاکیزه‌ایست که ریشه

آن در زمین استوار باشد و شاخسار آن سر بفلک کشیده باشد و هر دم میوه‌های لطیف بار آورد پس از این بیانات واضح معلوم و مبرهن شد که اوامر مقدسه الهیه انوار درخشنده است از برای خلق امکان و کلیدهای رحمت ربانیه است از برای نوع انسان از فضل الهی امیدواریم که بصیرت‌ها روشن شود تا به نتایج مفیده و ثمرات لطیفه اوامر الهیه پی بریم و بموقع اجراء و عمل گذاریم و عالم را از انوار اوامر مقدسه اش روشن کنیم.

نطق هشتم

لویجد احد حلاوة البیان الذی ظهر من فم مشیة الرحمن لینفق ما عنده و لویکون خزائن الارض کلها لیثبت امرأ من اوامره المشرقة من افق العنایة و اللطاف.

این بسی واضح است که هر چیزی تا حقیقت آن معلوم و محقق نشود حسن و قباحتش پوشیده است و چون حقیقت آن تحقق یابد و بحیز شهود آید محسنات و قبائحش ظاهر گردد مثلاً عدل عادل یا ظلم ظالم تا ظهور و بروز نماید نه محسنات و لطائف عدل معلوم است و نه انسان لذت و تمتعی از عدالت می برد و همچنین تا ظلم *** ص ۲۴ *** ظالم ظهور نیافته نه قبایح و شنایع ظلم مشهود است و نه انسان متأذی و متأثر از شراره ظلم می گردد و لکن چون انوار عدالت بتابد و محسنات آن ظاهر گردد انسان از ثمرات و نتایج آن بهره مند و متلذذ می شود و همچنین چون ظلم احاطه کند و شراره اش شعله ور گردد انسان

از قبایح آن متأذی و متألم شود همین قسم چون مظهر امر الهی از غیب احدیت در عالم شهود ظاهر شود و انزال آیات و اظهار بیانات فرماید و شریعتی تشریح و قانونی تقنین نماید که متضمن سعادت و راحت و آسایش و ترقیات صوری و معنوی بشر باشد البته هر کس بمحسنات و مصالح و حکم و لطائف اوامر و نواهی و نصائح و علوم و معارف و بیان بدیع آن شریعت کاملاً آگاه شود و از نتایج مفیده و فوائد مطلوبه آن التذاذ یابد بی شبهه عنان اختیار از دست داده شب و روز بجان و دل می کوشد و دقائق عمر و هستی خود را در ترویج آن مبذول مگر آنکه از بصیرت و بصر محروم و از حلیه عقل و ادراک عاری باشد زیرا چشم کور از اشعه آفتاب جهانتاب بهره‌ئی نبرد و گوش کراز آواز خوش و ساز و نغمه دلکش لذتی نیابد اراضی طیبه یابد تا سبزه نو خیز معرفت الله برویاند و سنبلات علم و حکمت و عشق و انجذاب ببار آرد و الا اراضی جزر جزخار و خس خمودت و انجماد نروید و قلوب طاهره شاید تا مخزن جواهر **زواهر** نصایح و علوم الهی شود و عالم را از انوار ساطعه آن روشن و منور نماید و الا از قلوب کدره آلوده بزخارف و اوهام جز خرافات و ظنون *** ص ۲۵ *** مشهود نشود چنانچه محسوس و مشهود است در قرآن مجید می فرماید "وَالْبَلَدُ الطَّيِّبُ يَخْرُجُ نَبَاتُهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ وَالَّذِي خَبَثَ لَا يَخْرُجُ إِلَّا نَكِدًا" یعنی محلّ پاک گیاه پاکیزه آن باذن پروردگارش بیرون آید و محلّ ناپاک چیزی مدید نروید پس خوشا بحال آن نفوسی که در نتیجه تقوی و پرهیزکاری قلوب خود را منیّت گل‌های محبت الله و ریاحین معرفت الله نمودند و بدا به حال کسانی که در اثر غفلت و جهالت افتده خود را از قابلیت انداختند تا

خارزار شکوک و شبّهات شد اینست که جمال قدم جَلّ اسمہ الاعظم با هزاران عطوفت و مهربانی در کلمات مکنونه فارسی بندگان آستان خود را تذکر می دهد می فرماید جَلّ بیانه "ای برادران من از لسان شکرینم کلمات نازنینم شنو و از لب نمکینم سلسبیل قدس معنوی بیاشام یعنی تخم های حکمت لدنیم را در ارض طاهر قلب بیفشان و به آب یقین آبش ده تا سنبلات علم و حکمت من سرسبز از بلده طیّبه اثبات نماید" و در لوح دیگر می فرماید "جَلّ اقواله جمیع خلق در اوّل ظهور در صف واحدند حال مشاهده می شود نفسی بقوا دم انقطاع در هواء محبت الهی طائر و سائر است و نفسی بمثابه خراطین بطین مشغول یا عزیز باید بصد هزار لسان حق منبع را شکر نمائی چه که شما را بفضل و عنایت خود بمقام عزّ بلند عرفان فائز فرمود و آنکه خود را سید قوم می شمرد در ایام *** ص ۲۶ *** ظهور بکلمهائی از کلمات علیا فائز نگشت و شما بحمد الله فائز شدید بمقامی که اکثر اهل ارض از ادراک عاجز و قاصرند" الی آخر اللوح و در لوح دیگر که مخاطب بیان مبارک شمس جهانست می فرماید "بنام خداوند مهربان ای شمس بجان آواز عندلیب جانان بشنو تمام روان قدم از مکان عزّ بقا گذاری و از جان مایوس شوی و بجان جانان مأنوس گردی اگر از صحرای با فضای روح بگذری البته پیراهن صبر و شکیب چاک کنی و در جان باختن چالاک شوی از آرایش عدم بگذری بر کرسی قدس آسایش گیری ناچار از هر چیزی امری ظاهر شود و از هر امری سرّی آشکار گردد تا آفتاب جهانتاب نتابد مشرق از مغرب ممتاز نگردد و گلشن از گلخن معلوم نیاید آخر نغمه الهی از نعره ترابی معلوم است و ناله زاغ از

بلبل باغ بغایت واضح و مبرهن است زیرا که آن از یمن جانان حکایت می‌کند و بر جان
بیفزاید و آن از شهر کوران دلالت نماید و ایمان را بکاهد باید قدمی برداشت و همتی
برافروخت بخدا اگر بیان معنوی را از این بنده فانی در این لوح معانی بشنوی البته سر
بصحرای فنا گذاری و از جان و دل بیزار گردی و سر در پای دوست اندازی چه بلند است
عنقای عشق را پرواز و چه کوتاه است ما را نیاز اندکی بر سر تا بفر سلطان ازلی از خاندان
عدم پر رُف قدم مقربایی روح قدسی را پری بخش و جان معنوی را روانی ده تا در هوای
قرب الهی تواند پرواز نمود و بس منزل غیب تواند رسید از این دهر بی‌بهر *** ص ۲۷
*** جز زهر نخیزد و از درد فانی زلال باقی نیاید اگر عیسی روح از شاهباز ملکوتی شهنواز
قدسی بشنود البته از سجان بخروشد و چون روان عاشقان بجوشد موسی بقا از آن سروش
مدهوش گشت و خلیل وفا از آن نوابتهای تن بشکست پس بت تن بشکن تا بمکمن دوست
مسکن کنی و از هوای بگذر تا **قَر** بقا پرواز نمائی و مدینه قلب را پاک کن تا جمال هویه
مشاهده کنی و از روح القدس زنده گردی الی آخر این موضوع را باین آیه شریفه که در
دعای افطار است به پایان می‌رساند قوله تعالی شأنه "ولو یخرج من فم ارادتک مخاطبا
ایاهم یا قوم صوموا حبا لجمالی ولا تعلقه بالمیقات والحدود فوعزتک هم یصومون ولا
یاکلون الی ان یموتون لانهم ذاقوا حلاوة ندائک و ذکرک و ثنائک و کلمة الّتی خرجت من
شأنتی مشیتک" مضمون چنین است که خدا را بندگانی است که اگر از فم مشیت او
بصوم صادر شود و مشروط بوقت و افطار نفرماید آن عباد روزه می‌گیرند و افطار نمی‌کنند

تا بمیرند آنان شیرینی ندای حق را چشیده‌اند از رحمت منبسطه و فضل محیطه‌اش امیدواریم که همه بندگان آستانش را از بیان خود محروم نفرماید حضرت بهاء‌الله جلّ جلاله می‌فرماید "اگر منادی را بشناسید و لذت بیان رحمان را بیابند عالمرا معدوم شمرند و بما یرتفع به الامر ناظر و متشبّث و متمسک گردند".

نطق نهم

*** ص ۲۸ *** قل من حدودی یمّر عرف قمیصی و بها تُنصبُ اعلام النصر علی القُننِ
والاتلال.

بر هر عاقلی واضحست که هر اثری بر مؤثر خودش دلالت می‌کند چه متین می‌فرماید مولوی علیه الرحمة: "آفتاب آمد دلیل آفتاب / گر دلالت باید از وی رخ متاب / خود نباشد آفتابی را دلیل / غیر نور آفتاب مستطیل" دلیل آتش همان حرارت و دلیل آب جریان و دلیل هر چیزی در خود آن موجود است محتاج باقامه ادله خارجی نیست مثلاً انشاء هر منشی دلالت بر مقدار و مراتب کمالات او دارد و هیچ لازم نیست از دیگری کمالات او را استشهاد و استفسار نمایند همین قسم کلمات و آیات الهی دلالت واضح بر عظمت و بزرگواری منزل و مکلم خود دارد و بهیچوجه بکلمات و آثار خلق مشتبه نمی‌شود و در جمیع شئون از کلمات خلق ممتاز است و از همین جهت است که در هر عصر مظاهر

مقدّسه الهیّه حجت اعظم و دلیل اقوم بر حقیّت خود کتاب مقررّ فرموده‌اند و در قرآن در سوره بقره می‌فرماید "وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّنْ مِّثْلِهِ وَادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِّنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ" یعنی اگر شما شك دارید در آنچه نازل کردیم بر بنده خود پس بیاورید يك سوره مثل آن را و دعوت کنید شهدای خود را غیر از خدا اگر راست گویانید و همچنین در سوره هود می‌فرماید "أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَأْتُوا بِعَشْرِ سُرُورٍ مِّثْلِهِ مُفْتَرِيَاتٍ وَادْعُوا مَنِ اسْتَطَعْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ فَإِنْ لَّمْ يَسْتَجِيبُوا لَكُمْ فَاعْلَمُوا أَنَّمَا * * * * * ص ۲۹ *** أَنْزَلَ بِعِلْمِ اللَّهِ" یعنی یا می‌گویند کفار که رسول اکرم قرآن را بخدا افتراء بسته است و اگر می‌توانید بیاورید ده سوره مثل آن را از دروغها و مفتریات و دعوت کنید غیر از خدا هر که را خواهید اگر راست گویانید پس اگر از جواب عاجز ماندند بدانید که قرآن بعلم الهی نازل یافته و مثل آن در سوره یونس می‌فرماید: "أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّثْلِهِ وَادْعُوا مَنِ اسْتَطَعْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ" یعنی یا می‌گویند دروغ بخدا بسته بگو بیاورید یک سوره مثل آن را و هر که را می‌توانید دعوت کنید اگر راست می‌گوئید و در کتاب دینکرد چاپ مرحوم مانکچی صفحه یکصد و پنجاه (۱۵۰) حضرت زردشت می‌فرماید کتابی فرو فرستاده‌ام در جهان کسی از فصحا و بلغا و حکما چنین سخن نیارد گفت اگر توانند بگویند چون عاجر شوند دانند که قول یزدانست باری این مضمون در جمیع کتب آسمانی موجود و منزل است و حضرت اعلی و حضرت بهاء الله جلّ ذکرهما در اتیان بمثل بیک آیه تحدید می‌فرمایند از آن جمله در لوح برهان که مخاطب بیان حاجی

شیخ محمد باقر اصفهانی و امام جمعه هستند قوله جلّ و احسانه "یا باقر انک تک من
 أهل هذا المقام الأعلى فأت بآية من لدى الله فاطر السماء و ان عرفت عجز نفسك خذ
 اعنة هويك" الی آخر و در لوح مبارك احمد می فرماید "ان تکفروا بهذه الايات فباى حجة
 آمنتم بالله من قبلها توابها یا ملاء الكاذبين" خلاصه القول اینکه چنانچه از کلّ احمر
 نفحة معطر ساطع است همین قسم از کلمات و آیات و اوامرو * * * ص ۳۰ *** احکام
 الهی رایحه معطر قمیص الهی ساطع و متضوع است چه مناسب فرموده است فردوسی
 طوسی: "بعنبر فروشان اگر بگذری / شود جامه تو همه عنبری / و گر بگذری سوی انگشت
 گر / بغیر از سیاهی نه بینی دگر" بر صاحبان بصرو بصیرت معلوم و مشهود است که جمیع
 شئون و صفات کمالیه چنانچه حضرت بهاء الله می فرماید "هوالباقی کلام الله ولو انحصر
 بكلمة لا تعادلها كتب العالمين انک لاتحزن بما اختصرنا وقولك الحميه يری کتاب عظیم
 هذا لوح امتزج بملح الله اذا وقتقم و قل لك الحمد يا اله العالمين" مضمون آیه مبارکه
 چنین است کلام حق اگر منحصر بیک کلمه باشد کتابهای عالم با آن کلمه برابری ننماید
 تو اندوهگین مباش برای اینکه مختصر کردیم این لوح را در این لوح دیده نمی شود کتابی
 بزرگ این لوح آمیخته است بملاحت الهی چون چشیدی برخیز و بگو حمد سزاوار تو است
 ای خدای عالمیان و در لوح مختصر دیگر که به افتخاریکی از اماء است می فرماید "باسم
 محبوب ابداع ای امة کلام الهی اگر منحصر بکلمهئی باشد آن کلمه سلطان کلمات بوده
 و خواهد بود و عرف رحمان از او در مرور نیکو است حال نفسی که او را استشمام نمود و

بقلب منیر بشرطش توجه نمود در السن و افواه ضرب المثل است که می‌گویند کلام الملوک ملوک الکلام یعنی کلام پادشاهان، پادشاهان کلام است ولی چه می‌توان کرد که ذوق سلیم باید تا طعم عسل را از حنظل فرق گذارد و شامه صجیح شاید که بوی مشک را از پشک تمیز دهد مشام مذکوم عطر طیب مشوم و دیده نابینا ضیاء خورشید جهان آرا مشاهده نکند * * * ص ۳۱ * * * مدح خورشید جهان مدح خود است که دو چشم روشن نامرمد است ذم خورشید جهان ذم خود است که دو چشم کور و تاریک و بد است.

نطق دهم

قد تکلم لسان قدرتی فی جبروت عظمتی مخاطباً لبریتی ان اعملوا حدودی حباً لجمالی طوبی لحیب وجد عرف المحبوب من هذه الكلمة الّتی فاحت منها نفحات الفضل علی شأن لا توصف بالاذکار.

تو بندگی چو گدایان بشرط مزد مکن که خواجه خود روش بنده پروری داند در نزد ارباب بصیرت و کمال سرمایه هر سعادت و خوش بختی عشق و محبت ایست چه خوب فرموده است عارف رومی: "عشق را با پنج باش کار نیست / مطلب عاشق بجز دیدار نیست / عاشقی گرزین سرو گرزان سراسر است / عاقبت ما را بدان شه رهبر است" هیچ شبهه نیست که محبت حقیقی جالب و جاذب حبّ محبوب است و غیر ممکن است کسی از صمیم

قلب کسی را دوست دارد و آن شخص آنرا دوست ندارد چنانچه گفته‌اند "و من القلوب
 علی القلوب دلائل بالود قبل تشاهد الاشباح و حدیث القلب یهدی الی القلب" معروف
 است بلکه ممکن است محبّ و محبوب یکدیگر را ندیده باشند و روابط قلبیه هر دو را
 مجذوب کرده باشد مانند اویس قرنی که ندیده عاشق رسول اکرم بود و پیغمبر نیز محبت
 بی نهایت باویس داشت که وقتی شترهای اویس بمدینه می آمدند رسول اکرم فرمود از پشم
 شتر بوی جان استشمام * * * ص ۳۲ * * * می کنم مولوی می فرماید: بوی جان می آید از
 پشم شتر/ این شتر از خیل سلطان ویس در و اما اگر محبت ظاهری و زبانی باشد اساس و
 پایه حقیقی ندارد باز مولوی می فرماید و این شعر در الواح متعدده از قلم میثاق نزول یافته:
 عشقهای کز پی رنگی بود / عشق نبود عاقبت ننگی بود. پس بمحض زبان اظهار محبت
 کردن نمی توان آن را محبت حقیقی نامید چنانچه در بیان این موضوع شعری از مجنون
 عامری از قلم میثاق نزول یافته شاهد این مقال است "و کلّ یدعی وصل بلیلی و لیلی لا
 تقرّبهم بذاکا اذا سال الدموع علی الخدود تبین من بکی ممّن تباکا" یعنی هر کس طالب
 وصل لیلی است و لیکن لیلی اقرار به محبت ایشان ندارد هر گاه سیلان کند اشک بر
 رخسارها آشکار گردد که کی از سوز دل می گرید و کی خود را بگریه وا می دارد بلکه عشق
 و محبت حقیقی چنانست که مولوی فرموده و این شعر در الواح عدیده از قلم مرکز میثاق
 نازل شده: ترك جان و ترك مال و نام ننگی در طریق عشق اول منزلت در این زمینه ارباب
 علم و ادب و طریقت و شریعت داد سخن داده و چه شعرهای شیرین و مثل های دلنشین

سوده و بیان کرده‌اند از آن جمله گویند مریدی نسبت بمراد خود بسیار اظهار محبت و ارادت می نمود چند مرتبه بدرخانه مراد خود آمد و حلقه بر در زد پیر طریقتش گفت کیستی جواب گفت منم مرادش در خانه را برویش باز نکرد تا آنکه دفعه آمد و حلقه زد حبیبش گفت * * * ص ۳۳ * * * کیستی مرید گفت توئی محبوب در خانه را باز کرد و گفت چون من شدی داخل شو در این موضوع مرحوم فیض کاشانی يك رباعی بسیار مناسبی فرموده و آن اینست:

با من بودی منت نمیدانستم تا من ز میان شدی تو را دانستم

رفتم چه من از میان تُرا دانستم با من بودی منت نمی دانستم

و نیز مثلی دیگر در مثنوی است اختصارش اینست که معشوقی با عاشق هوسباز بر لب بام نشسته بودند معشوقه از عاشق پرسید که سبب عشق تو بمن چیست؟ عاشق گفت سبب عشق من بتو حُسن و جمال و زیبایی است معشوقه تبسمی اشاره کرد و گفت اگر حسن و جمال و زیبایی او را بینی چه خواهی کرد. بیچاره عاشق بوالهوس روی خود را بآنطرف کرد که ببیند معشوقه او را از بام بزیر انداخت و گفت اگر فی الحقیقه عاشق صادق نبودی از من رو نمی گرداندی و بطرف دیگر توجه نمی کردی و چون در آثار و اعمال بزرگان دین بدقت نظر کنیم مفهوم این آیه مبارکه را ادراک می نمائیم حضرت امیرالمومنین در مقام مناجات عرف می کند "الهی ما عبدتك خوفاً لئلا ترحمنا ولا طمعاً لئلا تجنننا بل وجدتك اهلها" تو را عبادت نکردم بجهت ترس از آتشت و نه برای طمع بهشت بلکه تو را سزاوار پرستش

یافته و همچنین مناجات سیدالشهدا در شب شهادتش می‌فرماید: "تَرَكْتُ الْخَلْقَ
طُرًّا فِي هَوَاكَا وَ أَيْتَمْتُ الْعِيَالَ لِكَيْ أَوَاكَا فَلَوْ قَطَّعْتَنِي فِي الْحُبِّ إِرْبًا لَمَا حَسَنَ الْفُؤَادُ إِلَيَّ
سِوَاكَا" یعنی الهی از جمیع شئون خلق گذشتم در عشق تو راضی به ترك عیال خود
گشتم بامید وصل تو پس اگر * * * ص ۳۴ * * * مرا در محبت تو قطعه قطعه کنند دل من
بغیر تو مایل نخواهد شد پس معلوم شد اگر فی الحقیقه انسان عاشق حق باشد منتظر صدور
اوامر حسن است تا بجان و دل اطاعت نماید اینست که می‌فرماید اوامر مرا اطاعت کن
محض دوستی جمال من و نظیر این آیه مبارکه در الواح مقدسه بسیار است از آن جمله در
کلمات مکنونه عربی می‌فرماید "اعمل حدودی حباً لجمالی ثم انه نفسك عما تهوى طلباً
لرضائی" مضمون اینست بجا آور احکام مرا محض دوستی جمال من پس بازدار خود را
از خواهش خود محض طلب رضای من و در کلمات مکنونه فارسی می‌فرماید "قوله جلّ
ذکره" کدام عاشق جز در وطن معشوق محل گیرد و کدام طالب که بی مطلوب راحت جوید
عاشق صادق را حیات در وصالست و موت در فراق صدرشان از صبر خالی و قلوبشان از
اصطبار مقدس از صد هزار جان درگذرند و بکوی جانان شتابند همچنین این لوح مبارک
"بسمه العظیم محبّ" صادقاً غفلت اخذ نماید و عاشق موافق از آنچه سبب ظهور امر
است محروم نمانده‌ای عاشقان محبوب ظاهر و ای قاصدان مقصود حاضر امروز روز توجه
و روز عهد و میثاق است بقوت و قدرت تمام بحبل محکم محبت الهی متمسک باشید و
بنیل عنایتش متشبث ظلمت ظلم عالم را احاطه نموده انشاءالله در این تاریکی از انوار

یوم الهی محروم نمانید زود است مقام و شأن هر مقبل مستقیمی در عالم ظاهر شود "کذلك نطق قلمی بامری المحکم المتین" و در کلمات مکنونه عربی می فرماید "الحب الصادق یرجو البلاء کرجاء العاصی إلى * * * ص ۳۵ *** المغفرة و المذنب الى الرحمة یعنی عاشق صادق امیدوار بلاست مثل امیدواری معصیت کار بآمرزش پروردگار و مثل امیدوار گناهکار برحمت الهی پس باید در الواح الهی و الطاف و فضل نامتناهی او فکر کنیم تا عشق و محبت بمحقق کامل شود تا بدرجه که اگر صد هزار جان داشته باشیم برایگان در راه رضایش فدا کنیم تا چه رسد باطاعت او امر مقدسه اش و زیان حال هر یک مصداق این شعر گردد عشق می ورزم و امید که این فن شریف چون هنرهای دیگر باعث حرمان نشود سخن باین بیان مبارک خاتمه داده می شود قوله تعالی : "یا بن الانسان لا تترك أومری حباً لجمالی ، ولا تنس وصایای ابتغاء لرضائی " یعنی ترک کن اوامر مرا محض دوستی من و فراموش مکن وصایای مرا برای خوشنودی من .

نطق یازدهم

لعمری من شرب رحيق الانصاف من ایادی الالطاف انه يطوف حول اوامری المشرقة من افق الابداع لا تحسبن انا نزلنا لكم الاحكام بل فتحنا ختم الرحيق المختوم باصابع القدرة والاقترار یشد بذلك ما نزل من قلم الوحي تفكروا یا اولی الافکار .

داد حق را قابلیت شرط نیست بلکه شرط قابلیت داد اوست یکی از صفات الهی انصاف است و هر بنده‌ئی که باین صفت حمیده متصف * * * ص ۳۶ * * * و موفق شد به بهترین موهبت و عطیه الهی بهره‌مند و مفتخر شده است چه هر کس دارای انصاف باشد و چشم انصاف در عالم وجود نظر کند همین نقصانی در آفرینش نمی‌بیند بلکه هر چیزی را بجای خویش نیکو بیند زیرا جمیع کائنات چه از ذرات صغیر و چه از کرات جسیمه عالم مصنوع حقند و در صنع و ایجاد الهی هیچ نقصانی ملحوظ و متصور نیست زیرا آفرینش جمیع کائنات رعایت هرگونه حکمت و اتقان شده چنانچه از کلمات یکی از بزرگان دین است "وفی کلشیئی له آیه علی انه واحد" مفاد و مفهوم این شعر را هاتف اصفهانی بفارسی در نهایت فصاحت و ملاححت سوده می‌گوید "دل هر ذره را که بشکافی آفتابیش در میان بینی" پس در صورتیکه شخص منصف بنظر انصاف در کتاب تکوین الهی نظر کند چنین مشاهداتی و مکاشفانی نماید که هر ذره را در عین کمال ببیند بدیهی است چون در کتاب تدوین الهی دیده انصاف باز کند و در مضامین کلمات و آیات بنظر تعمق و تدقیق ملاحظه کند البته بجان و دل طائف حول او امر الهی گردد و در ترویج امر الله کلمة الله نهایت جد و جهد را مبذول دارد بلکه مال و جان و جمیع شئون خود را فدا و انفاق نماید و اما اگر از این عطیه کبری و موهبت عظمی که برترین خصائص است، محروم باشد دیگر انتظار انسانیت از چنین شخصی نباید داشت ملاحظه کنید جمیع ظاهر مقدس و اولیا الهی در فضیلت و اوصاف انصاف بیان فرموده‌اند از آنجمله * * * ص ۳۷ * * * حضرت

امیرالمومنین در دیوان مبارک می‌فرماید "ان كنت تطلب رتبة الاشراف فعلى بالاحسان والانصاف واذ اعتدى أحد عليك فضله والدهر فهو له مكاف كاف" یعنی اگر طالب رتبه شرافت مندی پس بر توباد احسان و انصاف و هرگاه کسی با تو تعدی کند واکذار او را با روزگار زیرا برای مجازات او روزگار کافاست و حضرت بهاءالله در کلمات مکنونه عربی می‌فرماید "احب الاشياء عندى الانصاف لا ترغب عنه ان تكن الى راغباً ولا تغفل منه لتكون لى امينا وانت توفق بذلك ان تشاهد بعينك لابعين العباد و تعرفهم بمعرفتك لا بمعرفة احد فى البلاد فكرفى ذلك كيف ينبغى ان يكون ذلك من عطيتى عليك و عنائتى لك فاجعله امام عينيك" مضمون بیان مبارک اینست "محبوبترین چیزها در نزد من انصاف است از آن رو مگردان اگر بسوی من راغب و مایلی و غافل مشو از انصاف تا امین من باشی و تو در صورتی موفق بانصاف می‌شوی که هر چیزی را بچشم خود به بینی نه بچشم مردمان و بمعرفت خودت بشناسی نه بمعرفت کسی در عالم فکر کن در این بیان چگونه سزاوار است اینکه باشد این انصاف از بخشش من بر تو و عنایت من برای تو پس قرار بده و انصاف را پیش روی چشم خودت از این بیان مبارک شرافت مقام انصاف معلوم است و در لوحی دیگر می‌فرماید که بکلمات حکمت معروف است و در آن لوح صفات فاضله و اخلاق ممدوحه را بیان می‌فرماید بعد از بیان آن فضائل می‌فرماید "كلما اذكرناه لك هو الانصاف و هو خرج العبد عن الوهم والتقليد * * * ص ۳۸ * * * والتفرس فى مظاهر الصنع بنظر التوحيد والمشاهدة فى كل الامور به بصر الحديد" الى آخر یعنی اصل و

خلاصه آن چه را برای تو ذکر نمودیم انصافست و آن بیرون رفتن بنده است از موهومات و تقلید اعمال و فکر و دقت نظر در مظاهر صنع الهی بنظریگانگی و مشاهده و نظر در جمیع امور بچشم تیزبین و در لوح دیگر می فرماید "طوبی از برای عالمی که تارکش بتاج عدل مزین و هیکلش بطراز انصاف" و در لوح دیگر می فرماید "در جمیع امور بعدل و انصاف ناظر باشید" و در مناجات می فرماید "امرا را عدل عنایت فرما و علما را انصاف" الی آخر از این بیانات، صریحه واضحه معلوم و واضح شد که افضل از مواهب الهی و اشرف خصال و صفات حمیده انسانی انصاف است و عکس آن نیز چنین است یعنی بی انصافی و اعتساف مذموم ترین صفات است چنانچه در لوحی می فرماید "قل انصفوا یا اولی الالباب من الانصاف له لا انسانیه له" یعنی بگو انصاف دهید ای صاحبان عقول هر کس انصاف ندارد انسانیت ندارد فی الحقیقه چنینست شخص بی انصاف را نمی توان در ردیف انسان شمرد از این نقطه نظر است که در این آیه مبارکه بذات خود قسم یاد می فرماید که هر کس شراب انصاف نوشیده باشد از دست الطاف الهی و ملتفت عنایات حق نسبت بعبادش باشد و اوامر و احکام الهی را سبب راحت و آسایش خلق بیند البته طائف حول اوامر مقدسه حق جلّ و جلاله شود و هر یک از احکام محکمه الهیه را آفتاب درخشانی بیند که از افق عالم طلوع نموده و با انامل قدرت ختم شراب مختوم را گشود *** ص ۳۹ *** و باده نوشان بزم وحدت را سرمست کرده فسبحان ربی الاعلی و اما نفوسیکه از این موهبت محروم گشتند بخسران دنیا و آخرت افتادند و از فضائل و کمالات

انسانی بهره‌ئی نبردند چقدر مناسب این مقام است این قسمت از بیان مبارک حضرت عبدالبهاء جلّ اسمه الاعلی "چه بسیار که موهبت کبری توجه بانسان کند و در خانه بکوبد و صاحبخانه عوض از شکرانه بجنگ و ستیز برخیزد و خاک مذلت بر سر خویش بریزد و آن موهبت کبری را بکمال همّت براند پس باید احبای الهی بروش و سلوکی قیام نمایند که سبب انتباه ناس شود و هر غافلی بیدار گردد و آن روش و سلوک تعالیم الهی است که در الواح نازل اولاً باید که در نهایت صداقت و حسن نیت و خیرخواهی و امانت اطاعت بحکومت نمایند و از هر جهت خیرخواه دولت و ملت، باشند ثانیاً آنکه باید با جمیع ملل عالم بنهایت نیکخواهی و مهربانی و نیت صادق و محبت تامه معامله کنند آیت رحمت عالمیان باشند و سبب نعمت و الفت آدمیان" الی آخر از فضل الهی امیدوارم که انصاف و ادراکی بعموم خلق عطا فرماید تا از این فیض عظیم محروم نمانند.

نطق دوازدهم

قد كتب عليكم الصلوة تسع ركعات لله منزل الايات حين الزوال و في البكور والاصال و عفونا * * * ص ٤٠ * * * عده اخرى امراً في كتاب الله انه لهو الامر المقتدر المختار. از جمله اوامر تکلیفیه حتمیه نماز است و این حکم محکم در جمیع شرایع الهیه بر عباد واجب و معمول بوده خصوصاً در شریعت محمد علیه الف ثنا و تحیه بقدری اهمیت

داده‌اند که نماز را شرط قبول و رد سایر مقررات اعمال مقرر داشته‌اند چنانچه این حدیث معروف شاهد این مقال است "اول ما يحاسب به العبد الصلوة ان قبلت قبل ما سواها و ان ردّت ردّ ما سواها" یعنی اول چیزی که از بنده حساب خواسته شود نماز است اگر مقبول واقع شود سایر اعمال نیز مقبول است و اگر نماز مقبول نشد سایر اعمال نیز مقبول نخواهد شد حتی اینکه جمال مبارك جلّ برهانه در کتاب مستطاب ايقان نماز و روزه را بشمس و قمر در آسمان شریعت محمدیه تشبیه فرموده است همچنین در دیانت مقدّسه حضرت بهاءالله جلت عنایت نهایت اهمیّت را دآراست بقسمی که اگر کسی تکاهل کند از او باید اجتناب کنند اکنون در آیه مبارکه بیان چند مطلب بر سبیل اختصار لازم است اول راجع رکعات نماز دوم راجع باوقات نماز سوم تعداد نماز چهارم لزومیّت نماز اما رکعات نماز آن نمازی که دارای نُه رکعت بوده و پس از نزول این نمازهای معمولی که می‌خوانیم منسوخ شده چنانچه در این شریعت و در شرایع سابقه ناسخ و منسوخ بسیار بوده و این آیه شریفه قرآنی شاهد این قول است "مَا نَسَخَ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِّنْهَا أَوْ مِثْلَهَا" یعنی منسوخ نمی‌کنیم آیه‌ئی را با بطاق نسیان نمی‌گذاریم آنرا مگر آنکه * * * ص ۴۱ *** بهتر از آنرا بیاوریم یا مثل آنرا همچنین در این امر مبارک پس از نزول صلوة نسخه آن را با بعضی از آیات برای حفظ بطرفی ارسال شده بود چنانچه شرح آن در سؤال و جواب در جواب حضرت زین‌المقرین و در صورت صلوة از قلم اعلیٰ نزول یافته رجوع بآن دو موضوع فرمایند باری اخیراً در جواب عرایض احباب و رجای نزول احکام نماز سه گانه نازل شده

اول صلوة کبیر که در ظرف شبانه روز هر وقت حال توجه از برای انسان دست بدهد باید اداء شود اگر کسی بادای صلوة کبیر موفق شود در شبانه روزی یکدفعه کفایت است و نمازهای دیگر نیز ساقط است دوم صلوة کوچک که از ظهر تا ظهر باید خوانده شود و این نماز هم در شبانه روز یکمرتبه کافی است و هر کس بخواند نمازهای دیگر از او ساقط است سوم نماز وسطی که معمول و واجب است و باید هر شبانه روزی سه دفعه خوانده شود اول نماز صبح از اول طلوع فجر تا قبل از زوال ظهر هر وقت خوانده شود مقبول است ولی اگر ظهر شد دیگر نماز صبح قضا است باید قضای آن خوانده شود دوم نماز ظهر که وقت آن از اول ظهر تا قبل از غروب است و چون غروب شود قضاست سوم نماز مغرب که وقت آن از اول مغرب تا دو ساعت از شب گذشته و چون از دو ساعت بگذرد قضاست چون در کتاب مستطاب اقدس در این آیه مبارکه نُه رکعت نماز ذکر شده مناسب چنانست که عین لوح مبارکه از قلم مرکز میثاق در جواب از سؤال و استفسار نماز و نه رکعتی شده معروض داریم **تتریز** جناب امیر * * * ص ۴۲ * * * علی اصغراسکوئی هوالله ای ثابت بر پیمان در خصوص صلوة تسع رکعات سؤال فرموده اید آن صلوة با کتبی از آثار در دست ناقضان گرفتار تا کی پروردگار آن یوسف رحمانی را از چاه تاریک و تاریک بدر آرد اِنَّ هَذَا لِحَزْنٍ عَظِيمٍ لعبد البهاء منحصر بان که جمیع امانات ابن عبد را مرکز نقض سقت نموده و جمیع احباء در ارض اقدس مطلع بر آن تالله اِنَّ عبدالبهاء بیکی دما من هذه المصيبة العظمی و یتاجج فی قلبه نار الجوی بین الضلوع والاحشاء و آن فی هذه الحکمة بالغه فسوف یظهرها

الله للاحباء اما صلواتهای ثلاثه دیگر نیز ناسخ است هر يك معمول گردد مقبول شود و صلوة قبل از آفتاب جائز و عليك التحية و الثناء ع ع بموجب این لوح مبارك صلوة نه رکعتی بسبب نزول نمازهای سه گانه منسوخ است اگر بعد هم از دست ناقضین بیرون آید حکم دعا و مناجات دارد و نماز معمولی همین است که متداول و معمول به است و حزن مرکز میثاق نه از باب فقدان صورت صلوة بوده بلکه از برای این بوده که آثار و امانات الهیه بدست نااهل افتاده و اما در وجوب و اهمیت نماز حضرت عبدالبهاء جل اسمه الاعلی در یکی از الواح می فرماید قوله تعالی صلوة و صیام از اعظم فرائض این دور مقدس است اگر نفسی تأویل نماید و **تتهاون** کند البته از چنین نفوس احتراز لازم و الا فتور عظیم در دین الله حاصل گردد باید حصن حصین امرالله را از سهام بغض و کین چنین اشخاص محافظه نمود و الا بکلی اساس دین الهی منهدم گردد الی آخر بیانہ الاحلی در *** ص ۴۳ ***

لوح دیگر می فرماید قوله تعالی صلوة اساس امر الهی است سبب روح و حیات قلوب رحمانی اگر جمیع احزان احاطه نماید چون بمناجات در صلوة مشغول گردیم کل غموم زایل گردد و روح و ریحان حاصل گردد الی آخر بیانہ جل بیانہ در لوح معاون التجار شهید نراقی می فرماید "ادای صلوة کبیر روزی یکمرتبه کافی و هر نفسی که این صلوة بگذارد از ادای صلوة وسطی و صغری معاف است" الی آخر و در لوح دیگر که در مکاتیب جلد سوم است می فرمایند "ای یار روحانی بدان که مناجات و صلوة فرض و واجب است و از انسان هیچ عذری مقبول نه مگر آنکه مختل العقل یا دچار موانعی فوق العاده باشد" الی آخر اللوح

از این بیانات صریحه اهمیت نماز معلوم و واضح شد و همچنین معلوم شد که ترك صلوة بچه اندازه مذموم و مقذوح است که می فرماید هر کس تارك صلوة باشد نباید با او معاشرت و تقرب نمایند بلکه اجتناب و احتراز از تارك صلوة باید کرد از الطاف خفیه حق جلّ و جلاله تأیید می طلبیم که عموم احبای خود را بر اطاعت و اجرای اوامر مطاعه خود بالاحص صلوة موفق فرماید در خاتمه تذکر این نکته را نیز لازم می دانیم که بصریح بیان مبارک حضرت عبدالبهاء و حضرت ولیّ امرالله باید در اعراب صلوة دقت نمود که غلط قرائت نشود و همچنین الواح و آیات دیگر.

نطق سیزدهم

وإذا ارادتم الصلوة ولوا وجوهكم شطري آلاقدس المقام * * * ص ٤٤ *** المقدس الذي جعله الله مطاف الملاء الأعلى و مقبل أهل مدائن البقاء و مصدر الامر لمن في أرضين والسموات و عند غروب شمس الحقيقه التبيان المقر الذي قدرناه لكم انه لهو العزيز العلام.

جميع اوامر و احكام الهی از جزئی و کلی واجب و مستحب حرام و مکروه مبنی بر حکم و مصالحی است که بعضی از آنها را می توانیم ادراک و برخی از آنها برتر از درک عقول قاصر ماست و گرنه جميع اوامر و نواهی معقول است نه تعبدی چنانچه نسخه طیب حاذق برای زوال مرض و حصول صحت است و اگر آن نسخه را بطیب حاذق دیگر ارائه دهند

آن نسخه را تصدیق و تقدیر و تحسین می‌کند و لکن ممکن است کسی که از فن طبابت اطلاعی ندارد آن نسخه را تنقید کند بدیهی است تنقید آن نادان بیخبر دلیل بر نقصان نسخه طیب حاذق نخواهد بود بنابر این شرایع الهیه در هر عصر و زمان کافل حفظ و سعادت بشر و تنظیم عالم ملک و ملکوت بوده بعضی از احکام برای حصول سعادت و نظم این عالم است و برخی برای حصول راحت و آسایش عالم بعد است و پاره سبب راحت و انتظام این عالم و عالم بعد است ولی بعضی از اوامر برای امتحان عباد است تا معلوم و واضح شود که کدام يك مطبوع امرند و کدام مخالف امر و حکم چنانچه در قرآن در موضوع قبله مصرّح و مشروح نازل شده و شرح آن بر سیل اجمال اینست که چون رسول اکرم اظهار رسالت خود را فرمود تا مدت دوازده سال * * * ص ۴۵ * * * بیت المقدس را قبله خود قرار داد و بآنطرف نماز می‌خواند بعد محض امتحان امت اراده تغییر قبله بسمت کعبه فرمود و این آیه شریفه نزول یافت: "قُلْ لِلّٰهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُهُ اللّٰهُ" یعنی مشرق و مغرب برای خداست پس هر کس بهر کجا روی نماید آنجا خداست بعد از آن این آیه نازل شد "قَدْ نَرَى تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ فَلَنُوَلِّيَنَّكَ قِبْلَةً تَرْضَاهَا" یعنی بتحقیق می‌بینم گردش روی تو را در آسمان پس می‌گردانم روی تو را بقبله‌ئی که پسند تو باشد بعد در حال نماز این آیه نازل گشت "قُلْ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ" یعنی بگردان روی خود را به طرف کعبه پس آن حضرت در حال نماز توجه بخانه کعبه فرمودند و بسبب این امتحان جمعی از دین اعراض نمودند و باعتراض زبان گشودند که اگر قبله سابق

ممدوح بود چرا از آن رو گردانیدی و اگر غیر مقبول بود چرا دوازده سال بآن توجه می نمودی این بود که این آیه نازل شد "وَمَا جَعَلْنَا الْقِبْلَةَ الَّتِي كُنْتَ عَلَيْهَا إِلَّا لِنَعْلَمَ مَنْ يَتَّبِعُ الرَّسُولَ مِمَّنْ يَنْقَلِبُ عَلَيَّ عَقْبَيْهِ" یعنی ما قرار ندادیم قبله‌ئی را که بودی بر آن مگر برای اینکه بدانیم کسی را که متابعت می کند رسول خدا را از آنکه بر می گردد بر عقب خود یعنی بعقیده آبا و اجداد خود بر می گردد و اما در این ظهور مبارک حضرت اعلی روح ما سواه فداه هیکل مقدس حضرت بهاءالله را قبله خود مقرر فرمود چنانچه در کتاب مستطاب بیان می فرماید "انما القبلة من يظهره الله متى ينقلب تنقلب الي ان يستقر" مضمون اینست همانا قبله من يظهره الله است بهر جا انتقال یابد قبله نیز انتقال *** ص ۴۶ *** می یابد تا آنکه استقرار یابد یعنی آن ذات مقدس در هر جا باشد باید در حال نماز بآن سمت توجه کرد تا آنکه در یک محل ساکن شود و هر جا آن وجود مسکن فرمود آن محل قبله عالم خواهد بود این است که جمال قدم جل اسمه الاعظم در این آیه مبارکه می فرماید که چون خواهید نماز بخوانید باین شطر مقدس توجه نمائید و بعد از غروب شمس حقیقت نیز به همین مقام توجه کنید با وجود صراحت آیه مبارکه بعد از غروب شمس حقیقت در بین احباب در خصوص قبله مذاکراتی بمیان آمد بعضی را تصور چنان بود همان قسمی که در حال حیات هیکل حضرت بهاءالله قبله احباب بود بعد از صعود هم حضرت عبدالبهاء قبله احباب هستند و در حال نماز بایشان باید توجه نمود لذا از آنحضرت مکرر سؤال شده و جواب نازل گشته که قبله اهل بها مرقد مطهر حضرت بهاءالله می باشد نه غیر

آن از آنجمله در این لوح مبارك قوله تعالى از توجه در وقت صلوة سؤال نموده بودید در کتاب اقدس نص صریح است که می فرماید "اذا اردتم الصلوة ولوا وُجُوهُكُمْ شَطْرِي الاقدس تا آنکه می فرماید و عند غروب شمس الحقیقة والتبیان المقام الذی قدرناه لكم این مقام مقام مقدس است که باثر قلم اعلی در لوح مخصوص تصریح شده است و در آن لوح احکام دیگر نیز موجود که جمیع باثر قلم اعلی است و آن لوح در محفظه مبارک بود و بعد البهاء پیش از صعود آن محفظه را تسلیم فرمودند و آن محفظه حائز اوراق کثیره بود ولی بیوفایان ببهانه‌ئی از میان بردند و الان در نزد * * * ص ۴۷ * * * ایشان است مقصود اینست که آن مقام باثر قلم اعلی معین است و آن مطاف ملاء اعلی است مرقد منور است دیگر نفسی تأویل ننماید ع" و در لوح دیگر می فرماید "در خصوص محل توجه مرقوم نمودید بنص قاطع الهی محل توجه مطاف ملاء اعلی و آستان مقدس کبریا روحی وذاتی و کینونتی لتربته الفداء است و جز آن عتبه مقدسه توجه جائز نه ایاك ایاك ان تتوجه الی غیرها و محل توجه این عبد آن مقام منزّه مقدس است انه لمسجد الاقصی و صدرتی المنتهی وجنتی العلیا و مقصدی الاعلی و البهاء علیك ع" بنا بر این دو بیان مبارک مفهوم آیه مبارکه شطراقدس و مقام مقدس که قبله اهل ههء و مطاف ملاء اعلی است واضح و مکشوف گشت که مرقد جمال قدم جبل اسمہ الاعظم است و توجه بقبله مخصوص نماز است و در عبارات و اذکار دیگر توجه بقبله واجب نیست و در نماز میّت نیز توجه بقبله واجب نیست.

نطق چهاردهم

كُلُّ شَيْئٍ تَحَقَّقَ بِأَسْمَاءِ الْمَبْرَمِ إِذَا إِشْرَقَتْ مِنْ أَفْقِ الْبَيَانِ شَمْسُ الْأَحْكَامِ لِكُلِّ أَنْ يَتَّبِعُوهَا
وَلَوْ بِأَمْرِ تَنْفَطَّرُ عَنْهُ سَمَوَاتُ أَفْنَدَةِ الْأَدْيَانِ أَنَّهُ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ وَلَا يَسْتَلِ عَمَّا شَاءَ وَمَا حَكَمَ بِهِ
الْمَحْبُوبُ أَنَّهُ لِمَحْبُوبٍ وَمَالِكِ الْإِخْتِرَاعِ.

بر هر ذی حسّی واضح و مشهود است که تحقق و ثبوت و ایجاد هر موجودی چه از حروف
و کلمات و آیات تدوینی یا تکوینی با مر و کلمه الهیه * * * ص ۴۸ *** است چنانچه این
مطلب در جمیع کتب و زبر الهیه مصرّح و منصوص است در قرآن می فرماید: "إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا
أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ كُنْ فَيَكُونُ" یعنی همانا امر الهی هرگاه اراده چیزی فرماید که بگوید
موجود باش ایجاد می شود حضرت بهاء الله جلت عنایته می فرماید یا هو آفتاب حقیقی
کلمه الهی است که تربیت اهل دیار معانی و بیان منوط با و است و اوست روح حقیقی و
ماء معنوی که حیات کلشیئی از مدد و عنایت او بوده و خواهد بود تجلی او در هر مرآت
بلون او ظاهر مثلاً در مزایای قلوب حکما تجلی فرمود حکمت ظاهر شد و همچنین در
مزایای افتده اهل صنعت اشراق نمود صنایع بدیعه منبعه ظاهر و در افتده عارفین تجلی
فرمود بدایع عرفان و حقایق تبیان ظاهر شده جمیع اهل عالم و آنچه در او ظاهر به انسان
قائم و از او ظاهر و انسان از شمس کلمه ربانیه موجود و اسماء حسنی و صفات علیا طائف

حول کلمه بوده و خواهند بود اوست نارالهی و چون در صدور برافروخت ما سوی الله بسوخت افنده عشاق از این نار در احتراق و این نار حقیقت ماء است که بصورت نار ظاهر ظلم شده ظاهرها نار و باطنها نور و از این ماء کلشیئی باقی بوده و خواهد بود و من الماء کلشیئی حی از خدا می طلبیم که این ماء عذب الہی را از این سلسبیل روحانی بیاشامیم و از عالم و عالمیان در سبیل محبتش بگذریم والبهاء علی اهل البهاء و همچنین در یکی از خطابه های مبارکه حضرت عبدالبهاء جلّ اسمه الاعلی بهمین مضمون موجود چند کلمه از آن * * * ص ۴۹ * * * بیانات مبارکه را معروض می دارم قوله تعالی "و از این اکتشافات اخیر است که جماد هم حیات دارد و حیات او به آب منجمد شفاف ثابت می شود پس سبب حیات آبست از اینست که می فرماید باید از آب و روح تعمید شد یعنی از آن چیزی که سبب حیات ابدیست پست و آن ماء عین آتش است یعنی محبة الله زیرا محبة الله چون پرده ها را می سوزاند آتش گفته می شود چون سبب حیات است آب گفته می شود" الی آخر بیانہ الاحلی و این کلمه مبارکه باید از آب و روح تعمید شود اشاره بفرمایش حضرت مسیح در انجیل است و مفهوم آن اینست که موجد انسان و سبب حیات انسان و سائر کائنات موجوده کلمه الہیہ است که بامر کن بخلعت وجود و هستی مخلع شده اند باری چون موافق بیانات الہیہ واضح شد که تحقق وجود هر شیئی بامر مبرم الہی است معروض می داریم که قبل از ظهور مظاهر الہی و اظهار امر احدی مکلف بامری نیست ولی بمحض اشراق و طلوع شمس حقیقت و ارتفاع ندای جانفزای الست بر یکم جمیع افراد بشر که

باستماع این کلمه نائل شدند مآمورند که بدون توقف در جواب ندای الهی بکلمه بلی هم
 آواز گردند و هرکس توقف نموده بقدر توقفش مقصر و در نار احتجاب و محترق است
 چنانچه حضرت اعلی روح ما سواه فداه بصریح بیان می فرماید "هرکس هر جواب ندای
 الهی بقدر کلمه بلی توقف نماید بهمان اندازه کلمه بلی در نار است" و این مطلب نیز در
 الواح عدیده باصرح بیان مصرّح و منصوص است از آن جمله در لوحی که بافتخار مرحوم
 حاجی میرزا محمد تقی طبسی است قوله جلّ اقواله "قبل از ظهور * * * ص ۵۰ * * *"
 حجت و برهان امر بعرفان نشده چشم عطا فرموده و بکلمه انظر نطق نمود لسان عنایت شد
 و کلمه اذکر نازل قوت بخشید باعمال امر نمود ان ربّک لهو العادل الحکیم" و در جمیع
 کتب آسمانی این مضمون موجود چنانچه در قرآن می فرماید "لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا"
 و در لوح ابن ذبیح جمال کبریاء جلّ کبریاءوه می فرماید "در اوّل امر حق جلّ جلاله ناظر
 باقبال وحده بوده چه که قبل از نزول او امر و احکام اظهار نمود القای کلمه فرمود هر نفسی
 من غیر توقف قبول نمود او بکلّ خیر فائز و بعد از ارتفاع سماء حکم الهی و اشراق شمس
 امر بر کلّ لازم و واجب که به آن تمسّک نمایند و به آن عامل شوند" الی آخر اللوح اینست
 که در این آیه مبارکه بندگان آستان خود را باین نکته لطیفه متذکر می نماید که آسمان
 شریعة الله بنجوم ساطعه او امر و احکام تزیین یافت بر کلّ افراد اطاعت واجب و لازم است
 گرچه سبب انفطار آسمانهای شرایع دیگر باشد و این مطلب بر احدی پوشیده نیست که
 خلقت انسان برای عبودیت و عرفان جمال رحمانست، جمال قدم جلّ اسمه الاعظم در

لوحی می فرماید قوله تعالی " آنچه الیوم افضل اعمالست استقامت بر امرالله و متابعت اوامر اوست انشاءالله به آن فائز شوید بدنیا ناظرنباشید چه که عنقریب آنچه در اوست معدوم و مفقود خواهد شد و از برای نفوس عاملین مقدر شده آنچه که باو معامله ننماید کنائز ارض لذا باید احباءالله بکمال روح و ریحان به اوامرش عمل نمایند و از نواهی اجتناب کنند اینست نصح اعظم که از قلم مالک قدم ظاهر شد طوبی للعاملین " و حضرت ولیّ امرالله جلّ ثناءوه *** ص ۵۱ * * * می فرماید تفاوت و امتیاز بهائی از سائر خلق اعمال است و الا هیچ امتیازی در میان نیست قوله تعالی بیانه اگر فی المثل بیگانگان از یاران سؤال کنند که امتیاز شما از سائرین چیست اگر جواب گویند که در سبیل عشق و محبت، بمرکز امر جان و مال فدا و ایثار نمائیم عالم متمدن باین جواب اکتفا ننماید و خواهند گفت که محبت و فداکاری شما از برای شخص واحد امراض مزمنه عالم اجتماعی را امروزه درمان ننماید و علاج نکند اگر گویند که دین و آئین با دارای تعالیم و مبادی است که دانایان روزگار انکار آن نتواند جواب شنوند که مبادی و تعالیم عالیه وقتی سایت در خلق امکان نماید و امراض قتاله هیئت اجتماعیه هنگامی شفا یابد که مدعیان و پیروان آن خود اولّ بان عامل شوند و قدر و قیمت و فوائد آنرا در حیات و معاملات یومیه خود بکار برند و مجسم نمایند اگر چنین نباشد و چنین نشود ما به الامتیازی نماند " الی آخر بیانه الاحلی از الطاف الهی توفیق معرفت و اطاعت از برای خود و عموم احباب خواستارم .

ان الذی وجد عرف الرحمن و عرف مطلع هذ البیان انه مستقبل بعینه السهام لا ثبات
الاحکام بین الأنام طوبی لمن اقبل و فاز بفصل الخطاب .

ادراك مفهوم این آیه مبارکه بسته بمراتب یقین ذکر و بیان فرموده اند سه رتبه است اول علم
الیقین دوم عین الیقین سوم حق الیقین مثلی * * * ص ۵۲ * * * که از برای توضیح و بیان
این موضوع گفته شده حکایت پروانه و آتش است و خود مثلی است گویند پادشاه پروانگان
خواست کیفیت آتش را معلوم کند پروانه را گفت در فلان مکان آتشی است برو و چگونگی
آنها معلوم کن و مرا مطلع ساز آن پروانه رفت و از دور شعله آتش را دید و مراجعت نمود و
پادشاه گفت آتش چیز است شعله ور و روشن دیگری را مأمور کرد که چگونگی آتش را
معلوم کند و خبر بیاورد آن پروانه دیگر تا نزدیک آتش رفت و حرارت آنرا احساس نموده
برگشت و پادشاه گفت آتش چیز است سوزنده و پر حرارت پادشاه پروانه دیگری را برای
تحقیق از کیفیت فرستاد این پروانه آمد و خود را بآتش زد و سوخت چون مراجعت نکرد
پادشاه به پروانگان گفت حقیقت و کیفیت آتش را دانستم از این است که شیخ سعدی
علیه الرحمة فرموده است:

ای مرغ سحر عشق ز پروانه بیاموز

کان سوخته را جان شد و آواز نیامد

این مدعیان در طلبش بی خبرانند

کانرا که خبر شد خبرش باز نیامد

فی الحقیقه برای توضیح و بیان مراتب یقین از این بهتر نمی‌شود مثلی زد و این مقام
 حی‌الیقین که اعلی‌رتبه علم است بحکمت تعبیر می‌شود چنانچه حضرت عبدالبهاء
 می‌فرماید قوله تعالی "اعظم فضائل عالم انسانی حکمت الهی است و حکمت عبارت از
 اطلاع بحقائق اشیاء علی ما هی علیهاست و علم و احاطه بحقائق اشیاء ممکن نیست جز
 بحکمت الهیه زیرا علم بر دو قسم است یکی تصویری و دیگر تحقیقی است بعبارت اخری
 حصولی و حضوری مثلاً ما می‌دانیم که آبی هست اما این تصور است اما وقتی * * * ص
 ۵۳ * * * نوشیدیم تحقیقی گردد لهذا گفته‌اند علم تام تحقق بشی است نه تصور شیئی مثلاً
 انسان اگر بداند که مائده و نعمتی موجود است از این تصور تلذذ و تغذی نماید پس معلوم
 تحقق تام علمی حاصل شود مثلاً انسان می‌داند در دنیا عسلی هست لکن این تصور
 کفایت نکند و مذاق شیرین ننماید بلکه باید بچشد تا علم ذوقی حصول یابد پس حکمت
 عبارت از اطلاع بحقائق اشیاء است "علی ما هی علیها ذوقاً و تحقیقاً" الی آخر بیان‌ه الاحلی
 و اما استشمام رایحه یقین نسبت بحدت مشام هر شامه است چه شخص مزکوم عطر طیب
 مشموم را نیابد مثلاً اویس قرن از یمن بوی خوش رحمن را از یشرب و بطحا استشمام نمود
 ولی ابوجهل و ابولهب و ابوسفیان که در جوار رسول الله بودند چون بزکام جهل و حسد و
 بغضا مبتلا بودند نیافتند چه نیکو فرموده حافظ علیه‌الرحمة حسن ز بصره بلال از حبش
 صهب از شام ز خاک مکه ابوجهل این چه بوالعجبی است بیگانگان از هندوستان رائحه
 رحمان را یافتند اما یحی در دارالسلام از استشمام محروم گشت اهالی امریک نفحه

معطره میثاق را دریافتند و ناقضین از آن نفعه معطر با آنکه در جوار مرکز میثاق بودند بی نصیب گشتند چشم بازیگوش باز و این عمّا حیرتم از چشم بندی خدا باری هر کس راحه حق را بیابد و برتبه بلند یقین و عرفان فائز شود تیرهای اعدا را بچشم خود استقبال کند برای اثبات اوامر و احکام الهی چنانچه در سلف و خلف اشخاص بزرگواری بودند که *** ص ۵۴ *** باین مقام نائل گشتند در روز عاشورا دو نفر از اصحاب سیدالشهدا بودند که پیش روی آنحضرت ایستادند و سینه خود را سپر تیر اعداء نمودند تا حضرت نماز بخواند و بعد از اتمام نماز آن دو نفر از زخم تیر دشمنان برتبه شهادت فائز شده بودند و همچنین در این ظهور اعظم که بصریح بیان جمال قدم جلّ ذکره الاعظم در لوحی باین مصرع تلفظ فرموده اند قوله تعالی "س بریده فراوان بود بخانه ما" الی آخر عاشقان دلداده که بکمال اشتیاق بمیدان فدا شتافتند بسیارند میرزا محمد علی زنوزی که در حین شهادت خواهش کرد که او را نوعی بیاویزند که رویش بفوجی باشد که او را تیرباران می کنند تا بچشم خود ببیند آن گلوله ها را که از دهان تفنگ بیرون می آید و سلیمانخان که او را با مُلا فتحعلی قمی شمع آجین کرده بودند و باطراف می گرداندند غزلخوانی می کرد و میرزا سلیمان برادر شاطر باشی که او را برالاغ سوار کرده در کوچه و بازار می گردانیدند این شعر را می خواند: گرتیر بارد از کوی آنماه گردن نهادیم الحکم لله و سید اسمعیل ذبیح زواره که بدست خود سر خود را برید و حضرت نبیل اعظم که تاب مفارقت جمال مبارک را نیاورد و بعد از صعود خود را بدریا غرق کرد و حضرت سلطان الشهداء و محبوب الشهداء

که در حین شهادت بکلمه یا بهاء‌الابهی ناطق بودند و حضرت روح‌الله ورقا که در حین شهادت بصریح بیان حضرت عبدالبهاء غزلخوانی می نمود حضرت مرتضای سوستانی که خواهش کرد که سینه او را بتوپ به بندند که آتش توپ را بچشم خود به بیند و حضرت نجفعلی زنجانی بصریح بیان جمال مبارک * * * ص ۵۵ *** در حین شما درست سمت ما بها و خون بها را یافتیم چقدر مناسب این مقام است این شعر هر کس بزیر تیغ رخت را نظاره کرد زان پیشتر که کشته شود خونبها گرفت و همچنین میزا مهدی خویدگی را برای شهادت حاضر کردند تکلیف تبّری باو نمودند فرمود سالها آرزو می بردم که روزی بیاید که این ریش سفید خود را بخون گلویم رنگین کنم حال که چنین روزی برای من روزی شده این موهبت را از دست بدهم حاشا و کلا پس آن مظلوم را بنهایت مظلومیت سر بریدند و بشهادت رسانیدند و همچنین بدیع خراسانی را که حامل لوح مبارک برای ناصرالدین شاه بود چون خواست لوح را بناصرالدین شاه بدهد بزبان فصیح و بیان بلیغ این آیه قرآن را تلاوت فرمود: "یا سلطان ائی جئتک من سبّاء بنبّاء یقین" و همچنین میرزا یعقوب متحده که رجای شهادت از مرکز میثاق نمود و مقبول شد و در کرمانشاه بشهادت فائز گردید و چون خبر شهادت این جوان بنا بر وصیت او بمادرش رسید این شیرزن در محفل تذکر جوانش بشکرانه اینکه پیش برتبه شهادت نائل شده شیرینی داد و همچنین حضرت سید اشرف زنجانی که مادرش بجوان خود توصیه می فرمود که مبادا خلاف استقامتی از او بروز کند و از کوی عشق زنده برگردی و همچنین در یزد شهیدی در

وقت شهادت بصریح بیان حضرت عبدالبهاء نبات در دهان قاتل خود گذارد که با کام شیرین مرا بشهادت برسان بهتر اینکه بیش از این طول کلام نداده و بشهادت حضرت ملا علی سبزه‌واری * * * ص ۵۶ * * * در یزد باین بیان مبارک موضوع را پایان برسانیم حضرت بهاء الله جلّت عظمته می فرماید قوله جلّ بیانه " و از قرار مذکور عارف ربّانی علی سبزه‌واری را درب خانه شیخ می آورند و لکن آن مست باده الست بخلق می فرماید در ارض طف سیدالشهدا روح ما سواه فرمودند "هل من ناصرینصرنی این عبد می گوید هل من ناظرینظرنی سبحان الله از این کلمه علیا نیر انقطاع مشرق نشهد انه شرب ریحیق البقاء من ایادی عطاء ربّه المشفق الکریم ریحیق مختوم بقسمی اخذش نمود که از عالم و عالمیان گذشت و جان را که اعزّ اشیاء عالم است در سبیل دوست فدا نمود او را هم سر بریدند و بدن مبارکش را سنگ یاران کردند جذب و اشتیاق عشاق در آن یوم ملاء اعلی را متحیر نمود" الی آخر از فضل الهی معرفت و یقین را برای عموم دوستان الهی سائل و آملمیم.

نطق شانزدهم

قَدْ فَصَّلْنَا الصَّلَاةَ فِي وَرَقَةٍ أُخْرَى طُوبَى لِمَنْ عَمِلَ بِمَا أَمَرَهُ بِهِ مِنْ لَدُنْ مَالِكِ الرِّقَابِ.

این نماز و روزه و حجّ و جهاد هم گواهی دادند از اعتقاد بدیهیست اطاعت و عمل باوامر و احکام الهی جالب رضای حق بوده و خواهد بود و مخالفت سبب عذاب و عقوبت و بنصوص قاطعه هر يك از كتب آسمانی صلوت و مناجات اهم عبادات و اعظم وسیله تقرّب بآستان الهی است زیرا بهترین عبادات ذکر الهی است چه از برای جمیع اعمال جدی تحدید و تعیین شده است در قرآن و الواح می فرماید * * * ص ۵۷ * * * "يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا وَسَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَأَصِيلًا" یعنی ای گروه مومنین خدا را بسیار ذکر کنید و هر شب و شام مقدسش را تسبیح گوئید و مسلم است چون نماز مایه ذکر و جامع ادکار است عندالله اقرب قربات و مقبول ترین عبادات است و اقامه صلوة برای ذکر الهی و توجه بحق است در قرآن می فرماید "أَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي" یعنی برپا دار نماز را برای ذکر من چون ذکر الهی سبب توجه و تقرّب بحق و توجه مانع از غفلت و بعد از حق است لذا انسان را از اعمالی که مخالف رضای حق است نگاه داری می کند چنانچه در قرآن اقامه نماز را سبب منع از فحشا و منکر فرموده است "وَأَقِمِ الصَّلَاةَ إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَلَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ لَوْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ" یعنی برپا دارید نماز را البته نماز مانع شود انسان را از اعمال زشت و قبیح و یقین است ذکر الهی بزرگتر است اگر بدانید و این واضح و محسوس است که هر خطا و عصیانی که از انسان صادر می شود در نتیجه و اثر غفلت و نسیانست اگر انسان پیوسته متذکر و متوجه بحق باشد هرگز مرتکب عمل مخالف رضای الهی نمی شود تا چه رسد باعمالی که موجب سخط و غضب خداوند منتقم قهار گردد و بدیهی است که

نماز اعظم وسیله تذکر و توجه بحق است اینست که در این آیه مبارکه نمازگذاران را تشویق فرموده است باین کلمه که می فرماید خوشا بحال عمل کنندگان این کلمه دلیل صریح است بر تمجید و تقدیر نفوسی که توفیق می یابند باطاعت اعمالی که با مآمورند و این در نهایت * * * ص ۵۸ * * * وضوح است که بنده مطیع در آستان احدیت مقبول و مقرب است و بنده عاصی مردود و مطرود از بارگاه عزت حال چیزی که توضیح و بیانش لازم است اینست که بعضی از عباد غافل و جاهل مومنین و موحدین اعتراض کرده و می گویند خدا احتیاجی بنماز و عبادت بندگان ندارد در اینصورت ادای نماز یا تلاوت مناجات چه فایده دارد یا در صورتیکه خدا واقف و آگاه بحال عباد است و موافق عدل بهرکس آنچه را استحقاق دارند عطا می کند دیگر دعا و مناجات چه لزومی دارد جواب گوئیم بلی خدا احتیاج بذکر و دعا و مناجات بندگانش ندارد و لکن بندگان آستانش بتوجه و توسل و ذکر او محتاجند چنانچه پدر مهربان بفرزندان خود هیچ احتیاجی ندارد و لکن اولاد از هر جهت بی پدر محتاجند و باید رفع احتیاجات خود را از پدر مهربان درخواست نمایند مکلف و مآمورند که دفع حوائج خود را از آستان مقدس الهی بتضرع و دعا و مناجات طلب کنند و گذشته از مراتب احتیاج انسان وقتیکه متذکر می شود خدای مهربانی دارد بنهایت اشتیاق مایل می شود که با خالق مهربان خود مشغول راز و نیاز گردد و اظهار عبودیت نماید چنانچه در کتاب بهاءالله و عصر جدید است که شخصی از مرکز میثاق روح العشاق لترتبه الفداء فلسفه نماز را سؤال نمود جواب شنید بهتر آنکه عین عبارت آن کتاب را نقل کنیم قوله

خبرنگاری دیگر سؤال نمود نماز برای چه حکمت آن چیست زیرا خداوند جمیع اشیاء را با حسن ترتیب تنظیم نظام مقنن و نافذ فرموده در اینصورت تضرع * * * ص ۵۹ *** و ابتهال و اظهار احتیاج و استمداد را چه حکمت است حضرت عبدالبهاء در جواب می فرمایند بدانکه هر ضعیفی را شایسته آنست که بدرگاه قوی استغاثه کند و هر طالب فیضی را سزاوار آنست از فیاض ذوالجلال مسئلت نماید و چون انسان بمولای خود تضرع کند او توجه نماید و از بحر رحمت رحمت طلبد نفس این حالت و ابتهال جالب انوار بر قلبش شود بصیرتش روشن گردد بجانش روح بخشد و وجودش پیرواز آید وقتیکه بمناجات پردازی و تلاوت کنی یا الهی اسمک شفائی ملاحظه کن چگونه قلبت مستبش گردد و حالت از روح محبت الله فرحی بی اندازه یابد و دلت منجذب ملکوت الله شود این انجذابات سبب ازدیاد قابلیت و استعداد گردد هر چه وسعت ظرف بیشتر است گنجایش آب در آن بیشتر و چون عطش شدت نماید فیض سحاب بمذاق گواراتر آید اینست حکمت و سر ابتهال در طلب حصول نیت و آمال " در لوح یکی از احبای امریک می فرماید مناجات ترجمان محبت است بشخص دیگر که سؤال نموده بود آیا مناجات و نماز فرض است و حال آنکه خداوند از آمال قلوب خبیر است جواب می فرماید قوله تعالی "اگر یک دوستی بدیگری محبت دارد آرزویش اظهار آن محبت است و حال آنکه می داند دوستش از محبت او آگاه است با وجود این میل دارد احساسات خویش را بیان کند خدا از آرزوهای قلوب خبیر و علیم است ولی عواطفی که انسان را بمناجات با حق دلالت

می‌کنند از مقتضیات طبیعت است که ناشی از محبت * * * ص ۶۰ *** انسانست
بحضرت دزدان "إلی آخر و در صحبتی دیگر می‌فرماید وقتیکه انسان بنهایت تضرع و
ابتهاال بمناجات پردازد قصدش بیان محبتی است که بخدا دارد که نه از جهت خوف از
او یا ترس از نار جهنم و نه بامید نعیم و جنت وقتی انسان مفتون حبّ دیگری گردد ممکن
نیست از ذکر آن معشوق سکوت اختیار کند پس چقدر صعب است برای انسانی مفتون
محبت‌الله باشد از ذکر او دم فرو بندد شخص روحانی از هیچ چیز مست نیابد مگر ذکر
الهی " الی آخر باری در این آیه مبارکه می‌فرماید نماز را در ورقه علیحده شرح داده‌ایم.

نطق هفدهم

قد نزلت فی صلوة المیت ستّ تکبیرات من الله منزل الایات . و الذی عنده علم القرائة له
ان یقرء ما نزل قبلها و الا عفا الله عنه انه لهو العزیز الغفار .
مثلی است هر که را گوش عزیز است گوشواره برای گوش است چون زیور گوش است والا
گوشواره هر قدر نفیس و گران بها باشد عزتش بخودی خود نیست بلکه عزت و محبوبیتش
برای گوش است و همچنین رعایت هر مرکوبی بجهت احترام راکب است از این نقطه نظر
است که در هر یک از شرایع الهیه امر باحترام و تشییع جنازه اموات و اقامه * * * ص ۶۱
*** صلوة و دعا و طلب مغفرة وارد شده زیرا این جسد مرکوب روح بوده و چندی روح در

آن هیکل تجلی و سطوع داشت از اینرو محترم است چنانچه از مرکز میثاق در خصوص شرافت و احترام قبور و مقامات متبرکه سؤال شده در جواب می فرماید قوله تعالی "اما بقاع مقدسه مستحق تعظیم و تکریم است زیرا منسوب است بشخص جلیل و این تعظیم و تکریم راجع بروح پاک است نه جسم خاک این محل وقتی کوی جانان بود و آن جان پاک در آن ماوی داشت لهذا عاشقان خاک آن کوی را کحل بینش نمایند ولی تعلق بتراب نگمارد بلکه بفیص آفتاب نگرند" و حضرت ولی امرالله در خصوص جواز انتقال اجساد از قبور بجای دیگر می فرماید قوله جلّ تناؤه "انتقال اجساد ممنوع نه و محل اولی پس از انتقال هرچند رسماً از اماکن متبرکه محسوب نه حرمت و محافظه اش بقدر امکان لازم و واجب" الی آخر بیانیه الاعلی از این بیانات مبارك لزوم احترام اجساد و جنائز اموات واضح و معلوم است با وجود اینکه جسد بیروح مانند جماد بکلی از احساس محروم است و بدیهی است که این رعایت و احترام نظر بشرافت و رعایت روح مقدس مومن است و از بیان مبارك حضرت اعلی نیز چنین مفهوم می شود می فرماید "جسد ذاتی همراه جنازه خودش طائر است اگر مشاهده رعایت و احترام کند مسرور می شود و الا محزون می گردد" و چون در فلسفه او امر و احکام نظر کنیم خواهیم یافت که اقامه نماز یومیه را تنها امر * * * ص ۶۲

*** فرموده و لکن در نماز اموات بجماعت امر فرموده باری در اسلام نماز میت را چهار تکبیر بود ولی در این امر مبارك در صلوة میت شش تکبیر امر شده و قبل از تکبیر مناجات مختصری در طلب مغفرت آن میت نزول یافته برای کسی که بتواند قرائت نماید ولی واجب

نیست و آن اینست "یا الهی هذا عبدك وابن عبدك الذی آمن بك و بآیاتك و توجه اليك
 منقطعاً عن سواك انك انت ارحم الراحمين اسئلك يا غفار الذنوب و ستار العيوب بأن تعمل
 به ما ينبغي لسماء جودك و بحر افضالك و تدخله في جوار رحمتك الكبرى التي سبقت
 الارض و السماء لا اله الا انت الغفور الکریم" از چیزهایی که توضیح آن لازم است اینست
 که دعای مذکور برای میتی است که مرد باشد و لکن اگر میت زن باشد ضمائر تانیث
 بیاورند باین ترتیب کلمه "یا الهی هذا عبدك است باید گفت هذه امتك و ابنة عبدك التي
 آمنت بك و بآيات و توجهت اليك منقطعة عن سواك انك انت ارحم الراحمين اسئلك
 يا غفار الذنوب و ستار العيوب بأن تعمل بها ما ينبغي لسماء جودك و بحر افضالك و تدخلها
 في جوار رحمتك الكبرى" الی آخر و بعد از هر یک تکبیرات ششگانه هر آیه‌ئی را نوزده
 مرتبه باید خواند بعد از تکبیر اول نوزده مرتبه "انا كلّ لله عابدون و بعد از تکبیر دوم نوزده
 مرتبه بخواند انا كلّ لله صابرون و بعد از تکبیر سوم انا كلّ لله ساجدون" و بعد از تکبیر چهارم
 نوزده مرتبه "انا كلّ لله ذاکرون" و بعد از تکبیر پنجم نوزده مرتبه "انا كلّ لله شاکرون" * * *
 ص ۶۳ * * * و بعد از تکبیر ششم نوزده مرتبه بخواند "انا كلّ لله صابرون" باری از این
 بیانات مبارکه معلوم شد که احترام جسد برای شرافت روح است و الا همه می دانیم که
 جسد از عالم ترکیب است و هر ترکیبی را تحلیل در پی اما روح چون از عالم ترکیب نیست
 تحلیل و فنائی از برای آن متصور نیست چنانچه از بیان صریح حضرت عبدالبهاء جلّ بیانه
 مفهوم می شود قوله تعالی "جسد در زیر خاک می رود از آنجا آمده و بانجا می رود هر چه

می بینی از کجا پیدا شده بهمانجا می رود جسم انسان چون از خاک آمده بخاک می رود اما روح انسان از نزد خدا آمده بنزد خدا می رود" الی آخر و نظیر همین بیان در الواح مقدّسه جمال مبارک جلّ اسمه موجود است در لوحی می فرماید جلّ اقواله "قسم باسم اعظم که موقنین جمال رحمان را فنا اخذ نکند بلکه انتقال از عالمی است بعالم دیگر و در لوح دیگر" و در لوح سمندر می فرماید قوله جلّ ذکره "الحمد لله الّذی جعل الموت با یا للقاءه وسببا لوصاله و علة لحيوة عباده و به اظهر اسرار کتابه و ماکان مخزونا فی علمه" مفهوم این بیان مبارک اینست که خداوند موت را دری از برای لقای خود مقرر فرموده است و سبب وصال بخود تصریح فرموده و این موت را علّت حیات و سبب ظهور اسرار کتاب خود فرموده است زیرا سبب ظهور چیزهائی است که از نظرها مستور است قوله جلّ بیانه "یا امتی اعلمی انّ الموت باب من أبواب رحمة ربّک به يظهر ما هوالمستور عن الابصار و ما لموت الا صعود الروح * * * ص ۶۴ * * * من مقامه الادنی الی المقام الاعلی و به یسط بساط النشاط و یظهر حکم الانبساط الامر بیدالله مولى العالم و الاسم الاعظم الّذی به ارتعدت فرائض الامم نسئل الله تبارک و تعالی ان بعرف الکل ثمرات الصعود و آثار الخروج من هذا الدنیا الی الرفین الاعلی لعمری انّ الموقن بعد صعوده یری نفسه فی راحة ابدیة و فراغة سرمدیه ان الله هوالتوّاب الرحیم و الغفور الکریم" مفهوم بیان مبارک چنین است ای کنیز من بدان که موت دریست از درهای رحمت پروردگار تو بسبب موت ظاهر می شود آنچه از دیده ها پنهان است و این موت نیست مگر بالا رفتن روح از مقامی پست تر

بمقامی بالاتر بسبب این موت بساط شادمانی گسترده می‌شود و حکم گشایش ظاهر می‌گردد از خدا خواهیم که بهمه بشناساند ثمرات و نتایج صعود و آثار خروج از این عالم را **برفیق** اعلیٰ قسم بذات مقدسم که ارباب یقین خود را در راحتی ابدی و آسایش سرمدی خواهند دید البته خداوند مهربان توبه پذیرنده و آمرزنده و صاحب کرم است.

نطق هیجدهم

لا يبطل الشعر صلوتكم ولا ما منع عن الروح مثل العظام وغيرها البسوا السمور كما تلبسون الخرز والسنجاب وما دونهما انه ما نهى في الفرقان ولكن اشتبه على العلماء انه لهو العزيز العلام.

از این مژده گر جان فشانم رواست که این مژده آسایش جان ماست فی **الحقیقه** اگر کسی بنظر دقیق بشرایع سابقه عطف توجهی کند و اوهام و خرافات و بدعت‌هایی که در هر یک از شرایع الهیه از جهال عالم نمائی که زمام مردم را در دست داشتند راه یافته مشاهده کند و فرع‌هایی که بر اصل مزید گشته با میزان اعتبار بسنجد بر مزایای این امر و روحانیت اوامر و احکام این شریعت مقدسه مطلع می‌گردد و بمفهوم این جمله مختصر که از قلم اعلیٰ در الواح مکرر در مکرر می‌فرماید "**فاغبروا** یا اولی الابصار مطلع و مستحضر می‌گردد و از اوهام و خرافات قبلیه عبرت حاصل می‌کند بقدری بر احکام الهی پیرایه بسته‌اند که اصل

شرايح الهیة از بین رفته بود چقدر ملیح سروده است شاعری که رسول اکرم را مخاطب خود نمود و عرض می کند: بسکه بر او آمده و پیرایه سازگر تو بینی شناسیش باز باری از برای هر یک از احکام فرعیه هزاران حشو و زوائد افزوده بودند از آن جمله برای نماز مبطلاتی فرض کرده بودند که موی حرام گوشت یا موی حیوان حلال گوشت در صورتیکه ذبح شده باشد یا مرغی که مرده باشد یا استخوان حرام گوشت از قبیل صدف یا استخوان فیل و غیره و یا استخوان حلال گوشتی که از دست غیر مسلمان ذبح شده یا بمرگ خود مرده و امثال اینها همراه نماز گذار باشد یا بر لباس نماز گذار باشد سبب بطلان نماز است بلکه بعضی از جهال عالم نما موی انسان را اگر بلباس انسان دیگر بود مبطل نماز می دانستند مثلاً اگر مردی نماز میخواند بعد از نماز * * * ص ۶۶ * * * می دید موی زوجه اش بر لباس او بوده باید نمازش را اعاده کند بقدری فروعات بر اصل افزوده بودند که در زمان حضرت صادق یکی از آن حضرت پرسید که اگر خون مگسی در لباس دیده شود آیا نماز صحیح است یا باطل فرمود سبحان الله فرزند دختر پیغمبر خود را می کشند و نمی پرسند کشتن آن چه صورت دارد از خون مگس در لباس خود سؤال می کنند که آیا مبطل نماز است یا نه و حضرت عبدالبهاء جل اسمه الاعلی می فرماید این سؤال را در شام از حضرت سجاد نمودند قوله تعالی وقتیکه امام زین العابدین را بشام آوردند یکی از مسلمین آمد نزد ایشان که اگر خون بعوضه بر لباس ایشان بنشیند آیا نمازش قبول خواهد شد یا خیر آن حضرت فرمودند العجب "یقتلون الحسین ویسئلون عن دمم البعوضه الی آخر بیانہ الاعلی" ممکن است این سؤال

از هر دو امام شده باشد در صورتیکه در زمان حیات مبین آیات اینگونه بدعتها در دین پیدا شده باشد دیگر معلوم است که در غیاب حجت و آخرالزمان امر بر چه منوال بوده اگر کسی اطلاع در این باب خواهد بکتاب مستطاب ایقان و سایر الواح مقدسه رجوع نماید و در این مقام بذکر چند کلمه از بیانات الهیه اکتفا می شود قوله جلّ ذکره و بقسمی بادهای هوی و هوس غالب شده که سراج های عقل و فئواد را در قلوب خاموش نموده یا اینکه ابواب علم الهی بمفاتیح قدرت ربّانی **مفتوح** گشته و جواهر وجود ممکنات بنور علمی و فیوضات قدسی منور و مبتدی گشتند بقسمی که در هر شش بابی از علم بازگشت و در هر ذره آثاری از شمس مشهود شده و با همه * * * ص ۶۷-۶۹ * * * بتواند مانند خودی را تولید کند زیرا قبل از آن بمقام مردی و رجولیت نرسیده چه هر وقتی از اوقات سنّ با سعی موسوم طفلی که تازه تولّد می یابد بفارسی بچه شیرخوار بعربی رضیع می گویند چون بسنّ تمیز برسد بفارسی نونهال و بعربی صبّی گویند چون نزدیک بلوغ رسد بفارسی نونهال و بعربی مراهق گویند و چون بسن رشد و بلوغ رسد او را بفارسی مرد و بعربی رجل گویند در اینجا بی مناسبت نیست بیان مطلبی و آن اینست که تعلق تکلیف بانسان مشروط بصحّت جسم و وجود عقل است چه اگر انسان فاقد عقل شد تکلیف از او ساقط می شود حال باید دانست که قبل از بلوغ آیا در حین تولّد انسان دارای عقل بود و جلوه نداشت و چون ببلوغ رسید آن عقل نیز بحدّ کمال رسید یا در حین تولّد بکلی انسان فاقد عقل بود و در سن بلوغ عقل در او ایجاد شد گوئیم جمیع شئون و قوای انسانی در نطفه انسان بالقوه موجود بود

ولی بالفعل جلوه و ظهوری نداشت چنانچه میوه و ثمر در دانه بالقوه موجود است ولی بروز و ظهور ندارد تا وقتی که نهال بحدّ کمال رسد آنوقت موسم ظهور ثمرات است همچنین عقل انسان بتدریج نشو و نما می کند تا وقتی بسن بلوغ می رسد و موقع ظهور عقل و ابتدای شبابست چنانچه از حضرت عبدالبهاء جلّ بهاء **و** سؤال شده و جواب می فرماید در کتاب مفاوضات قوله تعالی "در عالم رحم نیز در نطفه عقل و روح موجود است ولی مکتوم است بعد ظاهر می شود مانند دانه که شجر در آن * * * ص ۷۰ * * * موجود است ولی مکتوم و مستور است چون دانه نشو و نما نماید شجر بتمامه ظاهر شود بهمچنین نشو و نمای جمیع کائنات بتدریج است این قانون کلی الهی و نظم طبیعی است دانه پخته شجره نمی شود نطفه دفعه واحده انسان نمی شود جماد دفعه واحده حجر نمی شود بلکه بتدریج نشو و نما می کند و بحدّ کمال می رسند جمیع این کائنات چه از کلیات و چه از جزئیات از اول تمام و کامل خلق شده است منتهایش اینست که بتدریج این کمالات در او ظاهر می شود و قانون الهی یکیست ترقیات وجودی یکیست نظام الهی یکیست چه از کائنات صغیره و چه از کائنات کبیره جمیع در تحت یک قانون و نظامند هر دانه از ابتدا جمیع کمالات نباتیه در او موجود است مثلاً این دانه از بدایت جمیع کمالات نباتیه در او موجود بود اما آشکار نبود بعد بتدریج در او آشکار گشت مثلاً از دانه اول ساقه بعد شاخه بعد برگ بعد شکوفه بعد ثمر ظاهر گردد اما در بدایت تکون جمیع اینها در دانه موجود است اما ظاهر نیست همین قسم نطفه از بدایت دارای جمیع کمالات است مثل روح و عقل و بصر و شامه و

ذائقه مختصر جمیع قوی لکن ظاهر نیست بعد بتدریج ظاهر می شود" الی آخر باری در این آیه مبارکه امر بوجوب نماز و روزه از ابتدای بلوغ می فرماید ولی نفوسیکه مریض یا ضعیف باشند و این ضعف یا در نتیجه کسالت عارض شده باشد از اثر پیری دست داده باشد معافند چه هرگز حق جلّ جلاله تکلیف فوق طاقت بر احدی نفرموده چنانچه * * * ص ۷۱ * * * می فرماید "لایکلف الله نفساً الاّ وسعها" و این معلوم است که در آغاز شباب و ابتدای جوانی انسان را نشاط و انبساط قوائی مخصوص موجود است که بهر کاری قیام و اقدام نماید دلبر سعادت و توفیق در کنار آید و موفق بانجام گردد خصوصاً در امر الهی و انجام وظائف مرجوعه بنوع انسان و لکن چون شخص جوان را در آغاز جوانی هوایی در سر و پروازی دیگر در نظر است بیشتر مایل باتباع نفس و هوی است بندرت اتفاق می افتد که جوانی در عنفوان جوانی اسیر کمند عشق الهی شود و بحبل المتین دین تمسک جوید و سلسله دیانت برگردن نهد و دیو نفس و هوی را بزنجیر تقوی محکم به بندد ولی اگر چنین جوانی پیدا شود در آستان احدیت بسیار عزیز و مقرب است چنانچه صریح بیان جمال مبارکست قوله جلّ اقواله "طوبی از برای نفسی که در اول جوانی و ربعان شباب بر خدمت امر مالک مبدء و آب قیام نماید و بحبش مزین شود ظهور این فضل اعظم از خلق سموات و ارض است طوبی للراسخین و نعیماً للثابتین ولی در هر عصری جوانانی پیدا شدند که نام نامی خود را زیب دفتر عالم نمودند در یکی از الواح جمال قدم جلّ ذکره الاعظم حکایه فضیل خراسانی را بعربی بیان می فرماید که مضمون آن اینست که فضیل مردی پر

شقاوت و دزدی راهزن بود عاشق دختری شد و بقصد کامجویی از معشوقه خود روان گشت از دیوار بامی بالا رفت ناگاه شنید صدای کسی را که قرآن می خواند باین آیه رسید آیا وقت آن نرسیده است برای مومنین که قلوب ایشان برای ذکر خدا ترسان شود این کلمه در قلب * * * ص ۷۲ *** فضیل تأثیر نمود و گفت پروردگار وقت آن رسیده و از دیوار فرود آمد و روانه مکه شد و سی سال بقیه عمر خود را بعبادت گذرانید تا روحش بافق اعلی صعود نمود و لیکن در این امر مبارک جوانان بسیاری بوده و هستند که از لذائذ دنیا گذشتند و دقائق عمر خود را در خدمت امر الهی صرف نمودند از جمله حضرت فخرالشهداء بدیع خراسانی از جمله حضرت ابوالفضائل و حضرت اخوان الصفا که این ذوات مقدس هر دو حضور بودند یعنی عیال اختیار نکردند که فارغ البال باشند و عمر خود را فقط در خدمت و تبلیغ امر مصروف دارند چنانچه معروف است حضرت اخوان- الصفا از حضرت عبدالبهاء سؤال کرد که اگر ازدواج واجب است اطاعت کنم و الا خود را آلوده نکنم و بفراغت خاطر بتبلیغ امر مشغول باشم فرمودند واجب نیست هر که را تبلیغ کنی فرزند روحانی تو است بسیاری از جوانان هستند که موفق و مؤیدند و بتمام قوی بخدمت امر مشغولند و شاید از ذکر نامشان راضی نباشند از قبیل آقایان علی اکبر فروتن و ابوالقاسم فیضی و میرزا حسن نوش آبادی و هزاران از امثال ایشان که شب و روز بخدمات امریه مشغول و مفتخرند مقاله باین بیان مبارک حضرت عبدالبهاء خاتمه داده می شود "

قسم باسم اعظم كه يك ولد روحانى بهتر از صد فوج اولاد جسمانى اين نور على نور است
و آن شايد سبب رسوائى وافتضاح در يوم نشور والبهاء عليك ع.ع.

نطق بيستم

*** ص ۷۳ *** قد أذن الله لكم السجود على كلشى طاهر ورفعاً حكم الحدّ فى الكتاب
إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ مَنْ لَمْ يَجِدِ الْمَاءَ يَكْذِرْ خَمْسَ مَرَّاتٍ بِسْمِ اللَّهِ الْإِطْهَارَ لَا طَهْرَ لَمْ يَشْرَعْ فِي الْعَمَلِ هَذَا مَا حَكَمَ بِهِ مَوْلَى الْعَالَمِينَ .

این دو آیه مبارکه نیز متعلق بصلوة و شرایط آداب نماز است چون در شریعت اسلام مابین
فرق مختلف و مذاهب متفرقه آن دین مبین بالاخص شیعه اثنا عشر اختلاف عقیده و آداب
و بدعت های رکیکه زیاده از حدّ احصاء و شماره بوده و در مسائل فقهیه فقهای هر مذهب
کتب مبسوطه مفصله در احکام و شرایط و آداب و مقدمات و مقارنات و مبطلات نماز
تالیفات و تصنیف کرده بودند از آن جمله برای سجود شرایط و آدابی و قواعد و رسومی
تعیین و تحدید نموده بودند منجمله مایصحّ به السجود و ما لایصحّ السجود یعنی چیزهائی
که سجده بر آن صحیح است و چیزهائی که سجده بر آن صحیح نیست باری ظلمات
اوهام پایانی نداشت روز بروز بر ظلمت و تیرگی می افزود تا آنکه بعنایت و الطاف الهی
صبح سعادت دمید و شمس حقیقت از افق اراده مطلقه درخشید ظلمات حال که اوهام

زائل گشت و انوار حقائق عرفان قلوب را روشن و منیر گردانید رحمت منبسطه الهیه شامل حال عباد گشت و معارف و علوم ربانیه تعمیم یافت و آنهمه حشو و زوائد بدعت و خرافات محو و مصدوم شد و تا کسی از آن عقائد واهیه مطلع و باخبر نباشد از این احکام محکمه چنانچه باید و شاید لذت نمی برد چنانچه * * * ص ۷۴ *** بیان صریح جمال مبارک است قوله جلّ جلاله "تا بر کذب قبل آگاهی نیابید بر صدق امروز گواهی ندهید و از دریای راستی محروم مانید" فی الحقیقه اگر انسان بچشم انصاف و ادراک در تعالیم و احکام حضرت بهاء الله امعان نظر کند می بیند قوانین این شرع مبین را از جزئی و کلی هر یک موسس بنیان محبت و ایتلاف و هادم بنیاد کدورت و اختلاف است چنانچه خود ذات مقدسش در لوحی می فرماید "بنام خداوند یکتا ای اهل عالم بعد از کشف حجاب جمعی بایات متمسک آیات نازل نمودیم و برخی به بیّنات متشبّث آنرا اظهار داشتیم و حزبی باحکام متوجه شطری اعظم از آن ظاهر فرمودیم آنچه خواستند مجری شد و هر چه گفتند باصفا فائز مقصود از جمیع آنچه ظاهر شد آنکه گوشها مستعد شود از برای اصغاء یک کلمه علیا و آن اینست یا ملاء الارض لا تجعلوا دین الله سبیا للبغضاء اگر این کلمه در عالم محل اخذ نماید کلّ خود را فارغ و مستریح مشاهده نمایند بگو لعمر الله مذهب الهی و دینش از برای اتحاد و اتفاق آمده نه از برای اختلاف و نفاق یشهد بذلك ام الكتاب والقوم نبذوا الاوهام متمسکین بانوار الیقین" اگر بصر و بصیرت و انصاف و ادراکی یافت شود و در مضمون همین لوح مختصر تأمل و تدبّر کند مزایای این امر مبارک را بر شرایع و ادیان

سابقه ملتفت می‌شود و اقرار و اذعان می‌نماید که یگانه علاج امراض مزمنه روحانیه عالم بشر این شریعت مقدسه حضرت بهاءالله است زیرا موجب الفت و اتحاد و قانع کلفت و اختلاف است ملاحظه * * * ص ۷۵ *** کنید ادیان شرایع الهیه را که هر یک اساس محبت و ایثار بود چگونه دستخوش هوی و هوس و اختلاف کرده بودند مثلاً نماز که اعظم عبادات و بهترین وسیله توجه و تقرب عبد بمعبود است چگونه اختلافاتی در آن ایجاد کردند و حال آنکه مسلم است نمازی که رسول اکرم می‌خواند یک نماز بود عبارات آن يك عبارت بود رکوع و سجود و تشهد و سلام آن بریک منوال بود در اذکار آن اختلاف نبود بعد از آن حضرت علمای هر فرقه و مذهبی چه اختلافاتی ایجاد کردند بی‌مناسبت نیست قسمتی از لوح مبارک اتحاد و مشاهدات حضرت بهاءالله را در مسافرت اسلامبول گوشزد حضار و سامعین کنیم قوله جلّ جلاله "این مظلوم ایّامی که از زوراء بادرنه نفی شد در بین راه در مسجدی وارد صلوة مختلفه در آن محل مشاهده نمود اگر چه کلّ لفظ صلوة بر او صادق و لکن هر يك باسبابی از هم ممتاز و اگر حزب فرقان فی الحقیقه بآنچه از قلم رحمان نازل شد عمل می‌نمودند جمیع من علی الارض بشرف ایمان فائز می‌گشتند اختلاف اعمال سبب اختلاف امر گشت و امر ضعیف شد یکی دست بسته بصلوة قائم و **جزیبی** گشوده یکی در تشهد التحیات می‌گوید و دیگری السلام از اینها گذشته جزیبی می‌رقصند و می‌گویند این ذکر حق است نعوذ بالله حق از این اذکار مقدس و منزّه و مبرّاست شریعت رسول الله روح ما سواء فداه را بمثابه بحری ملاحظه نما که از این بحر خلیج‌های

لایتناهی برده‌اند و این سبب ضعف شریعت الله شد ما بین عباد و تا حین نه ملوک و نه ملوک
و نه صعلوک *** ص ۷۶ *** هیچ یک سبب و علت را ندانستند و آنچه عزت رفته
راجع شود و علم افتاده نصب گردد آگاه نبوده و نیستند باری یک خلیج شیعه یک خلیج
سنی یک خلیج شیخی یک خلیج شاه نعمت‌اللهی یک خلیج نقشبندی یک خلیج
ملامتی یک خلیج جلالی یک خلیج رفاعی یک خلیج خراباتی ان تعدوا سبل الجحیم
لا تحصوها" الی آخر اللوح باری مضمون آیه مبارکه راجع بسجده می‌فرماید بر هر چیز پاک
و تمیزی سجده جایز است و حدّ محدودی تعیین نشده است که سجده بر چه چیز جائز و
بر چه چیز جائز و بر چه چیز ممنوع است و همه ما می‌دانیم که نماز شبانه روزی ما سجده
ندارد فقط صلوة کبیر دارای سجده است و قضای نماز و همه می‌دانیم که در اسلام اگر
برای وضو نماز معذور بودند بایستی بخاک تیمم کنند دست و صورت خود را بخاک
بیالایند اما در این امر مبارک اگر کسی آب را نیابد برای وضو یا از استعمال آب معذور
باشد باید بذکر الهی تیمم کند و مشغول نماز گردد و ذکر تیمم اینست که پنج مرتبه "بسم
الله الاطهر الاطهر" حال اگر سراپای ما زبان شود و بشکرانه آستان مقدس قیام کنیم آیا
می‌توانیم از عهده شکر این عنایات برآئیم که چگونه ما را از اوهام و خرافات نجات بخشید
و از سلاسل تقلید رهانید و بصراط مستقیم و بنیان قویم خود دلالت فرمود و در سفینه
حمرای خویش مقروماوی داد و از خطر غرق و هلاکت ایمن و آسوده فرمود لاوالله از ادای
شکر الطافش عاجزیم چاره جز اعتراف بعجز خود نداریم چه نیکو فرموده است شیخ علیه

الرحمة بنده همان به * * * ص ۷۷ *** که ز تقصیر خویش عذر بدرگاه بخدا آورد ورنه سزاوار خداوندیش کس نتواند که بجا آورد.

نطق بیست و یکم

والبالدان التي طالت فيها الليالي والايام فليصلوا بالساعات والمشايخ التي فيها تحدث الاوقات انه لهو المبين الحكيم قد عفونا عنكم صلوة الآيات اذا ظهرت اذكروالله بالعضمة والافتدار انه هو السميع البصير قولوا العضمة لله رب ما يرى وما يرى رب العالمين.

از مسلميات جميع اديان و ملل عالم است که موجد امکان را در ايجاد عالم منظور و مقصودی بوده و آن مقصود و منظور بموجب نصوص صریحه کتب سماویه عرفان و عبادت ذات مقدسش بوده است از این جهت انبیاء و رسل را مبعوث فرموده که هادی و راهنمای بشر در بندگی و معرفت باشند و آن ذوات قدسیه تا حدی که در دسترس ایشان بوده و وسیله ابلاغ رسالت برای ایشان میسر بوده جد و جهد در هدایت و تربیت خلق فرموده اند و عموماً به امت خود بشارت بظهور عظمی در عالم داده و فرموده اند جميع بشر با هم مربوط و معاشر خواهند بود و چنان وسائل و وسائط مراوده و ارتباط و معاشرت نوع بشر با یکدیگر فراهم شود که جميع عالم حکم یک خانه یابد و اهل عالم مانند یک * * * ص ۷۸ ***

عائله مشاهده گردد چنانچه از نور یک شمس روشن است اهل علم نیز از انوار ساطعه یک

شمس حقیقت استفاضه نمایند و بتربیت واحده پرورش یابند و بدین واحد متدین شوند

آفتاب عدل الهی چنان بر تمام عالم اشراق نماید که جمیع اهل عالم در مهد امن و امان

و راحت و اطمینان آنان بیاسایند که گرگ و میش و شیر و گوساله و پلنگ و بزغاله بیکدیگر

تعرض و مزاحمت نکنند باز و تیهو در یک هوا پرواز کنند کبوتر و شاهین در یک آشیانه

ماوی جویند نزاع و جدال و حرب و قتال بصلح و سلام تبدیل شود علم صلح عمومی در

قطب عالم بلند کردن خلاصه این بشارت در جمیع کتب آسمانی مصرّح و منصوص است

و در الواح الهیه نازل و مشروح است از جمله در این لوح از لسان عظمت نازل "بنام

خداوند یکتا حق منیع خلق را مخصوص این یوم از نیستی به هستی آورد و بعد آفتاب

فضل بر کلّ بیک نحو تجلی فرمود تا جمیع بعرفان دوست حقیقی فائز شوند و همچنین کلّ

را بر استقامت امر نمود معذک بعضی **بطنین ذبایی** نقص عهد نمودند و میثاق الهی را

شکستند ای امة الله تو بافق استقامت ناظر باش بشأنی که از کلمات ناعقین و اشارات

معرضین و کتاب سجین از حق ممنوع نمائی اینست وصیت حق عباد و اما «خود را» و در

لوح دیگر می فرماید قول **جلّ جلاله** "امروز روزیست که آفتاب مقام انسان و جوهر او ظاهر

می شود و امروز روز **تجلی** السرائر است و لکن اکثری از آن غافل امروز روزیست که آفتاب از

نور او روشن و منیر است و بحور فنا نزد کلمه اش فقیر" الی آخر و در لوح عید نوروز می فرماید

جلّ جلاله الحمد بما جعلت هذا اليوم عيدا للمقربين من عبادك المخلصين * * * ص ۷۹

******* "من أحببتك وسميته بهذا الاسم الذي به سحرت الاشياء و فاحت نفحات الظهور

بين الارض و به ظهرها هوالمسطور في صحفك المقدسة وكتبت المنزلة و به بشر سفرائك
واولياك ليستعد الكل للقائك والتوجه الى بحر وصالك و يحضروا مقرّ عرشك و يسمعوا
ندائك الاحلى. " مفهوم بيان مبارك چنين است مخصوص تو است حمد که مقرر فرمود و
این روز را برای بندگان مقربت و دوستان خالصت و آنرا یوم البهاء نام کردی و باین اسم هر
چیزی را تفسیر نمودی و منتشر شد نسیم معطر این ظهور در میان زمین و آسمان و در این
روز ظاهر گشت آنچه نوشته شده بود در صحیفه های مقدس تو کتابهائی که نازل شده از
نزد تو و بشارت یافتند بظهور این روز فیروز و ظهور تو جمیع فرستادگان و دوستان تو برای
آنکه تماماً مهیای لقای تو گردند و به دریای وصال تو توجه نمایند و بر مقرّ عرش تو حاضر
شوند و ندای شیرین تو را بشنوند و حضرت عبدالبهاء جلّ اسمه الاعلی می فرماید "قوله
تعالی در جمیع کتب الهیّه از جمیع ملل روزی موعود است که آنروز جمیع بشر در امن و
امان راحت خواهند بود و عالم انسانی اتحاد و اتفاق حاصل خواهد نمود نزاع و جدال
نخواهد ماند جنگ و حرب نخواهد بود جمیع ملل با هم ارتباط خواهند یافت و وحدت
عالم انسانی جلوه خواهد کرد حال ملاحظه می کنیم که آنروز صبح دمیده است " الی آخر
بیانه جلّ بیانه باری باصل موضوع رجوع کنیم چون این ظهور اعظم برای جمیع اهل عالم
است و چون تفاوت آفاق مسلم اهل آفاق است و طول و قطر شبها و روزها از تفاوت کره
ارض تحقق می یابد * * * ص ۸۰ * * * و این تفاوت از تقابل با آفتاب مشهود می شود
بعضی از نقاط ارض هست که بجهت عدم تقابل با شمس چند ماه شب و چند ماه روز

است و این حکم صوم و صلوة فریضه نوع بشر است لذا حتی جلّ احسانه می فرماید بلادیکه در آن شب و روز طولانی است باید بواسطه ساعت یا آلات دیگر که وقت را تشخیص می دهد اِتکال نمود و صیام را اداء کرد و در سؤال و جواب بالصراحة اِتکال بساعت را تجویز فرموده است چه حضرت زین سؤال کرده است که آیا در صوم اِتکال بساعت می توان کرد می فرمایند اِتکای بساعت جائز است چون در اسلام علما را عقائد و اوهامی دیگر بود می گفتند تا دهات حصره مشرقه تحقق نیابد افطار جائز نیست و این تشخیص در هوای صاف ممکن بود ولی در هوای ابر که حمرت و خضرت بیاض نبود تشخیص مغرب غیرممکن بود مگر آنکه صبر کنند تا شب تاریک شود و تکلیف افطار معلوم گردد و اما راجح بنماز آیات در اسلام صلوة آیات یکی از صلوة واجبه بشمار میرفت و هنگام حادثه هولناک در عالم واقع می شد اقامه صلوة آیات واجب می شد و آن حوادث عبارت از خسوف شمس یا خسوف قمر یا زلزله با وزیدن بادهای مخالف با رعد یا برق شدید بود که موجب خوف شود یا هرگونه حادثه خوفناکی روی دهد و آن نماز دو رکعت بود و در هر رکعتی پنج رکوع و قنوت داشت ولی در این امر مبارک این نماز عفو شده و باین آیه مبارکه اکتفا گشته و تلاوت آنهم واجب نیست ولی محبوب است بدیهی است که هر يك از احکام و آداب هر شریعتی در عصر خود متضمن حکم و مصالحی بوده است و حال چون آن منتضی مفقود است آن حکم نیز منسوخ و غیر مطلوب است نه آنکه * * *

ص ۸۱ *** احکام منسوخه را تنقید کنیم یا بنظر تحقیر بنگریم بلکه باید بجمیع شرایع و ادیان الهیه بنظر تعظیم و تفخیم ناظر باشیم.

نطق بیست و دوم

کتب علیکم الصلوة فرادی قد رفع حکم الجماعة الا فی صلوة المیت انه لهو الامر الحکیم قد عفا الله عن النساء حین ما یجدن الدم الصوم بالصلوة و لهون ان يتوضان و عن یسبحن خمسا و تسعین مرة من زوال إلى زوال سبحان الله ذی الطلعة و الجمال هذا ما قدر فی الكتاب ان انتم من العالمین.

همه می دانیم که جمیع عبادات، باید منزّه از ریب و ریا باشد و با نیتی خالص باید هر عملی لله انجام یابد و مقصدی جز تحصیل رضای الهی نباشد خصوصاً در نماز و مناجات و اذکار هر قدر محل عبادت خلوت و خالی از اغیار باشد اقرب بخلوص و عبودیت و اظهار رزقیّت است بالاخص نماز عبارتی است که مخصوص راز و نیاز جسد است با معبود بی نیاز خود بدیهی است وقتی تنها باشد حال توجه و حضور قلب بیشتر است تا آنکه جمعیت و ازدحام باشد لهذا در این آیه مبارکه بنماز فرادی امر می فرماید و از جماعت نهی می فرماید مگر در نماز میت که بجماعت امر می فرماید در دیانت اسلام نماز جماعت از مستحبات موکده بوده بلکه اهل تسنن نماز جماعت را واجب * * * ص ۸۲ *** می دانند

حتی اگر دو نفر بخواهند نماز بخوانند باید یکی پیش‌نماز بشود و آن دیگری با اقتدا نماید و نماز را باجماعت آدا نماید ولی در مذهب اثنا عشری واجب نمی‌دانند مگر در نماز جمعه آنهم بشرایطی مشروط است و معلوم و مسلم است وجوب با استحباب صلوة بجماعت در دیانت مقدسه اسلام مبتنی بر حکم و مصالحی بود که اقامه نماز جماعت بسیار ممدوح و مقبول بوده است در این امر مبارك مستحسن و ممدوح نیست و می‌فرماید در این امر جماعت برداشته شده حکم دیگر که در این آیه مبارکه است راجع بتکلیف نسوانست می‌فرماید چون بعدر معروف متعذر شدند نماز و روزه از ایشان ساقط می‌شود و تکلیف در ایام اعتذار نیست که وضو بگیرند و هر روزه هنگام ظهر نود و پنج مرتبه این تسبیح را بخوانند سبحان الله ذی الطلعة والجمال فی الحقیقه از مرد و زن در این ظهور اعظم از ادای شکر الطاف و عنایات حق عاجزیم چه هر کس از احکام **شریح** سابقه و تکالیف شاقه زنان در موقع عذر معتادشان مطلع و مسبوق نباشد ملتفت مواهب و الطاف الهیه در این امر و روحانیت احکام و اوامر مقدسه این ظهور نمی‌شود مثلاً در شریعت حضرت زرتشت چون زنان بعدر معتاد معذور می‌گشتند باید آن بیچارگان در محل معینی مسکن نمایند و کسی با آنان معاشرت نکند چون ایشان را نجس می‌پنداشتند و همچنین کلیمیان در ایام عذر معاشرت با زنان را جایز نمی‌دانستند و در اسلام گرچه معاشرت با نسوان را ممنوع نمی‌دانستند ولی وظائف شرم آوری را باید انجام دهند پس ما بندگان آستان مبارک * * * ص ۸۳ * * * عموماً و اماء الرحمن خصوصاً چگونه می‌توانیم از عهده

شکرانه عنایات و مواهب او برآئیم بالاخص اماءالرحمن که ازعواطف ربانیه با رجال مساوی و هم عنان گشتند بلکه بعنایات مخصوصه تخصیص یافتند و تاج و هاجی بر سر گذاشتند که الی الابد کوکب لامع برقرون و اعصار ساطع و درخشان است درالواح عدیده بخلعت عنایت و تخصیص مخلع گردیدند و درالواح و زبر متعده از قلم اعلی و براءه میثاق و کلک مبارک حضرت ولیّ عزیز امرالله مورد مرحام مخصوصه واقع گشتند منجمله در این لوح المبارک می فرماید "بسم الله الاعز الامنع الابهی اکثری از رجال از فضل ذی الجلال محروم مانده اند از فضل الهی شاید نساء بر امرش قیام نمایند و بذکرش ناطق شوند و بشطرش متوجه گردند ای کنیز حق الیوم **کل** در صنع واحد بین یدی الله مذکورند هر نفسی اقبال نمود از اهل بها محسوب و از رجال اعراف مذکور از خدا بخواه که بذکرش موفق شوی در این ایام که شمس **؟؟** از افق عظمت و اجلال لایحصی طالع شده و فضلش کلّ من فی السموات و الارض را احاطه نموده ای کنیز حق خمر حیوان را از معانی کلمات رحمان بیاشام قسم باسم اعظم هر نفسی باین کوثر روحانی مرزوق شد و فائز گشت حجات اهل عالم او را از شطر قدم منع ننمایند بلکه کلّ امکان را معدوم مشاهده کند و بشطر رحمان توجه نماید بگوش جان کلمات سلطان معانی را بشنو اینست وصیّت جمال قدم اماء خود را و در لوح دیگر می فرماید قول جلّ اقواله "ای کنیزان مردانه بر امر حق قیام نمائید بسی از *** * * ص ۸۴ *** نساء که الیوم از رجال مذکور و بعضی رجال که از نساء محسوب" الی آخر و حضرت عبدالبهاء جلّ اسمه الاعلی می فرماید "هو الابهی ای اماء-

جمال قدم هر چند در **کور** قرقان طائف نساء جنس ضعیف شمرده شدند و در حقوق قلیل النصیب الرّجال قوأمون علی النّساء نازل و للذکر مثل خط الاثنین وارد ولی اهل فرقان یا از اندازه ؟؟ بیرون نهادند و از حد تجارز کردند بقسمی که بیچاره نساء اسیر مانند زر خرید شدند ولی الحمدلله در این کور عدل الهی چنان خیمه و خرگاه در قطب آفاق زد که نساء در جمیع حقوق سهمیم و شریک رجال گشتند و علم کم من ربّات الخدور و الججال **ناقت** الرجال برافروختند در میدان امتحان گوی سبقت و پیشی ربودند و در حمل شدائد و بلا یا آیت کبری شدند و در عفت و عصمت رایت ملکوت تقی گشتند و البهاء علیکن ع ع" و حضرت ولی امرالله عزّتناوه در یکی از الواح مفصله می فرماید قوله عزّقوله "امر ترقی نساء و تشویق حضرات اماء الرحمن در تحصیلات مادی و معنوی و خدمت بامرالله و تعاون و تعاضدشان با حضرات رجال در تحکیم و تقدم امرالله در این دور اعظم عموماً و در این اوقات خصوصاً از امور سیاسیّه محسوب ملاحظه فرمائید که در لوحی از الواح حضرت عبدالبهاء بافتخار امتی از اماءرحمن چه می فرمایند "ای ورقه طیبه همای اوج عزّت قدیمه بر سر اماء الرحمن سایه افکنده و آفتاب افق توحید بر وجوه موقنات پرتو انداخته ربات حجال ابطال میدان * * * ص ۸۵ *** گردیده و پرده نشینان خلوتگاه عفت پرده غفلت دریده و بس منزل هدایت رسیده بانوار موهبت درخشیده و شهد عنایت چشید و در سایه ربّ احدیّت آرمیده خوشا به حال ایشان و از واجبات اولیّه محافل روحانی تهیه و اجرای وسائل فعاله برات ترقی امر نسوان است" الی آخر بیانیه الاحلی.

نطق بیست و سوم

ولکم ولهنّ فی الاسفار اذا نزلتم واسترحتم المقام الامن مکان کلّ صلوة سجدة واحدة واذکروا فیها سبحان الله ذی العظمة والجلال والموهبة والافضال والذی عجز یقول سبحان الله انه ینصفه بالحقّ انه لهو الکافی الباقی الغفور الرحیم بعد اتمام السجود لکم و لهنّ ان تقعدوا علی هیکل التوحید و تقولوا ثمانی عشرة مرّة سبحان الله ذی الملک و الملکوت کذلک ینبئ الله سبل الحق والهدی وانها انتهت الی سبیل واحد و هو هذا الصراط المستقیم.

چون در شریعت مطهره رسول اکرم حکم قضای نماز و روزه محقق و از فراع محسوب بود حتی اینکه از برای میّت صوم و صلوة استیجار می کردند که اگر در ایام حیات نماز یا روزه از او فوت شده آن نماز و روزه که از برای میّت خریده اند بجای صوم و صلوة فوت شده او باشد و در این امر مبارک نه صوم قضا دارد و نه این اوهام و خرافات معمول و جائز است فقط در *** ص ۸۶ *** این امر مبارک قضا برای صلوة فائقه محقق است بترتیبی که در این آیات مبارکه نزوله یافته که مضمون بیان اینست که "در سفر اگر بموقع ناامن عبور کنند و وقت صلوة برسد برای نماز پیاده نشوند تا مقام امنی برسند و چون آسوده و راحت شوند بجای هر نمازی که قضا شده است وضو بگیرند و به سجده روند و ذکر سجده اینست

سبحان الله ذی العظمة والاجلال و الموهبة و الافضال بعد از سجده بهیكل توحید یعنی چهار زانو نشسته و هیجده مرتبه این ذکر را بخوانند سبحان الله ذی الملك والملکوت و این قضای نماز نه تنها مخصوص سفر است بلکه در سفر و ضرر قضای نماز همین است " چنانچه در سؤال و جواب مصرح و منصوص است و این عین عبارت سؤال و جواب است "سؤال از آیه مبارکه فی الاسفار اذا انزلتم و استرحام المقام الأمن مکان کلّ صلوة سجدة واحدة جواب این سجده قضای نمازیست که در اثنای حرکت و مواقع ناامن فوت شده و اگر در وقت نمازی در جای امن مستریح باشد باید همان نماز موقت را بجای آورد و این حکم که در قضا نازل در سفر و حضر هر دو یکسانست و اما راجع بقبله که آیا توجه به قبله مخصوص عبادت صلوة است یا در ادای اذکار واجب نیز توجه بقبله لازم است " آنچه از حق جلّ جلاله در اینباب سؤال شده و جواب از فم مشیت نازل شده عین عبارت اینست سؤال "در صلوة امر بتوجه بسمت قبله * * * ص ۸۷ * * * نازل در اذکار توجه بکدام سمت باید کرد جواب در صلوة حکم قبله ثابت و در اذکار حکم ما انزلة الرحمن فی الفرقان جاری اینما تولّوا انتم وجه الله" و همچنین از حق جلّ احسانه سؤال شده که آیا بموجب ظاهر آیه مبارک این قضای نماز مخصوص نمازهایی است که در سفر فوت شده است یا مطلقاً قضای هر نمازی است که فوت گشته چه در سفر و چه در حضر اکنون این عبد عین عبارات سؤال و جواب را مروض می دارد "سؤال از آیه مبارکه و فی الاسفار اذا انزلتم واسترحتم المقام الا من مکان کلّ صلوة سجدة واحدة قضای نمازیست که بعثت

عدم امنیّت فوت شده یا بکلی در سفر جلوة ساقط است و سجده بجای آنست جواب اگر وقت صلوة برسد و امنیّت نباشد بعد از وصول بمکان امن هر قدر فوت شده بجای هر يك يكبار سجده نماید و بعد از سجده اخير بر هيكل توحيد نشسته ذکر معهود را قرائت نماید در سفر اگر موقع امن باشد صلوة ساقط نه " سؤال پس از نزول استراحت هر گاه وقت صلوة باشد صلوة معين است و يا بايد در عوض صلوة فائقه متعدد باشد تعدد ذکر بعد از سجده لازم است يا نه جواب " بعد از سجده اخير خواندن ذکر معهود کافی است بتعدد سجده تعدد ذکر لازم نه " سؤال در حضر " اگر صلوة فوت شود * * * ص ۸۸ * * * عوض فائقه سجده لازم است يا نه جواب در جواب سؤالات قبل مرقوم اين حکم که در قضا نازل در سفر و حضر هر دو يكسانست " باری مسائل متعلقه بقضای نماز و حکم نماز در سفر و حضر بتمامها در اين نطق بيان شد بی مناسبت نیست که اين مطلب ديگر نیز معروض گردد چون وضو برای هر نمازی واجب است حال اگر کسی برای تلاوت الواح یا اذکار وضو گرفته باشد آیا وقت صلوة مصادف شود همان وضو کافی است و يك تجديد لازم " جواب همان وضو کافيست تجديد لازم " جواب همان وضو نیست تجديد لازم نه " مسئله ديگر که بيان آن لازم مناسب اين مقام است اينست که اگر برای نماز صبح مثلاً وضو گرفته باشند و اين وضو باطل نشده باشد تا وقت نماز ظهر برسد و همچنين وضو نماز ظهر باقی باشد تا وقت نماز شام آیا می شود نماز ظهر يا وضوی نماز صبح يا نماز شام يا وضوی نماز ظهر خوانده شود يا برای هر نماز بايد وضوی مخصوص گرفته شود ظاهر کتاب سؤال و جواب اينست که

برای هر نمازی وضوی مخصوص لازم است ولی حضرت عبدالبهاء می فرماید جائز است
قوله تعالی " و اما السؤال بوضوء واحد اداء و نماز جائز مگر آنکه وضوء ساقط گردد" الی
آخر اللوح از فضل واسع و رحمت منبسطه حق داریم که توفیق عمل بعموم مرحمت
فرماید. *** ص ۸۸ ***

نطق بیست و چهارم

یا قلم الاعلی قل یا ملأ الانشاء قد کتبنا علیکم الصیام ایاماً معدودات و جعلنا النیروز عیداً
لکم بعد اکمالها کذلک اضأت شمس البیان من افق الکتاب من لدن مالک المبدء و
المآب.

از جمله او امر قطعی حتمیه دینیه حکم محکم صوم است که در اغلب شرایع الهیه این امر
مفروض از فرائض لازمه هر امتی بوده و فوائد دینیه و نتایج مفیده این امر مبرم در جمیع
عوالم الهیه بسیار است و بعضی از آن در الواح مقدسه جمال مبارک و حضرت عبدالبهاء
نزول و صدور یافته از آن جمله در لوحی که بافتخار احبای آمریکا از کلک میثاق نازل گشته
می فرماید قوله تعالی " هو الله ای حزب الله نامه ئی بامضای شما عموماً واصل گردید عبارت
در نهایت ملاحظت و بلاغت و فصاحت و حلالت بود از قرائت نهایت مست حاصل گردید
ناطق بر روزه ماه صیام بود خوشا بحال شما که حکم الهی را مجری داشتید و در ایام

مبارکه بصیام قیام نمودید زیرا این صیام جسمانی رمزی از صیام روحانی است یعنی کلّ نفس از جمیع شهوات نفسانی و تخلّق باخلاق روحانی و انجذاب بنفحات رحمانی و اشتعال بنار محبت سبحانی " الی آخر و در لوحی که از قلم اعلیٰ نزول یافته می‌فرماید قوله جلّ جلاله "حمد خداوند را که اولیائش را تأیید فرمود بر اخذ صوم و موفق نمود بر اعمالی *** ص ۹۰ *** که حکمش در کتاب نازل فی الحقیقه صد هزار حمد و شکر لازم که دوستان خود را مؤید فرمود و بر عمل بآنچه سبب اعلاء کلمه اوست اگر انسان را صد هزار جان باشد و در سهیل ظهور اوامر و احکامش ندا نماید خود را خجل مشاهده کند چه که آنچه از امر مبرم ظاهر خیرش راجع باولیا و احباء اوست " الی آخر الوح بدیهی است اطاعت اوامر الهی جالب رضای الهی از عبد است و برای عباد هیچ مقامی بالاتر از رضای الهی نبوده و نیست چنانچه تأکیدات حضرت اعلیٰ جلّ اسمہ الابهی در جمیع آثار مبارک‌هش شاهد این مقال است می‌فرماید در یوم ظهور نهایت سعی و کوشش را مبذول دارید که بکلمه فائز شوند و بیانات الهیه را در این موضوع در مقام دیگر معروض خواهیم داشت باری همه می‌دانیم که در اوامر الهیه حکم و مصالحی منظور است که فواید و نتایج آن بخود عاملین راجع است همینقدری باید باوامر الهیه نهایت اهمیّت را رعایت کنم و در اطاعت و انجام آن مسامحه و تکامل روا نداریم زیرا تکامل در انجام وظایف عبودیت منافی با ادعای محبت و بندگی بارگاه الوهیّت است و چون در الواح مقدّسه تعمق و امعان نظر نمائیم خواهیم دید که در اغلب موارد حق جلت عنایت اطاعت اوامر مقدّسه

خود را معلق و *** ص ۹۱ "و مشروط بمحبت و عشق ذات مقدس خود فرموده
حتی در زیارت مبارك نزول یافته قوله جلّ بانه اسئل الله بك والذین استضئت وجوههم
من انوار وجهك واتبعوا ما امروا به حباً لنفسك ان يكشف السبحات الّتی حالت بینك و
بین خلقك" مضمون چنین است از خدا خواهم بحرمت او و کسانی که روشن شد **رومیهای**
آنان از انوار ذات نور پیروی کردند او امر مقدّسه تورا محض **دوستی** ذات تو که زائل فرماید
موانعی را که حایل و حجاب شده در میان تو و خلق تو و در لوح دیگر که مخصوص صوم
و ماه صیام از قلم اعلیٰ نزول یافته می فرماید: "الاعظم الاهی سبحان الّذی نزل الحکم
کیف یشاء انّه لهو الحاکم علی ما اراد یا احبائی ان اعملوا بما أمرتم به فی الکتاب قد
کتب لکم الصیام فی شهر **العلاء** صوموا لوجه رهکم العزیز المتعال کفوا انفسکم من الطلوع
الی الغروب كذلك حکم المحبوب من لدی الله المقتدر المختار لیس لاحدان ینجاوز عن
حدود الله و سنته ولا لاحدان یتبع الاوهام طوبی لمن عمل او امری حباً لجمالی و ویل لمین
غفل عن مشرق الامر فی ایامه ربّه العزیز الجبار" مضمون بیان بدین تقریت است پاک و
منزه است خدایی که نازل فرمود حکم را چنانکه خواست البته اوست حاکم بر هر چه اراده
فرماید *** ص ۹۲ *** ای دوستان من بجا آرید آنچه را بآن مآمور شده اید در کتاب الاهی
بتحقیق ثبت شده است برای شما روزه در شهر العلاء روزه بگیریید محض رضای
پروردگارتان که صاحب عزّت و علو است جلوگیری کنید از خودتان از ابتدای طلوع تا
نهایت غروب چنین حکم فرموده است محبوب از طرف خداوند توانای صاحب اختیار جائز

نیست برای احدی آنکه تجاوز کند از قوانین الهی و طریقه او و نه جائز است برای کسی که پیروی کند اوهام را خوشا به حال کسیکه عمل کند باوامر من محض دوستی جمال من و وای بر آنکسی که غافل شود از مشرق این امر **در روز** پروردگار عزیز جبار خودش " و در آخر این لوح می فرماید "تمسکوا یا قوم بماینفعمکم فی الدنیا و الآخرة ولا **تتبعوا** الذین هاموا فی بیداء الضلال" **مفهم** آیه مبارکه اینست تمسک جوئید ای قوم من بآنچه سود می رساند شما را در دنیا و آخرت و متابعت نکنید کسانی را که سرگردان شدند در بیابان گمراهی باری مفهوم آیه مبارکه اقدس راجع بحکم روز چنین است ای اهل عالم ما نوشتیم بر شما روزه را ایامی معدود و معلوم مقرر داشتیم نوروز را عید از برای شما پس از اتمام ماه صیام چنین درخشیده است، آفتاب بیان از افق این کتاب.

نطق بیست و پنجم

واجعلوا الايام الزائدة عن الشهود قبل شهر الصيام انا جعلناها مظاهر الهاء بين الليالي و الايام لذا ما تحددت بحدود السنة والشهود ينبغي لاهل البهاء ان يطعموا فيها انفسهم و ذوى القربى ثم الفقراء و المساكين و يهللن و يكبرن و يسبحن و يمجدن ربهم بالفرح و الانبساط .

چون سال سیصد و شصت و شش یا سیصد و شصت و پنج روز است هر ماهی سی روز یا بیست و نه روز باختلاف ماه شمسی و قمری است و چون شمس حقیقت دمید و صبح حقیقت درخشید و ظهور الهی دوره را تجدید فرمود حضرت اعلیٰ جلّ اسمہ الابهی احکام و اوامر دینیہ را بر حروف بسم الله الرحمن الرحيم که نوزده حرف است مبتنی فرمود از آنجمله سال را نوزده ماه ماه را نوزده روز مقرر فرمود و بهر تقدیر چه ماه سی روز باشد یا نوزده روز پنج روز از سال زیاد می آید و در سابق این پنج روز بخمسۃ مسترقه یا کیسه معروف بود و در عصر درخشان پهلوی این پنج روز در ماههای فروردین و اردیبهشت و خرداد و تیر و مرداد و شهریور مستهلك شد چون بر این مقدمه اطلاع **صاعل** شد معروض می شود که حق جلّ جلاله در این آیات مبارکه این نکته لطیفه را به عباد خود تذکر می دهد که چون این پنج روز بعدد هاء بود و هاء در عدد پنج است و هاء آنرا مظاهر هاء هویت مقرر داشتیم در میان شبها و روزها از این جهت این پنج روز بحدود سال و ماهها * * * ص ۹۳ * * *

مقید و محدود نگشت و شما نیز این پنج روز زائد سال را قبل از ماه صیام قرار دهید زیرا این ایّام مظاهر هاء هویت است و محترم است، و سزاوار چنانست که بهائیان در این پنجروز که با ایّام هاء موسوم است بر شادمانی بگذرانند و به هیچوجه بر خود و کسان خود سخت نگیرند بلکه در این ایّام اطعام بخود و خویشان خود کنند و در صورت امکان و توانائی بفقراء و مساکین ارباب استحقاق نیز اطعام و انفاق کنند و این ایّام بذکر الهی و مناجات بگذرانند خدا را تهلیل بگویند و مراد از تهلیل **طمئه** توحید است که لا اله الا الله باشد یعنی

خدا را بوحدانیت ستایش کنند و تکبیر بگویند که مقصود کلمه الله اکبر است یعنی خدا را بزرگی بستایند و تسبیح بگویند و مقصد از تسبیح گفتن سبحان الله است و خدا را تمجید گویند که مراد کلمه الله امجد است و در نهایت فرّ و انبساط این ایام را بس برند و مناجاتی که مخصوص ایامها از قلم اعلیٰ نزول یافته تلاوت نمایند و آن مناجات اینست: "بسمی الأعظم یا إلهی وناری ونوری قد دخلت الايام التي سميتها بأيام الهاء في كتابك يا مالك الأسماء وتقربت أيام صيامك الذي فرضته من قلمك الأعلى لمن في ملكوت الإنشاء، أی رب أسئلك بتلك الايام والذين تمسكوا فيها بحبل أوامرك وعروة أحكامك بأن تجعل لكل نفس مقراً في جوارك ومقاماً لدى ظهور نور وجهك، أی رب أولئك عباد ما منعهم الهوى عما أنزلته في كتابك" * * * ص ۹۵ * * * "قد خضعت أعناقهم لأمرک وأخذوا کتابک بقوتک وعملوا ما أمروا به من عندک واختاروا ما نزل لهم من لدنک، أی رب ترى انهم أقرؤا واعترفوا بكل ما أنزلته فی الواحک، أی رب أشربهم من ید عطائك كوثر بقائك ثم اکتب لهم أجر من انعمس فی بحر لقاءک وفاز برحیق وصالک، أسئلك يا مالك المملوك وراحم المملوك بأن تُقدر لهم خیر الدنيا والآخرة ثم اکتب لهم ما لا عرفه أحد من خلقک ثم اجعلهم من الذين طافوا حولک ویطوفون حول عرشک فی کل عالم من عوالمک إنک أنت المقتدر العليم الخیر." ترجمه این آیات قریب باین مضمون است بنام بزرگ من ای خدای من و نار من و نور من بتحقیق درآمد روزهایی که موسوم فرموده‌ئی باایام هاء در کتاب خودت ای خداوند اسمها و نزدیک شد ایام صیام که فرض نموده‌ئی آنرا از قلم اعلای

خودت برای اهل عالم ای پروردگار من درخواست می‌کنم از توبه حرمت آن ایام و کسانانی که تمسک جستند در آن برشته اوامر دوست آویز احکام تو باینکه مقرر فرمائی برای هر کس آرامگاهی در جوار خودت و مقامی در نزد ظهور نور خودت ای پروردگارم ایشانند بندگان که مانع نشد آنرا هوی از آنچه نازل فرمود و آنرا در کتاب خودت بتحقیق کج شد گردنهای ایشان برای امر تو و گرفتند کتاب تو را بقوت تو و بانجام رساندند آنچه را مأمور بودند بآن از نزد تو و اختیار نمودند آنچه را نازل گشته بود از طرف تو * * * ص ۹۶ * * * ای پروردگار من می‌بینی ایشان را که اقرار کردند بهره‌چرا نازل فرمودی آنرا در الواح خودت ای پروردگار من بنوشان بایشان از دست رحمت خودت کوثر بقای خودت را پس بنویس برای ایشان آجر کسبیکه مستغرق است در دریای تو و فائز گشته است بشراب وصل تو از تو سؤال می‌کنم ای پادشاه پادشاهان و رحم‌کننده بر بندگان که مقرر فرمائی برای ایشان خیر دنیا و آخرت را پس ثبت فرما برای ایشان آنچه که نشناخته است آنرا کسی از خلقت پس از آن قرار ده ایشان را از کسانیکه طواف کردند در حول تو و طواف می‌کنند دور عرش تو را در سر عالمی از عوالم خودت البته توئی تو توانای دانای آگاه از مناجات مبارک و مضامین عالیه آن شرافت این ایام و صیام معلوم و واضح است از فضل و عنایت حق امیدواریم که همه بندگان خود را موفق باطاعت و انجام اوامر مطاعه خود فرماید و احدی را از شرافت این ایام و فضل و رحمت‌هایی که در آن ایام از سماء عنایت حق نازل می‌شود محروم نفرماید گرچه در عالم بهائیت بین بهائیان در جمیع نقاط معمول است که در ایام هاء اقدامات

خصوصی و مهم برای پژوهش و رعایت حال فقراء و تهیه وسائل وسعت و راحت ایشان در ماه صیام می شود که هیچگونه نگرانی خاطر برای فقرا روی ندهد و لکن نظر بامر مطاع و فوائد و ذکر فان الذکری تنفع المومنین " احباء را یادآور و متذکر می شویم که فقرا را فراموش نکنند" زیرا بصریح بیان می فرماید «فقرا امانت منند». * * * ص ۹۷ ***

نطق بیست و ششم

"و اذا تمت ایام الاعطاء قبل الامساک فلیدخلن فی الصیام کذلک حکم مولی الانام لیس علی المسافر و المریض و الحامل و المرضع من حرج عفا الله عنهم فضلاً من عنده انّه لهُ العزیز الوهاب هذه حدود الله التي رقت من القلم الاعلی فی الزبر و الالواح." چون لسان قدم برخی از آداب اعتارا در آیات قبل بیان فرمود در این آیات شریفه می فرماید چون ایام اعطا تمام شود باید همگی در صیام داخل شوند و در این آیه مبارکه نفوسیکه از گرفتن صوم معاف و معذورند بیان می فرماید از آن جمله مسافرین و مردان و زنان باردار و زنان شیرده و نیز اشخاص دیگر معاند که در جای دیگر بیان میفرما گرچه ماه صیام معلوم و معین و تعیین عده ایام صیام لزومی نداشته با وجود این در الواح عم بده دیگر عده ایام صیام نیز از قلم اعلی تصریح شده از آن جمله در سوره مبارکه هیکل مخاطب بیان مبارک ناپلیون سوم استقوله جلّ بیانه "قد کتبنا الصوم تسعة عشر برسانی اعتدال الفصول و عنونا

مادونها فی هذا الظهور المشرق المنیر كذلك فصلنا و بیننا لکم ما أمرتم به لتتبعوا اوامر الله و یجتمعوا علی ما قدر لکم من لدن عزیز حکیم أن ریم الرحمن یحب ان یری من فی الاکوان کنفس واحده و هیکل واحد اغتتموا فضل الله و رحمته * * * ص ۹۸ *** فی هذه الايام التي ما راءت عین الابداع شبهها طوبی لمن نبذ ما عنده ابتغاء ما عند الله نشهد انه من الفائزين " مفهوم آیات مبارکه چنین است ما فرض کردیم و ثبت نمودیم روزه را نوزده روز در معتدل ترین فصلها و عفو نمودیم غیر از آنرا در این ظهور درخشان نورانی چنین شرح دادیم و بیان نمودیم برای شما آنچه مآمور شده اید به آن برای آنکه پیروی کنید اوامر الهی را و اجتماع کنید بر آنچه مقدر شده از برای شما از جانب عزیز دانا البته پروردگار رحمان شما دوست می دارد که به بیند اهل عالم را مانند یک شخص و یک هیکل غنیمت دانید فضل الهی و رحمت او را در این ایامی که ندیده است چشم روزگار شبه آنرا خوشا بحال کسیکه بیفکند آنچه را در نزد خود دارد محض طلب و آرزوی آنچه نزد خداست شهادت می دهیم که او از رستگاران است فی الحقیه اگر در عنایات و فضل و رحمت الهی در این ظهور اعظم اندکی فکر کنیم خود را از ادای شکر عاجز می بینیم در هیچ عصری مانند این عصر نورانی اهل عالم مشمول چنین فضل و رحمتی نبوده اند بلکه از هر جهت مکلف بتکالیف شاقه بوده اند و در شریعت مطهره خاتم الانبیاء قدری از تکالیف شاقه کاسته شد و نسبت بشرائع سابقه و قرون ماضیه تخفیف یافت چنانچه آیات شریفه قرآنی شاهد مقال است که می فرماید " رَبَّنَا وَلَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا اِصْرًا كَمَا حَمَلْتَهُ عَلَي الدِّينِ مِن قَبْلِنَا رَبَّنَا وَلَا تُحَمِّلْنَا

مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ" یعنی پروردگارا بر ما تحمیل مفرما آنچه فوق طاقت و تحمل ماست با اینکه شریعت اسلام نسبت بشرایح گذشته تکالیفش آسانتر است ولی نسبت بدیانت *** ص ۹۹ مقدسه بهائی وظائفی سخت تر و صعب تر دارد خصوصاً در امر صوم بمراتب و لحاظ عدیده بر ماه صیام اسام رجحان دارد اول ماه صیام چنانچه فرموده است در فصلی است که از فصول اربعه سال بهتر و در نهایت اعتدال است نه زیاد سدّ و نه گرم است و شبانه روز مساوی نه روزها بسیار گرم طولانی و نه زیاد کوتاه است دوم برای نفوسی که باشغال شاقّه مشغولند حکم صوم مرتفع است سوم اگر کسی بعدری از اعدار افطار کند قضا بر او تعلق نمبگیرد بخلاف شریعت اسلام اگر کسی مسافریا مریض می شد باید قضای روزه را در ایّام دیگر روزه بگیرد یا زن حامله و شیرده از روزه معاف نبود مگر احتمال خوف و ضرری برای طفل با خود آن زن متصور باشد همچنین زن که بسبب معاذیری از روزه معاف می شد باید پس از رفع عذر قضای روزه را بجا آورد یعنی هر قدر در ماه صیام روزه نگرفته است باید در سایر ایّام سنه قضای آنرا بگیرد چهارم بایستی در سحر برخیزد و سحری بخورد تا قبل از طلوع فجر اگر فجر طالع می شد و کسی چیزی می خورد روزه او باطل بود ولی در این امر مبارك سحر خیزی بسیار محبوب است خصوصاً در ماه صیام و تلاوت الواحی که باید در اسحار تلاوت شود یا ترتیل الواح دیگر ولی تا آفتاب طلوع نشده اکل و شرب ممنوع نیست چنانچه در لوحی که با فتخار حضرت ورقا از قلم اعلی نزول یافته می فرماید قوله جلّ اقواله از لسان خادم "و اینکه در باره ذکر مرقوم داشتید که از بعضی

دوستان الهی قبل از طلوع بر می خیزند و بذکر حق جلّ * * * ص ۱۰۰ *** جلاله مشغول می گردند و حال آنکه این ذکر مخصوص یوم است و تحدید یوم در ایام صیام من الطلوع الی الافول شده این فقره هم در ساحت اقدس من لا یعزب من علمه شیء عرض شده هذه ما نطق به الحق جلّ جلاله یوم فی الحقیقه در بیان من الطلوع الافول است و لکن نفوسی که قبل از طلوع حبّاً لله بر می خیزند و بذکر مشغول می شوند این لدی العرش محبوب است و مقبول دیگر اعاده لازم نه و همچنین در مشرق الاذکار دوستان الهی متمسکین بما نزل فی کتاب الاقدس در اسحار توجه بمشرق الاذکار می نمایند و بذکر محبوب عالمیان مشغول می شوند ایشان هم اگر در طلوع و بعد از طلوع ساعتی بذکرش مشغول شوند مقبول است حق در جمیع احوال راحت عباد خود را خواسته و ذکرش اگر بتمام روح و ریحان از ذاکری ظاهر شود محبوب و مقبول بوده و خواهد بود طوبی لنفس تنفست بحبّ مولا و طوبی لعبد ایقظته نفحات محبة الله انتهى بموجب این بیان مبارك اگر کسی قبل از طلوع فجر بعبارة اخری سحر برخیزد و مشغول تلاوت و ترتیل آیات و الواح نازله مخصوص بلیالی و ایام صیام شود و چون روشن شود به تناول سحری و صرف چای یا مشروبات دیگر مشغول شود تا قبل از آفتاب ممدوح است زیرا در تمام سال بیداری در اسحار ممدوح و مستحسن است در کلمات مکنونه فارسی می فرماید "ای جوهر هوی بسا سحرگاهان که از مشرق لامکان بمکان تو آمدم و تو را در بستر راحت بغیر خود مشغول

یافتم و چون برق روحانی بغمام عز سلطانی رجوع نمودم و در مکانی قرب خود نزد جنود
*** ص ۱۰۱ *** قدس اظهار نداشتم.

نطق بیست و هفتم

"تمسکوا بأوامر الله وأحكامه ولا تكونوا من الذين أخذوا أصول أنفسهم ونبذوا أصول الله
ورائهم بما اتبعوا الظنون والأوهام كفوا انفسكم عن الأكل والشرب من الطوع الى الاقوال
ایاکم ان يمنعکم الهوی عن هذا الفضل الذی قدر فی الكتاب" در این آیات مبارکه
محض فضل و عنایت بندگان خود را امر بتمسک اوامر و احکام مقدسه خویش می فرماید
و از هوی پرستی و متابعت ظنون و اوهام نهی می کند و حد صوم را تعیین و تحدید می فرماید
که ابتدای صوم از چه وقت است و افطار چه موقع می فرماید باز دارید خود را از خوردن و
نوشیدن از ابتدای طلوع آفتاب تا غروب آفتاب مبدا هوی نفسانی شما را مانع شود از آنچه
در کتاب الهی برای شما مقدر شده است مناسب چنانست که مسائل متعلقه بصوم و صیام
را موافق آنچه صریح بیان مبارک حق است معروض داریم اول نفوسی که از صوم معافند
مریض و مسافر و حامله و زن شیرده و پیر هفتاد ساله و نفوس ضعیف المزاج و ناتوان و
اشخاصی که باعمال و افعال شاقه مشغولند ولی باید محض اجلال امر و احترام شهر صیام
را در انظار مردم از خوردن و آشامید خودداری کنند چنانچه در سؤال و جواب از لسان

عظمت تصریح *** ص ۱۰۲ *** شده و عین عبارت اینست " سؤال از صوم نفوسی که در شهر صیام باشغال شاقه مشغولند جواب صیام نفوس مذکوره عفو شده و لکن در آن ایام قناعت و ستر لاجل احترام حکم الله و مقام صوم اولی را حبّ سؤال از حد دوم مسافر پیاده جواب حدّ آن دو ساعت مقرر شده اگر بیشتر سود افطار جائز سؤال از حدّ هرم جواب نزد اعراب اقصی الکبر و نزد اهل بها تجاوز از سبعین سؤال از تعیین سفر جواب تعیین سفر نه ساعت از قرار ساعت مصنوع و اگر مسافر در جائی توقف کند و معین باشد توقف او تا یک شهر بیان باید صائم شود و اگر اقل از یک شهر باشد صوم بر او نیست و اگر در بین شهر صوم وارد شود بجائی که یک شهر بیانی در آنجا توقف می نماید باید سه روز افطار کند و بعد از آن مابقی ایام را صائم شود و اگر بوطن خود رسد که دائم الاقامه در آنجا بوده است باید همان یوم اول ورود صائم شود اما راجع باعیاد و حکم صوم که چه روزی عید صیام است یا اگر ایام صوم با عید مبعث یا مولود تصادف نمود حکم آن چگونه است اما تعیین عید نوروز عین عبارت اینست سؤال در باب نوروز جواب هر روز شمس تحویل بحمل شود همان یوم عید است اگر چه یک دقیقه بغروب مانده باشد سؤال اگر عید مولود و یا مبعث در ایام صیام واقع شود حکمش چیست؟ جواب اگر عید مولود و یا مبعث در ایام صیام واقع شود حکم صوم در آن یوم مرتفع است *** ص ۱۰۳ *** از حضرت عبدالبهاء نیز همین سؤال شده و همین جواب را فرموده است و اما عوم در غیر ماه صیام هم از حضرت بهاء الله و هم مرکز میثاق سؤال شده و بعدم لزوم و فائده آن تصریح شده

عین عبارت اینست "سؤال در غیر شهر علاء اگر نفسی خواسته باشد صائم شود جائز است
 یانه و اگر نذر و عهد کرده باشد صائم شود مجری و ممضی است یانه؟ جواب حکم صوم
 از همان قرار است که نازل شده و لکن اگر نفسی عهد نماید که لله صائم شود بجهت قضاء
 حاجات و دون آن یاسی نبوده و نیست و لکن حق جلّ جلاله دوست داشته که عهد و نذر
 در اموری که منفعت آن بعبادالله می رسد واقع شود سؤال از صوم و صلوة مریض جواب
 برآستی می گویم از برای صوم و صلوة عندالله مقامی است عظیم و لکن در حین صحبت
 فضلش موجود و عند تکس عمل به آن جائز نه اینست حکم حق جلّ جلاله از قبل و بعد
 طوبی للسامعین و السامعات و العالمین و العائلات الحمد لله منزل الآیات و مظهرالبینات"
 از این بیان مبارک و بسیاری از الواح مقدسه مقام صوم و صلوة و اهمیّت آن و فضیلت این
 دو حکم بر سایر احکام و اوامر معلوم و مبرهن است و خالی از فائده و مناسب نمی دانم که
 صحبت خود را بقسمی از این لوح مبارک که مشعر بر فضیلت صوم و ماه صیام است،
 بپایان برم بسم الله الاقدس الابهی یا الهی هذه ایام فیها فرضت الصیام علی عبادك و ***
 ص ۱۰۴ *** به طرزت دیباج کتاب اوامرک بین بریتک و زینت صحائف احکامک
 لمن فی ارضک و سمائک و اختصت کلّ ساعة منها بفضیلة لم یحط بها الا علمک
 الّذی احاط الاشیاء کلها و قدرت لکل نفس منها نصیبا فی لوح قضائک و زیر تقدیرک و
 اختصت کلّ ورقة منها بحزب من الاحزاب و قدرت للعشاق کا سر ذکرک فی الاسحار
 یا ربّ الارباب اولئک عباد اخذهم سکرخمر معارفک علی شأن یهبون من المضاجع شوقا

لذکرک و قنائک و یقرون من النوم طلبا لقربک و عنایتک لم یزل طرفهم الی مشرق الطافک و وجههم الی مطلع الهامک فانزل علینا و علیهم من سماء رحمتک ما ینبغی لسماء فضلك و کرمک" الی آخر مفهوم قریب باین مضمونست ای خدای من این ایامی است که در آن فرض کردی روزه را بر بندگان خود و بان مزین فرمودی رخساره کتاب اوامر خودت را در میان خلق خودت و آراستی صحیفه‌های احکام خود را برای هر کس در زمین و آسمان تو است و مخصوص فرمودی هر ساعتی از آنرا بفضیلتی که احاطه نکرده است بان مگر علم تو که محیط است بر هر چیزی بتمامه و مقدر فرمودی برای هر شخصی از آنها بهره‌ئی در لوح قضای خود و کتب تقدیر خودت تخصیص دادی هر ورقی از آنرا بحزبی از احزاب و مقدر نمودی برای عاشقان جام ذکر را در سحرها ای پروردگاران ایشانند بندگان که گرفته است * * * ص ۱۰۵ * * * ایشان را مستی شراب معرفت‌های بحالتی که فرار می‌کنند از بسترهای خواب محض اشتیاق ذکر و ثنای تو و می‌گیرند از خواب محض طلب قرب و عنایت تو پیوسته نظر ایشان بمشرق الطاف تو است درویشان بسوی مطلع الهام تو است پس نازل فرما بر ما و بر ایشان از ابر رحمت آنچه سزاوار آسمان فضل کرم تو است، از بیانات مبارکه مقام روزه و روزه دار در ماه صیام واضح و معلوم است.

نطق بیست و هشتم

قد كتب لمن دان بالله الديان ان يغسل في كل يوم يديه ثم وجهه ويقعد مقبلاً الى الله و يذكر خمساً وتسعين مرة الله ابهى كذلك حكم فاطر السماء اذا استوى على العراش الاسماء بالعظمة و الاقتدار كذلك توضأوا للصلوة امراً من الواحد المختار" از جمله اعمال واجبه و تكاليف، لازمه ذكر الله ابهى است كه در روزى نود و پنج مرتبه كه يك دور تسبيح بهائى است بايد گفته شود و اين عمل مفروض نيز مانند نماز وضو فرض است و اين عمل در هر وقت از روز بجا آورند ممدوح و مقبول است مثلاً اگر بعد از نماز صبح نود و پنج مرتبه الله ابهى بخوانند ديگر تجديد وضو لازم نيست با همان وضوى نماز صبح كافى است اما اگر بيش از ظهر يا وقت ديگر از اوقات روز بخواهند انجام دهند يا به وضوى مخصوص براى اداى اين ذكر مبارك بگيرند چنانچه نص صريح است ولى براى اين ذكر توجه * * * ص ۱۰۶ *** بقبله لازم نيست چنانچه صريح عبارت سؤال و جواب است باري مفهوم آيات مبارك، اينست خداوند فرض کرده است براى هر كس متدين بخداى جزا دهنده آنكه در هر روز دو دست و صورت خود را بشويد و بنشيند در حالى توجه بخدا و نود و پنج مرتبه بگويد «الله ابهى» چنين حكم فرمود خالق آسمان وقتى كه بر عرشهاى اسماء حسنى جلوس فرموده بزرگواري همچنين وضو بگيريد براى نماز نظر بامرى كه از خداوند يگانه مختار است از سوق آيه مبارك كه چنين مفهوم مى شود كه اين ذكر مبارك يكى از اوامر مهمه حضرت اعلى روح فداه بود و چه كه آن حضرت بتمام وسائل توسل جسته كه در نفوس ايجاد استعداد فرمايند براى آنكه خلق مستعد ظهور حضرت بهاء الله كردند اينست كه در جميع

الواح و آثار مبارکه خود بتقریبی نام مبارک را ذکر فرموده مثل اینکه در تسمیه شهر سنه ماه اول سال را شهر البهاء نامیده و تحیت مومنین را چهار مقرر فرموده الله ابهی الله اکبر الله امجد الله اجمل و در میان این چهار تکبیر الله ابهی را انتخاب فرموده و در جمیع موارد باین کلمه مبارکه مترتم بود و حتی در زیارت شمس ظاهر، بکلمه بهاء تلفظ فرموده و مقصد آنحضرت بایما و اشاره و کنایه تفهیم این نکته دقیقه بوده است که شمس دقیقت طالع است ولی در زیر سحاب است والا * * * ص ۱۰۷ * * * شمس ظاهریکی از آیات مخلوقه شمس حقیقت است باری حضرت اعلی روح ماسواه فداه اول آفتاب هر روز رو بآفتاب ایستاده این زیارت را میخواندند "انما البهاء من عندالله علی طلعتک یا ایتها الشمس الطالعة فاشهدی علی ما قد شهدالله علی نفسه انه لا اله الا هو العزيز المحبوب" از ساحت عزت، حضرت بهاءالله عزّاعزازه سؤال کرده اند که شأن شخص عالی اجل از آنست که در مقابل دانی و پست تر از خود خاضع و خاشع گردد با آنکه شمس ظاهر نسبت بحضرت اعلی موجودی حقیر بود معذک آنحضرت هر روز این کلمات شمس را ستایش می فرمود حکمت و فلسفه آن چیست در جواب می فرماید قوله جلّ ذکره قل الله انه ما اراد من الشمس لاجمالی الذی کان مشرقاً تحت السحاب بانوار عظیم فلما جعلنا الشمس من أعظم آیاتنا بین الارض والسما اذا کان واقفا تلقائها خضعا لنفسی الممتنع العزيز المنیع "مضمون بیان چنین است بگو بخدا قسم حضرت اعلی اراده فرمود از کلمه شمس مگر جمال مرا که تابان بود در زیر آب بانوار اعظم پس چون مقرر داشتیم شمس را بزرگترین نشانه های خود

در میان زمین و آسمان از این رو آن حضرت مقابل شمس می ایستاد محض خضوع ذات من تا اینکه بزبان فارسی می فرماید قوله کعزّبیانه چون در ایّام شمس مشرق بوده و لکن خلف سحاب اتماماً لمیقات الله لذا ان ساذج * * * ص ۱۰۸ * * * وجود تلقاء شمس قائم چه که اعظم آیه شمس حقیقی بوده لیظهر خضوعه لله الفرد الاحد و باین اسم اعظم ناطق شدند تا کلّ در یوم ظهور بآنچه شهادت داده شهادت دهند و این حکم از اصول اوامر الهیه است که در بیان نازل شده و بر هر نفسی الیوم لازم است در هر بلدی که هست در یوم جمعه متوجهاً الی شطرا لله باین کلمات ناطق شود و محبوب عالمیان را ذکر نماید نزد اهل بصر مشهود است که شمس بنفسها آیتی از آیات پروردگار بوده و معذک ساذج قدمی که جمیع ممکنات بقول او خلق شده چگونه جائز که نزد آیتی از آیات باین قسم خضوع و خشوع فرماید بلکه حباً لمن وجد فی الالواح بوده و خواهد بود چنانچه این امور در ظاهر هم واقع مثلاً نفسی محبوبی داشته نامهئی از آن باو می رسد او کمال خضوع و خشوع بآن نامه می نماید بشأنی که بر دیده و ستر می گذارد و استشمام می نماید بر اولوالابصار محقق است که این امور ظاهره مخصوص خود مکتوب بنفسه لِنفسه نبوده و نیست بلکه بنسبته الی محبوبه بوده و خواهد بود حال غفلت اهل بیانرا ملاحظه کن که چه مقدار غافل شده اند نفسی را که بآیهئی از آیاتش محبوب عالمیان باین قسم و باین نحو اظهار حبّ فرموده از او غافل شده اند و بنفسیکه لائق ذکر نیست، متبع **فاف** لهم ولو فائهم" الی آخر اللوح خلاصه و مقصد اینست که این ذکر مبارك و امر باینکه در هر **روزی با وضو**

نود و پنج مرتبه گفته شود نظر باین نکته بود که هر * * * ص ۱۰۶ *** روزی با وضو نود و پنج مرتبه گفته شود نظر باین نکته بوده که هر مومنی مستعد ظهور موعود بیان باشد و باین کلمه مبارک مترنم و رطب اللسان تا موهوم ظهور محتجب و محروم نگردد و از جمله اوامر و احکام مطاعه حضرت اعلی روح ما سواه که از قلم اعلی امضاء شده و در کتاب مستطاب اقدس شرف نزول یافته همین امر مبارک است که مانند نماز شبانه روزی که واجب است این ذکر مبارک نیز از فرائض حتمیه است و ترك آن جائز نبوده و نیست و بدیهی است که این ذکر مبارک اعظم از جمیع اذکار است زیرا اسم اعظم پروردگار است و ذاکرین را مقامی جلیل مقرر و اجری جزیل مقدر است امید است عموماً موفق بآن موفق گردیم.

نطبق بیست و نهم

"قد حرم علیکم القتل و الزنا ثم الغیبة و الافتراء اجتنبوا عما نهیتم عنه فی الصحائف و الالواح." جمال قدم جلّ ذکره الاعظم در این آیه مبارکه بندگان خود را بتحریم قتل و زنا و غیبت و تهمت آگاه نماید چه هر یک از این معاصی از گناهان کبیره است و در هر یک از شرایع الهیه این چهار عمل مذموم و از امهات معاصی محسوب بوده اما قتل و زنا هر یک را در مقام خود مبین و مشروح بیان خواهیم نمود و در این مقام * * * ص ۱۱۰ *** به بیان غیبت و افتراء اکتفاء می نمائیم مفهوم آیه مبارکه اینست که می فرماید بتحقیق قتل

و زنا و غیبت و افتراء بر شما حرام شده اجتناب نمائید از آنچه ممنوع شده‌اید از آن در صحیفه‌ها و الواح الهی بر هر ذی شعوری قباحت و زشتی و بدی قتل و زنا در نهایت بداهت و وضوح است باید از این آیه مبارکه قباحت و مفساد غیبت و تهمت را ملتفت شویم که بچه اندازه است که در ردیف قتل و زنا از قلم اعلیٰ نزول یافته و فی الحقیقه اگر در این دو صفت رذیله امعان و تعمق نمائیم خواهیم دید که این دو صفت سرچشمه اغلب مفساد و شرور است و سبب تولید مفساد عظیم و خطیّات بیشمار است و در پیشگاه عقل سلیم و وجدان پاک و الواح مقدّسه الهیه بی نهایت مردول و مردود است و در جمیع ادیان و شرایع ممنوع و مزول بوده در قرآن می فرماید " وَلَا يَغْتَبَ بَعْضُكُم بَعْضًا أَيُّحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ " الی آخر یعنی نباید غیبت کنند بعضی از شما بعض دیگر را آیا دوست می دارد یکی از شما بخورد گوشت مرده برادر خود را و اما در این امر مبارک بقدری الواح در مذمت و قدح این صفت رذیله نزول یافته که بحدّ و حصر نمی آید از آنجمله در کلمات مکنون فارسی و عربی که بصریح بیان مرکز میثاق روح العشاق لترتبهالقداء از خواتم الواح الهیه است و سایر الواح مقدّسه در کلمات مکنونه فارسی قوله جلّ ذکره " ای مهاجران لسان مخصوص ذکر من است یغیبت میآلائید * * * ص ۲۶ *** و اگر نفس ناری غلبه نماید بذکر عیوب خود مشغول شوید نه بغیبت خلق من زیرا که هر کدام از شما بنفس خود ابصرو اعرفید از نفوس عباد من و در کلمات عربی قوله جلّ جلاله یابن الوجود کیف نسیت عیوب نفسک و اشتغلت بعیوب عبادی من کان علی ذلك فعلی

لعنة منى يابن الانسان لا تنفس بخطاء احدا دمت خاطئا و ان تفعل بغير ذلك ملعون
 انت و انا شاهد بذلك " یعنی ای پسر وجود چگونه فراموش کردی عیبهای خود را و بعیوب
 بندگان من پرداختی هر کس چنین باشد پس بر او باد لعنت من ای پس انسان دم مزین
 بخطای احدی مادام که خودت خطا کاری و اگر بخطا قلب بگشائی مورد لعن خواهی
 بود من نیز شاهدم بر ملعون بودن تو در لوح دیگری فرماید قوله جلّ جلاله "لسان از برای
 ذکر خیر است حیف است بغیبت بیالاید و یا بکلماتی تکلم نماید که سبب حزن عباد و
 تکرار است و حضرت عبدالبهاء جلّ اسمه الاعلی در یکی از الواح می فرماید " هو الله ای
 دگر من نامه تو رسید نوایای خویش را مرقوم نموده بودی چقدر این نوایا مبارکست که بآن
 موفق شوید زیرا بدترین خلق انسانی و گناه عظیم غیبت نفوس است علی الخصوص صادر
 از احبای الهی اگر نوعی می شد که ابواب غیبت مسدود می شد و هریکی از احبای الهی
 ستایش دیگران را می نمود آنوقت تعالیم حضرت بهاءالله نشر می یافت قلب نورانی
 می گشت روح ربانی می شد عالم انسانی سعادت ابدی می یافت امیدم چنانست که احبای
 *** ص ۱۱۲ *** بکلی از غیبت بیزار شوند و هریک ستایش یکدیگر نمایند و غیبت را
 سبب نعمت الهی **باشند** تا بدرجه رسد که هر نفسی اگر کلمهئی غیبت نماید در بین جمع
 رسوا شود زیرا مبعوضترین اخلاق عیب جوئی است باید تحریم **مدایح** نفوس نمود نه
 تجسس عیوب پس بقدر امکان باید از عیوب چشم پوشیده و از کمال نفوس بحث کنید
 نه از نقائص آنها گوئید حضرت مسیح روحی له الفدا روزی با حواریون بر حیوان مردهئی

گذشتند یکی گفت این حیوان چقدر متعفن است دیگری گفت چگونه صورت قبیح یافته است دیگری گفت چقدر مکره است حضرت مسیح فرمودند ملاحظه بدن‌های او نمائید چقدر سفید است ملاحظه کنید که هیچ عیوب آن حیوان را حضرت مسیح ندید بلکه تفتیش فرمودند ملاحظه کرد که دندانش سفید است همان سفیدی دندان را دید دیگر از پوسیدگی و تعفن و قبح منظر و چشم پوشیده اینست صفت ابناء ملکوت اینست روش و سلوک بهائین حقیقی امیدوارم که احباء بآن موفق گردند و عليك بهاء الله الابهی ع ع و در لوحی دیگر می‌فرماید قوله تعالی بعضی از احباء در سرس مذمت یاران دیگر نمایند و اساس غیبت را در نهایت متانت وضع نمایند و اسمش را دلسوزی امرالله گذارند البته کمال مواظبت را داشته باشید و جمیع را منع صریح نمائید زیرا هیچ خصلتی مضرت‌تر از این صفت عیب جوئی نه علی‌الخصوص بامرالله ابدأ نباید نفسی کلمه با اشاره‌ئی غیر لایق نسبت باحدی از احباء * * * ص ۲۶ * * * الله اظهار دارد الی آخر و اما افترا و تهمت بمراتب از غیبت بدتر است پس اگر خصلت زشت یا اخلاق مذموم و نکوهیده‌ئی در کسی دیدیم نباید بکسی اظهار کنیم بلکه باید محرمانه بمحفل مقدس روحانی خود اطلاع دهیم تا بتدابیر لطیفه او را نصیحت کنند و مفساد اخلاق او را بحر نحو صلاح و مقتضی دانند اصلاح نمایند و نواقض را بنصایح مشفقانه تکمیل فرمایند از فضل الهی امیدواریم که همه ما را از شرّ نفس و هوی محفوظ بدارد این همه گفتیم لیکن از بسیج بی‌عنایات خدا هیچیم هیچ.

"قد قسمنا الموارث الصحائف على عدد الزّاء منها قُدّر لذرياتكم من كتاب الطّاء على عدد المقت و للازواج من كتاب الحاء على عدد التّاء و الفاء و للاباء من كتاب الزّاء على عدد التّاء و الكاف و للامهات من كتاب الواو على عدد الرفيع و للاخوان من كتاب الهاء عدد الشين و للاخوات من كتاب الدال عدد الرّاء و الميم و للمعلمين من كتاب الجيم عدد القاف و الفاء كذلك حكم مبشّرى الذى يذكرنى فى اللّیالی و الاسحار انا لما سمعنا ضجيج الذّریات فى الاصلاب زدنا ضعف ما لهم و نقصنا عن الاخرى انه لهو المقتدر على ما يشاء يفعل بسلطانه كيف اراد." حضرت اعلى جلّ اسمه الاهلى طبقات وراث را هفت صنف معين فرموده و در تقسیم میراث کلیّه متروکات را بر دو هزار و پانصد و بیست سهم که جامع کسور تسعه است مقرر فرموده که هر سهمی عدد شصت، باشد بنا بر این تقدیر برای اولاد نه سهم که عبارت از نه شصت باشد که بحساب ابجد عدد می باشد که پانصد و چهل است (۵۴۰) می شود و برای ازواج و همسان که زن باشد یا شوهر هشت سهم و برای پدر هفت سهم و برای مادر شش سهم و برای برادران پنج سهم و برای خواهران چهار سهم و برای معلمین سه سهم و لکن جمال قدم جلّ ذکره الاعظم محض فضل و عنایت، نسبت باولاد از شش صنف وراث از هر کدام يك سهم و نیم کم کردند و بر سهم اولاد

افزودند و بنابر این تقسیم کلیه متروکات سوای خانه نشیمن و لباسهای خصوصی چهل و دو سهم فرض می‌کنیم برای اولاد هیجده (۱۸) سهم و برای ازواج شش و نیم (۶/۵) و برادر پنج سهم و نیم (۵/۵) و بر مادر چهار سهم و نیم (۴/۵) و برای برادران سه سهم و نیم (۳/۵) و برای خواهران دو سهم و نیم (۲/۵) و برای معلمین یک سهم و نیم (۱/۵) مقرر شده است چنانچه حضرت زین از معنی آیه مبارکه و انا سمعنا ضجيج الذريات سؤال نموده و جواب از لسان عظمت نزول یافته و این عین عبارت سؤال و جواب است سؤال از آیه مبارکه *** ص ۱۱۵ *** "انا لما سمعنا ضجيج الذريات فى الاصلاب زدنا ضعف ما لهم و نقصنا عن الاخرى" جواب مواریث در کتاب الهی دو هزار و پانصد و بیست (۲۵۲۰) سهم شده که جامع کسور تسعه باشد و این عدد هفت قسمت می‌شود هر قسمتی بصنفی از وراث می‌رسند چنانچه در کتاب مذکور است از جمله کتاب طاء نه شصت که عدد **مقت** می‌شود مخصوص ذریه مقرر شده و معنی قوله تعالی زدنا ضعفما لهم يك مثل بر آن افزودند عدد دو طاء می‌شود و آنچه زیاد شد از سائرین کم می‌شود مثلاً نازل شده وللازواج من كتاب الحاء على عدد التاء و الفاء یعنی هشت شصت که عدد **تاوفا** می‌شود از برای ازواج مقدر شده حال شصت و نصف شصت که عدد نود می‌شود از ازواج کم شده و بر ذریه افزوده و همچنین الی آخرکه عدد آنچه کم شده نه شصت می‌شود که بر نه شصت اول افزوده شده این بود عبارت مبارکه از سؤال و جواب حال در این مقام بعضی توضیحات که تعلق باین موضوع دارد نیز مناسب و لازم است از جمله طبقات وراث

برادران و خواهرانند ولی در صورتی که از پدر و مادر یکی باشند اما اگر برادر و خواهر از پدر یکی باشند ولی از دو مادر باشند يك ثلث از میراث ایشان به بیت‌العدل راجع می‌شود چنانچه در کتاب مستطاب سؤال و جواب تبیین و تصریح شده و اینست عین عبارات مبارکه سؤال از میراث اخ اگر برادر از طرف مادر و پدر هر دو باشد وارث است یا از یکطرف هم که باشد وارث است جواب اگر برادر از طرف آب * * * ص ۱۱۶ * * * "حق او علی ما ذکر فی الكتاب" باو می‌رسد و اگر از طرف ام باشد ثلث حق او به بیت‌العدل راجع است و دو ثلث باو و كذلك فی الاخت توضیح دیگر در باب ارث معلم است باید دانست که معلم در صورتی ارث می‌برد که بهائی باشد والا ارث نمی‌برد چنانچه در سؤال و جواب تصریح شده این است عین عبارت مبارکه سؤال مجدد از ارث معلم استفسار شده بود جواب اگر معلم از غیر اهل بهاء است ابداً ارث نمی‌برد و اگر معلم متعدد باشد میانشان بالسوبه قسمت می‌شود اگر معلم وفات نموده باشد باولاد او ارث می‌رسد بلکه دو ثلث ارث باولاد صاحب مال و یک ثلث به بیت‌العدل راجع توضیح دیگر راجع بارث معلم سؤال مجدد از سهم میراث معلم استفسار شده بود جواب اگر معلم مرده باشد ثلث سهم او به بیت‌العدل راجع و دو ثلث دیگر بذریه میّت نه معلم توضیح دیگر آنکه این تقسیم با این ترتیبی که از قلم اعلی نازل شده در صورتیست که شخص وصیّت نکرده باشد یا بمیل خود بهمین ترتیب وصیّت کند والا هر نفسی مادام الحیات که اختلال یا زوال در عقل او روی نداده تسلط و اختیار تام در اموال خود دارد که بهر نحوی که بخواهد معمول دارد

خواه بذریه یا ذوی القربی یا بهر کس میل دارد تخصیص دهد یا صلح و هبه کند چنانچه نص قاطع و صریح بیان جمال قدم جلّ ذکره الاعظم است و در لوح مبارک که بافتخار مرحوم حاجی آخوند ایادی است قوله جلّ اقواله و سؤال دیگر آنجناب آیا نفسی مختار است در مال خود با بودن ذریه و سایر در شهر و ترکه ما یملک خود را بدیگری و یا یک نفر از ذریه مصالحه و یا هبه نماید و سایر؟؟؟ با بهره کند و یا نمی تواند هذا ماء انزله الوهاب فی الجواب بر نفسی؟؟؟ خود مختار است. *** ص ۱۱۷ * * * یفعل فیه کیف یشاء تا حکم عقل بر او صادق اختیار از او سلب نه هذا ما حکم به الله و بعد از اختلال واقعی که نزد حاذقین اطباء معین و واضح شود اختیار از او ساقط است بحکم کتاب آنّه یفعل ما یشاء و یحکم ما یرد لا اله الا هو المقتدر العزیز الحمید جلّ جلاله و عم نواله و کمل فضله و احسانه و عظم شأنه بر ارباب ذوق و فطرت سلیمه که بنظر تعمق و فکر دقیق در مفاهیم آیات کتاب ناظرند حکم بالغه الهیه را در این تقسیم مشاهده می نمایند که چگونه ابواب فضل و احسان را بر وجه عباد خود گشوده و طریق تعدیل معیشت عمومی را مفتوح نموده و وسایل راحت و آسایش اهل عالم را فراهم و مهیا کرده و فقر و مسکنت جامعه بشر را زائل ساخته البته اگر انسان بصیر به بصر حدید و نظر دقیق در آیات الهیه ناظر شود در ظلمات مدادش انوار هدایت را تابان و آب حیوان را در جریان بیند و در قصور کلماتش حوریات لم یطمئنهن انس و لاجان را مستور و پرده نشین مشاهده نماید و از وصلشان تمتع و لذت حاصل نماید دیگر تا دست اقبال و نصیب کدام عاشق دلباخته با انامل اشتیاق

نقاب از وجه دلارای معشوق آمال خود برگیرد و فیوضات قرب و وصال دریابد و با دلبر مقصود خود نبرد عشق بازد و تا حلقه‌های زلفش خلق که راست روزی ما از پرده برون گردن فراز کرده اما کسانی که از بصر و بصیرت محرومند هر قدر بچشمه خورشید تابان توجه نمایند جز برخیرگی و تیرگی چشمان افزوده نگردد **صم بکم عمی فهم لا * * * ص** ۱۱۸ *** بیصرون در این مقام مناسب سوده است ادیب شیرازی: وصف رخساره خورشید زخفاش مپرس که در این آینه صاحب‌نظران حیرانند پس بر ما بهائیان که فضل بدون استحقاق الهی شامل گشته و از ورطه مهلك ضلالت نجات داده و قلوب ما را بانوار هدایت و ایمان منور فرموده لازم است که آنی تکاهل و **تکاسل** بخود راه نداده شب و روز در ترویج و تحقق اوامر و احکام الهی کوشش کنیم تا عالم خاک را آئینه افلاک سازیم و گمگشتگان وادی ضلالت را برای هدایت دلالت نمائیم چه که یقین مبین می دانیم که اگر بر خدمت امر الهی قیام کنیم جنود مجنده تأیید را حاضر و ناظر خود مشاهده کنیم و دلبر توفیق را در آغوش خود به بینیم و سعادت ابدی و فیوضات سرمدی را همدم و قرین خود یابیم و **کنائز** لا یفنی را که ذخیره ملکوتی است برای خود تهیه نمائیم و هر یک در سماء دیانت مانند کواکب لامعه گردیم و لیس ذلك من فضله العمیم بدیع .

نطق سی و یکم

من مات ولم يكن له ذرية ترجع حقوقهم الى بيت العدل ليصرفوها امناء الرحمن فى الايتام
والارامل وما ينتفع به جمهور الناس ليشكروا ربهم العزيز الغفار والذى له ذرية ولم يكن ما
دونها عمّا حدّد فى الكتاب يرجع الثلثان ممّا تركه الى ال ذرية و الثلث * * * ص ۱۱۹
* * * "الى بيت العدل كذلك حكم الغنى المتعال بالعظمة والاجلال والذى لم يكن
له من يرثه وكان له ذو القربى من ابناء الاخ والاخت وبناتهما فلهم الثلثان والا للاعمام و
الاخوال والعمات والخالات ومن بعدهم وبعدهن لابنائهم وبنائهن وبناتهن وبناتهن و
الثلث يرجع الى مقرّ العدل امراً فى الكتاب من لدى الله مالك الرقاب من مات ولم يكن
له احد من الذين نزلت اسمائهم من القلم الاعلى ترجع الاموال كلّها الى المقرّ المذكور
لتصرف فيما امرالله به انه لهو المقتدر الامار. " در آيات شريفه سابق اصناف هفتگانه وراث
واسهام هر صنفى معلوم شد و اين آيات در بيان اينست كه هرگاه يكى از اصناف وراث
موجود نباشند حكم آن چيست آيه مباركه اول اينست كه هرگاه كسى بميرد و اولاد نداشته
باشد در اينصورت ارثى را كه بايد با اولاد برسد جميعاً بايد بمخزن بيت العدل راجع شود
كه امنای بيت العدل صرف ايتام و بيوه زنان و منافع عموميه نمايند تا سبب شكر گذارى
عباد باستان خداوند مهربان شود آيه دوم در بيان اينست كه اگر شخصى فوت شود و اولاد
نداشته باشد ولى شش صنف ديگر از وراث موجود نباشند در اينصورت دو ثلث از ميراث
اصناف ششگانه با اولاد مى رسد و يك ثلث به بيت العدل مى رود آيه مباركه سوم در بيان
اينست كه اگر كسى بميرد و جميع اصناف هفتگانه وراث مفقود باشند و لكن * * * ص

۱۲۰ * * * اقارب و اقوام نزدیک از قبیل پسران برادر و دختران برادر و پسران خواهر و دختران خواهر داشته باشد در اینصورت دو ثلث از متروکات به برادرزادگان و خواهرزادگان می‌رسد و یک ثلث از متروکات به بیت‌العدل راجع می‌شود و در صورتیکه اولاد و برادر و خواهر نیز مفقود باشند ولی عمو و خاله داشته باشند در اینصورت باز دو ثلث از مخلفات بعموها و خاله‌ها عمه‌ها و خاله‌ها و یک ثلث به بیت‌العدل می‌رود آیه مبارکه سوم در بیان اینست که اگر کسی بمیرد و جمیع اصناف هفتگان وارث مفقود باشند و لکن اقارب و اقوام نزدیک از قبیل پسران برادر و دختران برادر و پسران خواهر و دختران خواهر داشته باشد در اینصورت دو ثلث از متروکات به برادرزادگان و خواهرزادگان می‌رسد و یا ثلث از متروکات به بیت‌العدل راجع می‌شود و در صورتیکه اولاد برادر و خواهر نیز مفقود باشند ولی عمو و خاله و عمه داشته باشد در اینصورت باز دو ثلث از مخلفات بعموها و عمه و خاله‌ها و یک ثلث ببیت‌العدل می‌رسد و در صورت فقدان عمو و خاله و عمه و خاله دو ثلث از متروکات به پسران و دختران عمو و خاله و پسران و دختران عمه و خاله می‌رسد و یک ثلث به بیت‌العدل اعظم چنانچه حضرت زین‌المقرین نیز برای استیضاح و تشریح این آیات و احکام مبارکه از مصدر امر سؤال کرده و جواب آن مشروحاً از فم مشیت حق جلّ جلاله شرف نزول یافته است و اینست عین عبارت سؤال و جواب * * * ص ۱۲۱ * * * سؤال در باب ارث مقرر شده که اگر ذریه موجود نباشد حقوق ایشان به بیت‌العدل راجع است هر یک از سائر طبقات هم هرگاه موجود نباشند مثل آب و أم و

یاخ و اخت معلم حقوق آنها راجع به بیت العدل است و یا قسم دیگر است جواب آیه مبارکه کافی است قوله تعالی من مات ولم یکن له ذریة ترجع حقوقهم الی بیت العدل الخ والذی له ذریة ولم یکن مادونها عمّا حدد فی الكتاب یرجع الثلثان مما ترکه الی الذریة و الثلث الی بیت العدل الخ یعنی اگر کسی بمیرد و ذریه نداشته باشد حقوق ذریه به بیت العدل راجع است و اگر ذریه باشد و سایرین از وراثت نباشند دو ثلث از میراث بذریه می رسد و ثلث آخر به بیت العدل راجع این حکم در کل و بعضی هر دو جاری است یعنی هر کدام از سایر وراثت نباشند دو ثلث به ذریه راجع و ثلث به بیت عدل و در آیه مبارکه چهارم می فرماید اگر کسی بمیرد و جمیع طبقات وراثت مذکوره در کتاب مفقود باشند تمام متروکات میّت بیت العدل راجع می شود برای آنکه در امور لازمه ئی مصروف گردد در اینجا بی مناسبت نیست برای مزید توضیح قسمتی از بعضی الواح مقدّسه که در خصوص میراث از قلم اعلی نازل شده مرقوم گردد از آنجمله در خصوص ارث بردن برادر یا خواهری که از دو مادر باشند در صورتی ارث می برند که برادر یا خواهر امّی * * * ص ۱۲۲ * * * و ابی مفقود باشند چنانچه حضرت زین المقربین محض استیضاح از مصدر امر سؤال نموده و جواب از لسان عظمت نزول یافت و عین عبارت سؤال و جواب اینست سؤال در باب ارث مع وجود اخ و اخت ابی و امّی اخ و اخت امّی " هم سهم می برند یا نه جواب سهم نمی برند و همچنین در مقام دیگر حضرت زین المقربین راجع بارث سؤال نموده و در سؤال و جواب ذکر و بیان شد اینست سؤال از ارث جواب در باب ارث آنچه نقطه اولی روح ما

سواه فداه بآن امر فرموده‌اند همان محبوب است آنچه از ابوالقاسمه موجودند قسموا بینهم اموالهم و مادون آن باید بساحت اقدس عرض شود الامر بیده یحکم یشاء در این مقام در ارض سر حکمی نازل و قسمت نفوس مفقوده موقتاً بوراث موجوده راجع الی ان یحقق بیت‌العدل بعد از تحقق حکم آن ظاهر خواهد شد "ولکن المهاجرین الذین هاجروا فی سنة الّتی فیها هاجر جمال القدم میراثهم یرجع الی وراثهم هذا من فضل الله علیهم" و این قسمت از بیان مبارک که در سؤال و جواب مندرج گشته است یک قسمت از لوحی است که با افتخار خود زین‌المقربین است و از مفهوم بیان مبارک خصوصیت و جلالت قدر و عظمت و علو مقام مهاجرین بر سائر مومنین معلوم است و همچنین مضامین بیان حقیقت تبیان دلیل است بر کثرت وفای حق نسبت بعباد خودش بهتر آنکه مختصری نیز که ذکر وفای خود نسبت بعباد می‌فرماید در این جا * * * ص ۱۲۳ * * * درج کنیم و قلوب بندگان با وفای حق را شاد و مسرور نمائیم بنام دوست مهربان وفای حق را در ظاهر مشاهده کن که تو را فراموش ننموده و در احیان توجه قاصدین ذکرت از قلم اعلی جاری و اسمت در الواح مقدسه مذکور این وفای ظاهر است که در عالم ملک مشهود گشته حال تفکر در وفای باطن نما قسم بمشرق وحی اگر بآن مطلع شوی خود را در مقامی مشاهده نمائی که از کدورات و شئونات و اوهمات عالم خلق منزّه و مقدس و مبراست شکر این مقام را هر لسانی قادر نه پس باید بآنچه سزاوار و لایق است قیام نمائی كذلك بذکرک محبوب العالم کما ذکرک من قیل و قبل القبل ان اشکرو قل لك الحمد با من اسمع ندائك من سجنک البعید

جميع احباب را از قبل حق تكبير برسانيد انه بذكرهم في هذا الحصن المتين در صورتيكه وفای حق درباره عبادش چنین است بر ما بندگان نیز لازم است که در مقابل وفای او بوفای قیام نمائیم و بدیهیست که وفای با حق عبودیت آستان اوست چه بصریح بیان عهد عبودیت را از ما گرفته است چنانچه می فرماید قوله جلّ ذكره "قد اخذ الميثاق حين الاشراف من الذين آمنوا لا يعبدوا الا الله ولا يفسدوا في الارض مفهوم بیان چنین است که در حین ظهور عاهد عبودیت را از عباد خود گرفته و وفای بعهد اطاعت و اجرای او امر سبحانی و احتراز و اجتناب از وساوس و هواجس نفسانی است و بطور یقین می دانیم که وفای بعهد و اطاعت او امر مطاعه سبب ترفیع مقامات و ترقیات مادیه و * * * ص ۱۲۴ * * * از طبقات وراثت که خارج از دین الهی است حکمش حکم معدوم است و ارث نمی برد سؤال دیگر حضرت زین که هرگاه اولاد ذکور موجود نباشد حکمش چیست و این عبارت سؤال و جواب است سؤال دار مسکونه و البسه مخصوصه ذریه ذکور است دون الاناث هرگاه ذریه نباشد تکلیف نیست جواب قوله تعالی من مات ولم یکن له ذریه ترجع حقوقهم الی بیت العدل نظر باین آیه مبارکت دار مسکونه و البسه مخصوصه به بیت العدل راجع است گرچه از ظاهر آیه مبارکه چنین مفهوم می شود که خانه نشین ما بین اولاد ذکور مشترك است و لکن حضرت عبدالبهاء جلّ اسمه الاعلی مبین منصوص جمال اقدس ابهی است می فرماید "دار مسکونی و کلیه اشیاء مخصوصه پدر مخصوص پسر بزرگتر است و در الواح متعدده تصریح فرموده اند از آنجمله دو لوح مبارك به افتخار مرحوم بشیر الهی است و

مناسب بلکه لازم است در این موضوع مرقوم گردد لوح اول "هو الله ای ثابت بر پیمان نامه آنجناب رسید مضمون معلوم گردید این مکتوب در پانزدهم رمضان رسید و جواب در بیست و یکم شعبان ارسال گردید یعنی صدور جواب بیست و چهار روز قبل از وصول سؤال بود البته تا بحال رسیده است فی الحقیقه وصول سؤال ببقعه مبارکه مقارن وصول جواب بآنجاست اِنَّ فی ذلك لآیه با هر **توعبرة** للمتفرسين در نهم شعبان از شیراز مکتوب شما صادر و در بیست و یکم شعبان از اینجا جواب ارسال شده است فاصله دوازده روز نیز جهت آنست * * * ص ۱۲۶ * * * که جواب مرقوم می شود و جناب میرزا منیر مرقوم می نمایند و از کثرت غوائل و مشاغل ارسال اجوبه بعد از تحریر چند روز تاخیر می شود زیرا اجوبه مکاتیب کثیره یکدفعه پیاپی صادر می گردد و چند روز بجهت تصحیح نیز جناب میرزا نورالدین تسلیم گرفته بعضی اوقات ده روز طول می کشد تا آن مکاتیب را جمعاً تبیض نماید دوباره عبدالبهاء خط میرزا نورالدین را مراجعت می نماید و تصحیح می کند و مهر می نماید مقصود اینست جواب لابد ده دوازده روز طول می کشد و تصحیح گردد و تبیض شود و تمهیر گردد پس چون بدقت ملاحظه نمائید یوم صدور سؤال از شیراز جواب از بقعه مبارکه ارسال شده است هذا لهو الحق المعلوم اگر انصاف باشد همین برهان کفایت است علی الخصوص که جواب اول صادر شده بود دوباره جواب ثانی صادر گشت این جواب ثانی مقارن سؤال ثانی است درست دقت نمائید و این نظر بآیه مبارکه است که می فرماید و اما **بنعمة** ربك فحدث و خلاصه مسئله اینست که در جواب ثانی مرقوم شده است که

عبدالبهاء از مبینی کتاب استعفاء بملکوت ابھی تقدیم نموده است و این معلوم غیر مجهول و اما در آیه مبارکه از ذکور دون اناث مقصود ولد بکراست زیرا ولد بکر در جمیع شرایع الهیّه اختصاصی داشته بکتاب تورات و انجیل و همچنین احادیث مرویه سابقه مراجعت نمائید قصه ایسو و یعقوب دو اولاد اسحق را در تورات قرائت کنید تا واضح شود که در جمیع شرایع الهیّه ولد بکر امتیازات فوق العاده * * * ص ۱۲۷ * * * داشته حتی میراث نبوت تعلق باو داشت تا چه رسد بزخارف دنیا حتی قوانین عادلّه بین دول و ملل متمدنه نیز ولد بکر را امتیازی داده الیوم انگلیس را ادعا چنین است که عاقل ترین دول عالم است و از خصائص ملّت انگلیس اینست که جمیع اموال را حصر در ولد بکر می کنند و مقصودشان اینست که ثروت چون تقسیم گردد پریشان شود و از دست برود مثلاً شخصی بزحمات زیاد ثروتی فراهم آرد چون بعد از وفات تقسیم شود توزیع سبب تفریق گردد بباد رود ولی اگر در ولد بکر حصر شود باقی ماند و او دیگران را نگاهداری نماید اینست که در ملّت انگلیس الآن بسی خاندان موجود که چهار صد پانصد سال است ثروت در آن خاندان باقی و برقرار است تفریق و توزیع نشده است باری ابداً مقصود این نیست که حصر میراث در ولد بکر ممدوح و مقبول است مقصد اینست که در قوانین ملل متمدنه نیز ولد بکر را امتیازی و مراد از ولد بکر بزرگترین اولاد ذکور موجود است و مقصود از اختصاص دار مسکونه باو این است که اقلّاً خانه متوفی باقی و برقرار بماند تا عائله چون در آنخانه باشند و یا وارد گردند بیاد او افتند و طلب عفو و غفران نمایند الی آخر اللوح و در لوح دوم

بشیرالسلطان می فرماید قوله تعالى از معنی کتاب اقدس سؤال نموده بودید و بیان صریح رجا نموده بودید اگر چه این عبد از مبینی کتاب بدرگاه جمال ابهی استعفاء تقدیم نمودم زیرا الحمد لله مجتهدین موجود قوت و قدرت استنباط احکام از کتاب دارند *** ص ۱۲۸ احتیاج بعبدالبهاء نیست ولی محض خاطر شما بیان این آیه مبارکه می شود دار مسکونه و البسه مخصوصه تعلق بولد بکر دارد یعنی ارشد اولاد متوفی نه بعموم اولاد ذکور و در لوح مرحوم شیخ محمد هاشم شیرازی معروف بفاضل مسجدی می فرماید قوله عز اسمه واما ما سئلت عن الدار المسکونة فهی للولد البکر خاصة مع توابعها من اصطبل او مضیف او خلوة واما الدار السائرة الغير المسکونة قسومة بین رجال ونساء من الورثة الی آخر اللوح و از جمله متعلقات این آیه که مرحوم زین المقربین سؤال کرده اینست سؤال در احکام الهیّه در باب ارث دار مسکونه و البسه مخصوصه را از برای ذکران ذریه مقرر فرموده اند بیان شود که این در مال آب است و یا در مال أم همین حکم جاری است جواب البسه مستعمله أم ما بین بنات بالسویه قسمت شود و سایر اشیاء از ملک و حلی و البسه غیر مستعمله کلّ از آن قسمت می برند بقسمی که در کتاب اقدس نازل شده و در صورت عدم وجود بنت جمیع مال کما نزل فی الرجال باید قسمت شود و ایضاً این فقره نیز در سؤال و جواب است سؤال مجدد سؤال شده دار مسکونه و البسه مخصوصه در صورت عدم وجود ذکران از ذریه راجع به بیت العدل است یا مثل سایر اموال تقسیم می شود جواب دو ثلث خانه و البسه مخصوصه *** ص ۱۲۹ باناث از ذره راجع و ثلث الی بیت العدل الّذی جعله الله مخزن الامة

البته در احکام الهیّه حکم بالغه موجود خواه بر ما مکشوف باشد یا **مستوریه** فحو الله و یثبت وعنده علم الكتاب.

نطق سی و سوم

انّ الذی مات فی ایام والده وله ذریة اولئک یرثون ما لا بیهم فی کتاب الله اقساموا بینهم بالعدل الخالص کذلک ماج بحر الکلام و قذف لئالی الاحکام من لدن مالک الانام والذی ترک ذریة ضعافاً سلموا مالهم الی امین لیتجر لهم الی ان یبلغوا رشدهم او الی محل الشراکة ثمّ عینوا فلامین حقاً مما حصل من التجارة والاقتراف.

چون در شریعت اسلام برای ذریة نفوسیکه در ایام حیات پدر خود فوت می شوند میراثی مقرر نشده بود اگر شخصی صاحب ثروت زیاد بود و فوت می شد و فرزندانش در نهایت فقر و پریشانی بودند از میراث جدّ خود بی بهره و نصیب بودند و لکن در این امر مبارک فضل عمیم و رحمت منبسطه الهیّه چنان وسایل راحت و آسایش و تعدیل و تسهیل معیشت عمومی را فراهم نموده که احدی را از دور و نزدیک محروم نداشته تا چه * * * ص ۱۳۰

*** رسد بفرزند زادگان شخص متوفی لذا در این دو آیه مبارکه آنچه لازمه فضل و موهبت درباره ذریه اولاد و اطفال صغار یا ذریه صغار است در نهایت وضوح تصریح و تنصیب و تأکید فرموده است مناسب این مقام است این دو فرد چنان لطف خاصیش با هر تن است

که هر بنده گوید خدای من است جدا کار هر يك چنان ساخته که گویا بغیری نپرداخته
 مفهوم آیه اول چنین است کسی که در روزگار حیات پدرش بمیرد و برای او فرزندان باشد
 ایشان میراث برند آنچه را که ارث پدرانشان می رسیده بر حسب حکم کتاب قسمت کنید
 در میان ایشان بعد آلت خالصه دریای کلام چنین موج زده و جواهرات احکام را برون
 ریخته از جانب خداوند خلق و حضرت زین المقربین از آستان مقدس سؤال کرده که هر
 گاه دختری در زمان حیات پدرش بمیرد حکمش چیست جواب از مصدر عزت چنین نازل
 شده و این است عبارت سؤال و جواب قوله تعالی "انّ الذی مات فی ایام والده وله ذریة
 اولئک یرثون مالابیهم اگر دختر در ایام پدر فوت شود حکمش چیست جواب میراث او
 بحکم کتاب بهفت سهم منقسم می شود" و نیز سؤال کرده که اگر میت زن باشد سهم زوجه
 بکی می رسد می فرمایند بزوجه می رسد و این است عین عبارت سؤال اگر میت زن باشد
 *** ص ۱۳۱ *** سهم زوجه بکه راجع جواب سهم زوجه بزوجه راجع و همچنین
 در خصوص لباس و زیور زن سؤال شده که آیا چنانچه البسه خصوصی مرد مخصوص ذکور
 بود لباس و زیور زن حکم مخصوص دارد یا حکمش حکم سائر ترکه میت دارد و این
 عبارت سؤال و جواب است سؤال در باب البسه و حلی که شخص از برای ضلع می گیرد
 هر گاه متوفی شود مابین وراثت قسمت می شود یا مخصوص است بضلع جواب غیر از
 البسه مستعمله هر چه باشد از حلی و غیره مراجع بزوجه است مگر آنچه باثبات معلوم شود
 بزوجه بخشیده است مفهوم آیه مبارکه دوم کسی که بعد از فوتش اولاد صغیر یا ضعیف

داشته باشد باید اموال آنان را بشخص امینی تسلیم کنند و برای امین حقی معین مقرر دارند تا از مال صغار تجارت یا کسب کند یا در محل شرکتی گذارند و هر چه از تجارت و کسب بدست آید شخص امین حق مقررری خود را بردارد و چون صغار بحث رشد و بلوغ رسند اموال را با ربح و منفعی که بدست آمده بایشان تسلیم نمایند و اما در خصوص حدّ بلوغ پسر یا دختر در چه سن است سؤال شده و این عین عبارت سؤال و جواب است سؤال از بلوغ * * * ص ۱۳۲ * * * در تکالیف شرعی جواب بلوغ در پانزده است نساء و رجال در این مقام یکسان است هم چنین در الواح مقدّسه حضرت عبدالبهاء روح ماسواه و فداه حدّ بلوغ سن پانزده تصریح شده چنانچه در لوح عالی اکبر بزدی که درباره اقتران و حدّ بلوغ سؤال نموده جواب اینست قوله تعالی اقتران بعد از بلوغ زوجه بسن پانزده است و قبل البلوغ جائز نه لهذا بهر عذری ممکن نزد پدر متعذر شوید که این کیفیت متعذر است ولی بحکمت تا سبب تکدر قلب او نشود بوسائلی تشبث نمائید که نه او دلگیر گردد و نه مخالف امر کتاب امری جاری شود لا تبدیل الحکم الله ذلك الدین القیم و من يتعد عن حدود الله فأولئك هم الخاسون الی آخر اللوح از این بیان مبارك دو مطلب مفهوم می شود یکی حدّ بلوغ دختر و پسر و مساوات حقوقشان و یکی لزوم رضایت والدین و در سائر الواح الهیه تحصیل رضای والدین را در جمیع امور کفر و شرک باصرح بیان تصریح و تأکید شده از آنجمله در لوحی که بافتخار حضرت سید اشرف زنجانی از قلم اعلی نزول یافته قوله جلّ اقواله "أنا ارجعناك الی محلك فضلا علی أمك أنا وجدناها فی حزن عظیم أنا وصیناکم

فی الكتاب بآن لا تعبدوا الا الله و بالوالدین إحساناً كذلك قال الحق و قضی الحکم من لدن عزیز حکیم و لذا ارجعنا الیها و اختک لکی تقر عینها و تكون من الشاکرین قل یا قوم عززوا ابویکم و وقروهما و بذلك ینزل الخیر علیکم من سحاب ربکم العلی العظیم انا اطلعنا بحزنها لذا امرناک بالرجوع رحمة من لدنا علیک و علیها و ذکری للآخرین ایاکم ان ترتکبوا ما یحزن به آبائکم و أمهاتکم و ان یخبرکم احد فی خدمتی و خدمة آبائکم و امهاتکم ان اختاروا خدمتهم ثم اتخذوا بها الی سبیلاً كذلك نصحناک و امرناک ان اعمل بما أمرت من لدن ربک العزیز الجمیل " الی آخر اللوح مفهوم بیان مبارک چنین است ما تُرا برگردانیدیم بمحل خودت محض فضل و احسان بر مادرت ما او را در حزن عظیم بافتیم براستی ما وصیت کردیم شما را در این کتاب که جز خدا را پرستش نکنید و در حق والدین احسان نمائید چنین فرموده است حق و مقدر شده است حکم از نزد حکیم و از اینرو برگردانیدیم تُرا بسوی مادر و خواهرت * * * ص ۱۳۴ * * * برای اینکه چشمش روشن شود و از شکرگذاران باشد بگو ای قوم محترم و معظم دارید والدین را و تعظیم نمائید پدر و مادر خود را بدین سبب نازل می شود بر شما خیر از ابر رحمت پروردگار شما که صاحب علو و عظمت است ما چون مطلع شدیم بحزن او از این رو امر کردیم تُرا به مراجعت رحمتیست از ما بر تو و بر او تذکری است برای دیگران مبادا مرتکب شوید عملی را که محزون کند پدران و مادران شما را اگر کسی شما را مخیر کند شما را در خدمت من و خدمت پدران و مادران البته اختیار کنید خدمت ایشان را و اتخاذ کنید بدان سبب راهی بسوی من این

چنین نصیحت کردیم تُرا و امر فرمودیم تُرا البته عمل کن بآنچه مأمور شدی از طرف پروردگار عزیز جمیل خود در قرآن و شریعت اسلام نیز حکم چنین بود مگر آنکه پدر و مادر در کفر اولاد ساعی باشند مخالفت آنان * * * ص ۱۳۵ * * * لازم است چنانچه در قرآن می فرماید و آن جَاهِدَاكَ لِتُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا باری معلوم شد که در این امر مبارک سن بلوغ در پسر و دختر مساویست چه که در شریعت اسلام حدّ بلوغ پسر پس از اكمال و اتمام پانزده سنه است ولی دختر بعد از اتمام نه سنه بوده چه که در مابین مسلمین مسلم است که حضرت صدیقه طاهره فاطمه دختر رسول الله نه ساله بود که بحاله حضرت امیرالمومنین داخل شد و یکی از اعتراضات مسیحیان بر اسلام همین است بلکه بر سبیل طعنه و استهزا می گویند دختر نه ساله باید با عروسک بازی کند مخصوصاً در کتاب سنجش حقیقت که اخیراً در رد اسلام تالیف شده در صفحه . . . می نویسد که عایشه در سن هفت سالگی مخطوبه رسول الله شد و در نه سالگی زفاف واقع شد و در آنوقت عایشه با عروسک بازی می کرد ولی ما بهائیان جمیع مظاهر مقدسه الهی را مظهر یفعل و ما یشاء و یحکم ما یرید می دانیم * * * ص ۱۳۶ * * * و در احکام و اوامرشان لب از چون و چرا بسته ایم هر يك از احکام نافذه مطاعه ایشان را بر حسب مقتضیات زمان و مکان بر وفق حکمت و مصلحت می شناسیم و مطاع و منیع می دانیم خلاصه القول چون در آیات الهیه و بینات مبین آیات سن بلوغ پانزده است یا باید پانزده تمام و کامل شود و در شانزده داخل شود لذا محض استیضاح محفل مقدس ملی بهائیان ایران از ساحت اقدس حضرت ولی امر الله

جلّ شأنه سؤال نموده‌اند و جواب صریح نازل شده که سن بلوغ در پسر و دختر بعد از تمام شدن پانزده سال است و چون لوح مبارك حاضر نیست که عین عبارت در اینورقه درج شود بتحریر مضمون بیان مبارك اکتفا می‌گردد. **تعیین شده و تصریحی نبود که در حد بلوغ دخول**

۴۴

نطق سی و چهارم

كلّ ذلك بعد أداء حقّ الله و الدّيون لو تكون عليه و تجهيز الاسباب للكفن و الدفن و حمل الميّت بالعزة و الاعتزاز كذلك حكم مالک المبدء و المآب .

چون در شریعت مطهره اسلام اگر کسی در زمان حیات و صحت عقل و مزاج وصیّت نمی‌کرد و درباره دین یا ادای خمس و ذکوة رد مظالم چیزی تعیین نمی‌نمود کسی حق نداشت که يك دینار از ترکه میّت صرف دفن و کفن یا ادای دین نماید یا از بابت خمس و ذکوة دیناری بمستحقین بدهد خصوصاً اگر میّت وارث صغیری داشته باشد و لکن در این امر مبارك چنین نیست بلکه تقسیم ارث بترتیب مذکور بعد از ادای دین میّت است اگر میّت * * * ص ۲۶ * * * مقروض باشد و همچنین بعد از ادای حقوق الله است اگر بر ذمه داشته باشد و همچنین بعد از مخارج دفن و کفن و حمل میّت بعزت و احترام موافق شئونات اوست خواه شخص در حال حیات در باره دفن و کفن و ادای دین خود یا ادای

حقوق الله وصیّت کرده باشد یا بدون وصیّت فوت شده باشد باید اول از متروکات آنچه لازمه شئونات لایقه اوست در تجهیز اسباب حمل و دفن و کفن مصروف شود بعد از مخلفات و متروکات او اگر قرض یا حقوق الله بر ذمه داشته آدا شود آنگاه هر چه باقی ماند بر حسب حکم کتاب در میان وراثت تقسیم گردد چنانکه در خصوص هر يك از مراتب مذکور از مصدر امر مبین منصوص سؤال و استیضاح شده و جواب از قلم اعلی با مرکز میثاق در نهایت وضوح نازل گشته اکنون عین عبارات مبارکه سؤال و جواب را در خصوص هر يك در این اوراق درج می نماید سؤال حقوق الله و دیون میّت و تجهیز اسباب کدام مقدم است جواب تجهیز مقدم است بعد ادای دیون بعد اخذ حقوق الله و اگر مال معادل دیون نباشد آنچه موجود است بمقتضای دیون قلیلاً و کثیراً قسمت شوند و در این خصوص مناسب چنین که قسمتی از بیان مبارک حضرت عبدالبهاء نیز زینت بخش این اوراق کنیم در صورتیکه شخصی فوت شود و مقروض باشد و بهیچ وجه مالک چیزی نباشد باید مومنین دین او را آدا کنند و راضی نشوند که متوفی مدیون بماند * * * ص ۱۳۸ * * * قوله تعالی "اگر نفسی از احبای الهی فوت شود و قرض داشته باشد و چیزی نداشته باشد باید بیاران همّت نموده و قرض او را بدهند مثلاً اگر من قرض داشته باشم و از این عالم بروم باید شماها بکوشید که جمیع قرض های من داده شود چند نفر در بغداد و عکا از بیاران فوت شدند و مدیون بودند و چیزی نداشتند من قرض آنها را دادم چه فرق می کند چه دین خود انسان باشد چه دین دوست انسان هیچ فرقی نمی کند شاید پیش مردم فرق کند ولی

نزد ما نباید فرق بکند دین هر کدام از احبای الهی را دین خودمان بدانیم
علی‌الخصوص کسیکه چیز داشته باشد یا زمین یا خانه یا اسباب و غیره باید احباء آنها را
بفروشند و قرض را بدهند تا شخصی که فوت شده است يك پول مدیون کسی نباشد خیلی
باید احباء بمبی همت بکنند که قرض میرزا محرم را بدهند بجناب نوش محبت مرا برسانید
من خیلی او را دوست می‌دارم چونکه می‌بینم خادم امر است آرامی و راحت و خوشی
نمی‌طلبد این احبای الهی هر یک مثل يك عضوی می‌مانند يك عضوی فعال و یک
عضوی معطل ساکن متحرك نیست مثلاً چشم یک عضوی از اعضاء است باید همیشه
ببیند گوش یک عضوی از اعضاء است باید همیشه بشنود دست یک عضوی از اعضاء
است باید متحرك باشد اما اگر چشم یا گوش یا دست مظهر این افعال نباشند بی‌ثمر است
مثلاً دست اگر حرکت نکند عاقبت خشک می‌شود همینطور هر یک از احباء عضوی از
اعضاء هستند باید فعال * * * ص ۱۳۹ * * * باشند جناب نوش عضویت فعال فرق
است میان نفسیکه جمیع آمال و آرزویش خوشی و راحت و شادمانی این دنیای فانی است
و هیچ فکری جز این ندارد و میان نفسیکه خوشی و شادمانی و راحت خود را فدای حق
کرده باشد جز رضای حق مقصد نداشته باشد همیشه فکرش این باشد که چه کنم که موفق
برضای الهی باشم " الی آخر بیانیه الاحلی از جمله مسائلی که در این موضوع ذکر و بیان
لازم است اینست که قبلاً ذکر شد که خانه مسکونی به پسر بزرگ‌تر تخصیص یافته با وجود
این باید دانست که این حکم محکم در صورتی است که شخص متوفی مقروض نباشد

پس اگر مدیون باشد ادای دین بر هر چیز مقدم است و باید بیت مسکون فروخته شود و دین میت ادا گردد چنانچه از مصدر عزت سؤال شده و از فم مشیت جواب صدور یافته عین عبارت سؤال و جواب اینست:

"هرگاه شخص متوفی حقوق الله یا حق الناس در ذمه او باشد از بیت مسکون و البسه مخصوصه و سایر اموال بالنسبه باید ادا شود یا اینکه بیت و البسه مخصوص ذکر آنست و دیون باید از سایر اموال داده شود و هرگاه سائر متروکه وفا نکند بدیون چگونه معمول شود. جواب دیون و حقوق از سایر اموال داده شود و اگر اموال وفا نکند از بیت سکون و البسه مخصوصه ادا شود."

مسئله دیگر که ذکرش در این مقام مناسب است بیان وجوب صلوة *** ص ۱۴۰
*** میت و وقت آنست اولاً وقت نماز قبل از دفن است و این صریح عبارت سؤال و جواب است:

"سؤال از وقت نماز میت قبل از دفن و یا بعد از آن و توجه بقبله لازم است یا نه.
جواب ادای صلوة قبل از دفن و اما القبلة اینما تولوا فثم وجه الله یعنی قبله لازم نیست بهر طرف بایستید صحیح است ثالثاً نماز میت باید بجماعت ادا شود چنانچه در ضمن بیان نماز یومیه سابقاً بیان شد رابعاً نماز میت مخصوص کبار است و برای اطفال که فوت می شوند نماز میت واجب نیست و اما کیفیت صلوة میت در ضمن بیان نماز واجب

مشروحاً بیان شد و در این مقام تکرار لازم نیست و چنانچه عرض شده که نماز می‌ت

برای اطفال واجب نیست"

عبارت سؤال و جواب این است:

"سؤال وضع خاتم که در کتاب اقدس نازل شده مخصوص کبار است یا صغار هم داخلند.

جواب مخصوص کبار است و همچنین صلوة میّت آنها مخصوص کبار است."

اگر کسی اعتراض کند که در دفن اموات رعایت احترام چه لزومی دارد جواب گوئیم

احکام الهی مشتمل بر حکم بالغه است اگر چه آن حکمت ها از ادراک ما مستور است

چه بسا اشیائی که تا بصر آنها ادراک و مشاهده نکند عقل از تصور و ادراکش عاجز است

از آنجمله در سقوط جنین از رحم مادر از مصدر امر سؤال شده جواب از فم مشیت صادر

شده قوله جلت عظمته "خلق جنین از برای نمو و بلوغ است و هر نفس از ادراک کُنه حکمة

الی عاجز * * * ص ۱۴۱ * * * بوده و هست عقل فی الحقیقة آیه اعظم است در انسان

طوبی از برای نفسی که به آن فائز است و لکن مع علو مقام و **نم**رتبه او مشاهده می شود از

ادراک اکثر اشیاء عاجز است چه آگاهی عقل از گواهی بصر است اگر چشم نخل را

مشاهده ننماید عقل عالم اثمار و اوراق و اشجار و اغصان و افنان را در نواة ادراک نکند

کجا قبل از رویت عقل ادراک نماید که شی در عالم یافت می شود که ذره آن جمیع

عالم را بسوزاند و رماد نماید و معدوم در مفقود کند البته یَد قدرت حق آن جنین را

بعالم کمال رساند نه عوالم الهی منحصر به این عالم است و نه قدرتی از شی ممنوع و

نه قوتش محصور باسباب این عالم و چون ثابت و محقق شد که مانع او تمام و کامل است و آنچه مشاهده شده و می شود بمقتضای حکمت است در اینصورت نزد هر نفسی ثابت و محقق می شود که از برای آنچه ناقص مشاهده می گردد تمامیت و کاملیت مقدر شده و ظاهر خواهد شد آنه هو القادر الصانع المدبر الحکیم.

نقل از لوح مفصلی که بافتخار حاجی آخوند آیادی از قلم اعلی نزول یافته.

نطق سی و پنجم

قل هذا لهو العلم المکنون الذی لن یتغیر لانه بدء بالطاء المدلة علی الاسم المکنون الظاهر الممتنع المنیع و ما خصصناه للذریات هذا من فضل الله علیهم لیشکروا ربهم *** ص ۱۴۲ الرحمن الرحیم.

مفهوم آیه اول چنین است که تقسیم میراث بدین ترتیب که در کتاب مستطاب اقدس نزول یافته ابدی و سرمدی است و هرگز تغییر نخواهد کرد زیرا که از عدد نه آغاز نموده و این عدد مبارک با اسم اعظم مطابق و این علم مکنونی بود که در این ظهور اعظم ظاهر شد و الی الابد از تغییر محفوظ و مصون خواهد بود زیرا این دور مقدس را امتدادی عظیم است و بصریح بیان تا پانصد هزار سال دیگر ظهوری در عالم باین عظمت نخواهد یافت نه اینکه بعد از این ظهورات مظاهر مقدسه الهیه ممنوع باشد و ظهور مظاهر الهی خاتمه

یافته باشد و دیگر شریعتی تشریح و تجدید نشود چه عقیده ما بهائیان مانند تقالید موهومه ملل و ادیان سائره نیست که یدالله را مغلول و فیوضات دائمه مستمره الهی را مقطوع و مختوم بدانیم معاذ الله بلکه معتقدات ملل را قدح و ذم می‌کنیم نهایت آنکه بعجب نصوصی قاطعه صریحه ظهورات آتیه را در ظلّ این ظهور اعظم و مستفیض از فیوضات جمال قدم جلّ اسمه الاعظم می‌دانیم چنانچه حضرت عبدالبهاء جلّ ذکره الاعلی در لوحی راجع بظهورات بعد می‌فرماید قوله تعالی: "اما المظاهر المقدسه التي تاتي من بعد في ظل من الغمام من حيث الاستفاضه هم في ظل جمال القدم و من حيث الافاضه يفعل ما يشاء. ع ع"

*** ص ۱۴۳ *** یعنی مظاهر الهیه که بعد از این ظهور ظاهر خواهند شد از حیث فیض بخشی مستقل و مختارند و از حیث فیض جوئی مستفیض از جمال قدم‌اند چنانچه انبیای اولوالعزمی که بعد از حضرت ابراهیم مبعوث شدند مانند حضرت کلیم و حضرت مسیح و حضرت خاتم الانبیاء با اینکه مستقل و صاحب کتاب و دارای شریعت جدید بودند معدلک سنن و آثار حضرت خلیل در شرایع مقدسه ایشان مجری و متبع بود چنانچه بصریح قرآن حضرت رسول اکرم مآمور متابعت سنن ابراهیم بود قوله تعالی:

"فاتبع ملة ابراهيم ايضاً بامت خود امر بمتابعت سنن ابراهيم می‌فرماید:

"فَاتَّبِعُوا مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا" و این معنی از الواح مقدسه حضرت عبدالبهاء جلّ اسمه الاعلی در کمال وضوح مفهوم و مستفاد می‌گردد چون از تغییر آیه مبارکه یدبر الامر من السماء الی

الارض سؤال کرده‌اند جواب از مرکز میثاق چنین نازل شده قوله تعالی "از آیه مبارکه
یدبر الامر من السماء الی الارض ثم یرج الیه فی یوم کان مقداره الف سنة مما تعدون
سؤال نموده بودید این یوم یوم قیامت کبری و طامه عظمی است زیرا در آن یوم آثار و
وقایعی و انوار و حوادث و شئون و بدایعی و حقایق و اسراری و احکام و آثاری ظاهر گردد
که پنجاه هزار سال گنجایش ظهور آن انوارا نداشته باشد و دیگر آنکه در آن یوم که میقات
یوم معلوم بود احکام و شرایع و آثار و فیوضات و تعالیمش هزار سال بلکه پانصد هزار سال
جاری و ساری است این هزار * * * ص ۱۴۴ * * * سال با پنجاه هزار حدود تقریبی است
و کنایه از احقاب و دهور است و در آن یوم موعود فیوضات الهیّه واضحاً از ملکوت
رحمانیت و سماء فردانیت نازل و چون آن فیوضات در عالم ادنی الی الابد استقرار نیابد
بلکه آن نور ساطع باز بکوکب لامع عود نماید و آن یاران رحمت که از فیوضات بحر
احدیت است باز بمحیط عظیم راجع گردد چنانچه ملاحظه نمودید که در یوم ظهور نقطه
فرقان روحی له الفداء انوار فیوضات از آن نیر لامع بر عالم امکان واضح و مشهود و ساطع
گشت و هزار سال آن فیض رحمانی بر تلال و دیار و حقایق ممکنات فائض بود و چون
دور منتهی شد آن آثار راجع بملکوت غیب شد پس اشراق جدید شد و نور بدیع طلوع
نمود راه هدایت واضح گشت دلیل جلیل ظاهر شد و سبیل حضرت رحیم مکشوف و
آشکار شد بهار الهی چنان بذل و بخششی نمود که در آغوش تربیت جنت ابهی را زینت
بخش ملکوت اعلی کرد این نور جدید که در یوم سعید علم افراخت فیوضات و انوار و

اسرار و آثار و بیناتش تا پانصد هزار سال جاری است" الی آخر اللوح و نیز صریح الواح الهی مفهوم همین بیان مبارک را معلوم و مشهود می‌دارد از آنجمله در این لوح مبارک صریحاً و واضحاً من غیر تأویل می‌فرماید قوله "جلّ کبریائه طوبی لنفس **تربی** العباد بحدود اللمالتی نزلت فی الزبر والالواح قل لو یظهر فی کلّ یوم احد لا یتقر امرالله فی المدین والبلاد هذا الظهور بظهر نفسه فی کلّ خمس مائة الف سنة مرة واحدة كذلك کشفنا القنا و ارفعنا الاحجاب طوبی لمن عرف *** ۱۴۵ *** مراد الله من عرفه بفرح قلبه و یتستقیم علی الأمر علی شأن لایزله من فی الابداع قد کشفنا فی هذا اللوح سرا من اسرار هذا الظهور و سترنا ما هو المکنون لثلا ترفع ضوضاء الفجار" یعنی خوشا بحال کسی که تربیت کند بندگانرا باحکام خداوند که نازل شده در کتاب و الواح بگو اگر ظاهر شود در **هر روز** کسی استقرار نمی‌یابد امر الهی در شهرها و بلاد این ظهور هر آینه ظهوری است که در مدت پانصد هزار سال یک مرتبه ظاهر می‌شود چنین برداشتیم نقاب را و بلند کردیم حجاب را خوشا بحال آنکسی که بشناسد مقصود الهی را هر کس بشناسد مسرور می‌شود قلب او **و** مستقیم می‌شود بر این امر بشأنی که نمی‌لغزاند او را اهل عالم ما ظاهر کردیم در این لوح سرّی از اسرار این ظهور را و مستور داشتیم آنچه پوشید ماست برای اینکه ضوضاء فجار بلند نشود و از الواح عدیده حضرت عبدالبهاء جلّ بیانه نیز امتداد این دور مبارک و هم بقای آثار معلوم و مفهوم می‌گردد که تا پانصد هزار سال باقی است ولی مقصود این نیست که تا پانصد هزار سال دیگر مظهري از مظاهر الهی ظهور نمی‌کند و شریعتی تشریح نمی‌شود

نهایت قبل از هزار بصریح بیان مبارک ظهور ممتنع و محال است و در مقام خود آیات و
 الواح منزله در این خصوص مندرج خواهد شد و نکته دیگر نیز از الواح مسطوره می توان
 ادراک نمود و آن اینست که از برای هر یک از ادیان و شرایح مقدّسه الهیّه دوره تاسیس و
 دوره تدبیر * * * ص ۱۴۶ * * * و ترویج و دوره عروجی مقررّ بوده مثلاً در دیانت مطهره
 اسلامیه دوره تاسیس عبارت از ایّام حیات رسول الله که شارع شریعت است و دوره تدبیر
 ایّام حیات حمله به اولیای دین و ائمه طاهرین که مبین کتاب و حافظ دین و مروج شریعت
 سید المرسلین بودند در مدت دویست و شصت سال و دوره عروج از صعود حضرت
 عسکری تا مدت هزار سال تمام که عبارت از یک یوم ربّانی است به موجب آیه مبارکه
 "قُلْ لَكُمْ مِيعَادٌ يَوْمٌ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ وَإِنَّ يَوْمًا عِنْدَ رَبِّكَ كَأَلْفِ سَنَةٍ مِّمَّا
 تَعُدُّونَ" و پس از هزار سال تمام که عبارت ظهور الهی تجدید شد اما چون در این ظهور
 اعظم کلیّه امور بهیئت بیت العدل اعظم در تحت ریاست ولی امرالله محول و مرجوع است
 لهذا امتداد عظیم است و ممکن است تا هزاران سال ظهوری نشود چنانچه از بسیاری از
 الواح مقدّسه مرکز میثاق معلوم و مفهوم می گردد از آن جمله این لوح مقدس است قوله جلّ
 بیانه و اما از بیان الف سنه در کتاب اقدس مراد این است که قبل از الف قطعاً ظهور ممتنع
 و مستحیل است و جمیع نفوس مقدّسه در ظل مبارک ولی بعد از الف سنه مصطلح بین
 ناس ممتنع و مستحیل نیست حال این مدت احتمال امتداد دارد می شود که هر روزی
 عبارت از هزار سال بشود چنانچه در قرآن می فرماید "إِنَّ يَوْمًا عِنْدَ رَبِّكَ كَأَلْفِ سَنَةٍ" مقصود

اینست که بعد از انقضای الف سنه مصطلح بین ناس ظهور ثانی فوراً محتوم نیست شاید امتداد زیاد یابد الی آخر اللون و اما مفهوم آیه مبارکه دوم اظهار فضل و عنایت در حق ذریه *** ص ۱۴۷ * * * است می فرماید آنچه بذریه تخصیص دادیم یعنی نه سهم دیگر بر اسهام ذریه اضافه کردیم و از دیگران نقص کردیم این محض فضل و رحمت بود بر آنان تا سبب شکرگذاری ایشان به پروردگار مهربان خود گردد.

نطق سی و ششم

" تلک حدود الله باهواء انفسکم اتبعوا ما امرتم به من مطلع البیان و المخلصون یرون حدود الله ماء الحیوان لاهل الادیان و مصباح الحکمة و الفلاح لمن فی الارضین و السموات " نفوس موقنه ئی که بصرو بصیرتشان از انوار هدایت و عرفان روشن و منیر گشته و از ظلمات طبیعت نجات یافته بشاهراه نجات رسیده اند بیقین مبین می دانند که تنها چیزی که کافل راحت و آسایش بشر است فقط شرایع و ادیان الهیه است که در هر عصر و زمان بتوسط یکی از مظاهر مقدسه الهی تشریح و تقنین شده و می شود و صلاح و فساد و وسائل و اسباب هدایت و ضلالت مشروحا تبیین و توضیح گردیده و از هر حیث حجت الهی بر عموم خلق کامل و بالغ شده تا کدام عاشق صادق با دلبر سعادت دست در آغوش گردد با کدام جاهل غافل خفاش صفت چشم از انوار شمس حقیقت بپوشد و آن هیاکل قدسیه اول مریبی نوع

بشوند که جامعه انسانیّت را بشاهراه حقیقت راه داده و بس منزل سعادت و راحت می‌رساند و ایشانند اوّل معلم الهی * * * ص ۱۴۸ * * * که نوع انسان را در مکتب توحید و دبستان تجرید درس معانی و بیان و حقایق و دقائق عرفان و ایقان میاموزند و از همجیت و توحش نجات داده بمقام بلند انسانیّت و تمدن می‌رسانند و از تعالیم جان پرور خویش مقاصد و شرور و نقائص عالم طبیعت را بفضائل و کمالات تبدیل می‌نمایند و مضرات مهلکه نفس و هوی را بفوائد و نتایج برّ و تقوی دلالت و هدایت می‌فرمایند و اما اشخاصی که در هر عصر و زمان در حفره جهالت و غباوت خزیدند و در اسفل السافلین طبیعت ماوی جستند و مانند خراطین و کرم مهین در زیر زمین بطین اوهام و خرافات قانع شدند و با قوه قاهره الهیه به مقاومت و معارضه برخواستند و در ظلمت کفر و ضلالت باقی ماندند و از انوار ساطعه شمس حقیقت استضاءه و استفاضه نخواستند و خود را از فیوضات ابدی محروم و بی نصیب نمودند تا در این عصر مجید که دوشمس حقیقت از افق کشور مقدس ایران درخشیدند و باز نوع بشر بر حسب عادت بموجب آیه شریفه "کما بدأکم فریقا هدی و فریقا حقتّ علیهم الضلالة" فرقه بنور هدایت مهتدی شدند و از انوار مشرقه این دو شمس حقیقی مستضئی و مستنیر گشتند و جمعی دیگر بحمال اوهام تمسک جستند و شیاطین عصر را اولیا دانستند و پیروی آنانرا بر متابعت حق ترجیح دادند اما تفوسیکه بتوفیقات الهیه موفق شدند و بعرفان مشرق وحی فائز گشتند و از غرقاب کفر نجات یافتند مشمول فضل و رحمت منبسطه جمال قدم جلّ اسمہ الاعظم شدند لهذا در این آیه مبارکه

به فضل و عنایت عباد را از پیروی نفس وهوی نهی و بمتابعت احکام مقدّسه خود امر میفرماید * * * ۱۴۹ * * * و بعدم تجاوز از احکام متذکر می‌دارد و می‌فرماید این است احکام الهی به هوای نفس خود از احکام حق تجاوز نکنید و به آنچه از مطلع بیان رحمن مآمور شده‌اید متابعت کنید چه ارباب خلوص و رستگاری می‌بینند و در سائر الواح الهیه این نصیحت مشفقانه مکرر از قلم اعلیٰ نزول یافته از آنجمله در لوحی می‌فرماید قوله جلّ ذکره".

"ای دوستان این مظلوم تکلم نمی‌نماید مگر بآنچه مصلحت شما در آن بوده از نصیحت او مگذارید و به هوای خود مپردازید"

و در لوح دیگر می‌فرمایند قوله تعالیٰ شأنه:

پس ای دوستان بشنوید ندای دوست حقیقی خود را و باسیاب دنیا و آنچه در اوست، مشغول نشوید و خود را از زیارت جمال محبوب جان ممنوع نفرمائید و نمیخواهد برای شما مگر دولت باقی و ملک دائمی را و هرگز برای خود چیزی نخواسته و مقصودی جز ظهور عدل و وصول احباب بمحافل قدس باقیه نداشته و کفی بالله شهیدا و من عنده علم الكتاب و در لون دیگر می‌فرماید قوله جلت عنایته:

"الیوم بر کلّ لازم و واجباست متابعت احکام الهی را و از اعظم احکام حکمت است جمیع بآن مآمورند و تفصیل آن در الواح عربی و فارسی نازل شد و باید ملاحظه نمایند و بآن عامل گردند و در لوح دیگر که با فتخار ابن ذبیح از قلم اعلیٰ نازل می‌فرماید در اوّل

امرحق جلّ جلاله ناظر با قبال **وحله** بود، چه که قبل *** ۱۵۰ *** از نزول او امر و احکام اظهار نمود و القای کلمه فرمود هر نفسی من غیر توقف قبول نمودار و بکلّ خیر فائز و بعد از ارتفاع سماء حکم الهی و اشراق شمس امر بر کلّ لازم و واجب که بآن تمسک نمایند و بآن عامل شوند".

و در لوحی که بافتخار میرزا محمد تقی نازل می فرماید قوله جلّ قوله:

"همانقسم که ذکر و اقبال و طاعت نزد حق مقبول و مذکور و ممدوح و همانقسم اعمال نالایقه مردود و غیر مقبول چه بسیار از امور که واقع شده و حق آنرا ستر فرموده و البته این ستر را کشف از پی و جزائی از عقد" الی آخر.

و در لوحی مرحوم عندلیب می فرماید قوله جلّ جلاله:

"بگو اهل بها از هر یک اگر عمل نالایقی ظاهر شود او ناصر اعدای حق بوده و هست چه که نفوس غافلند بمجرد اصغاء عمل منکر نار فساد برافروزند و بانتشار عمل آغاز نمایند و نسبت آنرا بمبدء راجع کنند مکرر از قلم اعلی این کلمه علیا نازل جنودی که ناصر حقند اعمال و اخلاق پسندیده بوده و قائد و سدار این جنود تقوی الله است **آنانی** که لایق اصغاء این نداست قلیل مشاهده می شود" الی آخر.

باری فضل و عنایت حق در باره عباد خوش نه بحدیست که تقریر و تحریر زبان و بیان بتواند از عهده برآید در این مقام فقره دیگر از الواح منزله از قلم اعلی مرقوم می شود چه عاقل خبیر از قطره * * * ص ۱۵۱ * * * پی بدریا می برد قوله جلّ احسانه:

"یا احبائی و اولیائی قسم بعزت ملکوتین که حبّ ربّ العالمین عاشقین خود را نهایت ندارد چه که اصل موجودات را از قدره از بحر حبّ خود آفریده است چنانکه ظن عوالم الهیّه نمایت ندارد مراتب محبت او هم غایت نداشته و ندارد ان یا عبادی ایّی فاحبون ان یاعشاقی ایّام فاعشقون"

و بیانات حضرت عبدالبهاء عزّ اسمہ الاعلی در امر بلزوم اطاعت احکام و اوامر و نهی از تجاوز از حدود و قوانین الهیّه بقدری تأکید فرموده است که حدّ ندارد و در اینورقه بدو سه فقره اکتفا می شود از آنجمله در لوحی می فرماید قوله تعالی:

"اما شما از تعالیم و وصایا و نصایح جمال مبارک بقدر سرسوزن تجاوز ننمائید بهمانقسم که در الواح تجلیات و اشراقات و کلمات و بشارات و مکاتیب مشبوت بهمان نوع حرکت نمائید".

و در لوحی که در ایّام اقامت در مصر از ایراعه میثاق صادر گشته می فرماید قوله جلّ بیانه:
"حال وقت آنستکه یاران بتویی خلق رحمان پردازند و بموجب وصایای جمال مبارک بمحب جمهور مشهور گردند و بتمشیت تعالیم الهی بر خیزند و **بموجب** نصایح جمال مبارک عمل نمایند تا احکام رحمانی و تعالیم ربانی و فرار ایمانی از حیز سطور بحیز ظهور آید و حصول پذیرد و این شجر ثمر بخشد و این کشت آبیاری گردد جمیع اعمال و اخلاق را باید تطبیق باید کتاب نمود * * * ص ۱۵۲ * * * و بموجب تعالیم حرکت کرد و سبب نورانیّت جهان و ظهور رحمانیت در عالم انسان شد" الی آخر بیانه الاحلی

و در لوحی دیگر می فرماید قوله الأعلی:

احباب الهی باید نوعی روش و سلوک نمایند که دیگران حیران مانند " الی آخریانه و این مقدار که ذکر شد برای بندگان آستان الهی که در اجرای اوامر و اذکار سعی نموده و می نمایند و مایلند که عظمت امر و آثار جمال مبارک را عملاً باهل عالم ثابت نمایند کفایت است.

نطق سی و هفتم

قد كتب الله على كل مدينة ان يجعلوا فيها بيت العدل و يجتمع فيه النفوس على عدد البهآء و ان ازداد لابس و يرون كأنهم يدخلون محضر الله العلی الاعلی و يرون من لا يرى و ينبغی لهم ان يكونوا امناء الرحمن بين الامكان و وكلاء الله لمن على الارض کلها و يشاوروا فی مصالح العباد لوجه الله كما يشاورون فی امورهم و يختاروا ما هو المختار كذلك حکم ربکم الغفار ایاکم ان تدعوا ما هو المنصوص فی اللوح یا اولی الانظار .

در این آیات مبارکه امر بتاسیس بیت العدل و بیان تعداد اعضا مجله آن و بیان وظائف و تکالیف و صفات رجال بیت العدل در موقع حضور اجتماع و اهمیت آن بر جمیع افراد بهائی در نهایت وضوح بداهت است که این امر مهم مستغنی از شرح و توصیف * * * ص ۱۵۳ * * * و بیان لزوم و اهمیت آنست من ذلک چند فقره از الواح مقدسه الهیه و مرکز

میثاق روح العشاق لتربته الفداء در این اوراق مندرج و مسطور می‌گردد که این موضوع نیز مسکوت عنه نمانده باشد از آن جمله این لوح مبارک است که آیات اول این لوح بعینه عبارات مبارکه اقدس است مگر اندکی عبارت این لوح مبارك با آیات شریفه کتاب مستطاب اقدس تفاوت دارد قوله الآمن الاقدس:

"قد كتب الله على كل مدينة ان يجعلوا فيها بيتا العدل و يجتمع فيه النفوس على عدد البهائم و ان ازداد لابس و يرون كأنهم يدخلون محضر الله العلی الاعلی و يرون من لا يرى و ينبغي لهم ان يكونوا امناء الرحمن بين الامكان و وكلاء الله لمن على الارض كلها و يشاوروا في مصالح العباد لوجه الله كما يشاورون في امورهم و يختاروا ما هو المختار كذلك حكم ربكم العزيز الغفار.

جمال قدم مخاطبا للامم می‌فرماید در هر مدینه‌ئی از مدائن ارض باسم عدل بیتی بنا کنند و در آن بیت علی عدد اسم اعظم از نفوس زکیه مقدسه مجتمع شوند و باید آن نفوس حین حضور چنان ملاحظه کنند که بین یدی الله حاضر می‌شوند چه که این حکم محکم از قلم قدم جاری شده و لحاظ الله بآن متوجه و بعد از ورود باید وکالة من انفس العباد در امور و مصالح کلّ تکلم نمایند مثلاً در تبلیغ امرالله اولاً چه که این امر اهم امور است تا کلّ کنفس واحده در سادق واحديه وارد و جمیع من علی الارض هیکل واحد مشاهده *** ص ۱۵۴ شونند و همچنین در آداب نفوس و حفظ ناموس و تعمیر بلاد و السیاسته الّتی جعلها الله اساً للبلاد و حرز للعباد ملاحظه کنند و تبلیغ امرالله نظر بحال اوقات و اعصار

ملاحظه شود که چگونه مصلحت است و همچنین سایر امور و آنرا مجری دارند و لکن ملتفت بوده که مخالف آنچه در آیات الهی در این ظهور عزّ صمدانی نازل شده نشود چه که حق جلّ شأنه آنچه مقرر فرموده همان مصلحت عباد است آنّه ارحم بکم منکم آنّه لهو و العليم الخبير و اگر نفوس مذکوره بشرايط مقررّه عامل شوند البته بعنايات غيبیه موبد می شوند این امری است که خیرش بکلّ راجع می شود و بسیاری از امور است که اگر اعتنا نشد ضایع و باطل خواهد شد چه بسیار از اطفال که در ارض بی آب و ام مشاهده می شوند اگر توجهی در تعلیم و اکتساب ایشان نشود بی ثمر خواهند ماند و نفس بی ثمر موتش ارجح از حیات او بوده و همچنین در اغنیا و اعزه که بعلت ضعف و پیری یا امر آخر بفقرو ذلت مبتلا شده اند باید در کل این امور و امورات دیگر که متعلق بارض است این نفوس لله تفکر و تدبیر نمایند و آنچه صواب است اجرا دارند اگر عباد بطرف فؤاد ناظر شوند یقین می دانند که آنچه از مصدر امر نازل شده محض خیر است از برای من علی الارض کلّ باید بمتابه جناح باشند از برای یکدیگر فخر انسان در حکمت و عقل و اخلاق حسنه بوده اند و در جمع زخارف و کبر و غرور کلّ از تراب مخلوق و باوراجع ای اهل بها زینت انسان باسباب دنیا نبوده بلکه عرفان حق عزّ اعزازه و علوم و صنایع و آداب بوده شما لئالی بحر احدیه اید در لولو ملاحظه کنید که صغار عزّت او بنفس او بوده اگر او را در حریرهای بسیار لطیف *** ص ۱۵۵ بگذارند آن حریر مانع ظهورات طراوت و لطافت او خواهد شد زینت او بنفس اوست کسب این زینت نمائید و از عدم اسباب ظاهره محزون مباشید ای اشجار رضوان

خود را از ارباب ربیع الهیہ منع مکنید و از نفحات کلمات حکمیہ ربانیہ محروم نمائید عنایت بمقامی است کہ مع غفلت کلّ و این بلیہ کبری درسجن عکا از قلم ابھی جاری فرموده آنچه را کہ خیر عباد او بوده اَنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ و از الواح مقدّسه حضرت عبدالبهاء عزّ اسمہ الابھی بقسمتی از درج این لوح مبارک اکتفا می کنیم تا رشحہ نشان نہر و قطره دلیل بحر گردد قولہ عزّ بیانہ از حکمت حوالہ بعضی احکام مهمہ بہ بیت العدل سؤال نموده بودید اولاً آنکہ کورالھی صرف روحانی و رحمانی و وجدانی است تعلقی بجسمانی ملکی و شئون ناسوتی چندان ندارد چنانکہ دور حضرت مسیحائی نیز روحانی محض بود و در جمیع انجیل جز حکم منع طلاق و اشارہ برفع **سبت** نبود جمیع احکام روحانی و اخلاق رحمانی بود چنانچہ فرمودند ما جا ابن الانسان الیدین العالم بل لیحیی العالم حال این دور اعظم نیز صرف روحانی و معطی زندگانی جاودانی است زیرا اس اساس دین اللہ تزئین اخلاق و تحسین صفات و تعدیل اطوار است و مقصود اینست کہ کیئونات محتجبه بمقام مشاهده فائز گردند و حقائق ناقصہ نورانی شود و ما احکام سائرہ فرع ایقان و ایمان و اطمینان و عرفان است با وجود این چون دور مبارک اعظم ادوار الهیہ است لہذا جامع جمیع مراتب روحانیہ و جسمانیہ در کمال قوت و سلطنت لہذا مسائل کلیہ کہ اساس شریعۃ اللہ است منصوص است ولی متفرعات راجع * * * ص ۱۵۶ * * * بہ بیت العدل و حکمت آن اینست کہ زمان بر یک منوال نماند تغیر و تبدل از خصائص و لوازم امکان و زمان و مکان است لہذا بیت العدل بمقتضای آن مجری می نماید و همچہ

ملاحظه نشود که بیت‌العدل بفکر و رای خویش قراری دهد استغفرالله بیت‌العدل اعظم
بالهام و تأیید روح القدس قرار و احکام جاری نماید زیرا در تحت و قایت و حمایت و
صیانت جمال قدم است و آنچه قرار دهد اتباعش فرض مسلم و واجب متحتم است ابداً
مفری از برای نفس نه قل یا قوم ان بیت‌العدل الاعظم تحت جناح ربکم الرحمن الرحیم
ای صونه و حمایته و حفظه و کلائےه لانه امرالمومنین الموقنین باطائه تلك العصبة الطاهرة
و الثلة المقدسة القاهرة فسلطتها ملکوتیه رحمانیه و احکامها الهامیه باری مقصود
حکمت ارجاع و احکام مدنیّت به بیت‌العدل این است و در شریعت فرقان نیز جمیع
احکام منصوص نبود بلکه عشرعشر از معشار منصوص نه اگر چه کلیّه مسائل مهمه مذکور
ولی البته يك کرور احکام غیر مذکور هود علماً بقواعد اصول استنباط نمودند و در ان شرایع
اولیه افراد علماً استنباطهای مختلف می نمودند و مجری می شد حال استنباط راجع بهیئت
بیت‌العدل است و استنباط و استخراج افراد علماً را حکمی نه مگر آن که در تحت تصدیق
بیت‌العدل درآید و فرق همین است که از استنباط و تصدیق هیئت بیت عدل که اعضای
منتخب و مسلم عموم ملّت است اختلاف حاصل نمی‌گردد ولی از *** ص ۱۵۷ ***
استنباط افراد علماً و حکما اختلاف حاصل شود و باعث تفریق و تشتیت و تبعیض گردد و
وحدت کلمه برهم خورد و اتحاد دین الله مضمحل شود و بنیان شرع الله متزلزل گردد" الی
آخراللوح و اما شرایط و کیفیت انتخاب در الواح مقدّسه وصایا و لوحیکه بافتخار مرحوم
حاجی آخوند ایادی و الواح عدیده از کلک حضرت ولیّ امرالله جلت ولایتیه دستور آن

بیان شده و از بیان و تحریری را در این ورقه مستخفص و معانیم امیدوار از فضل محیطش چنانیم که بعمل و اجراء دستورات مبارکه موفق و عامل گردیم.

یا ملاً الانشاء عمروا بیوتاً باکمل ما یمکن فی الامکان باسم مالک الادیان فی البلدان و زینوها بما ینبغی لها لا بالصور و الامثال ثم اذکروا فیها ربکم الرحمن بالروح و الريحان الا بذکره تستنیر الصدور و تقرّ الابصار.

این بس واضح است که در هر يك از ادیان الهیه و کتب سماویه امر به بنای محلی مخصوص برای عبادت و ذکر الهی بوده و در هر امتی باسمى موسوم بوده است مثلاً در شریعت حضرت کلیم بکنیسه و در دیانت حضرت * * * ص ۱۵۸ * * * زرتشت با آتشکده موسوم و معروف بوده است و در دیانت مقدسه بهائی بمشرق الاذکار تسمیه شده و در این آیه مبارکه حق جلّ جلاله بعباد خود امر می فرماید که در هر شهری بیتی در نهایت تزیین و رفعت و کمال باسم حق بنا کنند و آنچه لازمه زینت و آرامش است در آن بنای مقدس بکار برند و لکن از وضع صور و تماثیل و مجسمه ها در آن بنیان رفیع خود داری نمایند که مانند ملل قدیمه عاقبت منجر بصورت پرستی و عبادت اصنام نشود چنانچه در بعضی شرایع تمثال بزرگان دین خود را محض تذکر و یادگار در معابد می گذاردند و عاقبت منجر به بت پرستی می شد از جمله آن بیوت مبارکه خانه کعبه بود که بنا بر بعضی اقوال اول موسس این بیت حضرت آدم و موافق مشهور نخستین موسس حضرت ابراهیم بوده و مخصوص عبادت و ذکر الهی بنا و تاسیس فرموده اند چنانچه در قرآن در سوره مبارکه بقره

در آیات عدیده تصریح شده و همچنین در سوره آل عمران می‌فرماید إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ
لِلنَّاسِ لِلَّذِي بِبَكَّةَ مُبَارَكًا وَهُدًى لِّلْعَالَمِينَ یعنی اولین خانه‌ئی که برای مردم بنا شد همانا
مکه بود و این بیت مقدس علت برکت و هدایت خلق بود و لکن بالنتیجه بجهت وضع
صور و تماثیل و مجسمه‌ها بتخانه شد و پس از بعثت رسول اکرم و فتح کعبه در سال هشتم
هجرت دوباره این بیت مقدس از آرایش اصنام و اوانان پاک شد و آنحضرت این بیت
مبارک را قبله و مطاف عالم مقرر فرمود و * * * ص ۱۵۹ *** شهر مکه را چنان در انظار
جهانیان معزز و محترم گردانید که آنرا بلد امن و امان خواند بقسمیکه هر کس مرتکب هر
خطائی می‌شد همینکه بمکه پناهنده می‌شد محفوظ و در امان بود چنانچه صریح آیه
قرانست فِيهِ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ مَّقَامُ اِبْرَاهِيمَ وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا اَلِیْ اٰخِرِ چنانچه نفوسیه در جنگی
صفین عهد و بیعت امیرالمومنین را شکستند و در نهروان صف قتال با حضرت آراستند
پس از شکست و انهزام بمکه فرار نمودند و آنحضرت ایشان را تعقیب و تعرض نفرمود و
در انجا آسوده و امین بودند و مشورت قتل آنحضرت نمودند و ابن ملجم داوطلب قتل
آنحضرت شد باری در این آیه می‌فرماید آن بیت را در هر شهر باسم حق بنیان نمائید در
نهایت کمال و در تزین آن بآنچه شایسته مقام آن بنیان رفیع است قصور نورزید اما نه
بوضع صور و امثال در آن بیوت مقدسه پس از آن در آن بیوت بذکر الهی مشغول گردید
بدانید که بوسیله ذکر خداوند قلبها منور و دیده‌ها روشن می‌شود و اما در فضیلت و اهمیّت
ذکر الهی بر نفوسی که تتبع در کتب سماویه دارند در نهایت وضوح است که تأکیدی که

درباره آن ذکر شده درباره اعمال و عبادات دیگر نشده است زیرا برای هر یک از اعمال حسنه حدی معین و مقرر و گشته و از برای ذکر الهی حدّ محدود تعیین و تحدید *** ص ۱۶۰ * * * نشده مثلاً در قرآن شریف برای نماز در شبانه روزی هفده رکعت نماز در سال یکماه روزه و در صورت استطاعت در مدت عمر یک مرتبه حجّ کعبه مقرر شده و همچنین سائر اعمال و عبادات ولی در باره ذکر می فرماید **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا . وَسَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَأَصِيلًا** یعنی ای اهل ایمان ذکر خدا را بسیار بگوئید و در هر صبح و شام ذات کبریا را تسبیح بگوئید و نیز می فرماید **فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ وَاشْكُرُوا لِي وَلَا تَكْفُرُونِ** یعنی اگر شما مرا ذکر کنید من نیز شما را ذکر خواهم کرد و اگر از ذکرش غفلت کنید از نظر عنایت من محو خواهید شد و در مقامی می فرماید **وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى** الی آخر یعنی هر کس از ذکر من اعراض کند **معیشتش** تنگ می شود و در آخرت کور محسور می گردد و از قلم میثاق تفسیر این آیه مشروحاً نازل شده که در آن در این مقام نگنجد و شاید در موقعی دیگر بذکر و درج آن توفیق بافتیم و اما اهمیت ذکر این امر مبارک بر ارباب اطلاع مخفی نیست که ستون الواح **وزیر الهیه** مشحون است بر تذکر عباد خود بذکر و فوائد و نتایج ذکر الهی و این عبد چند فقره آنرا مرقوم می دارد در کلمات مکنونه می فرماید قوله تعالی ذکره " ای بیگانه با یگانه شمع دلت برافروخته دست قدرت منست *** ص ۱۶۱ * * * آنرا بادهای مخالف نفس و هوی

خاموش مکن و طیب جمیع علت‌های تو ذکر منست فراموشش منما حبّ مرا سرمایه خود
کن و چون بصرو جان عزیزش دار".

در فضیلت ذکر همین بس که حق جلّ و جلاله آنرا طیب حاذق جمیع امراض روحی
شمرده و اشارات لطیفه‌ئی در این بیان مختصر مکنون که اشاره بآن بی مناسبت نیست اول
آنکه ذکر سبب نورانیت قلب و نجات از مضرات و مفسدات نفس و هوی است دوم ذکر
الهی موجد عشق و محبت الهی است و حصول عشق و محبت نهایت ترقی و معراج مومن
است بمعراج قرب چنانچه حدیث قدسی من عشقنی عشقته شاهد این مقال است و نیز
در کلمات مکنونه عربی می‌فرماید "اذکرنی فی ارضی لا ذکرک فی سمائی لتقرّ عینی" و
در لوحی می‌فرماید "ذکر الهی امطار رحمت است از برای جبه‌های معانی" در لوح دیگر
قوله جلّ شأنه "مصباح دل حبّ الله بوده او را بدهن ذکر برا فروزید" در لوح دیگر می‌فرماید
"ذکر حق مونس جانها و محیی دلهاست" در لوح دیگر می‌فرماید "تعالی ذکر الله نعمت
ابزار است و نعمت اشرار" در لوح دیگر می‌فرماید "جهد کن تا بیت دل را از غیر پاک
کنی" در لوح دیگر می‌فرماید "طوبی از برای تنفسیکه الیوم بذكر الله ذاکر و بشطر ناظر است"
در لوح دیگر * * * ص ۱۶۲ * * * می‌فرماید "انس بذكر الله ثم انس ما سواء" مفهوم این
بیان مبارک اینست بذکر خدا مؤنست جو و غیر حق را فراموش کن و در لوح دیگر
می‌فرماید "هر نفسی که شجره محبت رحمانیه را در بستان قلب خود کاشته باید او را حفظ
نماید و از یاران اذکار سیراب دارد و نیز در کلمات مکنونه فارس می‌فرماید "ای برادران

طریق چرا از ذکر نگار غافل گشته‌اید و از قرب حضرت یار دور مانده‌اید و در لوح علیمحمد سراج می‌فرماید "لسان از برای ذکر رحمن خلق شده زینهار او را بکلمات مظاهر شیطان می‌آلاید لسان مشرق انوار صدق است او را مطلع کلمات کذب منماید لسان مخزن بیان و ثنای من است او را بذکر این و آن مشغول مسازید چه او را در مقام خود آیه لا ینفد قرار فرموده‌ام چنانچه نطق نماید قاد راست مادام که وجود باقی نطق از او مقطوع نشود مگر مرضی حائل شود ما بین او و ثناء ربّ او و از او عارف بصیر ادراک می‌نماید که علم الهی انتها نداشته و نخواهد داشت لئالی بیان عالیه در او مستور و لکن برجسته او بیفزوده و انوار معانی از او جاری و از او ذره‌ئی کم نگشته و اما تأکیدات آئیده حضرت عبدالبهاء جلّ اسمہ الاعلی در باره ذکر از حدّ حصر خارج است و در این مقام **بدر** این لوح مختصر اکتفا می‌شود.

الله ابھی ای زنده بذکر حق حیات حقیقی در این جهان ذکر یزدان و در آن جهان جوار رحمت رحمن پس این حیات * * * ص ۱۶۳ * * * را آیات بینات کن تا آن حیات حاضر و مهیا گردد و الا هر دو زندگانی از بنیاد برآفت دو ذکر حق در رتبه اولیه تبلیغ امر حق است و البهائ علیک ع ع.

و این را نیز باید دانست که ذکر الهی بر دو قسم است یکی ذکر لسانی و دیگر ذکر قلبی ذکر قلبی است که پیوسته قلب انسان توجه بحق داشته باشد و آنی غفلت و فراموشی بخود راه ندهد و بیاد حق باشد و غیر حق را معدوم تصور کند و هر چه می‌کند و می‌گوید مقصودش

رضای حق باشد چنانچه در یکی از احادیث نبوی است و از لسان قدم نیز جاری شده "
 إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ سَكَتُوا فَكَانَ سُكُوتُهُمْ فِكْرًا وَتَكَلَّمُوا فَكَانَ كَلَامُهُمْ ذِكْرًا وَنَطَقُوا فَكَانَ نَطْقُهُمْ
 حِكْمَةً" یعنی اولیای الهی سکوتشان فکراست و کلامشان ذکر است و صحبتشان حکمت
 است و اما ذکر انسانی تلاوت الواح و اذکار است حکیم نظامی در شرح حال مجنون
 عامری گفته است: دیوانه صفت در آن بهر سوی لیلی لیلی زنان بهر کوی، آیا ممکن است
 کسی مدعی عشق و محبت الهی باشد و قلب و لسانش از ذکر و فکر حق فارغ و آسوده
 باشد یا می شود تصدیق نمود که چنین شخصی عاشق صادق است با آنکه لسان عظمت
 باین کلمه علیا نطق نموده قوله جلّ ذکره عاشق جمال دوست قرار نجوید و در
 ذکرش اضطبار ننماید. * * * ص ۱۶۴ * * *

نطق سی و نهم

قد حکم الله لمن استطاع منكم حجّ البيت دون النساء عفا الله عنهن رحمة من عنده انه
 لهو المعطى الوهاب.

چون در شریعت اسلام بموجب این آیه شریفه "وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ
 سَبِيلًا" حکم حق بیت الله بر مستطیعین بود خواه مرد باشد یا زن و احدی از این آیه و حکم
 مستثنی نبود فقط مشروط باستطاعت بود حتی اینکه اگر شخصی مستطیح بسبب قصور یا

مسامحه یا عذری دیگر در حال حیات موفق بحجّ و طواف کعبه نمی‌شد بعد از فوت او باید وراثت او از برای شخص متوفی از شخص دیگر حجه‌ئی بخرند و آن شخص که حجه فروخته برود بمکه و بنیابت آن متوفی مناسک حجّ را انجام دهد ولی در این امر مبارک چنین نیست حکم حجّ فقط برجال تخصیص یافته که در صورت استطاعت بر هر مردی واجب است که زیارت و طواف یکی از دو بیت مبارک تشریف حاصل نماید و فقط رجال مشمول این حکم محکم هستند لکن محض فضل و رحمت خداوند حکم حی را از نسوان مرتفع داشته و آن دو بیت مبارک یکی بیت حضرت اعلی در شیراز است که بعثت آن حضرت در آن بیت مقدس واقع شده و یکی بیت مبارک بغداد است که بعثت جمال مبارک در این بیت اعظم وقوع یافته و انسان در حجّ یکی از این دو بیت مختار است یعنی زیارت هر یک از این دو بیت که برای زائر سهل تر باشد و مناسک و اعمال حجّ هر یک از آن دو بیت در دو سوره حجّ بیت بغداد * * * ص ۱۶۵ * * * و سوره حجّ بیت شیراز از قلم اعلی نزول یافته و در مسائل متعلقه بحجّ نیز تا حدی که از مصدر امر سؤال شده و جواب نازل گشته این عبد در این ورقه مستور و محرر می‌دارد یکی از مناسک و اعمال که در سوره مبارکه حجّ نازل شده امر بتراشیدن سراسر است و در کتاب اقدس تراشیدن سر نهی شده لذا حضرت زین‌المقربین سؤال کرده است که آیا قاصدین طواف بیت از این حکم مستثنی هستند و حلق رأس یکی از مناسک حجّ محسوب یا حلق رأس از احکام منسوخه محسوب

است عین عبارت سؤال و جواب است سؤال در کتاب اقدس نهی از حلق رأس شده و در
سوره حجّ امر بآن:

جواب - جمیع مأمورند بکتاب اقدس آنچه در آن نازل است حکم الهی ما بین عباد و
حلق رأس از قاصدین بیت عفو شده و در باره حجّ بیت حضرت زین المقربین محض
استیضاح سؤال کرده که آیا در صورت استطاعت حجّ هر دو بیت واجب یا حج یکی از
آن دو بیت مقدس کافی است و عبارت اینست:

سؤال از حجّ:

جواب حجّ یکی از دو بیت واجب دیگر بسته بمیل شخص است که عزیمت حجّ نموده
باز هم برای مزید اطلاع سؤال کرده است که آن بیتی که باید مطاف طائفین باشد کدام
است و این است عین عبارت:

سؤال مجدد از حجّ استفسار شده بود * * * ص ۱۶۶ ***

جواب - حجّ بیت که بر رجال است بیت اعظم در بغداد و بیت نقطه در شیراز مقصود
است هر یک را که حجّ نمایند کافی است هر کدام که نزدیکتر هر بلد است اهل آن بلد
آنها حج نمایند و چون در موضع دیگر از کتاب اقدس امر بارتفاع بیتین شده حضرت زین
برای استیضاح سؤال نموده و جواب از لسان عظمت نزول یافته و عبارت این است: سؤال
از ارتفاع بیتین در مقامین و مقامات مستقر عرش.

جواب- مقصود از بیتین بیت اعظم و بیت نقطه است و مقامات دیگر با اختیار اهل آن بلد است هر بیتی را که محل استقرار شده مرتفع نمایند یا یک بیت را اختیار کنند.

این بود آنچه راجع بحجّ در سؤال و جواب اکنون بی مناسبت نیست که چند آیه از سوره مبارکه حجّ بیت اعظم که در مناسک و اعمال است برای اطلاع و استحضار عموم در این ورقه مندرج داریم قوله جلّ کبریاؤه:

ای ربّ هذا مقام الّذی کان فیہ امراک فی سر السرو ما تتحرک فیہ شفتاک علی ما اردت و سترت فیہ وجهک المنبر و کنت فیہ غیب الغیب و سر السرب حیث ما عرف نفسه احد من العالمین ای ربّ هذه بیتک الّتی عرفها بعدک ان عبادک و غاروا فیها و نهبوا ما علیها و بذلک هتکوا حرمتک و حاربوا معک فی سهم و نقضوا میثاقک و کسوا عهدک و انت سترت کلّ ذلک و تجاوزت * * * ص ۱۶۷ * * * عنهم بعفوک البدیع ای ربّ لا تعرنی عن جمیل سترک و لا تنزع عنی برد عنایتک و غفرانک و لا تبعدنی عن جوار رحمتک و لا تحرمنی عن کوثر فضلک المنیع ای ربّ قدسنی عن دونک و قربنی الی نفسک و شرفنی بلقائک و انک انت القادر العالم المدرک الباعث المحیی الممیت ای ربّ وفقنی علی ما انت اردتاً لعبادک المقربین ثمّ قدر لی خیر ما قدرته لاصفیاک المقدسین اذا یسکن فی نفسه و یسکت فی ذاته ثمّ یتوجه بقلبه و سمعه الی شطرالبیت ان وجد رائحة الله و سمع ندائه یوقن فی نفسه بان الله کفر عنه سیئاته و تجاوز عنه و تاب علیها و یشهد نفسه مثال یوم الّذی ولد من امّه و ان ما وجد رائحة الله العزیز القدیر یکرر العمل فی هذا

اليوم اوفى يوم اخري الى ان يجد ويسمع وهذا ما قدر من قلم عز حكيم على الالواح
قدس حفيظ الى آخر مضمون آيات مباركة قريب بانست اي پروردگار من اين مقامی است
که امر مبارك پنهان بود و دولب مبارک بروفق ارادهات متحرك نشد و در اين مقام روی
منبر خود را مستورداشتی و درغيب غيب و حقيقت ذات خود پنهان بودی بشأنيکه احدی
از اهل عالم ذات مقدست را نشناخت اي پروردگار اينست بيت مقدس تو که پس از تو
بندگان غارت کردند هر چه در آن بود و بر آن بود و بدین سبب دريدند حرمت تو را و در
حقيقت با تو محاربه نمودند و عهد تو را شکستند و پيمان تو را نقل کردند و تو همه اينها
را ستر فرمودی و بعفو * * * ص ۱۶۸ *** بدیع خود از ایشان درگذشت اي پروردگار برهنه
مکن مرا از ستر جمیل خود و خلع مکن از من رداء عنایت و آمرزش خود را و مرا دور
مگردان از جوار رحمت خودت و مرا ناامید مفرما از کوشر فضل منبع خود اي پروردگار من
مرا از غير خودت مقدس نما و بذات خودت مقرب گردان و بلقاي خودت مشرف نما و
البتة توئی توانای دانای مدرک مبعوث کننده زنده کننده میراننده اي پروردگار توفيق بخش
مرا بر آنچه اراده فرموده برای بندگان مقرب خود پس از آن مقدّر فرما بهترین چیزی را که
مقرر فرموده ئی برای برگزیدگان خودت در آن وقت آرام گیرد و ساکت شود در پیش خودش
پس از آن بقلب و گوش خود بطرف بيت متوجه شود اگر رايحه حق را یافت و ندای حق
را شنید يقين کند در ذات خودش که خدا گناهان او را آمرزیده و از او در گذشته است و
توبه او را پذیرفته است و خودش را چنان مشاهده کند مثل روزی که از مادر تولّد یافته و

اگر رائج حق عزیز توانا را نیافت عمل را در همانروز یا روز دیگر تکرار کند تا آنکه رائج حق را بیابد و ندای حق را استماع کند چون احباء این بیان را با هر تصور نمودند از مرکز میثاق که مبین آیات است مفهوم آنرا سؤال کردند و این عبارت مبارکه حضرت عبدالبهاء را در این ورقه می نگاریم تا سبب ازدیاد بصیرت و اطلاع دوستان شود قوله تعالی: * * *

ص ۱۶۹ * * * "و اما ما نزل فی سورة الحج ان الله فرض علی الطائف ان یستمع نداء الحق حین طوافه و اذا لم یستمع بکمر الطواف حتی یستمع النداء فالمراد من النداء نداء الرحمن فی وادی الایمن من قلب الانسان و هذا هو البقعة المبارکة الّتی یرتفع عنها النداء و یسمعها اذن و اعیة صاغیة و یحرم عن الاستماع القلوب القاسیة" الی آخر اللوح نقل از مکاتیب جلد دوم مضمون بیان مبارک چنین است و اما آنچه در سوره مبارکه نازل شده است که خدا واجب گردانیده است بر طواف کننده آنکه بشنود ندای الهی را پس مقصود از استماع ندا شنیدن ندای الهی از وادی ایمن قلب است و همانا قلب انسانی بقعه مبارکه ایست که بلند می شود از آن ندای رحمانی و می شنود آن ندا را گوشهای شنوا و محروم می گردد از شنیدن آن ندا قلبهای پُر قساوت وادی ایمن و بقعه مبارکه اشاره بایات مبارکه قرآن و حکایت حضرت کلیم است که پس از مراجعت از مدین چون بطور سینا رسید ندای الهی را از شجره مبارکه شنید آنک بالواد المقدس طوی یعنی در حقیقت چون ساحت قلب را از غیر حق پرداخت از بقعه مبارکه قلب منیر خود ندای الهی را استماع نمود همچنین اگر طائف مطاف عالم یعنی بیت مبارک قلب را از غیر حق پردازد ندای

جانفزای جمال مبارک را بگوش جان استماع می نماید و بحصول مغفرت یقین حاصل

می کند. * * * ص ۱۷۰ * * *

نطق جهلم

یا اهل البهآء قد وجب علی کلّ واحدٍ منکم الاشتغال بامر من الامور من الصنائع و الاقتراف و امثالها و جعلنا اشتغالکم بها نفس العبادۃ لله الحقّ تفکروا یا قوم فی رحمة الله و الطافه ثم اشکروه فی العشی و الاشرق لا تضيّعوا اوقاتکم بالبطالة و الکسالة و اشتغلوا بما ینتفع به انفسکم و انفس غیرکم كذلك قضی الامر فی هذا اللوح الذی لاحت من افقه شمس الحکمة و التبیان ابغض الناس عند الله من یقعد و یطلب تمسکوا الاسباب متوکلین علی الله مسبب الاسباب .

فی الحقیقه اگر کسی در مفاهیم این آیات مبارکه تدبر و تدقیق نماید مزیت این امر مبارک و تعالیم مقدسه آنرا بر شرایع و ادیان سابقه ملتفت و مطلع می گردد همچنین بر فضل و رحمت و عنایت حق آگاه می شود چه بحر فضل و موهبت الهی چنان موج گشته که کسب و اقتراف راعین عبادت مقرر فرمود و گرچه در هر شریعتی کسب ممدوح بوده و لکن در کتب سماوی و صحف تنزیلی انبیاء عظام تأکید صریح نبوده است و در قرآن نیز در این خصوص امری صریح نیست مگر احادیث مرویه از رسول اکرم یا ائمه دین بالاخص

امیرالمومنین که دلالت بر محبوبیت کسب دارد از جمله در دیوان مبارک امیرالمومنین است
لنقل الصخر من قلال الجبال احب الی من منی الرجال یقول الناس لی فی الکسب
عارفقلت العارفی ذل السؤال یعنی سنگهای سخت از قله‌های کوه بدوش کشیدن در نزد
من * * * ص ۱۷۱ * * * خوشتر است از رهین منت مردم بودن مردم می‌گویند کسب برای
من عار و ننگی است ولی من می‌گویم ننگ و عار در ذلت گدائی و سؤال است و نیز در
دیوان آنحضرت است فما اقبل الدنيا جميعاً جميعاً بمنة ولا اشتری عزّ المراتب الذل و
اعشق كحلاء المدامع خلقه لئلا بری فی عینها منة الکحل مفاد بیان چنین است که اگر
تمام دنیا را با منت به من بدهند قبول نمی‌کنم و رتبه عزّت خود را بذلت تبدیل نمی‌کنم
من سیه چشمان را بسیار دوست دارم زیرا چشمشان رهین منت سرمه نیست باری در این
امر مبارک در باره کسب و مذمت بیکاری تأکیدات اکیده در الواح الهیّه و الواح مرکز
میثاق و حضرت ولیّ امرالله نزول و صدور یافته اما در الواح مقدّسه جمال مبارک جلّ احسانه
آیات مذکوره است که مفادش اینست ای اهل بهاء بر هر یک از افراد شما اشتغال بشغلی
از اشتغال از هر صنعت و کسبی فرض و لازم است و آن شغل در آستان احدیّت عین عبادت
محسوب است فکر کنید در رحمت و الطاف الهیّه نسبت بشما و شب و روز بشکرانه این
الطاف مشغول باشید ضایع نکنید اوقات را و بتنبلی و بطالت صرف نکنید و بشغلی اشتغال
یابید که نفع آن بشما و دیگران برسند مبعوض‌ترین خلق در نزد حق کسی است که بیکار
می‌نشیند و ما یحتاج خود را از دیگران می‌طلبد برشته اسباب تمسک جوئید و بمسبب

الاسباب توکل نمائید و در کلمات مکونه می فرماید: * * * ص ۱۷۲ *** ای بندگان من
 شما اشجار رضوان منید باید با ثمار بدیعه منیعه ظاهر شوید تا خود و دیگران از شما منتفع
 شوند لذا بر کلّ لازم که بصنایح و اقتراف مشغول گردند این است غنایا اولی الألباب و إنّ
 الأمور معلقة باسبابها و فضل الله یغنیکم بها و اشجار بی ثمار لایق نار بوده و خواهد بود ای
 بنده من پست ترین ناس نفوسی هستند که بی ثمر در ارض ظاهر شوند و فی الحقیقه از
 اموات محسوبند بلکه اموات از آن نفوس معطله مهمله ارجح عند الله مذکور ای بنده من
 بهترین ناس آناند که باقتراف تحصیل کنند و صرف خود و ذوی القربی نمایند حباً لله ربّ
 العالمین و در لوحی دیگر می فرماید امروز اشتغال بحرف و صنایع از عبادت محسوب است
 بر کلّ لازم بلکه واجب است که بشغل و عملی مشغول باشند کسالت و قعود و انزوا و
 بیکاری و تنبلی لدی الحق محبوب نبوده و نیست و در لوح دیگر می فرماید "و اما در امر
 معیشت این فقره معلق و منوط است بشغلی از اشغال العمل منک و البرکة من الله الرحمن
 الرحیم و همچنین در لوح بشارات و الواح عدیده دیگر و اما در الواح مقدّسه حضرت
 عبدالبهاء از حدّ متجاوز است و این جا بذکر چند فقره از الواح مبارکه اکتفا می شود از
 جمله در لوح مرحوم میرزا محمود فروغی است قوله الاعلی "باری احبای الهی باید بعنایت
 غیر متناهی بحالت انجذاب و انقطاع مبعوث شوند که * * * ص ۱۷۳ *** شمع روشن
 عالم انسانی کردند مظاهر اخلاق رحمانی باشند و مطالع انوار وجدانی در صدق و صفا
 آیات کبری گردند و در مهر و وفا را آیات عظمی سبب راحت آسایش جهان آفرینش باشند

و علت عمران و آبادی کشور و اقلیم گردند و در اطاعت و خدمت حکومت مشارالبنان باشند و در صداقت و حسن نیت مشهور و معروف نزد سوران و با بندگان خدا از هر ملت و امتی دوست و مهربان در صنایع و بدایع استاد ماهران گردند و در زراعت و تجارت فائق بر همگان و در لوحی که بافتخار استاد علی آقای حداد همایونی از کَلک میثاق نازل شده می فرماید "هو الله ای بنده حق بدایع صنایع در این دور جامع از عبادت جمال لامع شمرده گشته ملاحظه فرما که چه عنایت است و چه موهبت که صنعت عبادت است پیشینیان گمان می نمودند که صنعت غفلت است بلکه آفت است و مانع از قرب حضرت احدیت حال ملاحظه فرما که رحمت کبری و موهبت عظمی چگونه جحیم را جنت نعیم کرد و گلخن ظلمانی را گلشن نورانی نموده اهل صنعت باید در هر دم هزار شکرانیت بعتبه مقدسه اظهار دارند و در صنایع خویش نهایت همت و دقت را مجری نمایند تا ابداع صنایع در نهایت لطافت و ظرافت در معرض عمومی عالم جلوه نماید عليك التحية والثناء

ع.ع.

لوح دیگر "هو الابهی ای بنده جمال قدم در جمی امور متوسل قیوم شو و متوکل بر بربّ و دود و قلب انسان تا اعتماد بر حضرت یزدان ننماید راحت و آسایش نیابد ولی سعی و کوشش جهد و ورزش لازم و واجب و **فرس** و قصور و فتور مذموم و مقذوح بلکه شب و روز آنی مهمل نباید بود و دقیقه نباید از دست داد و چون کائنات سائره باید **لیل** و نهارا در کار مشغول شد و چون شمس و قمر و نجوم و عناصر و اعیان ممکنات در خدمات مداومت

کرد ولی باید اعتماد بر تأییدات نمود و اتکاء و اتکال بر فیوضات کرد زیرا اگر فیض حقیقت نرسد و عون و عنایت شامل نگردد زحمت ثمر نبخشد کوشش فایده ندهد و همچنین تا با سبب تمسک نشود و بوسائل تشبث نگردد ثمری حاصل نشود ابی الله ان یجری الامور با سببها وجعلنا لکل شیء سبباً ع و حضرت ولیّ امر در یکی از الواح بیان وظایف بهائیان می فرماید تحسین اخلاق است و تعمیم معارف ازاله جهل و نادانی و دفع تعصبات است و تحکیم اساس دین حقیقی در قلوب و نفوس اعتماد بر نفس است و اجتناب از تقلید حسن ترتیب و نظم در امور است و تمسک بلطافت و نظافت در جمیع احوال و شئون راستی و صداقت است و جرأت و صراحت و شجاعت در ترویج صنعت و زراعت است و **تشبیه** ارکان تعاون و تعاضد حرّیت و ترقی عالم نساء است و تعلیم اجباری اطفال از بنین و بنات استحکام اصول مشورت در بین طبقات است و دقت در حسن معاملات * * * ص ۱۷۵ *** تأکید در امانت و دیانت است و صدق نیّت و طیب طینت و نجات از قیود عالم هستی طبیعت باری این نکته بر هیچ ذیشعوری پوشیده نیست که اغلب مفاصد اخلاق منبعث از بیکاری و بطالت است اگر انسان بشغلی از مشاغل مشغول باشد بفکر افعال قبیحه نمی افتد.

؟؟ و هرگز محتاج نمی شود که بوسیله افعال مذمومه رفع احتیاج نماید و از این گذشته شخص بیکار که ولگردی را شعار خود نموده هم در انظار عموم خوار و بیمقدار است و هم پیوسته معطل و محتاج و پریشان و بالعکس شخصی که بکسب و اقتراف اشتغال دارد

هم در انظار معزز و محترم است و هم خودش آسوده و راحت است و هم از مادون خود مستغنی و بی نیاز است و هم سبب آسایش و راحت دیگران است و هم محبوب و مقرب درگاه خداوند متعالست و حدیث معروف الکاسب حبیب الله شاهد این مقال.

نطق چهل و یکم

قد حرمّ علیکم تقبیل الایادی فی الکتاب هذا ما نهیتم عنه من لدن ربکم العزیز الحکّام. در نزد اهل بها و راکبین سفینه حمراء در نهایت وضوح و بداهت است که هر دینی از ادیان و شریعتی از شرایع هر عصری از اعصار اصولاً بوضع و تشریح الهی تاسیس یافته و بعداً بسبب * * * ۱۷۵ * * * دخالت علماء و روساء سوء بآراء و اهیه و استنباطهای نامعقول سخیفه باطله شرایع الهیه را بانواع بدعتهای نامعقول آلوده نمودند و چون عموم ناس مقلد پیشوایان نادان خود بودند رفته رفته بآن بدعتها ترتیب اثر دادند و از معتقدات دینی خود شمردند بعضی از آن ملل صور و تماثیل و مجسمه های بزرگان و پیشوایان خود را برای تذکار در معابد خود گذاردند و بستایش و پرستش آنها پرداختند و آن اشکال و تماثیل را منشاء اثر تصور نمودند لذا این ملل و أمم در هر جا به بت پرست موسوم و معروف گشتند و بمشرکین اشتهاار یافتند و عوام اسلام بلکه یهود و نصاری را در باره أمم و ثنیه اعتقاد چنین است که آنان اشباع و تماثیلی را که در معابد ایشانست ذات الوهیّت کبری می دانند

و حال آنکه اشتباه صرف و باطل محض است بلکه عموم بت پرستان از هرامت و فرقه بت پرست موافق آیات صریحه قرآن صور و تماثیل را شاهد عبادت و شفیع خود در نزد خدا می دانند اما اینکه گفته شد جمیع ادیان موجوده درعالم اصولاً بوضع و تشریح الهی بوده است برای اثبات آن بذکر چند آیه از قرآن شریف در این اوراق اکتفا می شود در سوره مبارکه نحل می فرماید: "وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ فَمِنْهُمْ مَنْ هَدَى اللَّهُ وَمِنْهُمْ مَنْ حَقَّتْ عَلَيْهِ الضَّلَالَةُ فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكذِبِينَ" یعنی بتحقیق مبعوث * * * ص ۱۷۷ *** نمودیم در هرامتی پیغمبری را که پرستش کنید خدا را و از بت اجتناب نمائید پس بعضی پذیرفتند و هدایت یافتند و بعضی نپذیرفتند و مستوجب ضلالت گشتند بگوگردش و سیاحت کنید در زمین پس ببینید که عاقبت حال تکذیب کنندگان بکجا منتهی شد این آیه صریحاً دلالت دارد که خداوند مهربان هیچ امتی را مهمل نگذارد بلکه برای هرامتی پیغمبری فرستاده و حجت خود را بر آن امت تمام کرده هر که پذیرفت و مومن شد از مهالک نجات یافت و مقبول درگاه احدیت شد و هر که تمرد نمود در هاویه هلاکت افتاد و عاقبت بدلت و خسران گرفتار شد و در سوره مبارکه حج می فرماید "لِكُلِّ أُمَّةٍ جَعَلْنَا مَنْسَكًا هُمْ نَاسِكُوهُ" یعنی برای هرامتی محل عبادت قرار دادیم که عبادت کنند و در سوره مائده می فرماید "وَلِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَمِنْهَا جَا" یعنی برای هرامتی شریعت و طریقه‌ئی مقرر فرمودیم و در سوره فاطر می فرماید "وَإِنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ" یعنی امتی نیست که نذیری برای انداز ایشان فرستاده نشده

باشد پس با وجود این آیات واضح صریحه می توان گفت که دیانت بت پرسان بوضع الهی نبوده و خودشان تاسیس و تقنین کرده اند از این گذشته آیات قرآنی تشریح و تاسیس دیانت و شریعتی بدون اذن الهی ممتنع و محال است چنانچه در سوره مبارکه شوری می فرماید:

*** ص ۱۷۸ *** "أَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ شَرَعُوا لَهُمْ مِنَ الدِّينِ مَا لَمْ يَأْذَنْ بِهِ اللَّهُ" یعنی برای خلق شریکهائی هستند که برای ایشان تشریح دیانت کند مادامیکه خدا اذن نداده باشد اما اینکه گفته شد عبده او ثان که در معابد خود تماثیل و اشباح را نصب می کنند و آنها را شاهد عبادت و شفیع خود در نزد خداوند و وسیله تقرب خود بخدا می دانند این نیز بصریح آیات قرآن است چنانچه در سوره رمز می فرماید "وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى" یعنی کسانی که اولیا غیر از ذات احدیت اختیار نمودند می گویند ما اینها را پرستش نمی کنیم مگر برای اینست که ما را بخدا نزدیک نمایند و در سوره مبارکه یونس می فرماید "وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ وَيَقُولُونَ هَؤُلَاءِ شُفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ" یعنی پرستش می کنند غیر از خداوند چیزی را که نه ضرر بایشان می رساند و نه آنانرا نفعی می رساند و می گویند این صور و تماثیل شفیع ما هستند در نزد خداوند چون در عقائد بت پرستی آگاهی حاصل شد اکنون گفته می شود نه تنها بت پرستی موسوم موصوفند بت پرست توان گفت بلکه جمیع ملل و اُمم را بلحاظ چند بت پرست توان خواند زیرا تعلق و تمسک و توجه و توسل جز بذات مقدس حق منیع هر چه باشد در اعداد

بت پرست محسوب است متابعت اوهام *** ص ۱۷۹ و خرافات نوعی از بت پرستی است چنانچه در قرآن در سوره جاشیه می فرماید: "أَفَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَىٰ عِلْمٍ وَخَتَمَ عَلَىٰ سَمْعِهِ وَقَلْبِهِ وَجَعَلَ عَلَىٰ بَصَرِهِ غِشَاوَةً فَمَنْ يَهْدِيهِ مِنْ بَعْدِ اللَّهِ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ" یعنی آیا دیدی کسی را که هوای خود را خدای خود گرفت و خدا او را بعلمش گمراه کرد و برگوش و قلبش مهرزد و بر چشمش پرده کوری قرار داد پس چنین کسی را بعد از خدا کی راهنمایی می کند پس آیا پند نمی گیرند و جمال قدم جل اسمه الاعظم در لوحی که بافتخار مرحوم حاج سید جواد کربلایی نزول یافته می فرماید: "فلما اظهر الله خافية نفسه اذا قام على بالافتراء ليدخل الغل في صدور الذين اتخذوا الوهم لانفسهم ربا من دون الله الملك العدل الحكيم" مفهوم آیه چنین است چون خدا اسرار پنهانی و خیالات شیطانی **یحی** را آشکار فرمود قیام کرد بر افتراء و تهمت زدن برای اینکه بغض و کینه مرا در قلوب نفوسی که آنها را برای خود خدائی اختیار کردند غیر از ذات الهی که پادشاه عادل حکیم است داخل کند از جمله پیروی نفس و هوی نوعی بت پرستی است چنانچه در سوره نصح از قلم اعلی نازل شده قوله تعالی "اذا فانظر الذين هم كانوا على الارض و يدعون الايمان لانفسهم كأنهم اقبلوا الى التراب و اعرضوا من ربّ الارباب و كانوا على اعنام انفسهم و هويهم لعاكفون مضمون آیه مبارکه چنین است بین آنانیرا که بر روی زمین بودند و مدعی *** ص ۱۸۰ ایمان برای خود بودند چنان اینها بخاک توجه کردند که از ربّ الارباب رو برگردانید و بر بتها و هوای خود دل بستند و عاکفند و از جمله پیشوایان

باطل نوعی از اصنام محسوب به آنچه جمال اقدس ابهی در لوح مبارک **روح** می‌فرماید "قل یا قوم ان الذین اتخذتم لانفسکم اربابا من دون الله اولئک اسماء سمیتوها انتم و آبائکم و ما قدر الله لهم من **امران** انتم من العارفين" مفهوم بدین تقریب است بگوای قوم کسانی را که برای خودتان غیر از ذات احدیت خدایانی اختیار کردید آنان اسمائی هستند که شما و پدرانتان موسوم نمودید خداوند برای ایشان شانی مقدر و مقرر نفرموده است و هم چنین تقلید نوعی از بت پرستی است چنانچه حق جلّ جلاله در لوح ملا محمد جعفر کرمانی می‌فرماید قوله تعالی شأنه "کسا صنم التقلید و ان تجد فی نفسک من ضعف فاستقدر باسمی الغالب القدير" مفاد بیان مبارک این است که بشکن بت‌های تقلید را و اگر در خود توانائی نداری از اسم قادر توانای من توانائی طلب کن چون بر حسب اجمال معلوم شد که جز توجه و توسل بحق تمسک بهر چیز دیگر بت پرستی است بصرف فضل و رحمت در این آیه مبارکه بندگان آستان خود را از دستبوسی خلق نهی می‌فرماید که مبادا در این امر مبارک مانند ادیان سابقه برای خود غیر از حق اربابی اتخاذ نمایند بقدری در این باید تأکید و نصیحت فرموده که حتی در حین تشرف در محضر مبارک از بوسیدن دست مبارک یا به خاک افتادن در حضور مبارک * * * ص ۱۸۱ * * * از بوسیدن دست مبارک یا بخاک افتادن در حضور مبارک را نفی فرموده است، چنانچه در یکی از الواح مقدّسه از قلم اعلی نازل گشته قوله جلت عنایته "انه **يمنعکم** عن الانحناء و الانطراح علی قدمی و اقدام غیری هذا ما نزل فیی الكتاب من لدن علیم حکیم" مضمون اینست که حق

منع می‌کند شما را از تعظیم و خم شدن و افتادن بر قدم من و اقدام غیر من این است آنچه نازل شده است در کتاب از طرف دانای حکیم و در همین لوح مبارک است "قد حرم علیکم التقبیل والسجود والانطراح والانحناء کذلک صرفنا الایات و انزلناها فضلا من عندنا و انا الفضان القدیم ان السجود ینبغی لمن لایعرف ولا یری انه ممن شهد له الکتاب المبین لیس لاحد ان یسجده والذی سجده له ان یرجع و یتوب الی الله انه لهو التواب الرحیم قد ثبت بالبرهان بان السجده لم تکن الالحضرت الغیب اعرفوا یا اهل الارض و لا تكونوا من المعرضین" خلاصه مفهوم آیات مبارکه این است بتحقیق حرام شده بر شما بوسیدن دست و سجده کردن و بخاک افتادن و خم شدن برای تعظیم چنین بیان کردیم آیات را و نازل نمودیم محض فضل از نزد خود و منم صاحب فضل قدیم بدرستیکه سجده سزاوار است از برای ذاتیکه شناخته نمی‌شود و دیده نمی‌شود و کسیکه دیده می‌شود البته از کسانی است که شهادت داده است برای او این کتاب مبین جائز نیست برای احدی که او *** ص ۱۸۲ *** را سجده کند و هر کس سجده کند بر او لازم است رجوع کند و توبه نماید بسوی خدا البته اوست توبه پذیر مهربان بتحقیق ثابت شده است ببرهان به سجده نبوده است مگر برای حضرت غیب الغیوب بشناسید ای اهل عالم و نباشید از اعراض کنندگان پس ببرهان ثابت شد که افراد اهل بها جز باستان احدیت نباید بهیچ کس توجه و توسل داشته باشند از خدا جوی هر چه می‌جوئی از خدا خواه هر چه می‌خواهی.

نطق چهل و دوم

لیس لاحد ان یستغفر عند احد توبوا الی الله تلقاء انفسکم انه لهُوَ الغافر المعطى العزیز التواب.

دوران لازال رحمت واسعه الهی بر غضبش سبقت داشته و خواهد داشت و غیر از کفر و شرک که قابل مغفرت و آمرزش نبوده و نیست سایر گناهان را حق جلّ و جلاله بفضل و رحمت خویش آمرزیده و می‌آمرزد چنانچه متون کتب و صحف سماویه از آیات مغفرت مشحون است در زمان حضرت یعقوب ملاحظه فرمائید با وجود آن ظلم فاحشی که برادران یوسف بان مظلوم نمودند خداوند ایشان را آمرزید چه که از ظل توحید و ایمان بیرون نرفتند ولی چون اگر پدر حضرت ابراهیم مشرک بود با آن که حضرت برای پدرش استغفار نمود بدرجه قبول نرسید چنانچه صریح آیه قرآنست قوله تعالی استغفرلهم * * * ص ۱۸۳ ***

"إِنَّ تَسْتَغْفِرُ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ" یعنی استغفار کن یانکی و اگر هفتاد مرتبه استغفارتی برای ایشان مرکز خدا نخواهد آمرزید ایشان را برای اینکه بخدا و رسول کافر شدند و در مقام دیگر می‌فرماید:

"إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ" یعنی البته خدا مشرک را نمی-آمرزد و غیر از مشرک می‌آمرزد هر کس را که بخوهد و آیه دیگر که موکد است و صریحتر برفضل و رحمت الهی دلالت دارد و در یکی از مناجاتهای جمال مبارک بان آیه اشاره

شد آیه مزبور اینست: "قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ
 اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ" یعنی بگو ای بندگان من که در معصیت و
 گناهکاری اسراف می‌ورزید از رحمت من ناامید نباشید البته خدا جمیع گناهان را می‌آمرزد
 البته خدا آمرزنده و مهربان است این معلوم است و واضح که شأن انسان عصیان و نسیان
 و نقص راست و شأن حق مغفرت و عفو و صفح و فضل و رحمت و کمال است و چون از
 باب لطف و عنایتی که ببندگان خود دارد و راضی بذلت و خجالت و انفعال عباد خود
 نمی‌شود لذا در این آیه مبارکه می‌فرماید جائز نیست برای احدی که در نزد دیگری استغفار
 نماید اگر کسی بمعصیت و خطا مبتلا شد باید میان خود و خداتوبه کند و اظهار ندامت
 نماید البته او صاحب *** ص ۱۸۴ *** مغفرت و عطا و عزت و توبه پذیراست چون همه
 می‌دانیم که مسیحیان سالی یکمرتبه نزد کشیش خود رفته و گناهان سالانه را بیان می‌نمایند
 و کشیش برای آنان طلب مغفرت می‌کند و هم چنین عوام مسلمین نزد علمای خود رفته
 درخواست می‌کنند که صیغه توبه برای ایشان بخوانند و چون این عمل موجب خجالت و
 انضالست و خداوند خجالت عباد خود را نمی‌پسندد لذا می‌فرماید پیش خود توبه کنید و
 گناه خود را بکسی اظهار نکنید بموقع است که بعضی از الواح الهیه که دلالت بر مراتب
 فوق دارد در اینجا درج شود تا مزید اطلاع و امید گردد اما اینکه گفته شد که کافر آمرزیده
 نمی‌شود و سوای کفر و شرك مورد رحمت و غفران می‌شود در لوح مبارکی که بافتخار
 علی‌محمد سراج نازل شده می‌فرماید "اگر کسی بعبادت اهل سموات و ارض قیام نماید و

از عرفان الهی محروم باشد هرگز نفعی بعاملین آن نبخشد و نخواهد بخشید" و در جمیع کتب سماویه این مطلب مشهود و واضح است و اگر نفسی عارف بحق باشد و جمیع اوامر الهیه را ترک نماید امید نجات هست چنانچه نزد اولوالبصر واضح و مبرهن است پس مقصود اولیه از خلق ابداع و ظهور اختراع و ارسال رسل و انزال کتب و حمل رسل مشقتهای لایحسی را جمیع بعلت عرفان جمال سبحان بوده پس حال *** ص ۱۸۵ *** اگر نفسی بجمیع اعمال مشغول شود و در تمام عمر بقیام و قعود و ذکر و فکر و مادون آن از اعمال مشغول گردد و از عرفان الله محروم ماند ابداً ثمری باوراجع نخواهد شد و عرفان الله هم لازال عرفان مظهر نفس او بوده در میان خلق او و اما الواحی که مشعر بر فضل و رحمت الهیه است حدّ و حصری ندارد لذا بذکر بعضی اکتفا می شود.

آب جیحون را اگر نتوان کشید هم بقدر تشنگی باید چشید

از جمله این مناجات است که هر ناامیدی را امید و نوید می دهد "یا الهی و محبوبی و محرکی و مجذبی و المنادی فی قلبی و محبوب سرّی لك الحمد بما جعلتني مقبلاً الى وجهك و مشتغلاً بذكرك و منادياً باسمك و ناطقاً بشنائك ايرب ايرب ان لم تظهر الغفلة من اين نصيحت اعلام رحمتك و رفعت رايات كرمك و ان لم يعلن الخطاء كيف يعلم بانك انت الستار الغفار العليم نفسي لغفلة غافليك الفداء بما مرّت عن ورائها نسيمات رحمة اسمك الرحمن الرحيم ذاتی لذنب مذنبك الفداء بما عرفت به ارباح فضلك و تضوعات مسك الطافك كينونتني لعصيان عاصيك الفداء لأن به اشرقت شمس مواهب من افق

عطائک و نزلت امطار جودک علی حقائق خلقک ایرب انا الذی اقررت بکلّ العصیان
واعترفت بما لا اعترف به اهل الامکان سعت الی شاطی *** ص ۱۸۶ *** غفرانه و
سكنت فی ظل خیام مکرمت اسئلک یا مالک اقدم و المهیمن علی العالم بان تظهر منی
ما تطیر به الأرواح فی هواء حبک والنفوس فی فضاء انسک ثم قدرلی قوة بسطانک لا
قلب بها الممکنات الی مطلع ظهورک و مشرق **وحیک** ایرب فاجعلنی بکلی فانی فی
رضائک و قائما علی خدمت لانی احب الحیوة لاطوف حول ساداق امرک و خیام
عظمتک ترانی یا الهی منقطعاً الیک و خاضعاً لیدیک فافعل بی ما انت اهله ینبغی
لجلالک و یلیق لحضرتک مفهوم آیات مبارکه قریب باین مضمون است ای خدای من و
محبوب من و بحرکت آورنده من و جذب کننده من و منادی در قلب من و محبوب نهان
من مخصوص تو است حمد برای اینکه مرا بخود متوجه نمودی و یذکر خود مشغول گردانید
و مرا منادی باسم خود کردی و ناطق بشنای خود فرمودی پروردگارا اگر ظاهر نمی شد غفلت
از کجا بریا می شد علم های رحمت تو و بلند می شد پرچم های کرم تو و اگر آشکار نمی شد
خطا چگونه معلوم می شد که توئی ستار و آموزگار و دانا و حکیم فدای غفلت بندگان غافلت
بجهت اینکه مرور می کند از عقب آن نسیم های رحمت اسم رحمن و رحیم تو ذات من
فدای گناه گنه کارانت برای اینکه بهیجان می آورد ارباح فضل تو را و عطرها ی مشک
الطاف تو را حقیقتم فدای معصیت کاران تو زیرا بسبب عصیان ایشان تابیده است آفتاب
بخششهایت از افتق عطای تو و فروریخته است بارانهای جود تو بر حقائق خلق تو ای

پروردگار *** ص ۱۸۷ *** من منم کسیکه اقرار نمودم بهر عصیانی و اقرار می‌کنم بآنچه اقرار نکرده‌اند اهل عالم شتافتم بسوی هلاحل آمرزش تو و ساکن شدم در سایه سرا پرده‌های کرم تو زجا دارم از تو ای پادشاه قدیم و مهیمن بر عالم که ظاهر کنی از من آنچه پرواز می‌دهد جانها را در هوای محبت تو و نفوس را در فضای انس تو پس مقدر فرما برای من قوتی بسطنت خودت برای اینکه منقلب گردانم موجودات را بسوی مطلع ظهور تو و مشرق وحی تو ای پروردگار من بکلی مرا فانی گردان در رضای خودت و مرا بریا بدار بر خدمت خودت زیرا دوست می‌دارم حیات را برای آنکه طواف کنم سرا پرده امر تو را و خیمه‌های عظمت تو را می‌بینی مرا ای خدای من در حالی که منقطع شده‌ام بسوی تو و خاکسارم در حضور تو پس بکن با من آنچه را که تو شایسته آن هستی و سزاوار جلال تو است و لایق حضرت تو است.

در این بیان مبارک که در یکی از الواح نازل شده و دقت فرمایند قوله تعالی "اولیائی که در بأسا و ضراء مضطرب و خائف مشاهده می‌شوند یاس بر آن نفوس نه چگونه است حال مرغی که عقاب بیند و حال غنمی که از اطراف ذئاب مشاهده کند کمال مرحمت را باید در باره آن نفوس مبذول داشت و اگر هم امر مخالفی و یا کلمه نالایقی از ایشان ظاهر شود باید بصبر جمیل تمسک جست و بستر اکبر که از نتایج اسم ستار الهی است تشبث *** ص ۱۸۸ *** نمود چه اگر ترک اولی از بعضی ذکر شود سبب حزن آن بیچاره و انفعال او شود و این لدی الله محبوب نه در لوح دیگر می‌فرماید و نفوسی که در این فتنه

کبری متزلزل و مضطرب شده‌اند بجمیع تَلطف و مهربانی نمائید و بمواعظ حسنه بشریعه احدیه دلالت کنید چه که حق دوست نداشتته احدی محروم ماند مخصوص نفوسی که در سبیل حق محل شتم و ذلت واقع شده‌اند و لوفی ساعة انه لهو الغفور الرحیم نفوس مطمئنه قویه ثابته اقل از کبریت احمر بوده و خواهید بود باید امثال این نفوس ضعیفه را بخود وانگذارند و بلطائف بیانات الهیه ایشان را مجدداً بحیات باقیه کشانند.

نطق چهل و سوم

يا عباد الرحمن قوموا العزيز التَّوَاب على خدمة الامر على شأن لا تأخذكم الاحزان من الذين كفروا بمطلع الآيات لما جاء الوعد و ظهر الموعدو اختلف الناس و تمسك كل حزب بما عنده من الظنون و الاوهام.

بر ارباب ایمان و یقین مکشون و واضح است که اعلى مراتب از برای انسان وصول بذروه عرفان و ایمان و ایقان است و چون برتبه ایمان فائز شد مکلف بعبودیت آستان یزدان و اطاعت اوامر خداوند رحمان است چه از بدیهیات مسلمه است که مفموم و معنای عبودیت به اطاعت اوامر مطاعه مولا است پس اول تکلیف هر *** ص ۱۸۹ *** بنده عرفان و ایمان و پس از حصول عرفان اطاعت اوامر و احکام است و شاهد این گفتار بیان صریح خداوند متعال است در لوح ابن ذبیح قوله جلّ جلاله:

"در اول امر حق جلّ جلالک ناظر باقبال وحده بوده که قبل از نزول او امر و احکام اظهار نمود و القای کلمه فرمود هر نفسی من غیر توقف قبول نمود او بکلّ خیر فائز و بعد از ارتفاع سماء حکم الهی و اشراق شمس امر بر کل لازم و واجب که بآن تمسک نمایند و عامل شوند.

پس موافق این بیان مبارک بعد از توجه و اقبال بر هر مومن موقنی فرض و واجب که در خدمت امر کمر عبودیت را محکم ببندد و منتظر صدور فرمان مولای رؤف و مهربان باشد و زبان حالش بدین مقال گویا بندگانیم جان و دل بر کف گوش بر حکم و چشم بر فرمان و بیقین مبین بداند که هر فرمانیکه از مولا صادر می شود مبنی بر نفع عباد و ارتفاع مقام و ارتقاء بمعارج قرب آستان یزدان است و مقصود حق بهیچوجه انتفاع و استفاده از عباد نیست بلکه مراد افاضه فیوضات لایتناهی خود و شمول فضل و الطاف خویش بر عباد است من نکردم خلق تا سودی کنم بلکه تا بر بندگان جودی کنم لهذا در این آیه مبارکه بندگان خود را امر می فرماید بعمل که سبب علو مقام و تدرج در مدارج قرب آستان است می فرماید ای بندگان الهی قیام کنید بر خدمت این امر *** ص ۱۹۰ *** بشأنی که حزن و اندوهی شما را در نیاید از آنانی که بمظهر الهی کافر شدند و چون وعده حق تحقق یافت و موعود ظهور فرمود مردم مختلف شدند و هر فرقه ئی بظنون و اوهامی که در نزد خود داشتند تمسک جستند و این امر مهم نه تنها در کتاب مستطاب اقدس تکرار و تاکید شده است بلکه در بسیاری از الواح الهیه و مرکز میثاق و حضرت ولیّ امرالله تکرار و تاکید شده است

از جمله آنها در این لوح مبارك است می فرماید: قوله تعالى "امروز باید دوستان بخدمت امر مشغول باشد یعنی بذکر و ثنا و اعمالی که سبب ارتفاع کلمه الله است قسم بافتاب افق ملکوت یک عمل طیب و يك کلمه طیبه که از منقطع الی الله ظاهر شود نافذ و موثر است در نفوس باید کلّ از کلّ ما عندهم منقطع شوند و بحق وحده ناظر باشند باراده اش حرکت نمایند و نزد امرش قائم و مطیع " الی آخر اللوح در این بیان مبارك با دقت نظر ملاحظه فرمائید که هم معنی خدمت و هم طرق خدمت و هم شرایط خدمت را بتمامه بیان فرموده است و در لوح دیگر می فرماید: "طوبی لمن نطق بذکری و ثنائی و قام علی خدمة امری الذی به خضعت الاعناق" و در لوح دیگر می فرماید قوله تعالى شأنه: "انشاء الله در این صبح نورانی که عالم از تجلیات انوار شمس حقیقت منور است بذکر و ثنای دوست مشغول باشید جهد نمائید تا با اعمالی که لایق امر الهی است موفق شوید" و در لوح دیگر *** ص ۱۹۱ *** قوله عزّ وجل "ای دوستان امروز روز عمل است و امروز روز خدمت است جهد نمائید تا بفیوضات نامتناهی الهیه فائز شوید و دارای مقامات دائمه باقیه گردید باید به حول الله و قوته متقدیس تمام تنزیه کامل باو امر الهیه متشبث باشید و با حکامش متمسک اینست خیر اعظم و فضل اعظم و مقام اعظم طوبی للعالمین و در لوح دیگر می فرماید "یا اسم جود انشاء الله لازال سامع و ناطق و ناظر و قائم و آخذ و مرسل مشاهده شوی سامع باشی یعنی بیان حضرت رحمن را ناطق ملت باشی یعنی بشنای محبوب امکان ناظر باشی یعنی بافق اعلی قائم باشی یعنی بر خدمت امر آخذ باشی یعنی الواح الهی را مرسل باشی یعنی آیات الله

و الواح اورا بمشارق ارض مغاربا ارسال داری" الی آخراللوح و اما الواح مقدّسه حضرت عبدالبهاء جلّ اسمه الاعلی که احباء را امر و تشویش بر خدمت امر می فرمایند باحصا و ثماره نمی آید فقط در این اوراق بذکر چند فقره از الواح و بیانات مبارکه اکتفا میشود از آن جمله این بیان مبارک است قوله تعالی:

"شخص بهائی اولاً باید از تعالیم حضرت بهاءالله مطلع باشد بعد از آن انتشار امرالله نماید مثلاً سرباز باید اول مسلح بسلاح جنگ شود بعد از آن داخل در میدان جنگ گردد و مقاومت دشمن نماید اما اگر بدون اسلحه داخل در میدان جنگ شود شکست خواهد خورد پس بهائیان لشکر خدا می باشند باید مسلح بسلاح *** ص ۱۹۲ ***

باشند اسلحه آنها اول ایمان است دوم ثبوت است سوم خدمت است چهارم انجذاب کامل بملکوت ابهی است اگر بهائیان مسلح باین اسلحهها باشند البته در هر شهری که داخل شوند ظفر خواهند یافت فتح خواهند نمود و اگر مسلح نباشند مغلوب خواهند شد" و در لوح وصایا می فرماید قوله الاحلی "ای احیای الهی اعظم امور محافظ دین الله است و صیانت شریعة الله و حمایت امرالله و خدمت کلمة الله در این سبیل هزاران نفس خون مطهر را سبیل نمودند و جان عزیز را فدا کردند رقص کنان بقربانگاه شتافتند و علم دین الله افراشتند و بخون خویش آیات توحید نگاشتند" الی آخر و در یکی از بیانات مبارکه این عبارات مهیجه رشیه است "اگر از برای نفسی اسبابی فراهم بیاید که این قوای جسمانی را و این اعضاء و ارکانش را در سبیل خدمت جمال مبارک صرف کند موهبتی اعظم از این

نمی‌شود و در نهایت هم بشهادت نائز شود این قوای جسمانی انسان اگر در سبیل هوا و هوس متلاشی شود دیگر چه حستی اعظم از آن اوقات گذشت قوا بتحلیل رفت بدن آب شد اعضا و اعصاب از هم پاشید نفس آخر رسید اما در چه افکاری اما در چه گذشت در هوی و هوس و نتیجه حس و ندامت ابدی دیگر ذلتی اعظم از این نمی‌شود ذلك هو الخسران المبين اما اگر به بینید الحمد لله بفضل و موهبت جمال مبارك جانس دلش روحش اعضایش قوایش ارکانش جمیع در *** ص ۱۹۳ *** سبیل محبت الله در بلایا و محن و رزایا گذشته چه سروری اعظم از این من که موفق نشدم انشاء الله شماها باین موهبت موید گردید کار آن بود که حواریین حضرت مسیح کردند به حضرت مسیح وفا داشتند بعد از حضرت نفس راحت نکشیدند دقیقه‌ئی آرام نگرفتند شب و روز در ترویج امر الله گذرانند و در نداء بملکوت الله سعی کردند و در انجذاب و اشتعال نفوس قیام نمودند همیشه سرگردان و بی‌سر و سامان هر روز در یک کوهی هر شب در یک صحرائی هر آنی در یک شهری هر دقیقه در یک دریائی تنها و بی‌کس نعره زنان فریاد کنان مردم را بملکوت الهی دعوت کردند صدمه خوردند زجر کشیدند عقوبت دیدند از اهل و عیال گذشتند همه را گذاشتند و رفتند و تبلیغ امر الله مشغول شدند تا آنکه همه در سبیل حضرت مسیح روحی له الفداء شهید شدند حضرت مسیح را فراموش نکردند آن عنایات را فراموش ننمودند آن تعالیم را از نظر محو نکردند آن نصایح و فیوضات او را نسیان ننمودند شب و روز می‌کوشیدند که بلکه موفق شوند انصافش اینست که بحضرت روح نهایت وفا را

نمودند "إلى آخر ملاحظه فرمایند که این بیانات مبارکه چه سر مشقی بندگان جمال مبارک می دهد یعنی باید در خدمت امر بدین گونه قیام کنیم و دقیقه‌ئی آرام ننشینیم و عمر عزیز را بهوی و هوس نگذرانیم بلکه دقائق حیات خود را در خدمت امرالله مصروف داریم و همین مقدار بیانات مبارکه در این موضوع برای تذکر دوستان الهی کفایت است اکنون این موضوع بقسمتی از لوحی که بافتخار اخوان الصفا از کلک میثاق نزول یافته پایان می رسد قوله تعالی "جمال مبارك روحی لاجبائه الفدا ما را تربیت فرمودند و پرورش ندادند که راحتی کنیم تا به نعمتی رسیم یا شادمانی کنیم یا کامرانی نمائیم در زندان ایام بس بردند ما را تربیت فرمودند که از باده ناکامی سرمست گردیم و تحمل هر مشقتی نمائیم تا در طینت ما نیت صادق خدمت بامرالله سرشته گردد و در جانفشانی بی اختیار گردیم دمی نیاسائیم و راحت نجوئیم حال الحمدلله تو موفقی و عبدالبهاء محروم چگونه سر ز خجالت بر آورم بر دوست که خدمتی بسزا بر نیامد از دستم الی الی آخر اللوح.

نطق چهل و چهارم

من الناس من يقعد صف النعال طلباً لصدر الجلال قل من انت يا ايها الغافل الغرار ومنهم من يدعى الباطن و باطن الباطن قل يا ايها الكذاب تالله ما عندك انه من القشور تركناها لكم كما تترك العظام للكلاب.

در آیه مبارکه سابق الذکری اختلاف احزاب اشاره فرموده که بعد از طلوع شمس حقیقت از افق اراده الهی عده معدودی **حرباً** صفت بانوار مشرقه آن شمس **بی امر** توجه نمودند و دیده * * * ص ۱۹۵ * * * باشراق شمس دوختند و بعضی مانند خراطین و کرم مهین در زیر زمین ما را گرفتند و بطین اوهام و ظنون اشتغال جستند و برخی دیگر از ضعف بصر چون خفاش در شکاف دیوار طبیعت پنهان شدند و از انوار آفتاب **دریاوش** خود را محروم داشتند و بعظمت جهل و عُمی قناعت نمودند و منکر طلوع آفتاب جهان تاب گشتند از جمله مردم نفوسی هستند که بطمع صد رجال در صف نعال می نشینند که ایشان را بصدر جلال بنشانند و آنان عبارتند از جُهایلی که خود را بلباس اهل علم می آریند و بانواع حیل و دسائس انظار عوام کالهوام را بخود متوجه می دارند و خلق را بضلالت و گمراهی سوق می دهند و برخی دیگر مدعی الهام و علم باطن شده بنوعی دیگر مردم را می فریبند و حق جلّ جلاله در این آیه مبارکه آنانرا باین عبارات ملیحه ببندگان آستان خود معرفی می نماید و می فرماید پاره از مردم نفوسی هستند که در کفش کن می نشینند که آنان را بصدر بنشانند بگو کیستی تو ای غافل پر غرور و پاره دیگر مدعی باطن و باطن باطنند بگو ای دروغگو باین حیل و اکاذیب که تمسک جسته ای پوستهائی خالی از مغز است اینها را بشما وا گذاشتم چنانچه استخوانها را بسگها وا میگذارند و در الواح مقدّسه دیگر این اشخاص را بلطف بیان و اصرح تبیان اوصافشان را از قلم اعلی نازل فرموده است از آن جمله در کلمات مکنونه فارسی * * * ص ۱۹۶ * * * می فرماید قوله جلّ شأنه "ای جهلای معروف بعلم

چرا در ظاهر دعوی شبانی کنید و در باطن ذئب اغنام من شده‌اید مثل شما مثل ستاره قبل از صبح است که در ظاهر دری و روشن است و در باطن سبب اضلال و هلاکت کاروانهای مدینه و دیار من است ای بظاهر آراسته و بباطن کاسته مثل شما مثل آب تلخ صافی است که کمال لطافت و صفا از آن در ظاهر مشاهده شود چون بدست صراف ذائقه احدیه افتد قطره از آن را قبول نفرماید **ینی** تجلی آفتاب در تراب و مرآت هر دو موجود و لکن از فرقدان تا ارض فرقدان بلکه فرق بی منتهی در میان" و در لوح دیگر که حسن ظاهر و قبح باطن ایشان را بر سبیل مثل بیان می‌فرماید "ولله المثل الاعلی این لوح است قوله جلّ احسانه" ملاحظه در طبل‌های میان خالی نمائید که با اینکه در باطن خالی و عاری است از بدایع رحمت ربّانی و لکن در ظاهر نعره و نفیرش عالم را کر نماید و ؟؟ مثلنا به لتکون من العارفين با این صوت منکر مشکل است که صورت ذکر اکبر بگوش آید" الی آخر بیانیه جلّ بیانیه این بسی واضح است که نفیر دلخراشی طبل و دهل مانع از اصغا صغیر و نعمه صلصل و بلبل است و آهنگی مهیب بوق و کرنا رادع استماع صوت دلکش و آواز مغنی دلریاست و در لوح دیگر که با افتخار مرحوم سمندر است می‌فرماید قوله عزّ اسمه "وندع الله ام یخلصهم من شر الاشرار الذین نقضوا میثاق الله و عهده اولئک عباد زینوا رؤسهم بکرة الخضراء والبیضا و افتوا علی الدی ناحوا فی فراقه کانوا ان یسئلوا فی اللیالی والایام لقائه *** ص ۱۹۷ *** لعمر الله تجسم اقوالهم و اعمالهم و عقائدهم و جعلهم من اصحاب السعیر" مفهوم آیات مبارکه تقریباً چنین است از خدا می‌طلبیم که نجات بخشد ایشان را

از شرّ اشراران کسانی که شکستند عهد و پیمان الهی را و آنان نفوسی هستند که می‌آراستند سرهای خود را بعمامه‌های گرد سبز و سفید و فتوی دادند بر قتل کسیکه نوحه کردند در فراق او و هر روز لقای او را از خدا مسئلت می‌نمودند قسم بذات الهی مجسم شد اقوال و اعمال و عقائد شأن و ایشان را از اصحاب جحیم گردانید و نیز در لوح دیگر مرحوم سمندر می‌فرماید قوله تعالی شأنه "جزای اهل عالم متکون شد و بصورت علمای جاهل منکر ظاهر ایشانند قاطعان طریق الهی و مضل عباد او و از حق بطلبید کلّ را از شرّ این نفوس حفظ فرماید نار این نفوس از نار نمرود مشتعل تر مشاهده می‌شود" و در لوح دیگر می‌فرماید "یا محمد ندای مظلوم را بلغت عربی شنیدی بلسان پارسی بشنو اختلاف عالم اوهام و ظنون بوده و هست و مطالع آن ارباب عمائم ایشانند قائد عباد الی بئس المقام" و در لوح بصیر می‌فرماید قوله تعالی اگر فضل انسان بعمامه بود باید شتری که معادل الف عمامه بر او حمل می‌شود از اعلم ناس محسوب شود و حال آنکه مشاهده می‌نمائی که حیوانست و گیاه می‌طلبد زینهار بمظاهر اسماء و هیاکلی که خود را بعمائم ظاهره و البسه زهدیه می‌آرایند از حق ممنوع مشو غافل مباش و اما مدعیان باطن و عرفای عاری از معنی * * * ص ۱۹۸

*** و حقیقت عرفان این نفوس مزور و شیاد بتزویرات شیطانی و تسویلات نفسانی بنوعی دیگر در اضلال و اغوای عباد مشغولند و با رشته تسبیح و کشکول خود را بلباس زهد و تزویر می‌آرایند و مردم ساده نادانرا بدام می‌اندازند ادیبی در باره ایشان چه مناسب سروده:

زاهد چه بلائی تو که این دانه تسبیح از ترس تو سوراخ بسوراخ گریزد و در الواح الهیه

اوصاف آیت فرقه را بیانات ملیحه نازل فرموده بعضی از آن در این اوراق درج می‌گردد از آنجمله در لوح مرحوم حاجی آخوند ایادی درباره این طبقه نازل گشته "ای علی مشاهده در امر رسول الله نما که در اول امر در کمال ترقی و استعلاء بوده و بعد توقف نموده یکی از اسباب مانعه آنکه نفوسی برخاستند و بدعوی اینکه ما اهل باطنیم ناس بیچاره را از شریعه الهیه و مکامن عزربانیه ممنوع نمودند قل تالله کلّ ظاهر اعلی من باطنکم و کلّ قشر انور من لبکم قد ترک المخلصون بواطنکم کما تترالعظام للکلاب این آیام احکام الهیه از مشرق بیان ربانیه مشرق و انشاء الله از بعد ارسال می‌شود و این دو آیه مبارکه در آن لوح امنع اقدس نازل من الناس من یقعد صفّ النعال طلبا لصدرا لجلال قل من انت با ایها الغافل الغرار و منهم من یدعی الباطن و باطن الباطن قل یا ایها الکذاب تالله ما عندک انّه من الشرور ترکناها لکم کما ترک العظام للکلاب" ملاحظه نمائید هر نفسی از نفوس موهومه که * * * ص ۱۹۹ * * * یافت شد خلیجی از بحر اعظم خارج نمود و بتوهمات نفسانیه و شئونات هوائیه بتمام مکر و خدعه قیام کرد و فرقه اسلام را متفرق ساخت قل یا ایها الموهوم ان الباطن و باطن الباطن و باطن الّذی جعله الله مقداً ساعن الباطن و الظاهر الی مالا نهیة لها یطوف حول هذا الظاهر الّذی ینطق بالحق فی قطب العالم قد ظهر اسم الاعظم و مالک الامم و سلطان القدم لیس لاحد مفرولاً مستقرالاً لمن تمسک بهذه العروة النور الّتی بها اشرفت الارض و السماء و لاح العرش و الثری و اضواء ملکوت الاسماء و انار الافق الاعلی اتقوا یا قوم و لا تتبعوا اهواء الّذین اتّبعوا الهوی و لا اوهام الّذین قاموا

علی المکرفی ملکوت الانشاء توجهوا بوجه بیضا غرر غراء الی مطلع آیات ربکم مالک
 الآخرة الا ولی كذلك قضی الأمر فی لوح الذی جعله اللمام الالواح و مصباح الفلاح بین
 السموات والارضین ای علی تفریق امت سبب و علت ضعف کلّ شده و لکن الناس
 اکثرهم لا یفقهون بعضی از ناس که ادعای شوق و جذب و شغف و انجذاب و امثال آن
 نموده و می نمایند کاش بدارالسلام می رفتند در تکیه قادریه ملاحظه می نمودند و متنبّه
 می شدند ای علی جمعی در آن محل موجود و مجتمع و نفس الحق که مشاهده شد نفسی
 از آن نفوس زیاده از اربع ساعات متصلا خود را بحجر و مدر و جدار میزد که بیم هلاک
 بوده و بعد **منصعقا** بر ارض می افتاد و مقدار دوساعت ابدأ * * * ص ۲۰۰ *** شعور
 نداشت و این امور را از کلمات می شمردند ان الله یری منه ونحن براء ان **رینطهوالعلیم**
الخبیر یعلم خائنة الاعین و ما فی صدور العالمین وهمچنین جمعی مستند به رفاعی معروفند
 و آن نفوس بقول خود در آتش می روند در احیان جذبه سیف بر یکدیگر می زنند بشانیکه
 ناظر چنین گمان می نماید که اعضای خود را قطع نموده اند کلّ ذلك حیل و مکر و خدع
 من عند انفسهم الا انهم من الاخسرین جمیع این امر برای العین مشاهده شده و اکثری از
 ناس دیده اند" الی آخر و بقیه این بیان مبارکه در مقام خود بیان خواهد شد و این فرقه این
 حرکات شنیعه را عبادت می پندارند و عوام کالهوام از مشاهده این حرکات و افعال شنیعه
 فریفته تدویریات ایشان شده و دست ارادت ایشان داده و طوق بندگی آن نفوس موهومه
 را در گردن و حلقه عبودیت ایشان را در گوش نموده و بجان و دل مطیع اهواء فاسده آنان

می‌گردند و لکن از حق منیع چشم می‌پوشند و باعراض و اعتراض و ضغینه و بعضاً قیام می‌کنند فاعتبروا یا طولی الألباب و تبصروا یا اولی الابصار.

نطق چهل و پنجم

تالله الحقّ لو یغسل احدُ ارجل العالم و یعبَد الله علی الادغال و الشّواجن و الجبال و القنان و الشّناخیب و عند کلّ حجرٍ و شجرٍ و مدرٍ و لا یتضوّع منه عرف رضائی لن یقبل ابداً هذا ما حکم به مولی الانام.

*** ص ۲۰۱ *** بر ارباب علم و ایمان در نهایت وضوح و از قواعد مسلّمه است که در عالم امتی یافت نمی‌شود که منکر الوهیت باشد و هر امتی بر حسب عقیده خود خدا را پرستش و ستایش می‌کند:

هر کس بزبانی صفت حمد تو گوید بلبل بغزل خوانی و قمری بترانه

با وجود این در قرآن بر غیر مسلمان اطلاق کفر و الحاد شده و این بجهت آنست که بحضرت خاتم الانبیاء ایمان نیاوردند و اقرار رسالت آن حضرت نکردند و انکار رسالت آن حضرت در حکم انکار الوهیت است و آیه مبارکه قُلْ اِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللّٰهَ فَاتَّبِعُونِيْ يُحْبِبْكُمُ اللّٰهُ شاهد این گفتار است بلکه انکار مبین آیات نیز در حکم انکار مظهر امر پروردگار است چنانچه فرمایش حضرت امیرالمومنین شاهد این مدعا است چنانچه ضروری مذهب

می‌دانند و از اخبار مشهوره است که فرموده است مَنْ مَاتَ وَلَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً و حدیث سلسله الذهب از اخبار مشهوره است که حضرت رضا در سفر به خراسان باهالی نیشابور فرمود لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حِصْنِي فَمَنْ دَخَلَ حِصْنِي أَمِنَ مِنْ عَذَابِي وَلَكِنْ بِشَرْطِهَا وَشَرْطِهَا وَ أَنَا مِنْ شَرْطِهَا وَ هَمِچنین حضرت اعلیٰ جَلَّ اسْمُهُ الْاَعْلَىٰ در لوحی که بافتخار **خال** بزرگوار است می‌فرماید قوله عزّ قوله "امروز نزد من افضل و ادنی از ایشان سوی است سلطان یا اخس رعیت در یک صقع است امر حق بخیه بردار نیست هر کس سبقت گرفت فائز شد * * * ص ۲۰۲ * * * و هر کس واقف ماند مؤخر ماند الی یوم القيمة و حضرت بهاء الله جَلَّ کِبْرِيَاءُهُ در این آیه مبارکه همین نکته را تذکر می‌فرمایند و بقسم مؤکد می‌فرماید که قسم بخدای حق اگر بشوید کسی پاهای اهل عالم را و خدا را عبادت کند در جنگلها و دره‌ها و کوهها و سرهای کوه و قله‌ها و در نزد هر سنگی و درختی و کلوخ و آشکار نشود از او بوی رضا هرگز از او قبول نخواهد شد اینست آنچه خداوند خلاق حکم فرموده است و نظیر این بیان مبارك در سایر الواح الهیه بسیار است از آنجمله در این لوح مبارک است که بافتخار مانکجی نازل شده "هر که امروز زنده شد هرگز نمیرد و هر که امروز مُرد هرگز زندگی نیابد" الی آخر و در لوح مبارك احمد می‌فرماید قوله تعالی شأنه "وانك انت ایقن فی ذالك بان الذی أعرض عن هذا الجمال فقد أعرض عن الرسل من قبل ثم استکبر علی الله فی ازل الازال الی ابد الآبدین" مخاطب بیان مبارك احمد است می‌فرماید "ای احمد تو در ذات خودت بیقین بدان که هر کس از جمال من اعراض کند بتحقیق از جمیع پیغمبران

پیش اعراض نموده و بر خدا تکبر جسته از اولی که برای آن اولی نبوده تا آخری که برای آن آخری تصور نیست و در لوحی که از معنی بسیط الحقیقه کلّ الاشیاء ولیس بشیء من الاشیاء سؤال شد می فرماید "مثلاً حکیمی که باین کلمه تکلم نموده لوکان موجودا والذین اقرّوا له فیما قال ثمّ الذین اعترضوا علیه کلّ در صقع واحد مشاهده می شوند هر یک بعد از ارتفاع نداء مالک اسماء * * * * * ص ۲۰۳ * * * * * مقبول و محمود و دون آن مردود چه مقدار از نفوس که خود را در اعلی ذروه حقایق و عرفان مشاهده می نمودند علی شأن ظنّوا بأن ما خرج من افواههم انّه قسطاس **توزن** به الاقوال و الاسطر **لابیوند** عنه تقویم المبدء والمآل معذک در ایام ربیع رحمن و حبوب ارباب امتحان ما وجدنا لهم من اقبال و لا من قرار امر نفس الیوم بجمیع علوم ارض احاطه نماید و در کلمه توقف کند لدی الرحمن مذکوره و از اجهل ناس محسوب چه که مقصود از علوم عرفان حق بوده هر نفسی از این طراز امنع اقدس ممنوع ماند از **میتین** در الواح مسطور و در لوح مبارک دیگر که بنا بر مقصود و موید آیه مبارکه مذکوره است این است "الابدع الاطهران الذی منع الیوم من فلک اسمی القیوم انّه من ... المغرقین و للغرق مراتب شتی من الناس من غرق فی الآمال و منهم فی الاوهام و منهم فی الهوا و منهم فی العلم و منهم فی الأعمال کذلک یعلمکم العلیم الخیران الذی منع بالاعمال عن المآل انّه من الهالکین لان الاعمال لا تقبل الا بالاقبال من اقبل انّه عمل بما اراد الله و الذی اعرض انّه من المتارکین و الذی منع بالعلم عن المعلوم انّه من الجاهلین شهد الرحمن بانّه غرق فیه و مانفعه فی یوم الله و کان من

الساغرين نعيما لعالم عمل بما امر به في الكتاب و فاز ببحر العلم انه **ممدوح** و هو الخلق
لدى الله العلي العظيم * * * ص ٢٠٤ * * * قد فصلنا في اللوح ما اردناه رحمة من عندنا
عليك لتكون من الشاكرين " مفهوم لوح مبارك بدین تقرب است بتحقيق کسی که محروم
شد امروز از کشتی اسم قیوم من البته او از غرق شدگان است و برای غرق مراتب زیادی
است از جمله مردم کسی است که غرق شده است در آرزوهای فاسد و از جمله کسی است
که در او هام غرق گشته از جمله کسی است که در هوی و هوس غرق شده از جمله کسی
است که در علم غرق شده و از جمله کسی است که در اعمال و عبادات غرق شده این
چنین می آموزد شمار دانای آگاه البته کسیکه محروم شد بسبب عبادت و اعمال از حسن
عاقبت و مال از اهل هلاکت است بجهت اینکه عبادت و اعمال قبول نمی شود مگر
باقبال و ایمان هر کس بایمان و اقبال توفیق یابد براستی موافق اراده الهی عمل کرده است
و هر کس اعراض کند او از تارکین است و کسی که بواسطه علم از معرفت حق محروم شود
البته از جهان محسوب است شهادت داده است خداوند رحمن باینکه آن عالم در علم
غرق گشته و علم در روز الهی نفعی نبخشیده و از خوارشدگان است خوشا آن عالمی که
عمل کند بآنچه مآمورند در این کتاب و ببحر علم فائز گشته البته چنین عالمی جوهر خلق
در نزد حق بلند رتبه با عظمت است بتحقیق شرح دادیم در این نوع آنچه اراده فرمودیم
آنها رحمتی است از نزد ما بر تو برای اینکه از شکرگداران باشی * * * ص ٢٠٥ * * * و در
لوح دیگر می فرماید قوله جلّ قوله " الیوم هر نفسی بافق اعلی توجه نمود و آفتاب حقیقت

را که از او مشرق است ملاحظه کرد او از اهل بصر در منظر اکبر مذکور است و الا اگر صاحب صد هزار چشم باشد که لدی الوجه باعمی مذکور و در لوح الهی مسطور و این مقدار اهل بصر و بصیرت را کفایت است چه در نزد الوالالباب در نهایت وضوح است که حقیقت یکی است و تعدد ندارد چه اگر شمس در مرایای متعدده تجلی و اشراق نماید همان يك شمس است و بتعدد مرایا شمس متعدد نمی شود همچنین مظاهر مقدسه الهیه هر چند در اسم یا جسم یا در زمان و مکان مختلف باشند چون یک مرآت ذات احدیتند مجلی واحد است و آن ذات احدیت است و این مطلب را حضرت عبدالبهاء جلّ اسمه الاعلی باصرح بیان در مواضع عدیده در بیانات مبارکه و الواح مقدسه بیان فرموده است و در این مقام بعضی از آن بیانات اکتفا می شود از آنجمله در ضمن خطابه‌ئی که در کلیساء سنت جان وست مستر لندن ادا فرموده می فرماید قوله تعالی مظاهر الهیه حکایت از فیوضات غیبیه می نمایند ... پس ثابت شد و محقق شد که حقیقت انسانیه محیط بر جمیع کائنات و اشرف موجودات علی‌الخصوص فرد کامل آن فرد کامل بمنزله آئینه است در نهایت لطافت و صفا و مقابل شمس حقیقت لهذا نور ربوبیت کمالات *** ص ۲۰۶

*** الهیه در این مرآت صافیه باشد ظهور در این مرآت واضح و آشکار حال اگر گوئیم در آینه آفتاب است مقصد آن نیست که آفتاب از علو تقدیس خویش نزول نموده و در آینه حلول نموده زیرا این محال است قلب ماهیت ممکن نه قدیم حادث نشود بلکه آن حی قدیم تجلی در این آینه نموده و حرارت و انوارش تابیده و در نهایت جلوه و ظهور است

هذا هو الحق و ما بعد الحق الا الضلال المبين و بر هر عاقل بصیری واضح است که در هر عصر که حق ظاهر می شود بجمع شئون از خلق ممتاز است چنانچه روز بشب و شب بروز مشتبه نمی شود همچنین حق باطل و باطل بحق مشتبه نمی گردد مگر کسیکه از بصرو بصیرت محروم باشد که نتواند شمس را از ظل و نور را از ظلمت تشخیص دهد چه خوب فرموده مولوی:

آفتابی در سخن آمد که خیز	که بر آمد روز برجه کم ستیز
توبگیوی آفتابا کو گواه	گویدت ای کور از حق دیده خواه
وز روشن هر که او جوید چراغ	عین جستن کوریش دارد بلاغ

البتة خفاش از ضعف بصر از مشاهده انوار آفتاب جهانتاب محروم است و مزکوم از استشمام رائحه معطره مشک مشوم بی نصیب است چه خوب فرموده است مولوی:

پاک کن از مغزو از بینی زکام تا که ریح الله در آید در مشام

پس حق را باید بحق شناخت * * * ص ۲۰۷ * * * و باطل را بباطل بعبارت دیگر باید حق را بحق مقایسه نمود و باطل را بباطل زیرا هینه حق بخصایص مخصوصه خود مختص و موصوف است و باطل بعلائم مخصوصه خود معلوم و معروف است و دلیل هر يك در خود آن موجود و مشهود است و هر موثری از آثار مبرهن و معدوم می گردد شمس را بشمسیتش باشد دلیل شمس بنیان فارغند از قال و قبل سایه کبود که دلیل او بود این **بستش** که دلیل او بود.

نطق چهل و ششم

کم من عبدٍ اعتزل فی جزائر الهند و منع عن نفسه ما احلّه الله له و حمل الریاضات و المشقّات و لم يذكر عند الله منزل الآيات.

همه شنیده و می دانیم که در هر نقطه از نقاط نفوسی موجود که بخیالات واهی و اوهام فاسده خود بریاضات شاقه تحمل زحمت فوق الطاقه مشغول شده و خود را از طیبات رزق الهی و البسه نفیسه و عمارات عالیه و بساتین معروشه و اثمار لطیفه که جمیعاً برای انسان ایجاد شده محروم داشت و در آستان الهی مذکور نشد و منظور نظر عنایت حق واقع نگشت علت آنست که این اعمال شأنه و زحمات طاقت فرسا و تحمل مشقات فوق العاده بامر حق نبوده بلکه بمیل نفس و مشتیهات هوی صدور یافته زیرا حق تکلیف ما لا یطاق باحدی از عباد خود نفرموده چنانچه در قرآن با صرح بیان می فرماید: * * * ص ۲۰۸ ***

لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا و این آیه در بسیاری از الواح مبارکه تکرار شده و الا چگونه می شود که انسان بامر خداوند رحمن ادای و طیفه عبودیت نماید و باعمالی که مکلف بوده قیام کند و خداوند مهربان او را از پاداش عمل و الطاف خود محروم فرماید با اینکه ذات مقدسش با صریح بیان وعده فرموده است که اجر هیچ عاملی را ضایع نمی کند و این مطلب در الواح الهیه بحدّ و حصر نیابد از آنجمله در لوح یوسف می فرماید قوله جلّ شأنه

"قسم بآفتاب افق معانی که از برای حق جنتهای لاعدل لها بوده و خواهد بود و لکن در حیات اولی مقصود از جنت رضای او و دخول در امر او بوده و بعد از ارتقای مومنین از این دنیا بجنت لاعدل لها وارد و بمنتهای لایحصى متنعم و ان جنات ثمرات افعالی است که در دنیا بآن عامل شده آیا ملاحظه نمی نمائید که یکی از عباد خدمت نفسی نماید و زحمتی از برای او تحصیل کند اجر و مزد خود را اخذ می نماید چگونه می شود کریم علی الاطلاق امر فرماید عباد خود را با و امر خود و بعد عباد خود را از بدایع رحمت خود محروم فرماید فسبحانه عن ذلك متعالی تعالی عما یظنون العباد فی حقه و لکن اگر کسی بهوای خود زحمات فوق العاده را تحمل نماید و باعمال شاقه عامل شود عندالله مردود و غیر مقبول است و بقدر خردلی اجر و مزد نخواهد داشت از این لحاظ است که حق جلّ جلاله در آیه مبارکه برای تنبّه * * * ص ۲۰۹ * * * و آگاهی عباد خود می فرماید بسا نفسی که در جزایر هند انزوا جست و منع نمود از خود آنچه را که خداوند برای او حلال کرده بود و تحمل ریاضات شاقه نمود و در نزد حق مذکور نشد زیرا تحمل این گونه مشقات بهیچوجه در نزد حق محبوب و مقبول نبوده و عباد خود را این گونه اعمال امر نفرموده بلکه نهی فرموده است چنانچه در الواح الهیه از قلم اعلی نهی صریح نازل شده از آن جمله در کتاب مقدس بدیع می فرماید قوه عزّ بیانه جمیع این بیانات را نقطه اولی ذکر نفرموده مگر آنکه کسی تمسک نجوید نه، خُبز شعیر خوردم تا برتبه اعلی فائز شدم بلی انقدر؟! که انسان باید بقلیل کفایت کند و شاکر باشد و بکثیر از حق غافل نشود اصل

امر اینست و الا ریاضت و عدم آن علامت حق و باطل نبوده و در همین کتاب مقدس و همین موضوع است قوله تعالی شأنه چه که مخصوص حضرت اعلی روح ما سواء فداه در کل یوم چای میل می فرمودند و جمیع احباء را امر فرمودند بشرب چای و می فرمایند بریاضت باینمقام نرسیده ام و هم در این کتاب است قوله تعالی شأنه والیوم احبای الهی باید بهیچوجه بر خود سخت نگیرند در صورت امکان باغذیه لطیفه متنعم شوند و در کل احوال بحد اعتدال حرکت نمایند و اگر غذا واحد باشد احب است عند الله و لکن جهد نموده که آن واحد از * * * ص ۲۱۰ *** اغذیه لطیفه باشد علی قدر وسع و هم در این کتاب خطاب پر عتاب معترض می فرماید قوله عز اسمہ اگر کل من علی الارض و آنچه در او خلق شده از نعمای لطیفه در یک مجلس حباً لله از برای نفسی مومن بالله حاضر شود اسراف نبوده و نخواهد بود و لکن تو و امثال تو اگر لقمه نانی تصرف نمائی مسرف بوده و خواهد بود چه که اسراف در غفلت از حق مشهود است و همان لقمه نان که بنفس آن معرض بالله معذب شده پناه می برد بخدا از اینکه نصیب او گشته و نیز در همین کتاب خطاب بهمان معترض است قوله جلّ بیانه "ای بی خبر بی بصر **در حقیق** ابن علی چه میگوئی که در حین حرکت از مدینه طیبه مبارکه با هودجهای زرین حرکت فرمودند و با کمال اسباب ظاهره چنانچه امثال تو می گویند که ساریان حضرت چون دیده بود که بند آزار مبارک مطرز بلثالی است لذا بعد از شهادت حضرت رفته و بعد واقع شد آنچه این عبد شرم می نماید از ذکر آن" الی آخر این بیان مبارک نیز دلیل بر آنستکه انبیاء عظام و اولیای

گرام نیز هیچ يك مرتاض نبودند و امر برياضت هم نفرمودند و همچنين در لوح مبارک بشارات رهبه مسيحين را نهی از انزوا و رياضت می فرماید و در نوع مبارک ديگر که بافتخار حاجی آخوند ايادی نازلشده قوله جلّ جلاله "ای علی جمعی در جزائر هند بوده و هستند که خود را از اکل و شرب منع نموده اند و با وحوش انس گرفته اند و ليالی و ایام برياضت شاقه مشغولند و باذکار ناطق *** ص ۲۱۱ *** معذری احدی از آن نفوس عند الله مذکور نه، با اینکه خود را از اقطاب و اوتاد و افراد ارض می شمردند اليوم رداء افعال و اکلیل اعمال ذکر اسم اعظم در ظاهر و باطن بوده انه لکلمة بها فصل بين کلّ حزب و نسف کلّ جبل و سقط کلّ نجم و کسف کلّ شمس و نسف کلّ غمير و انقطر کلّ سماء و انشق کلّ ارض و غيظ کلّ بحر و ارتفاع کلّ بحر و ارتفاع کلّ فتنه و انقعوا کلّ جذع و اضطراب کلّ هضب و ارتعش کلّ بطح الآمن شاء ربک المقتدر القدير منا اقربما اقرة الله و اعترف بما اعترف الله انه من اهل البهاء فی ملکوت لانشاء کذلک نزل من افق الوحی امر ربّ المبرم العزيز الحکيم" و در نوع اتحاد در بيان فرق مختلفه اسلام لسان عظمت باين بيان احلی ناطق قوله تعالی از اين گذشته حزبی می رقصند و می کوبند اين ذکر حق است نعود بالله حق از اين اذکار مقدس و منزّه و مبرّا است باری یک خليج شيعی یک خليج شاه نعمت-اللهی یک خليج نقشبندی یک خليج ملامتی یک خليج جلالی یک خليج رفاعی يك خليج خراباتی انّ تعدوا سبل الجحيم لا تحصوها حال سنگ ناله می کند و قلم اعلی نوحه ملاحظه نما که چه وارد شد بر شریعتی که نورش صیاء عالم و نارش هادی اُمم یعنی

نار محبتش و در لوحی دیگر لسان عنایت باین بیان ناطق قوله جلّ احسانه وقتی باسم
صید توجه ببعضی اراضی نمودیم تا بمحلی رسیدیم ملاحظه شد درویشی غذائی ترتیب
می داد از او پرسیدیم چه میکنی مذکور داشت خدا می پزم هم با خدا می پزم از برای خدا
می پزم مشاهده شد آن مسکین چقدر از شریعت عرفان رب العالمین * * * ص ۲۱۲ * * *
دور است و بعد توقف نمودیم و با کمال شفقت و نصیحت با او تکلم نمودیم تا آنکه اشعه
آفتاب حقیقت از افق قلبش ظاهر و مشرق شد بمعذرت قیام نمود و او یک رفیقی داشت
برهنه مابین ناس مشی می نمود و بهمان کلمات ناطق بود و هر دو بانوار فجر معانی فائز
شدند بقسمی که یوم بعد با پای برهنه در رکاب میدویدند مع آنکه آن ارض خارستان زیاد
بود و آنچه گفته شد سوار شوند قبول نمودند از حق جلّ و عزّ می طلبیم احبای خود را از
شرّ بیانات مضرّه حفظ فرماید تا کلّ بما اذن الله ناطق گردند و بخدمت امر مشغول شوند
و در یکی از الواح که بافتخار ورقای شهید است راجع باین فرقه می فرماید قوله تعالی
بعضی از آن نفوس که خود را در اویش می نامند جمیع احکام را و امر الهی را تأویل
نموده اند اگر گفته شود صلوة از احکام الهی است می گویند بمعنی دعا است و ما در حین
تولّد بدعا آمده ایم صلوة تحقیقی را عمل نموده ایم و این بیچاره از ظاهر محروم است تا
چه رسد بباطن اوهمات نفوس غافله زیاد از حدّ احصاء بوده وهست باری از تنبلی و
کسالت جمیع اوامر الهی را که بمثابه سدّ محکم است از برای حفظ عالم وامنیّت آن تأویل
نمودند و در تکایا انزوا جسته جز خورد و خواب شغلی اختیار نموده اند و در معارف آنچه

گفته شود تصدیق می نمایند و لکن اثر حرارت محبت الله تا حال از ایشان دیده نشده مگر معدود قلیلی که حلاوت بیان را یافتند و فی الجمله بر مقصود از ظهور آگاه گشتند" الی آخر از این بیانات واضحه معلوم و محقق شد که عرفان این سلسله * * * ص ۲۱۳ * * * مبتنی بر ظنون و اوهام و عاری از حلیه حق و حقیقت است بهتر آنکه این صحبت را باین بیان شفاهی حضرت عبدالبهاء عزّاسمه الاعلی بپایان رسانیم" تمام عرفا بعد از ظهور حق از اعتبار ساقط شدند و سراپا اوهام گشتند اگر کسی اندکی بصیرت داشته باشد می بیند حق بتمام شئون ممتاز از مادون است و حق بتمام شئون معلوم و واضح است و همچنین باطل هم بکلّ شئون معلوم و واضح است علی آخر بیانہ الاحلی.

نطق چهل و هفتم

لا تجعلوا الاعمال شرک الآمال ولا تحرموا انفسکم عن هذا المآل الذی کان امل المقربین
فی ازل الآزال قل روح الاعمال هو رضائی و علق کل شیء بقبولی اقرئوا الالواح لتعرفوا ما
هو المقصود فی کتب الله العزیز الوہاب.

بر هر ذی شعوری واضح است که عاشق صادق جز رضای معشوق چیزی نخواهد و حبیب
موافق جز محبوب دردل راه ندهد عقل سلیم و وجدان پاک نیز تصدیق می کند که دو

محبت در يك دل ننگجد اين نکته بقدری واضح و بدیهی است که احدی مگر آن نیست ادبای کامل از عرب و عجم در این زمینه داد سخن داده حکیم قآنی گوید:

رسم عاشق نیست با یک دل دو دلبر داشتن یا ز جانان یا ز جان بایست دل برداشتن
ناجوانمردیست چون جانو سیار و ماهیار یار دارا بودن و دل با سکندر داشتن
*** ص ۲۱۴ *** دیگری گوید با دوست گزین کمال یا جان، یک خانه دو میهمان
نگنجد شاعر عرب گوید ترکت حبیب القلب عن ملة و لکن جنی ذنبا الی الترتک اراد
شریکا فی المحبة بیننا و ایمان قلبی لا یمیل الی الشراک یعنی محبوب دل خود را ترک
نمودم نه آنکه ملالتی از او حاصل کرده باشم و لکن محبوب من مرتکب جنایتی شد که
مقتضی ترک من بود زیرا در دوستی فیما بین شریکی اختیار کرد و حال آنکه ایمان بشریک
نیست و در جمیع کتب آسمانی نیز تصریح شده است که هر کس و هر چیز در عبودیت
آستان احدیت شریک شود و عبودیت بشائبه شرک و ریا آلوده گردد آن عبادت غیر مقبول
و مردود بارگاه عزّ الهی است در قرآن می فرماید " یَرْجُو لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا
يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا یعنی هر کس امیدوار بلقای پروردگار خود باشد باید بعملی عامل
شود که شایسته آستان احدیت باشد و احدی را شریک در عبادت پروردگار خود ننماید و
از این رو در جمیع شرایع و ادیان امر بتوحید حق و نفی ماسوای او شده و معنی و مفهوم
توحید غیر از این نبوده و نیست و اگر غیر از این باشد کسی بعبادت جن و انس قیام کند و
عبادتش امیال و آمال آلوده باشد او را موحد نتوان شمرد بلکه موحد کسی را گویند که

اعمال و افعال و عباداتش بکلی از شائبه ریب و ریا مقدس باشد بعبارة ساده تر عبادات و اعمال خود را وسیله حصول مقاصد و آمال خود ننماید و جمیع اعمال و افعالش محض حصول رضای الهی باشد اگر اعمال خالص باشد البته مقبول آستان احدیت است و عامل هم مقرب بارگاه کبریاست و مقصد او آیه شریفه رضی الله عنهم و رضوا عنه ذالک لمن خشی ربّه و *** ص ۲۱۵ *** مخاطب بآیه یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضیه مرضیه چقدر مناسب این مقام است این فرد شعر مرحوم حکیم سنائی که از قلم اعلی نیز جاری شده:

گرد دین بهر صلاح **تن** به بی دینی متن تخم دنیا در **فضای دین** به مکاری مکار
و در لوحی لسان عظمت باین بیان ناطق قوله عزّ اسمه "بسیاری از عمل که مرجع آن امل است و بسیار از گفتار که مقصود از آن اضلال است از آنجائیکه لازمه شمس ظاهری
اضائه نور است خواه مردم استضاءه از انوار ساطعه آفتاب بکنند یا نکنند همچنین شمس
حقیقت از پرتو انوار خود دریغ ندارد و نصایح مشفقانه بر عامه بشر مبذول می دارد خواه
بشنوند و قبول کنند و خواه از اضغاء و اطاعت خود را محروم نمایند اینست که در آیه مبارکه
اول می فرماید اعمال و عبادات را دام آرزوها و وسیله حصول بمقاصد خود قرار ندهید و
خود را از فیوضات این ظهور که آرزوی مقربان بود محروم نگردانید و در آیه دوم تذکر عباد
می فرماید روح هر عمل و عبادتی همانا رضای من است و هر عملی معلق و مشروط است
بقبول من الواح را بخوانید برای آنکه مطلع و ملتفت شوید بمقصد کتب الهی و در الواح

اغلب این مضمون را بعباد خود خاطر نشان می‌فرماید از آنجمله در کلمات مکنونه عربی می‌فرماید یا بن البشر ان تحب نفسی فاعرض عن نفسک و ان ترد رضائی فاعمض عن رضائک لتکون فی فانی و اکون فیک باقیای پسر انسان اگر دوست داری مرا پس از خودت اعراض کن و اگر رضای من خواهی از رضای خود چشم‌پوش تا در من فانی *** ص ۲۱۶ *** شوی و من در تو باقی و پایدار بمانم و نیز می‌فرماید اعمل حدودی جبالی ثم انه نفسک عما تهوی عمل کن با حکام من محض دوستی من پس از آن بازدار خود را از هواهای نفسانی خود ایضاً می‌فرماید "لا تترك حباً لجمالی و لا تنس وصایای ابتغاء لرضائی" اوامر مرا ترک مکن محض دوستی جمال من و فرمواش مکن وصیتهای مرا محض طلب رضای من و نیز می‌فرماید "فؤادک منزلی و روحک منظری ظهرها لظهوری" قلب تو محل نزول من است آنرا پاکیزه کن و روح تو نظرگاه من است آنرا مطهر گردان برای ظهور من و در مکنونه فارسی می‌فرماید قوله تعالی "رضای خود را بر رضای من اختیار مکنید و آنچه برای شما نخواهم هرگز نخواهید و با دل‌های مرده که بآمال و آرزو آلوده شده نزد من می‌آید" و نیز در مکنونه فارسی قوله جلّ شأنه "ای مردگان فراش غفلت قرن‌ها گذشت و عمر گرانمایه را بانتهای رسانده‌اید و نفس پاکی از شما بساحت قدس ما نیامد در ابحر شرک مستغرقید و کلمه توحید بر زبان میرانید مبعوض مرا محبوب خود دانسته‌اید و دشمن مرا دوست خود گرفته‌اید و در ارض من بکمال خرمی و سرور مشی می‌نمائید و غافل از آنکه زمین من از تو بیزار است و اشیای ارض از تو در گریز" ایضاً

قوله جلّ شأنه "ای دوست لسانی من قدری تأمل اختیار کن هرگز شنیده‌ای که یار و اغیار
 در قلبی بگنجد اغیار را بران تا جانان بمنزل خود درآید" و نیز می‌فرماید "کلمه طیّبه و اعمال
 طاهره مقدّسه بسماء عزّ احدیّه صعود نماید جهد کنید تا اعمال از غبار ریا و کدورت نفس
 و هوی پاک شود و بساحت * * * ص ۲۱۷ * * * عزّ احدیّه صعود نماید جهد کنید تا
 اعمال از غبار و یا کدورت نفس و هوی پاک شود و بساحت عزّ قبول درآید چه که عنقریب
 صرافان وجود در پیشگاه حضور جزر خالص نپذیرند و غیر از عمل پاک قبول ننمایند" و
 نیز می‌فرماید "ای پسر ارض اگر مرا خواهی جز مرا مخواه و اگر اراده جمالم داری چشم از
 عالمیان بردار زیرا که اراده من و غیر من چون آب و آتش در یکدل و قلب نگنجد" و در
 لوح دیگر که بافتخاریکی از اماء الله است می‌فرماید قوله جلّ ذکره "ای امة الله از دوست
 غیر دوست مخواه و از محبوب جز رضایش مطلب عنایتش از صد هزار اولاد بهتر و رضایش
 از صد هزار عالم خوشتر اگر این مقام را بیابی و بآن فائز شوی دارای ملکوتی اینست فضل
 اعظم و عنایت کبری" علی آخر از این آیات باهره معلوم و واضح شد که تا اعمال بد بشائبه
 هوی و آمال آلوده است در ساحت قدس احدیّت مقبول * * * ص ۲۱۸ * * * نگردد و
 برضای الهی فائز نشود پس اصل در اعمال خلوص نیّت است ولو در ظاهر موافق امر و
 دستور الهی نباشد چه بسا می‌شود که عملی از روی خلوص نیّت و محبت از انسان صادر
 شود و مخالف ظاهر امر باشد مانند انتحار یا دفاع و لکن مقبول درگاه احدیّت واقع
 شود چنانچه در لوحی می‌فرماید قوله جلت عطفه "لو یقربك شئى الى الله و انّه لو یكون

منکرا فی الظاهر وهو معروف عند ربک" و مصداق این آیه مبارکه در حق حضرت سید اسمعیل زواره و عربعلی خان زواره تحقق یافت اما سید اسمعیل شرح حال و انتحارش در کتاب بدیع از قلم اعلیٰ نزول یافته و آن اینست "در کلّ حین بشأن بدیع ظاهر و بشأنی حبّ الله اخذش نمود که بالاخره از اکل و شرب منقطع شد و مدتی باین حالت بوده تا آنکه در یومی اشعاری در مدح الله گفته و باصحاب داده و الان موجود اگر نفسی ملاحظه نماید از اشتعال کینونت آن سادج قدسی مطلع می شود تا آنکه یومی از ایام در اول فجر برخاسته و بیت اعظم توجه نمود و بعمامه خود قنای اطهر بیت را جارو بنمود و بعد رفته تیغی اخذ نموده و بیت آقا محمد رضا هم رفته و دیدنی نمود و بمقر قربانگاه دوست شتافت منقطعاً عن کلّ من فی السموات والارضین و در آن حین توجه جمیع ملائکه عالین در حولش بوده و با او بقربانگاه توجه نمودند تا آنکه در خارج مدینه قرب شط مقابل بیت بدست خود حنجر مبارک خود را قطع *** ص ۲۱۹ *** نمود شوقاً لحب ربّه و شغفا فی وده و طلباً لوصاله و راضیا لقضائه و مقبلاً الی حرم وصله" در اینورقه مجملی از بیانات مبارکه درج شد شاید در مقام دیگر مشروحاً الواحی که راجع بآن شهید مجید است بنگاریم و اما عربعلی خان در موقع ضوضا که عموم اهالی زواره بخیال قتل و غارت احباب قیام کردند آن شیر دلیر احباء را جمیعاً در یک خانه جمع نموده و خود بر بام خانه برآمده و آن جمعیت را مانع از تقرّب بخانه شده و آنجمع عموماً فرار کردند و پس از آنواقعه دشمنان نادم شد که مبادا این دفاع سبب عدم رضایت حق و موجب بعد او از آستان احدیت گردند

پس از چندی دو لوح بافتخار او از کلك میثاق نازل و اظهار فضل و عنایت و تمجید از این عمل فرموده‌اند و عنوان يك لوح اینست "هو الله ای فارس میدان الحمد لله بچشم ظاهر مشاهده نمودی که عون و عنایت حق ثرا بر کل قاهر فرمود و مانند سیف شاهر گروه خاسر را راجع نمودی آن جمع جمیع مونث بودند بهذا هجومشان فرار بود و اقبالشان وبال" الی اخر اللوح.

نطق چهل و هفتم

من فاز بحبی حق له ان یقعد علی سریر العقیان فی صدر الامکان و الذی منع عنه لو یقعد علی التراب انه یتعید منه الی الله مالک الادیان.

بر حسب قواعد مسلمة دیانت حبّ الهی سرمایه هرگونه سعادت می بوده و خواهد بود و این مطلب در جمیع کتب ابهی تصریح شده در قرآن می فرماید وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْدَادًا يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ الی آخر و در الواح الهیه تصریح این موضوع بحد و حصر نیاید در کلمات مکونه عربی می فرماید " يَا ابْنَ الْوُجُودِ أَحْبَبْنِي لِأَحْبَبِكَ. إِنْ لَمْ تُحِبَّنِي لَنْ أُحِبَّكَ اِبْدَاءً فَاعْرِفْ يَا عَبْدُ اِبْدَاءً مَفْهُوم این است که دوست بدار مرا تا من نیز ثرا دوست دارم اگر مرا دوست نداری منهم ثرا دوست ندارم" و نیز می فرماید " يَا ابْنَ الْوُجُودِ رِضْوَانُكَ حُبِّي یعنی بهشت تو محبت منست" و در مکونه فارسی می فرماید

"ای دوست در روضه قلب جز کَلّ عشق مکار و از ذیل بلبل حب و شوق دست مدار" و در لوح دیگر می فرماید قوله جلّ و فائه "یا احبائی ان اتبتوا علی حبّ الله و امره انّه مع ما ورد علیه من البلا یا بذکرکم فی هذا السجن انّه بحب لایدع من احبه ولا یصبع اجر من اراد ولا یبعد عن تقرّب الیه لمثل هذا الرب ینبغی تناوکم و ذکرکم و نصرتکم ایاه نسئل الله بان یجتمعکم فی رضوانکم الاعلی" مفهوم بیان مبارک اینست ای دوستان من برحمت الهی ثابت بمانید زیرا با این بلاهایی که بر او وارد شده شما را در این زندان ذکر می کند البته حق دوست می دارد هر کس او را دوست دارد و ضایع نمی کند اجر کسی که او را بخواهد و دور نمی شود از کسی که باو تقرّب * * * ص ۲۲۱ * * * جوید و در لوح مختصری که بنام نصیر است می فرماید الاقدس الاعلی ای نصیر ربّ خبیر می فرماید چون حبّ مرا داری همه داری دگرت هیچ نباید جهد نما که لثادی محبت الهیه ازسقین محفوظ ماند لعمری یبقی بدوام الملك والملکوت وما سواه یعنی ان ربّک با بکلّ شئی علیم اغنی العباد نفسی است که باینمقام اعز اعلی فائز شد و در لوحی دیگر خطاب بیکی از اماماء الرحمن می فرماید قوله تعالی شأنه از خداوند در کَلّ حین سائل و آمل باش که تورا بر حبش مستقیم دارد چون موافق آیات مبارکه واضح شد که بالاترین مقامات از برای هر بندهئی این است که برتبه عشق و محبت الهی فائز شود و چون این رشته برای هر بندهئی حاصل شود اگر سلطنت روی زمین را مالک شود شایسته و لایق و سزاوار اینست که این است که در این آیه مبارکه تصریح می فرماید که هر کس بمحبت من فائز شود سزاوار است که بر تخت طلا بر

صدر عالم امکان بنشیند و کسی که از محبت من محروم شد اگر بر خاک نشیند این خاک از او پناه بخدا می برد" و نظیر این بیان مبارك در سایر الواح الهیه نیز بسیار است از آنجمله در این لوح اقدس می فرماید قوله جلّ احسانه "انه خلق آلاء الارض ونعمائها اولاً لاصفيائه و اوليائه و لعباده با وجود این نعماء" اگر نفسی خود را منع نماید نعوذ بالله خلق اشیاء و سبب و ثمرش لغو ماند باید در جمیع احوال نظر بکلمه مبارکه بفعل ما یشاء*** ص ۲۲۲*** و یحکم ما یرید نمود هر چه از مصدر امر ظاهر شود حق لاریب فیه باید بان تمسك جست شکر نعمت در يك مقام اظهار نعمت است و لکن حزب شبعه بعضی محل و منزل و نعمائشان از لطافت خارج است و آنرا سبب زهد می دانند و نفس تقوی می شمردند اگر این امور از فقر ظاهر باسی نیست و عند الله مقبول و عند وسعت هر چه اظهار نمایند و یا انفاق کنند عند الله محبوب ملاء عالین و ارواح مجردة بمقامات معطر مطهره لطیفه ناظرند چنانچه مبشّر می فرماید اگر بدانم چه محل را مقرر قرار می فرماید هر آینه از حال امر می نمود از وجه ما از الماس نمایند باید آنجناب شکر کنند که سبب ظهور این لوح اقدس اقدس گشتند امروز اهل بها اگر ممکن شود باید بغذاهای لطیفه معطره متنعّم گردند" الی آخر اللوح و در لوح دیگر می فرماید "ثمّ اعلموا بان الدنيا هی غفلتکم ان موجدکم و اشتغالکم بما سواه و الآخرة ما یقربکم الی الله العزیز الجمیل و کلما یمنعکم الیوم عن حبّ الله انها لهی الدنيا ان اجتنبوا عنها لتکونن من المصلحین ان الذی لن یمنعه شیء عن الله لا بأس علیه لو یزین نفسه بحلل الارض و زینتها و ما خلق فیها لان الله خلق ما فی السموات

والارض لعباده الموحدين كلوا يا قوم ما أحل الله عليكم ولا تحرموا انفسكم عن بدائع نعمائه ثم اشكروه وكونوا من الشاكرين" خلاصه مضمون اينست بدانيد كه دنيا همان غفلت شما از خدا و اشتغال شما بما سواى حق است * * * ص ۲۲۳ * * * و آخرت چيزى است كه شما را بخدا نزديك مى گرداند و هر چه امروز مانع شما از محبت الهى است همان دنياست از آن اجتناب نماييد تا از اهل صلاح و اصلاح محسوب باشيد البته كسى كه هيچ چيز او را مانع از حق نمى شود ياسى براو نيست اگر بيارايد خود را بجمع زيورهاي عالم و هر چه در آن خلق شده است زيرا خدا ايجاد فرموده است هر چه در آسمانها و زمين است براى بندگان موحد خودش اى قوم بخوريد آنچه را خدا بر شما حلال فرموده است و محروم نكنيد خودتانرا از نعمتهاى تازه او و شكر كنيد او را و از شكر گذاران باشيد و در لوح ديگر مى فرمايد قوله عزّ و جلّ "قد خلقت الدنيا للذين اقبلوا الى الافق الاعلى انهم يتنعمون بها باسم ربهم وانها لاتمنعهم عن هذا الذكر البديع" مفهوم آيه مباركه بدين تقريبات است بتحقيق دنيا خلق شده است از براى كسانيكه توجه بافق اعلى دارند ايشان از دنيا مرزوق و متنعم مى گردند از دنيا باسم پروردگارتان و دنيا ايشان را باز نمى دارد از ذكر بديع حق يعنى اين ظهور بديع الهى و در لوح مرحوم حاجى ميرزا محمد تقى افغان مى فرمايد قوله عزّ اعزازه "انا ما اردنا من الدنيا الا اهلها و انها من حيث هى هى موطى قدمى و مرتع اقدامى و منظر اوليائى و مطلع ظهورات قدرتى و مظهر اسمائى الحسنى و صفاتى العليا انّ ربك هوا لمبين العليم" مفهوم آيه مباركه چنين است براستى ما از دنيا اراده نفرموديم مگر

اهل آنرا و این دنیا * * * ص ۲۲۴ *** فی الحقیقه از حیث وجود قدمگاه من و چراگاه
گوسفندان من و نظرگاه دوستان و محل طلوع ظهورات قدرت من و محل ظهورات اسماء
حسنای من و صفات علیای من است البته پروردگار تویان کننده داناست از این آیه مبارکه
مستفاد می شود که دنیا ایجاد شده است برای تحصیل فضائل و کمالات و مقامات
اخروی و رضای الهی نه اشتغال بمناهی و مشتتهیات نفسانی که سبب غفلت و بعد از حق
است چنانچه از الواح مقدسه حضرت عبدالبهاء جلّ اسمه الاعلی نیز همین مستفاد
می گردد از آن جمله این لوح منبع است "هو الابهی ای ناظر بملکوت ابهی این عالم
امکان میدان اکتساب شئون رحمانیه است و اتصاف بصفات ربانیه و همچنین محل وقوع
در محل نفسانیه و سقوط در ظلمات شهوانیه انوار حقایق معنویه در حقیقت انسان چون
شعاع در هویت شمع مکنون و مستور پس بجهت ظهور این حقائق نورانیه در این زجاجه
لطیفه ربانیه محرك و مربی لازم و از برای این شمع افروزندهئی واجب این است تا انسان
در ظل تربیت الهیه داخل نشود و بنار کلمه الهیه مشتعل نگردد انوار توحید در زجاجه قلب
نیفروزد و آیه مبارکه وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَطْلُ إِنَّ الْبَطْلَ كَانَ زَهُوًّا تَحَقُّقًا نیابد ع ع و از
مسلمیات است که در ایجاد الهی شرنیست و شرّ از اعدام و وجود خارجی ندارد بلکه عدم
خیرش است چنانچه ظلمت و سایه وجود خارجی ندارد

*** ص ۲۲۵ *** بلکه عدم سایه و ظلم است و آنانیکه بوجود شرّ قائل و معتقدند باشتباه
رفته اند و این بصریح بیان مبارک حضرت عبدالبهاء جلّ اسمه الاعلی است در لوحی

می‌فرماید قوله تعالی "ذکر کرده بودی عبدالبهاء ببعضی از احباء ذکر نموده که شرّ ابداً وجود ندارد چنین است مقصود اینست که شرّ عبارت از عدم است هذا هو الحق چنانچه شرّی برای انسان اعظم از ضلالت و احتجاب از حق نیست پس ضلالت عدم هدایت است ظلمت عدم نور است جهل عدم علم است کذب عدم صدق است کوری عدم بصر است کوری عدم سمع است پس ضلالت کوری و کوری و جهل اینها راجع باعدامند نه این است وجود دارند الی آخر بیانیه پس واضح شد که غنا وجود دارد لکن فقر عدم غناست لذا غنا محبوبست بشرط آنکه در رضای الهی مصروف شود مثلاً عالم ایجاد را بهیکل انسان اگر تشبیه نمائیم می‌بینیم که جمیع اعضاء و جوارح انسان هر یک بجای خود زیبا و محبوب و لازم است اما اگر بر خلاف طبیعت انسانی یافت شود که آبرویش در زیر چشم یا دهانش در پیشانی واقع باشد نازیبا و غیر مطلوب است همچنین اگر غنا در غیر رضای الهی مصروف گردد بسیار مذموم است و در رضای الهی بسیار محبوب و پسندیده است چنانچه حضرت امیر در دیوان مبارک می‌فرماید ولم اربعد الدین خیرا من الغنا ولم اربعد الکفر شرّاً من الفقر یعنی بعد از دین چیزی بهتر از غنا ندیدم و بعد از کفر چیزی بدتر از فقر ندیدم * * * ص ۲۲۶ * * * این ورقه را نیز بیان مبارک خاتمه دهیم در کلمات مکنون می‌فرماید قوله عزّاسمه پس نیکوست حال غنی که غنا از ملکوت جاودانی منعمش ننماید و از دولت ابدی محرومش نگرداند قسم باسم اعظم که نوران غنی اهل آسمان را روشنی بخشد چنانچه شمس اهل زمین را.

نطق جهل و نهم

من يدعى امرأ قبل اتمام الف سنة كاملة انه كذاب مفتر نسئل الله بان يؤيده على الرجوع ان تاب انه هو التواب وان اصّر على ما قال يبعث عليه من لا يرحمه انه شديد العقاب من يأول هذه الآية او يفسرها بغير ما نزل في الظاهر انه محروم من روح الله ورحمته التي سبقت العالمين خافوا الله ولا تتبعوا ما عندكم من الاوهام اتبعوا ما يأمركم به ربكم العزيز الحكيم.

این آیه مبارکه مشعر براینست که اگر کسی قبل از اتمام هزار سال اتمام بادعائی قیام کند ادعایش باطل و از درجه اعتبار ساقط است گرچه کسی نمی تواند بدون اذن و اجازه الهی بچنین ادعائی برخیزد ولی باز هم بجهت تذکر و تنبّه عباد می فرماید اگر کسی پیش از هزار سال ادعائی کند دروغگو و مفتر است از خدا خواهیم که او را بر توبه و رجوع تأیید نماید و اگر برگرفته خود اصرار نماید مبعوث * * * ص ۲۲۷ * * * می شود برا و کسی که در باره او رحم نکند و می فرماید کسی حق تأویل این آیه ندارد و اگر کسی این آیه را تأویل کند یا از معنی ظاهر لغوی آن انحراف جوید از رحمت و اسعه الهی محروم خواهد بود در مقالات سابقه بمناسبتی بعضی از نصوص صریحه الهیه و الواح مقدسه مرکز میثاق در این مورد درج شد اکنون در این مقام بعضی دیگر از الواح مبارک جمال قدم جلّ ذکرا لعظم و حضرت عبدالبهاء عزّ اسمہ الاعلی محض مزید تبصر و اطلاع زینت بخش این اوراق

می‌شود در یکی از الواح که بافتخار حاجی آخوند ایادی نزول یافته می‌فرماید "قبل از الف کامل ظهور ممتنع هر نفسی ادعا نماید عند الله مردود و غیر مقبول بشنوید ندای مظلوم را و آنچه امر فرمود متمسک نمائید اوست عالم و اوست دانا و در لوح نبیل می‌فرماید اگر نفسی بکلّ آیات ظاهر شود قبل از اتمام الف سنه کامله که هر سنه آن دوازده ماه بما نزل فی الفرقان و نوزده شهر بما نزل فی البیان که هر شهری نوزده یوم مذکور است ابدأ تصدیق منمائید" در یکی از الواح نازل من یدعی امرا قبل اتمام الف سنه کامله ائه کذاب مفتر نسئل الله بان یویده علی الرجوع ان تاب ان ربك لهو التواب و ان اصرا ما قال یبعث علیه من لا یرحمه ان ربك شدید العقاب چه که ضراین نفوس بحقیقت بشجره ربّانیه راجع و سبب اختلاف و جدال و نزاع و تزلزل قلوب ضعیف عدم استقرار امر ما بین بریه بوده و خواهند * * * ص ۲۲۸ * * * بود" الی آخر اللوح و اما الواح مقدّسه مرکز میثاق در بیان این آیه مبارکه نفوس متعدده سؤال کرده‌اند و الواح عدیده که در جواب نازل شده بسیار است از آن جمله در لوحی که بافتخار جناب وحید کشفی در جواب سئوالات ایشان نزول یافته می‌فرماید "و اما آیه مبارکه من یدعی امرا قبل اتمام الف سنه یعنی هزار سال معروف مشهور که در عرف علمای ریاضی مسلم و مقررّ و نزد ناس محقق و مصطلح است" و لوح مبارک دیگر در جواب از این آیه مبارکه این است "هو الله و اما آیه من یدعی امرا قبل اتمام الف سنه بدایت این الف ظهور جمال مبارک است و هر روزش هزار سال ان کلّ یوم عند ربّ کالف سنه ثلاث مائة و خمس و ستون الف سنه این بیان الف که فرمودند مراد نهایت

اعداد است چه که اعداد منتهی بالف می‌شوند یک و صد و هزار بعد تکرار است زیرا که کور جمال مبارک غیر متناهی است بعد از آنکه احقابی بگذرد و بکلی صحف و کتب و آثار و اذکار این اعصار فراموش شود که از تعالیم جمال مبارک چیزی در دست نماند ظهور جدیدی گردد و الا تا آثار و صحف و تعالیم و اذکار و اسرار و انوار جمال مبارک در عالم وجود مشهود نه ظهوری و نه بروزی و نه صدوری ع ع" و نیز در لوحی که افتخار حاجی آخوند ایادی است می‌فرماید قوله الاعلی "ظهور منتهی بمکلم طور شد و تا هزار سال بل صد هزار سال این کور امتداد خواهد یافت" مقصود * * * ص ۲۲۹ *** اینست که قبل از الف کسی سزاوار تکلم بحرفی نیست ولو مقام ولایت باشد کتاب اقدس مرجع جمیع اُمم و احکام الهی در آن مصرح احکام غیر مذکوره راجع بقرار بیت العدل دیگر اسباب اختلافی نه و من یتعد بعد ذلک فاولئک هم الناعقون و اولئک هم الظالمون و اولئک هم الأعداء المبغضون زنهان زنهان مگذارید نفسی رخنه کند و القاء فتنه نماید اگر اختلاف آرائی حاصل گردد بیت عدل اعظم فوراً حل مشکلات فرماید و اکثریت آنچه بیان کند صرف حقیقت است زیرا بیت عدل اعظم در تحت حمایت و عصمت و عفت سلطان احدیت است و او را صیانت از خطا فرماید و در ظل جناح عفت و عصمت خویش محافظه نماید هر کس مخالفت کند مردود گردد و عاقبت مقهور گردد و لوح مبارک دیگر که اشاره این موضوع است این است هو الابهی "ای بنده حق بعضی بیهوشان چنین گمان نموده‌اند که شمس حقیقت چون از افق هیکل بشری غروب فرمود انوار مقدسه‌اش نیز افول نموده

یعنی امکان شب یلدا گشته و ظلمت علی العرش استوار شده افسوس صد هزار افسوس
که کوران انوار مه تابان نه بینند و خراطین تابش نور قدیم از عوالم غیب مشاهده نمایند
آن نور حقیقت فیضش شامل است و لطفش کامل چه در یوم ظهور چه بعد از افول یومش
هزار سال و دورش صد هزار سال والبهاء علیک ع ع" باید دانست این الواح مقدّسه که در
بیان این آیه مبارکه در جواب سائلین بعبارات مختلفه از قلم اعلی و یراعه میثاق عزّ نزول
یافته هر یک در وقت خود * * * ص ۲۳۰ * * * ظاهر و باهر و آشکار خواهد شد ما
نمی‌توانیم باو هام و تصورات خود آیات الهی را توجیه یا تأویل نمائیم از آن گذشته بصریح
بیان مبارک حق تأویل باحدی داده نشده است و بجز معنی ظاهر کسی را حق تفسیری
دیگر نیست و حق عالم است بمعانی و مفاهیم کلام خود چنانچه در سوره مبارکه نصح
می‌فرماید "فاعلم بان لکلمات الله و سفرائه معانی بعد معانی تأویلات بعد تأویلات و
رموزات و اشارات و دلالات و حکم بما لا نهایة لها ولن یعرف احد حرفا من معانیها الا من
شاء ربك لان معانیهم کنوزهم کنزوا فی خزائن الکلمات لا یعلم اسرارها الا الله العزیز المقتدر
المحمود و سيعلم تاویلها کلّ من عرج الی سمواء القرب والقدس و قد استبصره بذكر الله و
بلغ الی مقام الّذی شهد بلسان المودعة فی سره بانه لا اله الا هو و آت لهو الّذی کان و لم
یکن معه شئی اذا یلتفت بکلّ المعانی و العرفان المکنونة فی کلّ شئی من قبل ان یقول
کن فیکون كذلك تلقیت الورقا من نغمات البقاء و تعلمک ما ینقطع عن کلّ من فی الارض
و السماء" الی آخر اللوح مفهوم بیان مبارک قرب باین مضمون است بدان برای کلمات

الهی و سفیران او معنیها پس از معنیهاست و نمی‌داند احدی یک حرف از معانی کلمات الهی را مگر هر کس را که خدا بخواهد زیرا معانی کلماتشان گنجهای ایشانست که ذخیره شده است در مخزنهای کلمات و نمی‌داند اسرار آنها را مگر خدای قادر و خواهد دانست تاویل و حقائق آیات و *** ص ۲۳۱ *** کلمات الهیه را هر کس عروج کند بسموات قرب و قدس حق و مقدس شود چشمان او بوسیله ذکر الهی و برسد بمقامی که شهادت دهد بزبانی که در کینونت وجود او بودیعه سپرده شده بوحدانیت الهی و اینکه حق مقدس از خلق بوده لازال بوده و کسی با او نبوده در آن هنگام بجمیع معانی متوجه و ملتفت خواهد شد و بعرفان پوشیده در هر موجودی قبل از ایجاد پی خواهد برد چون بصریح آیات مبارک معلوم شد که آیات کتاب مخزن حق است پس خلق چگونه می‌تواند از ذخائر مخزن حق اطلاع یابد یا اینکه بصریح قرآن می‌فرماید وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا و همچنین این آیه مبارکه قرآن که در چندین لوح از الواح جمال قدم جلّ اسمه الأعظم و الواح عدیده مرکز میثاق تکراراً نزول یافته قوله تعالی و آن مِّنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنزِلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَّعْلُومٍ یعنی چیزی نیست که خزائنش در نزد ما نباشد و نازل نمی‌کنیم آنرا مگر باندازه معین پس کلمات الهی که مخزن لاینفد و بی‌منتهای اوست در هر وقت و زمان ارزاق روحانیه و موائد سماویه که مورد احتیاج ارواح انسانی است از خزائن کلمات ربّانی بر نوع بشر افاضه می‌شود پس ما نمی‌توانیم باو هام واهیه و افهام ناقصه خود آیات الهی را

تأویل کنیم مانند علمای ادیان سابقه که آیات کتاب را باوهم خود تفسیر کردند و نتیجه آن ضلالت خودشان و اضلال امت شد چه نیکو سروده است حافظ:

چو بشنوی سخن اهل دل مگو که خطاست سخن شناس نه ای جان من خطا اینجاست

*** ص ۲۳۲ ***

نطق پنجاهم

سوف یرتفع النعاق من اکثر البلدان اجتنبوا یا قوم ولا تتبعوا کلّ فاجر لئیم هذا ما اخبرناکم به اذ کنا فی العراق و فی ارض السّرّ و فی هذا المنظر المنیر.

تانباشد راست می باشد فروغ هر دروغ از راست می یابد فروغ

بر امید راست کج را میخرند هر دروغ از راست می یابد فروغ

زهر درقندی رود آنکه خورند

برمتبعین در تواریخ و سیر معلوم است که در هر عصر و زمانی که یکی از شمس حقیقت از مطلع احدیت طالع شدند عالم را با شراق انوار خود روشن و منور نمودند بوالهوسانی چند نیز بگمان آنکه می توان با چوگان هوس گوی حقیقت را از میدان ربود بجولان آمدند و ترهاتی بهم بافتند و با حبال اوهم مقاومت با ثعبان مبین آرزو نمودند ولی عاقبت جز خسران مبین نتیجهئی نبردند و خائب و خاسر شده بزایه عدم شتافتند و در حفره خاموشی

و نسیان خزیدند و نعم ما قال سحر با معجزه کاری نکند دل خوشدار سامری کیست که دست از ید و بیضا ببرد چنانچه بعد از اشراق شمس بطحاء از افق حجاز مسیلمه کذاب و طلیحہ اسدی سجاج با دعای نبوت برخواستند و دیری نگذشت که هر يك محو و نابود گشتند و بلعت ابدی و خبیت سرمدی گرفتار * * * ص ۲۳۳ * * * شدند لذا در این ظهور اعظم چه در ایامی که جمال قدم در دارالسلام بغداد بر عرش عظمت مستوی بود و چه سنینی که مقرر عرش در ادرنه بود و چه اوقاتی که ارض اقدس مقرر عرش جمال اقدس ابهاء شد در الواح عدیده عباد خود را بر ارتفاع نعاق دلخراش ناعقین متذکر داشت که شاید مستضعفین از عباد در دام خدعه و فریب آن نفوس موهومه نیفتند و بخیال اوهام آنان مقید و گرفتار نشوند حتی در کتاب تشریحی خود در این آیه مبارکه عباد خود را یادآور شده و می فرماید زود است که از اکثر شهرها نعاق مرتفع گردد ای قوم از آنان اجتناب نمائید و هر فاجر پست فطرتی را متابعت نکنید ماشمارا بنعاق ناعقین خبردار نمودیم وقتی که در عراق بودیم و در این ارض مقدس که اکنون منظر نورانی حق است و چنین هم شد هم در ایام مبارک و هم بعد از صعود مبارک در ایام مرکز میثاق از نقاط مختلفه نعقی ناعقی مرتفع شد و با وجود تذکرات مشفقانه حق بعضی از همج رعاع آنها را متابعت کردند و گرفتار خسران دنیا و آخرت گشتند اما ناعقین که در ایام الله نعقی و شهین دلخراش و منکرشان بلند شد این عبد ندیده بلکه از احباء شنیده ام و یا در لواح منزله از قلم اعلی ذکرشان را دیده ام و برخی از ان الواح برای حصول عبرت و تنبه دوستان نگاشته می شود و لکن قوسی مهملهئی

را که در مدت اقامت در شیراز دیده‌ام هر يك از بیان وادای حرف عادی و صحبت یومیه خود عاجز بودند تا چه * * * ص ۲۳۴ * * * رسد بمعلومات با مراتب عرفان از جمله آنها شخصی بود پاره دوز موسوم بهدایت از اهل سروستان شیراز که ابداً سواد نداشت تا چه رسد بخواندن و نوشتن و ذکرش در الواح مقدسه مرکز میثاق مذکور است دیگر امرالله نامی از اهل بوانات فارس که آن نیز نامش در الواح حضرت عبدالبهاء است این دو شخص موهوم دوازده سال قبل از صعود مرکز میثاق مدعی شدند که حضرت عبدالبهاء صعود نموده و ما را خلیفه خود فرموده و چند نفر نادان دعوی آنانرا پذیرفته بودند تا آنکه مرحوم میرزا قابل آباده‌ئی با هفده نفر از احبای آباده از ارض اقدس مراجعت نموده پس از ورود بمدینه مقدسه شیراز مریدان آن دو نفس دنی از ملاقات زائرین تنبه حاصل نمودند و از مرشد موهوم خود اعراض نمودند شخص بی‌لیاقت دیگر کربلائی غلام نام داشت که مدعی بود من صراف وجودم و دلسوزی برای ناقص اکبر می‌کرد این نیز از صحبت عادی عاجز بود موهوم دیگر خلیل کشئی که یکی از دهات مرودشت شیراز است این عبد بامر محفل روحانی شیراز بزیارت احبای مرودشت رفتم اگر چه خود خلیل را ندیدم ولی بتوسط یکی از مریدانش مکتوب بی‌اسلوبی باسم لوح برای این عبد فرستاده بود و مرا با طاعت خود دعوت نموده بود متأسفانه آن مکتوب را حاضر ندارم که چند کلمه از عبارتش را در اینورقه بنگارم تا احباء از پایه و مایه او اطلاع یابند و بر مصائب و بلا یای مظاهر * * * ص ۲۳۵ * * * مقدسه آگاه شوند که چه نفوس در مقابل شمس حقیقت آرزوی عرض اندامی

نمایند امانفوس که ذکرشان در الواح الهیه نازل شده از آن جمله ناعق کرمانی که ملا محمد جعفر نام داشته از جمله شخصی در گیلان بدعوی قیام کرده و جمعی را فریفته که در لوحی می فرماید قوله تعالی مع ذلك آن خناس رفته بگیلان و او شخصی است که از کثافت ظاهرش اشیاء در گریز و از کثافت باطنش صاحبان شمّ در احتراز معذلك ادعای ظهور و عاکفین با و اموری را مرتکب شده اند که قلم شرم می نماید از ذکر آن چند یومی جمع بوده اند بعد فی الجمله باعمال شنیعه خود ملتفت شده اند الی آخر با آن همه تذکرات مشفقانه که از قلم اعلی و کلک اطهر حضرت اعلی برای انتباه عباد نازل شده باز هم در هر عصر نفوسی از اشخاص پست فطرت بوده و هستند که بمقتضای طبیعت جعلی کثافت را از ناقه مشک تمیز نمی دهند یا اگر تشخیص دهند کثافت را از نافه دوست تر دارند و ترجیح دهند آنان بفرموده حضرت امیرالمومنین یتبعون کلّ ناعق هر ناعقی را متابعت نمایند و از حق منیع اعراض کنند چه خوب گفته ملک الشعراء بهار در نبوت نگرفتند ره نوح نبی آه از این بی ادبی در خدائی بنمودند بگوساله سلام داد از دست عوام نفسی جمله نمایند قعود آه از این قوم عنود بطنین مگسی جمله نمایند قیام داد از دست عوام عاقل ار بسمله خواند بهوایش نچمند همچو غولان بُرمند دیو اگر قصه کند گرد شوند از در و بام داد از دست عوام دیگری گفته * * * ص ۲۳۶ * * * امروز بهای هیمه و عود یکیست در نزد خسران خلیل و نمرود یکیست در نزد کسانیکه در این بازارند آواز خر و نغمه داود یکیست و بدیهیست هر کس مقصد باطلی داشته باشد علناً مقصد خود را اظهار نمی کند بلکه کلمات

حقی را با مقصد باطل خود آمیخته و مردم را بدام فریب خود میاندازد مثل صیاد شیاد که دام را زیر خاک پنهان می‌کند و دانه چند بر روی خاک می‌ریزد و مرغان را بدام می‌افکند حضرت اعلی می‌فرماید قوله جلّ بیانه "ولکن ربما یشتبه الباطل بالحق لان الحق لوخلص لم یکذبه احد و ان الباطل لوخلص لم یرصدقه احد و لکن الذی اراد ان یتبع هو یأخذ و من هذا بعضاً شهیختلط بینهما ولذا اشتبه علی الناس" یعنی بسا اشتباه می‌شود باطل بحق زیرا اگر حق واضح باشد احدی آنرا تکذیب نمی‌کند و باطل نیز اگر خالص باشد و بصورت باطل جلوه کند احدی آنرا تصدیق نمی‌کند و لکن کسیکه تابع هوای نفسانی باشد برخی از حق را با باطل می‌آمیزد از این جهت بر مردم اشتبا می‌شود و مثل این بیان نیز از قلم اعلی و یراعه مرکز میثاق نزول یافته حضرت بهاءالله جلت عنایتة در لوحی می‌فرماید "در هر عصر و عهد که شیطان انسان را گمراه نموده با اسم حق بوده چه اگر علی ما هو علیه ظاهر شود احدی باو اقبال ننموده و ننماید با اسم حق ظاهر و مدعی و بکمال زهد و ورع هم متشبّث و متمسک بدانید و آگاه باشید و از هبوب ارباح خریف از سدره باسقه * * * ص ۲۳۷ * * * مقدّسه ساقط نشوند" و از این قبیل نصایح مشفقانه در الواح مبارکه بسیار است و حضرت عبدالبهاء جلّ اسمه الاعلی در الواح وصایا می‌فرماید "البته هر مغرور که اراده فساد و تفریق نماید صراحة نمی‌گوید که غرض دارم لابد بوسائلی چند و بهانه چون زر مغشوش تشبث نماید و سبب تفریق جمع اهل بها گردد" الی آخریانه چه نیکو گفته است مولوی:

ای بسا ابلیس آدم روی هست پس بهر دستش نشاید داد دست

بهتر اینکه این موضوع بیک از مناجات‌های جمال مبارک خاتمه داده شود "بس ربنا
الاقدرس الاعظم الابهی الهی الهی فی ظل سدّ رو ربانیتک فاحفظنی لان النعاق الذی
اخبرت فی کتابک ارتفع فی بلادک و فی سرادق رحمتک فادخلنی لان المعرضین قاموا
علی نقض عهدک و میثاقک بین خلقک ای ربّ فاسق هذا العطشان من بهر الحيوان لیجعله
منقطعاً عن دونک و ناطقاً بثنائک علی شأن لا یمنع معاق من نعق فی الکافور الراء و اعراض
من اعترض فی المیم والنون انک انت المقتدر علی ما کان و ما یكون ای ربّ ترى اعدائک
قاموا علی الاعتراض علیک و الاعراض عنک اسئلك بان توید هم علی الرجوع لآئهم قوم
لا یعلمون ما حضروا امام وجهک و ما سمعوا ندائک و ما شاهدوا انوار ظهورک صل اللهم
یا الهی علی اولیائک الذین باستقامتهم ارتعدت فرائص الاصنام و الاوهام ثم اکتب لهم
من قلمک الاعلی ما قدرته لاصفیائک فی الفردوس الابهی و الجنة العلیا اولئک عباد و
صفتهم فی کتبک و زیرک و الواحک و عرفتهم * * * ص ۲۳۸ *** سبل الهدایة فی ایامک
وزینت روح سهم باکالیل حبک و اسمک انک انت المقتدر علی ما تشاء لاتعجزک شئونات
من فی الانشاء ان آمنوا بک فلهم و ام اعرضوا انک غنی عنهم و عمن فی السموات
و الارضین و احمد لاء یا اله العالمین."

نطق پنجاه و یکم

يا اهل الارض اذا غربت شمس جمالی و سترت سماء هيكلی لا تضطربوا قوموا على نصره
امرى و ارتفاع كلمتى بين العالمين انا معكم فى كل الاحوال من و نصركم بالحق انا كنا
قادرين .

برا رباب يقين وایمان در نهایت وضوح است که گاه از برای شمس حقیقت غروب و اقولى
نیست نهایت اینست که گاهی درعالم ظاهر در ظهور و اشراق است و وقتی درعالم باطن
طالع و مشرق است در هر حال فیوضات الهی مستمر است و رحمت و اسعه اش بر عباد نازل
و شامل گاهی در عالم ادنی از افق هیكل بشری ساطع گردد و هنگامی رجوع بافق ابهی
نماید چنانچه در الواح الهیه مصرح است و چنانچه شمس ظاهری مربی کائنات ظاهره
محسوب است شمس حقیقت مربی عوالم غیب و شهود است و شاهد این گفتار بیان مرکز
میثاق است قوله عزّ بیانه " هو الله ای سائل جلیل از افق اعلى و ملکوت ابهی سؤال نموده
بودید حضرت اعلى اننى انا حى فى الافق الابهى فرمودند و از جمال مبارك و نریکم من
افقى الابهى " در الواح * * * ص ۲۳۹ * * * نازل و همچنین ملکوت ابهی وارد بدان که
ملکوت در لغت مبالغه ملک است یعنی سلطنت و در اصطلاح اهل حقیقت عالم الهی
که محیط برعالم ملک و مقدس از شئون و خصائص و نقائص ملکی مجرد مکمل قدیم
نورانی روحانی به داخل در امکان نه خارج از امکان غیر متحیز و غیر محسوس بحواس
جسمانی مثالش عالم عقل و روح در هیكل انسانی بود که محیط بر قالب جسمانی و مدبر

کافه شئون و اعضاء و اجزاء و قوی و حواس و مشاعر عالم بشری به داخل نه خارج و خروج و اختلاط از خصائص عالم اجسام است باری عوالم الهی غیر متناهی بک عالم از عوالم حق این عالم عنصری است که نشانه از دیگر عوالم است ولی کوتاه نظران چون قوه بصیرت ندارند گمان کند که عالم وجود منحصر در عالم ملک است لهذا بشئون این عالم محتجب از عوالم حق گردند باری افق ابهی و ملکوت اعلی عبارت از عالم الهی و جهان رحمانی مقرر سلطنت روحانی و کامرانی احبای رحمانی است جمال قدم و اسم اعظم روحی لاحبائه الفداء قبل از اشراق در افق امکان و بعد از غروب بر سریر عظمت آن جهان حقیقت مستقر بوده و حال نیز چنان است زیرا از برای حقیقت مقدسه اش نه طلوعی و نه غروبی و نه ظهوری و نه ظهوری نه اولی و نه آخری لم یزل در علو تقدیس بوده و هست این مراتب بالنسبه باشراق در هیکل مکرم است نه در ذات و حقیقت والبهاء علیک ع ع و اما مسئله مربی غیب و مربی شهود آن نیز ذات مقدس و جمال مبارک است در ایام ظهور مربی *** ص ۲۴۰ *** شهود بوده و الان مربی غیب الی آخر اللوح چون این مطلب در نهایت وضع معلوم شد در این آیه مبارکه بندگان خود را متذکر می دارد که هروقت در عالم ظاهر آفتاب جمال من غروب نماید و آسمان هیکل من مستور شود مضطرب و پریشان نشود بر نصرت این امر قیام نمائید در هر حال من با شما هستم و شما را نصرت می کنم **والله** همیشه قادر بوده و هستم و در الواح سائره بیانات الهیه بسیار است و نصرت امر و ارتفاع کلمه الله بانواع مختلفه و طرق متعدده ممکن است اولاً باعمال و اخلاق طیبه طاهره و ثانیاً باقوال

لینه لطیفه وهمچنین بانفاق جان و مال باری مفهوم آیه مبارکه این است که بعباد خود
خواطر نشان می فرماید که من همیشه با ناصرین امر خود بوده و هستم و ایشان نیز باید
پیوسته بخدمت و نصرت امر قیام نمایند ناظر بهیکل بشری نباشند بلکه بهیکل امر ناظر
باشند و تبلیغ و ترویج امر مشغول شوند بقدری در الواح الهیه در امر تبلیغ تأکید شده که
حتی در آیام نقاهت ظاهری چند روز قبل از صعود شفاها درباره تبلیغ تأکید فرمودند چنانچه
در شرح صعود که از قلم نبیل اعظم است این عبارت مرقم است قوله در آن روز حضرت
غصن اعظم از محضر مبارک به محل مسافری نزل نمودند و تکبیر مبارک را بهم رسانیدند
و ذکر نمودند که جمال مبارک فرمودند که باید کلّ صابرا ساکتا ثابتا راسخا بر ارتقاع امرالله
قیام نمائید و ابداً مضطرب نشوید چه که من همیشه با شما هستم * * * ص ۲۴۱ * * * و
در ذکر و فکر شما و هم در شرح صعود است که در یوم یکشنبه پانزدهم وقت عصر جمیع
احباء را که در قصر حضور داشتند و جمع کثیری از مهاجرین و مسافری بودند احضار
فرمودند در حالیکه در بستر به حضرت غصن الله الابدع تکیه فرموده بودند جمیع احباب
باکیا طائفا محترقا متبلیلا شرفیاب شدند لسان عظمت در کمال مرحمت و مکرمت و
ملاطفت با همگی ناطق که از جمیع شماها راضیم بسیار خدمت کردید زحمت کشیدید
هر صبح آمدید و هر شام آمدید همگی مؤید و موفق باشید بر اتحاد و ارتفاع امر مالک
ایجاد وهمچنین در الواح مقدسه حضرت عبدالبهاء عرّاسمه در این خصوص تکراراً تأکید
شده است از آنجمله در آخر لوح مفصلی این بیان مبارک است قوله تعالی "ای احبای الهی

این ایام وقت استقامت است و هنگام ثبوت و رسوخ بر امر الهی شما نباید نظر بشخص عبدالبهاء داشته باشید زیرا عاقبت شما را ترک خواهد نمود بلکه باید نظر بکلمة الله باشد اگر کلمة الله در ارتفاع است مسرور و مشعوف و ممنون باشید ولو عبدالبهاء در زیر شمشیر و یا در تحت اغلال و زنجیر افتد زیرا اهمیت در هیکل مقدس امرالله است نه در قالب جسمانی عبدالبهاء یاران الهی باید به چنان ثبوتی مبعوث گردند که در هر آنی اگر صد امثال عبدالبهاء هدف بلا شود ابداً تغییر و تبدل در عزم و نیت و اشتعال و انجدا و اشتغال خدمت امرالله حاصل نگردد" الی آخر بیان الاحلی و در لوح دیگری فرماید قوله جلّ بیانه "ای یاران عنقریب یومی آید که * * * ص ۲۴۲ * * * دیگر نخواهید دید آنچه تکلیف من بود بجا آوردم بقدر قوه بخدمت امرالله کوشیدم شب و روز آرام نیافتم حال آرزویم اینست که یاران بخدمت امرالله قیام کنند یوم ندا بملکوت ابهی است زمان محبت و اتحاد است هنگام الفت احباءالله است قوای جسمانی من تحلیل رفته یگانه مسرت جان من بشارت وحدت و یگانگی اهل بهاست سمع عبدالبهاء دائماً مترصد تا از چه اقلیمی نفحات جان پرور دوستی و آشتی و اتحاد و اتفاق یاران استماع نمایم ایام من بآخر رسیده دل خوشی برای من نمانده آرزوی من اینست یاران را چنان متحد ببینم که چون عقد لولولئلا و کوکب ثریا و اشعه شمس واحده و غزالان بروحدهت مجتمع و متفق گردند و بلبل اسرار و معانی در نغمه و آواز مگر نمی شنوند طیور فردوس بترنم دمساز مگر اصغان نمایند فرشته ملکوت ابهی ندایش مرتفع است مگر استماع نکنند منادی میثاق در تضرع و زاریست و در تبتل و

بیقراری مگر اطاعت نمایند در نهایت اشتیاق منتظر بشارات یگانگی وحدت و خلوص و وفا و محبت و صفای یاران عزیزم آیا قلب مرا مسرور نمائید آیا جای مرا بظهور نرسانند آیا آروزی قلب مرا بجا نیاورند آیا خواهش مرا نپذیرند آیا جان مرا خوشنود نمایند منتظر منتظر مترصدم مترصد" الی آخر و حضرت ولیّ امرالله جلّ ثنائه این کلمات **دریات** حضرت عبدالبهاء را باحبای الهی محض تنبّه در لوح مبارک خود یادآوری می فرماید مناسب چنان است که این موضوع * * * ص ۲۴۳ * * * باین بیان حقیقت تبیان پایان رسد.

"هوالله ای عزیزان من محزون نشوید افسرده نگردید خاموش منشینید و خود را پریشان و مایوس مکنید من با شما هستم و شما را در حصن رعایت و کهف حمایتم گرفته در هر آنی تأیید و توفیق جدید نمایم وفا بامر بها نمائید و تا نفس اخیر مانند این عبد در خدمت امرالله در عبودیت آستانش بکوشید و جانفشانی نمائید و از یکدیگر سبقت گیرید از هجران من ملول مشوید و از شئون دنیا و حوادث زمان خائف و مضطرب مگردید از مصائب امکان ادنی تزلزلی در امرالله حاصل نمائید چه که شمائید جمع اهل بها که در این طوفان بلا بمظلومیّت کبری و استقامت کبری و زیور اخلاق و حلال تقدیس و طراز تقوی بین ملاء انشاء مبعوث خواهید شد نصرت امر الهی نمائید و متدرجا این جهان تاریک پر وحشت و انقلاب را باوج عزّت ابدیّه در ظل امرالله در سایه سرا پرده نجات درآورید ای یاران من و انصار من در این سیل بعد از من فتور و اهمال منمائید و این فرصت گرانبها را از دست مدهید و الا عاقبت خود خائب و خاسر گردید از نعمت عظمی و تاج عزّت ابدیّه خود را

محروم نمائید و گمان ننمائید که از سکوت احدی از احباء و هنی بر امرالله وارد گردد لا والله
رجالی مبعوث گردند که گوی سبقت از میدان برابند پس بکوشید و همت موفور مبذول
دارید من با شما هستم" الی آخراللوح.

نطق پنجاه و دوم

من عرفنی يقوم على خدمتی بقیام لا تقعه جنود السموات و الارضین ان الناس نیام لو
انتبهوا سرعوا بالقلوب الی الله العلیم الحکیم و نبذوا ما عندهم و لوکان کنوز الدنیا کلها
لیذکرهم مولاہم بکلمة من عنده كذلك ینبئکم من عنده علم الغیب فی لوح ما ظهر فی
الامکان و ما اطلع به الا نفسه المہیمنة علی العالمین قد اخذہم سکر الهوی علی شأن لا
یرون مولی الوری الذی ارتفع ندائه من کل الجهات لا اله الا انا العزیز الحکیم.

ترك جان و ترك مال و نام و ننگ در طریق عشق اول منزلت این بسی واضح است که
جميع أمم موجوده درعالم مدعی ایمان و عرفان حقند و حال آنکه کلمه ایمان بر آنها
صادقی نمی آید بلکه اطلاق کفر و شرک و الحاد بر آنها شده است و این بجهت آنست که
هریک موعود کتاب خود را که مظهر حق است نشناختند و این محرومیت و احتجاب یا از
عدم سعی و مجاهده خودشان یا از تقلید علمای نادانشان یا مواقع دیگر دست داده
موضوع دیگر و در اینمقام متعرض ذکر آن نمیشویم مقصود اینکه بزبان عموماً مدعی

ایمانند و با هر فردی از افراد انسان اگر بگوئیم تو کافر و مشرکی از استماع این کلمه نهایت استیحا ش را اظهار می کنند پس لابد از برای ایشان و عرفان حقیقی و قلبی و ایمان لسانی و *** ص ۲۴۵ مجازی ما بهر الامتیاز حقیقت از مجاز علائم و اشارات و دلالاتی است که مومن واقعی معارف حقیقی را از مومن لسانی تشخیص می دهد چنانچه در قرآن مجید است " الْم أَحْسَبَ النَّاسُ أَنْ يَتْرُكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ وَلَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَلَيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ " یعنی آیا مردم گمان کردند که واگذارده می شوند بحال خود همینکه بزبان گفتند ایمان آوردیم و آزمایش نمی شوند و در بوته امتحان نمی افتند و حال آنکه اُمم سابقه را امتحان کردیم تا راستگویان از دروغ گویان منفصل و ممتاز گردند در صورتیکه در امور جزئی ظاهری بدون امتحان حقیقت از مجاز معین نشود چگونه می توان تصور یا تصدیق کنیم که در امور معنویه روحانیه هر دعوی بدون امتحان و بینه و برهان در پیشگاه سلطان احدیت مقبول گردد حضرت عبدالبهاء جلّ اسمه الاعلی در بیان همین موضوع بشعر مجنون استشهاد می فرماید قوله عزّ بیانہ وَاَلَا در این دور مبارک که فخر اعصار و قرون است ایمان عبارت از اقرار بوحدانیت الهیه نه بلکه قیام بجمع شئون و کمالات ایمان است وکل یدعی وصلا بلیلا و لیلی لا تقر لهم بذاکا اذا سال الدموع علی الخدود تبین من بکی ممن تباکا در وقت امتحان معلوم گردد و آن روش و سلوک است حضرت اعلی روحی له الفداء و جمال ابھی کینوتی لقدم احبائه الفداء جمیع ماها را بروش و سلوک دلالت و بجانفشانی هدایت *** ص ۲۴۶ فرمودند که چگونه باید

از راحت و خوشی خویش بیزار گردیم و بجهت فوز و فلاح دیگران جان نثار کنیم الی آخر
بیانه الاعلی بنابر این یکی از علائم و نشانه معرفت قیام بر خدمت امر و تحمل هرگونه
مشقت و ملامت و شماتت اعداء است در یکی از الواح مقدسه مرکز میثاق در این موضوع
نیز ذکر مجنون عامری می فرماید و ذکر آن مناسب این مقام است قوله عزّ بیانه هو الابهی
ای سرمست باده عشق ذی الجلال مجنون لیلی می گوید لقد لامنی فی حبّ لیلی اقاری
أخی وابن عمّی وابن خالی و خالی از لوازم عشق و محبت محنت و ملامت و شماتت
است این است که در سوره یس می فرماید که معرضین می گفتند اَنَا تَطَيَّرْنَا بِكُمْ لَئِن لَّمْ
تَنْتَهُوا لَنَرْجُمَنَّكُمْ وَ لَيَمَسَّنَّكُمْ مِنَّا عَذَابٌ أَلِيمٌ" الی آخر اللوح و این آیه اشاره بخدمات
عاشقانه حواریین مسیح و گفتار معین و منکرین است که می گفتند اگر از ایمان عقیده خود
برنگردید شما را سنگسار خواهیم کرد و عذاب دردناک بشما خواهیم رسانید و آن ذوات
قدسیه ابداً گوش بترهات معرضین نمی دادند و با کمال همت و انقطاع بخدمت امر
حضرت مسیح مشغول بودند و در پایان حیات بمقام شهادت کبری فائز گشتند چه خوب
فرموده مولوی معنوی علیه الرحمة:

آن خداوندان که ره طی کرده اند گوش بر بانگی سکان کی کرده اند

بر هر مومنی واضح است ک این ظهور اعظم از ظهورات مسابقه و مهیمن بر کلّ ظهورات
الهیّه * * * ص ۲۴۷ * * * است لذا هرکس موفق بر ایمان باین امر اعظم شد باید بطریق
اولی از مومنین سابق قیام بر خدمت نماید چه جمال قدم جلّ جلاله عرفان ذات مقدس

خود را در این آیه مبارکه قیام بر خدمت مقرر فرموده و بکمال وضوح می فرماید "هر کس مرا بشناسد قیام می کند بر خدمت من چنان قیامی که جنود آسمان و زمین نمی توانند او را بنشانند یقین این مردم خوابند اگر بیدار می شدند می شتافتند از صمیم قلب بسوی خدا و می انداختند دارائی خود را اگر چه جمیع گنجهای دنیا بود برای اینکه مولای ایشان آنرا بیک کلمه از نزد خود ذکر فرماید و لکن مستی هوای نفسانی ایشان را چنان گرفته که نمی بینند مولای عالم را که از هر سمت ندای مبارکش بلند است که جز من حقی نیست" ملاحظه فرمائید که بکمال تصریح نشانه معرفت را قیام بر خدمت می فرماید پس اگر معرفت ما کامل بود البته بجان و دل بر خدمت امر قیام می نمودیم و از ما سوای حق چشم می پوشیدیم همین اشتغال ما بغیر از خدمت دلیل واضح بر نقصان معرفت است چه مسلم است که معرفت و یقین را مراتب مختلفه است اول رتبه ایمان و عرفان عدم اعراض و اعتراض بر مظهر امر یزدان است چنانچه همان کلمه را که حضرت مسیح بحواریین فرمود از لسان عظمت نیز نازل گشته می فرماید هر که بر ما نیست از ماست و آخرین رتبه عرفان وصول بمقامی است که می فرماید "حسنات الابرار سیئات المقربین" * * * ص ۲۴۸ *** و جمیع این مراتب در الواح الهیه از قلم اعلی نزول یافته و بلسان رأفت و شفقت عباد خود را متذکر داشته در لوحی می فرماید "خطاب باخت قوله جلت را گفته ای خواهر اگر بگوش جان بشنوی مقنعه از سر براندازی و سر در کوی برادر اندازی تا در طلب وصال جان در بازی" و در لوح دیگر می فرماید قوله جلت عظمته "بسم الله العليم الحكيم طوبى لمن نبدا

عند الناس و اخذما اوتى من لدن عزيز حكيم لاتحزن من شئى و لا تضطرب فى هذا اليوم
 الذى اضطرب فيه اكثرالعباد و اعرضوا عن الله ربّ و رب العالمين ينبغى لكل من آمن بالله
 ان يستقيم فى امره بحيث لا يمنعه ما يحدث فى الارض " الى آخرال لوح مفهوم آيات
 مبارکه اینست خوشا کسی که ترك نماید آنچه نزد مردم است و بگیرد آنچه را از حق باو
 عنایت شده‌اند و **غمگین** مشوا از چیزی و اضطراب مکن در این روزی که مضطرب شدند
 در آن بیشتر مردم و اعراض نمودند از خدائی که پروردگار تو و پروردگار جهانیانست سزاوار
 است برای هرکس بخدا ایمان آورد آنکه مستقیم شود برامر او بشأنی که مانع نشود او را
 هرچه در عالم واقع شود و در لوح دیگر می فرماید قوله جلّ جلاله " بگو ای دوستان امروز
 باید کلّ بشأنی از حرارت محبت الهی مشتعل باشند که اثر حرارت آن از جمیع رگها و
 اعضاء و اجزای شما ظاهر شود تا جمیع اهل عالم از این حرارت * * * ص ۲۴۹ ***
 مشتعل شوند و بافق مقصود توجه نمایند" الی آخرباری درهر عصری حین ظهورهریک از
 مظاهر الهیه نفوسی معدوده باعلی ذروه عرفان ارتقاء جستند و دقائق خود را درخدمت امر
 الهی مصروف داشتند و آن نفوس قدسیه در جامعه بشری بمنزله گوگرد احمر بودند و لکن
 در این عصر مکرم و ظهور اعظم نفوس لاتحصی در ظل کلمة الله مصداق این آیه مبارکه
 واقع شدند از جمله آن نفوس قدسیه حضرت نبیل اعظم بود که ایام حیات را صرف
 خدمت و ترویج امر نمود و پس از صعود نیر آفاق تاب تحمل فراق نتوانست در خود را در
 دریا غرق نمود و این صحبت را بچند آیهئی که از قلم اعلی در جواب یکی از عرایض

آنحضرت نازل شده بیابان می برم قوله جلت عنایتہ للنیل الاعظم " و هذا صورته قد حضرت لقاء الوجه كتابك آنکه از حرق الحشاء مقسوم گشته کیست من ان اسع ما ينطق به لسان القدم وكن من الشاكرين ان الذي هديناه الى شاطى الايمن انت وكتبنا فى جبينه هذا مومن انت وناديناه من سدره الهية انت و سقينا من كوثر العرفان بين العناية انت واطعمناه مائدة السمائية انت وامطرناه امطار الفضل انت وزينا بطرازا لاقبال الى العزيز المتعال انت و آوينا الى سرادق الجود والكرم انت وادخلناه ساحة العرش انت وكشفنا له السبحات الجلال عن وجه الجمال انت و احضرناه تلقاء الوجه انت واسمعناه ندائنا الاحلى انت و تجلينا عليه بانوار الوجه بالمواجهة انت و * * * ص ۲۵۰ * * * انطقنا، بذكرنا بين العباد انت" الى آخراللوح مفهوم آيات اينست كه نبيل در عريضه از فراق شكایت می كند قلم اعلى در جواب می فرماید کدام يك از عباد مانند تو مورد عنایت و الطاف شدند كسى را كه بساحل نجات هدايت فرموديم توئى و كسى را كه در جبين او نوشتيم اين مومن است توئى و آنكه را ندا كرديم از سدره الهية توئى و آنكسى را كه از كوثر معرفت نوشانيديم توئى و آنكسى را كه از مائده آسمانى طعام داديم توئى و آنكسى را كه بزيور اقبال مزين داشتيم توئى و كسى را كه در سراپرده جود خود پناه داديم توئى و آنكسى را كه در پيشگاه عرش وارد نموديم توئى كسى را كه پرده از روى جمال برداشتيم توئى و كسى را كه در حضور خود احضار نموديم و ندای شیرين خود را بگوش او رسانيديم توئى و كسى را كه تجلى نموديم برا و بانوار ذات خود و روبرو شدیم توئى پس خوشا بحال

کسی که بمنتهای درجه عرفان الهی فائز شود و تا نفس اخیر بخدمت و ترویج امرش موفق گردد.

نطق پنجاه و سوم

قل لا تفرحوا بما ملکتموه فی العشی و فی الاشرار یملکه غیرکم کذلک ینبئکم العلیم الخبیر قل هل رأیتم لما عندکم من قرار او وفاء لا و نفسی الرحمن لو انتم من المنصفین تمر ایام حیوتکم کما تمر الاریاح و یطوی بساط عزکم کما طوی بساط الاولین.

آبستنی که اینهمه فرزند زاد و کشت دیگر که چشم دارد از او مهر مادری عدم دوام و ثبات دنیا بر احدی مخفی نیست با وجود این غفلت و نسیان ما را از سعادت ابدی و نعم باقیه اخروی محروم می دارد با اینکه مشهود می بینیم که از برای هیچ ذی روحی با لایخص انسان در ایام زندگانی خود راحت نیست و آنچه را راحت و آسایش می پنداریم بانواع زحمت و مشقت آلوده است و هر چه را لذت تصور می کنیم بمحنت ممزوج شده است لذتش شهیدست مسموم و راحتش تصویری موهوم با اینکه فنایش را بچشم می بینیم معذک شب و روز در طلب و تحصیلش می کوشیم چشم باز و گوش باز و این عمی حیرتم از چشم بندی خدا با آنهمه نصایح مشفقانه انبیای عظام و مظاهر الهیه هیچ انتباهی حاصل نمی کنیم ملاحظه فرمائید جمال قدم و اسم اعظم و مرکز میثاق در الواح مقدسه برای تنبه و آگاهی

ما بچه بیانات لطیف و عبارات رشیکه ما را متذکر داشته‌اند از آنجمله همین آیات مبارکه است و مفهوم چنین است شادمان نباشید بچیزی که در شب مالک هستید و در روز دیگری مالک می‌شود آیا برای آنچه دارید قرار و وفائی از آن دیده‌اید نه قسم بذات رحمانم اگر انصاف دهید میگذرد ایام حیات شما چنانکه باها میگذرد و پیچیده می‌شود بساط عزت شما چنانچه درهم پیچیده شد بساط پیشینیان در لوح دیگر در پستی دنیا می‌فرماید قوله جلّ شأنه "دنیا محل افتتان و امتحان بوده و خواهد بود *** ص ۲۵۲ *** از کأس جز زهر قاتل احدی نوشیده و از جامس جز سم مهلك نفس نچشیده لزال بلایای آن نصیب مریدان حتی بوده و رزایای او قسمت قاصدان او خواهد بود زینهار بحزنش محزون نشوی و از ذکر رحمن در این ایام تغافل نمائی در جمیع امور بحق توکل نما و از دوش بگسل" در لوح دیگر می‌فرماید "انّ الدنيا فی کلّ الأحوال تنادی الانسان و تقول هل تری نفسک فی **وله** و خسران طوبی لمن نبذها عن ورائه مقبلاً الی مطلع الانوار" مفاد آیه مبارک اینست که دنیا در هر دقیقه انسان را ندا می‌کند و می‌گوید آیا از من وفا می‌بینی بدگمانی کرده‌ئی عنقریب خود را در حیرت و خسران بینی خوشا بحال کسیکه دنیا را عقب سر اندازد و توجه بمطلع انوار نماید و در لوح دیگر می‌فرماید تعالی شأنه "لو وجدنا فی الدنيا خيراً و بقاء ما ترکناها الاعدا ائنا هذه کلمة تکفی لعبادنا المتنصرین" مضمون آیه مبارکه چنین است اگر ما در دنیا خیر و بقائی می‌یافتیم آنرا برای دشمنان خود وا نمی‌گذاشتیم همین کلمه برای بندگان بصیر ما کفایت است" و در لوحی که بافتخار متصاعد الی الله حاجی

میرزا محمد تقی اقدان است می فرماید قوله جلّ جلاله "با افنانی ان الدنيا مکدره معبره
قدمت محنتها راحتها و سبقت نعمتها و زاد تعبها طربها اوست محبوب غافلین و مبغون
عارفین راحت و وفا در او چون کیمیا و بلای او خارج از حد احصاء یری فیها الانسان ما لا
یحب ان *** ص ۲۵۳ *** یراه و یاشعر مع من لا یرید لقائه لو کان لها مقام لترانی
مستویا علی عروشها و لو کان لها قدر ما أعرض عنها موجودها و سلطانها ایاک ان یحزنک
حزنها اویسرک زخرفها عزهاذل و ثروتها فقر و بقائها فناء این شوکه پرویز و این ثروة الجبارة
و جنود عم المصفوفه لو تنظروه الیوم فی قصر کسی لتراه محلا للعنکبوت و الصدی ان
اعتبروا یا اولی النهی" و در لوح دیگر می فرماید قوله عزّ و جلّ "لاتحزن عن الدنيا و ما
حدث فیها در ملوک و سطوت و عزت آن نفوس تفکر نما کل از قصور بقبور راجع گشتند
پرده دار قصر کسری عنکبوت است و حارس حافظش جغد قل فاعتبروا یا اولی الابصار" و
در کلمات مکتوبه فارسی می فرماید "ای ابنا غفلت پادشاهی فانی دل مبندید و مسرور
مشوید مثل شما مثل طیر غافلی است که بر شاخه باغی در کمال اطمینان بسراید و بختۀ
صیاد اجل او را بخاک اندازد دیگر از نغمه و هیکل و رنگ اثری باقی نماند پس پند
گیرید ای بندگان هوی" و نیز می فرماید "ای فرزند کنیز من اگر سلطنت باقی بینی البته
بکمال جد از ملاء فانی درگذری و لکن ستر آنرا حکمتهاست و جلوه این را رمزها جزا فئده
پاک ادراک ننماید" و در کتاب عهد می فرماید "کتاب عهدی اگر افاق اعلی از زخرف دنیا
خالی است و لکن در خزانه توکل و تفویض از برای وراث میراث مرغوب لاعدل له

گذاشتیم گنج نگذاشتیم و برنج نيفزوديم ايم الله در ثروت خوف مستور و خطر مکنون انظروا
ثم اذكروا ما انزله الرحمن فى الفرقان ويل لكل همزة لمزة الذى جمع * * * ص ۲۵۴ ***
ملا وعدده ثروت عالم را وقائی نه و آنچه را فنا اخذ نماید و تغيير پذيرد قابل اعتنا نبوده و
نیست الاعلى قدر معلوم الى آخر با وجود يقين بغنای عالم و نصائح الهیه بسیار حیف است
که عمر گرانمایه را در تحصیل عوالم باقیه صرف نکنیم و اوقات عزیز را بیهوده و بی ثمر
بگذرانیم و از ایام حیات نتیجه نگیریم و مصداق این بیان مبارك واقع شویم " در یکی از
لواح مقدّسه می فرماید "جلت عنایته صد هزار افسوس از برای نفوس غافل فى الحقیقه
ایشان بمتابه اوراقی با بسه مطروحه بر ارضند عنقریب باد اجل هريك را بمقر خود راجع
نماید غافل آمدند و غافل نیستند و غافل بمقام خود رجوع نمودند عالم در هر حین باعلى
النداء ندا می نماید و می گوید من فانیم و ظهورات و الوان من فانی از اختلافات و تغییرات
محدثه در من پند گیرید و متنبّه شوید مع ذلك بصر موجود نه تا ملاحظه کند و سمع مشهود
نه تا بشنود" الى آخر و در لوحی دیگر قوله جلت عطوفته "ای حبيب من دنیا را قراری نه و
وفائی نیست و صاحبان افتده نباید در این ایام محدوده خود را از نسیم های خوش الهی و
روائح لطیف معنوی ممنوع و محروم نمایند" الى آخر اللوح و حضرت عبدالبهاء جلّ اسمه
الاعلى این لوحی مبارک را بافتخار جوانان عشق آباد نازل فرموده و این عبد آن را زینت
بخش این اوراق می نماید تا بدانیم که ایام قلیله حیات را باید در چه راهی صرف کنیم
که عمر گرانبهای خود را بهدر نداده باشیم قوله الاحلی "هو الله ای جوانان * * * ص ۲۵۵

*** روحانی هر جوانی از اهل این خاکدان در فکر این جهان و منہمک در شهوات عالم
حیوان اندیشه اش آب و علف و پیشه اش آرزوی دُرّ و صدف حتی بهترین حطام و خزف
ولی عاقبت منتج حسرت و اسف گویند سبکتکین در نهایت حشمت و تمکین بود سرائی
چون بهشت برین و مقصورات دلنشین و خوانی رنگین و زندگانی شهد و شیرین و خزائی
معمور و ثروتی موقور داشت در نهایت وجد و سرور بغتہ بمرض دق گرفتار گشت مانند شمع
می گداخت و بمزامیر حسرت نغمه متحسرانه مینواخت و چون از حیات مایوس شد سه روز
قبل از موت در قصر سلطنت از غلامان زرین کمر صفی بیآراست و از دوشیزگان حرم
انجمنی جمع نمود و نفائس و جواهر زواهر را در پیش چشم حاضر نمود و خزائن اندوخته
را در طرفی مهیا کرد و وزراء نامدار را در پیشگاه احضار نمود و سپاه انبوهی در میدان لشگر
در پیشگاه مقصور سلطنت مشق فتح و ظفر امر فرمود و خود نظر بهر طرف منعطف می نمود
می گریست و می گفت که چگونه از این سلطنت و نعمت محروم گردم و از زندگانی مایوس
شوم و شما را بگذارم و با دست تهی از این جهان بجهان دیگر شتابم گریست گریست تا
نفس اخیر کشید ملاحظه نمائید که بچه حسرتی از این جهان رفت پس واضح شد که
عاقبت اهل ثروت حسرت اندر حسرت است مگر توانگری که در امور خیریه گنج از آستین
بیفشانند و در امور مبروره ثروت خویش را مبدول دارد نفوس مبارکه چون کواکب لامع از
افق عزت ابدیه بدرخشند حال شما ای جوانان نازنین الحمد لله بجهت اتمام مشرق
الاذکار ما فوق قدرت بذل درهم و دینار * * * ص ۲۵۶ *** نمودید و مقصدی جز رضای

پروردگار ندارید و در دو جهان کامرانند و در بین انجمن عالم نامدار از الطاف جمال مبارك
امیدواریم که تأییدات غیبیه آشکار گردد و سعادت دو جهان حصول پذیرد ای زائر طیب
طاهر احبای میلانرا جمیعاً مخصوص با نهایت اشتیاق از قبل عبدالبهاء نهایت مهربانی
مجری دار و علیت البهائ الابهی - عبدالبهاء عباس .

حال ملاحظه فرمائید اگر جوانان هر یک ملیونها درهوی و هوس نفسانی صرف کرده بودند
اسمی از ایشان نبود یا اگر نامی باقی بود بدنامی بود ولی چون در رضای الهی بذل همت
نمودند و لو انفاقشان جزئی بوده ذکر خیرشان در لوح مبارك ابدال هر به بزرگواری مذکور
است .

سعدیا مرد نکونام نمیرد هرگز مرده آنست که نامش بنکوئی نبرند

نطق پنجاه و چهارم

تفکروا یا قوم این ایامکم الماضیه و این اعصارکم الخالیه طوبی لایام مضت بذكر الله و
لاوقات صرفت فی ذکره الحکیم لعمری لا تبقى عزة الاعزاء و لا زخارف الاغنیاء و لا
شوكة الاشقیاء سیفی الكلّ بكلمة من عنده انه لهوالمقتدر القدير لا یفیع الناس ما عندهم
من الاثا و ما ینفعهم غفلوا عنه سوف یتبهون و لا یجدون ما فات عنهم فی ایام ربهم
العزیز الحمید لو یعرفون ینفقون ما عندهم لتذكر اسماء لیدی العرش الا انهم من المیتین .

تفکر ساعه خیر من عبادۀ سبعین سنۀ این حدیث شریف گرچه از رسول اکرم است ولی در الواح عدیده از لسان عظمت نازل شده و باتفاق فلاسفه و دانشمندان از خصائص در انسان و در جمیع کتب آسمانی بالاخص قرآن فهم و ادراک دقائق لطیفه را بارباب فکر و عقل و علم محول می‌دارد و اگر انسان ساعتی در اوضاع دنیا و تغییرات و انقلابات و شدائد و آلام آن نظر نماید راضی نمی‌شود که دقیقه‌ئی از دقائق عمرش را در غیر رضای حق مصروف دارد اگر در اوضاع حاضره جهان یا بتاریخ گذشته عالم عطف نظر کنیم خواهیم دید که احدی از ملوک یا مملوک وضعی یا شریف فقیر یا غنی در مدت عمر از تحمل زحمات و شدائد و آلام فارغ و آسوده نبوده‌اند اما کسانی که در راه حق تحمل مصائب و شدائد نمودند نامشان در دفتر عالم و دیوان الهی مثبت و وصیتشان به بزرگواری مشهور است و معبدها و بناهای خیریه بنام نامی ایشان مرتفع می‌شود و لکن اشخاصی که بهوای نفسانی و **هواجس** شیطانی عمر خود را بلهو و لعب گذرانیدند جز ننگ برای ایشان نامی نماند و بغیر از لعنت ابدی و خسران سرمدی فائده و نتبجه‌ئی نبردند چقدر مناسب این مقال و مقام است این بیان مبارك مرکز میثاق عزّ اسمہ قوله تعالی "جام بلا هر چند تلخ است ولی تاثیر شیرین دارد بعواقب امور باید نظر کرد از راحت و خوشی هیچ * * * ص ۲۵۸ * * * وقت نتیجه حاصل نه چون امواج می‌آید و می‌گذرد و مانند کف دریا می‌آید و می‌رود و لکن جام بلا بموهبت کبری سرشار است و باقی و برقرار است هیچ شنیده‌ئی که کسی از برای خوشی بزرگواران گذشته بزمی سرور بی‌آراید که فلان شخص از انبیاء علیه السلام یا

اولیاء در فلان و فلان روز بخوشی و سرور شام نمود و لکن ملاحظه کن که از برای شهیدان حضرت سیدالشهداء چه قیامتی بریاست هزار و سיעده می‌گذرد و هنوز ماتم متحتم است در قرآن می‌فرماید فَيَذْهَبُ جُفَاءً وَأَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمُكُّ فِي الْأَرْضِ

این خوشی‌ها و راحتها و منعها و بزمها و رزمها مانند کف دریاست محو و نابود می‌شود و لکن محنت و مشقت در سبیل حضرت احدیت تاثیرش مانند آب دریا باقی و برقرار هیچ روزی بر شما گذشت که راحت گردید و شبانگاه با بامداد ممنون بودید خوشنود بودید لا والله هر روزی که مشقت زیاد می‌کشیدید و شام و سود و منفعت در تجارت یافتید آن شام مانند صبح روشن بود و کمال سرور میسر حال چنین است اوقاتی که بخوشی و راحت می‌گذرد بعد خسران مبین است ولی ایامی که از شدت مصیبت مانند شام تاریک است و در پی انوار صبح ساطع سبب سرور و حبور مقربین است الی آخر اللوح از این روح جمال مبارک جلت رافت ه با کمال رافت و عطوفت عباد خود را تذکر می‌دهد و می‌فرماید فکر کنید ای قوم کجاست روزگار گذشته شما کجاست عصرهای سابق شما خوشا روزهایی که بذکر خدا بگذرد خوشیا و قتهائیکه درد کرا و مصروف * * * ص ۲۵۹ * * * گردد قسم بذات خودم باقی نمی‌ماند عزت عزیزان و نه ثروت دولت‌مندان و نه شوکت ستمکاران فانی خواهد شد جمیع آنها بیک کلمه از نزد او البته اوست قادر و توانا نفع نمی‌بخشد مردم را آنچه از تجملات دارا هستند و آنچه برای ایشان نافع است از آن غافلند عنقریب آگاه شوند و نیابند آنچه از دست داده‌اند در ایام پروردگارشان اگر می‌دانستند دارایی خود را انفاق می‌کردند

برای اینکه اسامی ایشان در مقابل عرش الهی مذکور شود بدانید ایشان از امواتند چه اگر زنده بودند متذکر می شدند و در لوح دیگر باین آیات مهیجه بندگان خود را تذکر می دهد قوله جلّ جلاله فانظروا ثمّ اذكروا القرن الألی و این العظماء والأمرء والعلماء و این الجبابره و الفراعنه و القیاصره و الاكاسره این آثارهم المئیة و این قصورهم العالیه و این بیوتهم المزخرفة و این بساطینهم المعروشة و این فروشهم المبسوطة و این اعراشهم المستویة و این جنودهم المجددة و این قاصراتهم المزینة و این اثوابهم المنقوشه و این اشیائهم الثمینة و این اکیلیهم المرصعه و این مکامنهم المحصنة و این معاقلهم المرصعة و این خزائنهم المشوذة و کنائزهم المستورة و این قبائلهم الباسلة و جیوشهم المصفوفة و این الافراد و الاوتاد و الرجال و الابطال و این من كان لبحرالظلم فلکا و لهواء الغرور فلکا و این من لو يعطى له فى الارض من دفائنها و خزائنها و زخارفها * * * ص ۲۶۰ * * * و آلائها ليقولوا هل من مزيد کلهم قد رجعوا إلى التراب بحسرة و ندامة ما اطلع بها الى الله ربّ العالمين قل يا احبائى قوموا على ذكرى و ثنائى و تمسکوا بالحکمة الّتی نزلت فى کتابى و یبقى الملك لما لك العرش والثرى و ربّ الآخرة و الآولى كذلك نطق قلمى الاعلى فى هذا المقام الّذى جعله الله عرشا للسماء بما تزین بانوار تجلیات اسم الاعظم الابهى " مضمون آیات مبارکه چنین است بینید و بخاطر بیاورید قرون اولیه را کجایند بزرگان و فرماندهان و دانشمندان و کجایند جباران و فرعونها و قیصرها و کسریها کجا است آثار آنها چه شد قصرهای عالی ایشان چه شد خانههای زراندود آنان چه شد بوستانهای معروشه آنان چه

شد فرشهای گسترده ایشان کجاست تختهاییکه بر آن جلوس می کردند کجاست لشگرهای آراسته ایشان چه شد قصرنشینهای مزین ایشان چه شد جامه های رنگارنگ ایشان چه شد اشیاء گران قیمت ایشان چه شد تاج های جواهر نشان آنان چه شد نشیمنهای محکم ایشان چه شد قلعه های بلند ایشان چه شد خزانه های آشکار ایشان کجاست گنجهای پنهان ایشان کجاست قبیله های شجاع ایشان کجاست لشگرهای منظم ایشان کجایند فریده های دهر کجایند اوتاد و مردان نامی پهلوانان کجاست آن نفیسی که برای دریای ظلم مانند کشتی بودند و برای هوای غرور به مثابه آسمان چه آن کسیکه اگر تمام روی زمین از گنجه ها و خزانه و طلاها و *** * * * ص ۲۶۱ *** نعمتهای آن باو داده می شد باز هل من مزید میگفت جمیع ایشان بخاک بازگشتند با حسرت و پشیمانی که بآن مطلع نیست مگر خدائیکه پروردگار عالمیانست بگو ای دوستان من قیام کنید بر ذکر و ثنای من و تمسک جوئید بحکمتی که نازل شده است در کتاب من که ظاهر شده است از ملکوت بیان من عنقریب فنا در یابد هر چه را که دیده می شود و باقی ماند ملاک برای خداوند عرش و پروردگار آخرت و دنیا" و در لوحی که بنام عالی پاشا صدراعظم عثمانلی از قلم اعلی نزول یافته سلطنت و حیات و بقاء انسان را ببازی شاه سلطان سلیم تشبیه می فرماید و حضرت عبدالبهاء در لوحی که بافتخار مرحوم میرزا محمود فروغی است می فرماید قوله تعالی "این جهان تراب دریای سراب است نه آب و شراب عالم خیال است نه جهان آمال مجاز است نه حقیقت زحمت است نه رحمت تقممت است نه نعمت عنقریب این بساط منظوی شود و این اختران متواری

از حضيض حیات فانی انشاء الله باوج رحمت جاودانی پرواز نمائیم و از جهان و جهانیان بی نیاز گردیم این جهان در نزد جاهلان که طیور **ترایند** دشت و صحراست و گلگشت و دریا اما در نظر مرغان چمنستان الهی قفس تنگی و آشیانی از خاک و سنگ **تاچند** این جانهای پاك اسیر آشیان خاك و تابکی این طیور قدسی در این گلخن ظلمانی مبتلای حرمان و محروم از فیض روحانی و فوز وجدانی " الی آخر و در لوح دیگر برای تنبّه تذکر * * * ص ۲۶۲ *** دوستان می فرماید " هو الابهی ای ناظر منظر اکبر حکایت کنند اسکندر رومی جهان گشا بود و کشورستان چون از فتوح ایران و توران و چین و هندوستان طبا رجوع بکوفت و با حشمتی بی پایان توجه بوطن مألوف نمود در شهر روم چراغ عافیت خاموش شد و شش جهت را پرده ظلم فرا گرفت صبح آخرت نمایان شد دانایان بر جنازه او جمع شدند و انجمن ماتم تاسیس نمودند هر کس تعزیت نمود و در مقام تاسف لبی گشود از جمله شخصی از هوشمندان برخاست و در مقابل نعش بایستاد و گفت سبحان الله این شخص گمان می نمود که ملک الملوک است حال ثابت و محقق گشت که عبد مملوک است دیگری گفت سبحان الله دیروز این پادشاه غیور را هفت اقلیم وسعت گنجایش نداشت امروز در شبری از زمین گنجایش یافت باری اگر سلطنت باقیه جوئی در جهان الهی سکندری جو و اگر ملک الملوکی خواهی در ظل فقر و درویشی در سبیل الهی در آی تا ذوالقرنین جهان جاودانی گردی. ع ع "

چنانچه بیوفائی و عدم بقای دنیا محقق است وفای حق جلّ جلاله و بقای عوالم قدس او نیز مبرهن و مسلم است چه بهتر که در عوالم جاودانی برآئیم و باین جهان ناپایدار دل نبندیم تورا زکنگره عرش میزنند صغیرندامت که در این دامگه چه افتاده است.

نطق پنجاه و پنجم

من النَّاسِ مَنْ غَرَّتْهُ الْعُلُومُ وَبَهَا مَنَعَ عَنْ أَسْمَى الْقِيَوْمِ وَإِذَا سَمِعَ صَوْتَ النِّعَالِ عَنِ خَلْفِهِ يَرَى نَفْسَهُ أَكْبَرَ مِنْ نَمْرُودِ قَلَّ أَيْنَ هَوِيَ أَيْهَا الْمَرْدُودِ تَاللَّهِ إِنَّهُ لَفِي اسْفَلِ الْجَحِيمِ قَلَّ يَا مَعْشَرَ الْعُلَمَاءِ أَمَا تَسْمَعُونَ صَرِيرَ قَلَمِي الْأَعْلَى وَأَمَا تَرَوْنَ هَذِهِ الشَّمْسَ الْمَشْرُقَةَ مِنَ الْأَفْقِ الْإِبْهِيِّ إِلَى عَلِيٍّ مَا عَتَقْتُمْ أَصْنَامَ أَهْوَاءِكُمْ دَعَا الْأَوْهَامَ وَتَوَجَّهُوا إِلَى اللَّهِ مَوْلَاكُمْ الْقَدِيمِ.

چند چیزاست که سبب غرور و استکبار می شود یک جاه و منصب است مانند سلطنت و حکومت و امثال آن چنانچه در قرآن می فرماید إِنَّ الْمُلُوكَ إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا وَجَعَلُوا أَعْرَازَ أَهْلِهَا أَذِلَّةً دِيگَر غنا و ثروت است که مایه تکبر و طغیان است چنانچه در قرآن می فرماید كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَّاظٍ إِنَّهُ رَأَى اسْتِغْنَىٰ يَعْنِي إِنْسَانَ چُون خُود رَا مَسْتِغْنَىٰ دِيدِ آغَاظِ طِغْيَانٍ وَسِرْكَشَىٰ مِی نَمَايِد وَجَمَالِ مَبَارَكِ دَر كَلِمَاتِ مَكُونِه مِی فَرْمَايِد "ای مغروران باموال فانیه بدانید که غنا سدیدست محکم میان طالب و مطلوب و عاشق و معشوق هرگز غنی بمقر قرب وارد نشود و من بمدینه رضا و تسلیم در نباید مگر قلیلی الی آخر حسن و جمالست

که موجد کبر و غرور است چنانچه گفته‌اند ناز را روئی بیاید همچو ورد / گردناری گرد
 بدخوئی مگرد / زشت باشد روی نا زیبا و ناز / صعب باشد چشم نابینا و درد / دیگری
 گوید: چو شیرین شهره شد در دلربائی / غرورش کرد دعوی خدائی / بلی خوبان خدای
 عاشقانند / ولی رسم خداوندی ندانند / و جمال قدم رجلّ اسمه الاعظم در لوحی می‌فرماید
 قوله جلّ کبریائه در جمال ظاهر ملاحظه کن که اگر در شخصی يك *** ص ۲۶۴ ***
 تجلی از تجلیات اسم جمیل الهی ظاهر شود افنده و قلوب مجذوب مشاهده گردد لعمرالله
 قوت و قدرت جمال باطن هزار بار از آن بیشتر و اعظم مترطوبی از برای نفسیکه باین مقام
 اعلیٰ فائز شد هر که باعمال حسنه و کلمه طیبه و اخلاق روحانیه عامل و مزین شد او
 صاحب جمال باطن است دیگر چیزی که مایه کبر و غرور است علم است همیشه علوم
 ظاهریه سبب فساد در دین و دنیای خلق گشته و از بد و عالم تاکنون شیاطین که خود را
 بلباس علم مباریند موجد هر گونه فساد در عالم سیاست و دیانت بوده‌اند همین معلم
 ملائکه بود که بسبب غرور از سجده آدم امتناع نمود و مردود شد همین شیاطین بودند که
 فتویٰ بقتل یحیی و مسیح مظلوم دادند همین جهال عالم نما بودند که شب و روز مشورت
 قتل رسول الله می‌نمودند چنانچه صریح قرآنست "وَإِذْ يَمْكُرُ بِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِيُثْبِتُوكَ أَوْ
 يَقْتُلُوكَ أَوْ يُخْرِجُوكَ وَيَمْكُرُونَ وَيَمْكُرُ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ تا آنکه مأمور بهجرت شدند و
 به مدینه هجرت فرمودند همین شیاطین جسم بودند که هفتصد نفر از ایشان نسبت کفر و
 خروج از دین باصل ایمان و سلطان دین حضرت سید الشهداء دادند و فتوای صریح بر لزوم

قتل آن مظلوم نوشتند همین شیاطین مودیه بودند که فتوی بر قتل حضرت اعلی جلّ اسمه
الابهی نوشتند و سینه مطهرش را هدف هزاران گلوله کردند همین * * * ص ۲۶۵ ***
همین فئه باغیه بودند که در کاظمین مجمع آراستند و بر ضد جمال اقدس ابهی برخاستند
و باید دانست که هر یک از مراتب مذکوره از جاه و منصب و غنا و ثروت و حسن و جمال و
علم و کمال اگر در ظل دیانت و موافق رضا الهی باشد بسیار ممدوح و مطلوب و مقبول
است چنانچه در الواح الهیه هر یک مصرّح و منصوص است در یکی از الواح می فرماید
قوله عزّ قوله "مقصود از علما در این مقامات نفوسی بوده که ناس را از شاطی بحر احدیه
منع نموده اند و الا عالم عامل و حکیم عادل بمتابه روحند از برای جسد عالم طوبی از برای
عالمی که تارکش بتاج عدل مزین و هیکلش بطراز انصاف و در سوره مبارکه بیان این آیه
مبارکه نازل قوله تعالی شأنه "فبا طوبی لعالم لن یفتخر علی دونه و یا هبذا لمحسن لن
یستهزء بمن عصی و یستر ما شهد منه لیستر الله علیه جریراته و آئه هو خیر الساترین کونوا یا
قوم ستارا فی الارض و غفارا فی البلاد لیغفرکم الله بفضله ثم اصفحوا لصفح الله عنکم و
یلبسکم برد الجمیل" مضمون آیات مبارکه چنین است ای خوشا بحال آن عالمی که بر
غیر خود افتخار نکند و خوشا بحال آن نیکوکاری که بمعصیت کاری استهزاء ننماید و
عصیانی را که از او دیده بپوشاند تا خدا گناهان او را بپوشاند و اوست بهترین سترکنندگان
ای قوم در عالم ستار باشید و در هر شهر آموزگار باشید تا خدا شما را بفضل خود بیامرزد
پس دارای عفو و بخشش باشید تا خدا شما را ببخشد و بر شما بپوشاند جامه نفس را پس

معلوم شد که میزان رد و قبول * * * * * ص ۲۶۶ *** اشخاص اعراض و اقبال است هر کس در یوم ظهور موفق بایمان و عرفان شد خواه عالم جاهل خواه غنی و خواه فقیر خواه ملوک و خواه مملوک مقبول و مقرب بارگاه کبریاست و اگر از جمال حق اعراض کرد مردود و غیر مقبول است اما درباره علمای سوء الواح لاتعدو لا تحصی در قدح و ذمشان از قلم اعلیٰ نزول یافته در لوحی می فرماید "اَنَا اظهرنا العلوم لعرفان المعلوم فلما ثم الميقات و انى القيوم اعرض عنه كلّ عالم مكار" مضمون بیان مبارک اینست ما ظاهر فرمودیم هر علمی را برای شناسائی حق ولی چون وعده تمام شد و موعود ظاهر هر عالم پر مکرری باعراض قیام نمود در لوح دیگر می فرماید قوله جلّ جلاله "ياحسين اهل ايران خود را موحد می دانستند در یوم ظهور مشرك مشاهده گشتند الا معدودی جزای اعمال کل را از معرفت غنی متعال در مآل محروم نمود عمائم بیضاء و خضراء و تقبیل آیادی اسباب غرور و علّت منع شد يك نفر از علمای معروف در اول امر ببحر قرب تقرب نجست و از کوثر حیوان که از قلم رحمن در کلّ حین جاری و ساری قسمت نبرد جهد نمائید تا حزب الله طرا بتوحید حقیقی فائز شوند غیر الله را معدوم بینند و مفقود شمزند" الی آخر اللوح و در لوح دیگر شرح فساد علماء را بیان می فرمایند از جمله بیانات مبارك اینست قوله جلّ کبریائه "ای عبد حاضر بگو بینم آن رصاصی که حضرت اعلیٰ و مبشر جمال کبریا را شهید نمودند از چه معدن و حقیقت آن چه بود و آن سیوفی که اجساد اولیا را قطعه قطعه * * * * * ص ۲۶۷ *** نمود از چه فلز و از کدام معدن بیرون آمده یا عبد حاضر لدی الوجه در بیانات مظلوم آفاق تفکر

نما که شاید از تفکر تو در اهل ارض این قوه ظاهر شود و کلّ ببصیرت تمام در آنچه واقع شده تفکر نمایند" و هم در این لوح مبارک بعد از عباراتی می فرماید "قوله الا منع الا قدس یا عبد آن حدید و رصاصی که سبب نوحه مقرین و ضجیح مخلصین شد آن کلمات نفوس غافله بوده که سالها در معادن جهل و کذب تربیت یافته و بالاخره از فم علما ظاهر شد و آن جوهر وجود و اولیائی را شهید نمود یا عبد درست تفکر نما اگر ذکر جابلقا و جابلسا و ناحیه مقدسه و وجود قائم باوصاف مذکور نبود وارد نمی شد آنچه وارد شد و دیده نمی شد آنچه قلم و لسان از ذکر آن مضطرب است" و در لوح دیگر می فرماید قوله تعالی "بحر علم می فرماید جمیع آذان از برای این ندا خلق شده و لکن برخی از عمامه های علمای جاهل آنان را از اصغاء منع نموده آنچه در سبیل الهی بر اولیای حق وارد شد از نار انفس این فئه باغیه طاغیه بود ویل لهم ماعملوا سوف یرون مقاماتهم فی اسفل الجحیم" و در لوح دیگر می فرماید قوله عزّ و جلّ "بعضی از علمای جاهل فتوی دادند بر آنچه سکان جنت علیا و فردوس اعلی بنوحه و ندبه مشغول لا ذال فساد و ظلم از این نفوس غافله ظاهر بعضی که از بحر هدایت آشامیده اند بمنزله بصرند از برای هیکل عالم و برخی بمثابه دخان از برای اهل امکان حائل شدند ما بین ابصار و مشاهده انوار جمال * * * ص ۲۶۸ * * * این خورشید تابان را از این افق نورانی تا کی بر بت های هوی و هوس خود نشسته و دل بسته اید بیندازید اوهام را و توجه کنید بسوی خداوندی که مولای قدیر شماست گر چه تکلیف حق

ابلاغ و بیان نصیحت است ولی چه سود که در قلوب قاسیه آنان تاثیری نبخشد چه خوش سروده است مولوی:

مه فشاند نور و سگ عوعو کند هرکسی بر فطرت خود می تند

نطق پنجاه و ششم

قد رجعت الاوقاف المختصة للخيرات الى الله مظهر الايات ليس لاحد ان يتصرف فيها
الا بعد اذن مطلع الوحي و من بعده يرجع الحكم الى الاغصان و من بعدهم الى بيت
العدل ان تحقق امره في البلاد ليصرفوها في البقاع المرتفعة في هذا الامر و فيما امروا به
من لدن مقتدر قدير و الا ترجع الى اهل البهائم الذين لا يتكلمون الا بعد اذنه و لا يحكمون
الا بما حكم الله في هذا اللوح اولئك اولياء النصريين السموات و الارضين ليصرفوها فيما
حدّد في الكتاب من لدن عزيز كريم.

کلمه وقف در لغت بمعنی حبس و متوقف داشتن است و آن عبارت است بر وجه ثبوت و
دوام و در عرف و اصطلاح عبارت از این است که شخصی ملک یا بیوت و عماراتی را
در زمان حیات خود وقف کند که بعد از وفاتش مشبوت و محفوظ بماند تا منافع و عوائد آنرا
*** ص ۲۷۰ *** در اموری که در وقف نامه معین شده صرف نمایند و از خرید و فروش
ممنوع باشد حتی خود واقف را در آن حق دخالت و تغییر و تبدیل نباشد و این عمل در

جمع ملل متداول و معمول است ولی چون ما در اوقاف و ترتیبات ملل متنوعه کما هو مطلع و آگاه نیستیم متعرض ذکر آنها نمیشویم اما در بین امت اسلام اوقاف وقف و قفا ولاد است و آن بدینموال است که شخص مالک ما یملک خود را بر اولاد و سلاله خود وقف می کند که بعد از وفات خویش اولاد و زریه او از منافع و عوائد آن مادام الحیات منتفع شوند ولی حق خرید و فروش آنها ندارند فقط باید اولاد بر اولاد تا هر قدر بگذرد و لو هزارسال باشد از منافع املاک یا اشیاء موقوفه انتفاع یابند و استفاده کنند قسم دیگر از اوقاف اینست که شخصی املاک یا عماراتی را وقف می کند که منافع آن صرف بنا یا تعمیر مدارس یا مساجد یا مقامات متبرکه یا مشاهد مشرفه گردد مثل خانه کعبه یا مراقد مطهره رسول اکرم و در مدینه یا حرم امیرالمومنین در نجف یا روضه حضرت سیدالشهداء و ابوالفضل در کربلا یا روضه کاظمین یا روضه عسکرین در سامره یا روضه حضرت ثامن الائمه در مشهد خراسان یا وقف بر ضیافت و پذیرائی زوار مراقد ائمه و غیر ذلک حتی موقوفات زیادی است که منافع عایدات آن باید گندم یا ارزن خریده شود برای کبوتر حرم یعنی کبوترانی که در مکه یا مدینه یا نجف یا کربلا * * * ص ۲۷۱ * * * یا کاظمین یا سامره یا مشهد هستند از آن گندم یا ارزن ارتزاق کنند قسم دیگر از اوقاف است که عایدات و منافع آن باید صرف اعاشه و اعانه فقرا و ایتام و مساکین و ابناالسبیل یعنی راه گذرها و پیادگان از مسافرین و زوار مشاهد مشرفه بشود قسمی از اوقاف است که منافع آن باید در اطعام فقرا یا تعزیه داران سیدالشهداء روضه خوانی بشود و همچنین قسمی از اوقاف است که منافع آن در اوقات

مخصوصه باید صرف شود مثل ایام شهادت و وفات یا تولّد یکی از پیشوایان دین مثل عاشورا شهادت سیدالشهداء یا اربعین بیستم صفر که در آن روز اسرای اهل بیت برای زیارت قبور شهدا عبورشان بزمین کربلا اتفاق افتاد که آنروز مصادف شده با ورود جابر بن عبدالله انصاری برای زیارت در زمین کربلا پس از چهل روز از شهادت سید الشهداء ورود آن اسیران ستمدیده در آن زمین و ملاقات با جابر که یکی از اجله انصار و اصحاب رسول بوده مصائب و احزان آن مظلومان تجدید شده و همچنین اوقاتی که باید منافع آن صرف اطعام یا سوگواری در بیست و هشتم صفر بشود که شهادت حضرت مجتبی امام حسن وقوع یافت و همچنین اوقافیست که منافان در روز عید قدیر باید مصروف گردد و این عید را شیعیان عید غدیر گویند بمناسبت اینکه اعتقادشان اینست که رسول اکرم در آخرین سفر خود بلکه برای حجّ که آنرا حجة الوداع گویند بغدیر خم رسیدند و آنجا یکی از منازل بین *** ص ۲۷۲ *** مکه و مدینه است آن حضرت با همراهان که گویند عده ایشان هفتاد و چهار هزار نفر بوده منزل کردند و از جهاز شتران منبر ترتیب داد بر منبر برآمده و دو بازوی امیرالمومنین را گرفته و او را بلند نموده تا تمام آن جمعیت ببینند و بکلمه مبارکه من کنت مولاه فهذ اعلی مولاه او را بخلافت بعد از خود منصوب و برقرار فرمود و تا کنون شیعیان آنروز را عید قدیر نامند و از اعیاد دیگر حتی از مولود رسول الله بیشتر اهمیت داده و محترم تر می شمارند و املاک زیادی در هر نقطه و مصارف گوناگون برای این عید وقف کرده اند که صرف اطعام عمومی یا عشرت و شادمانی شود و همچنین برای ایام وفات صدیقه کبری

فاطمه دختر رسول الله املاک زیادی وقف کرده‌اند که صرف سوگواری یا اطعام تعزیه داران بشود و همچنین سایر اعیاد یا ایام سوگواری موقوفاتی مخصوص دارد و قسمی از اوقاف است که منافع آن باید صرف کفن و دفن فقرائی که استطاعت مخارج کفن و دفن اموات خود را ندارند بشود و همچنین موقوفاتی است که منافع آن باید صرف صوت مزار بشود یعنی هر روز کاری در قبرستان مقداری از وقت را در قرائت قرآن مصروف دارد و از این قبیل اوقاف در امت اسلام زیاد است که باید منافع و عایدات در هر موضوعی که واقف تعیین نموده مصروف گردد و صرف آن در غیر مواضع عینه جائز نیست و احدی را حق تغییر و تبدیل مصارف آن نیست مگر مظهر امر * * * ص ۲۷۳ * * * الهی که یفعل ما یشاء و بحکم ما یرید است لهذا حق جلّ جلاله در این آیه مبارکه می‌فرماید "اوقافی که مصارف خیرات عمومی است را جمع بظهور امر است و احدی را حق دخالت نیست مگر بامر و اجازه مظهر امر الهی مادامیکه شمس حقیقت در برج هیکل بشری طالع و ساطع است و بعد از غروب و رافول شمس حقیقت راجع می‌شود بغصن سدره تقدیس که منشعب از اصل قدیم و مبین آیات و مرکز منصوص است و بعد از آن محول بیت العدل اعظم و قبل از تحقق بیت العدل محول بمحافل ملّیه که بدون اجازه حق بامری مبادرت نمی‌جویند و بجز حکم الهی حکمی نمی‌کنند و ایشانند اولیای نصرت در بین آسمان و زمین برای آنکم منافع اوقاف خیریه را آنچه در کتاب الهی محدود و معین شده صرف نمایند و بعد از تحقق بیت العدل حکم سایر موقوفات معین و معلوم خواهد شد چنانچه در ظهور اسلام معابد و

اوقاف مسیحیه و زرتشتیه تبدیل شد مثلاً معابد و کلیساهای مسیحیه تبدیل بمساجد و معابد اسلامی شد و اوقافشان تبدیل بامور خیریه دیگر شد و همچنین آتشکده‌های زرتشتی تبدیل بمساجد و بناهای دیگر شد و موقوفات و گهنبارهای آنان بمصارف دیگر تبدیل شدگ اما در این امر مبارک تا کنون اوقاف خصومی زرتشتیان بحال خود محفوظ و برقرار است بهائیان زرتشتی نژاد در این خصوص از ساحت * * * ص ۲۷۴ * * * قدس حضرت ولیّ امرالله جلّ احسانه سؤال کرده و کسب تکلیف نموده‌اند در جواب می فرماید "باید کما فی السابق رعایت شود" و این عبارت قسمتی از لوحی مبارک است که در جواب سوالات جناب جمشید رستم جمشیدی از کلک گهربار حضرت ولیّ امرالله نزول یافته قوله جلّ شأنه "در خصوص حاضر شدن بهائیان در مجامع روضه خوانی و جشنهای خصوصی زرتشتیان و اسلام سؤال نموده بودید که چگونه است فرمودند "بنویس عدم حضور انساب و اولی ولی نوعی سلوک نمائید که اسباب تکدر و تعرض آنان نگردد" سؤال ثانی در خصوص زرتشتیان بهائی که سابق بر این در منازلشان کهنبار بوده و موقوفات دارند کما فی السابق جاری باشد یا نه فرمودند "ترک عادات و رسومات غیر بهائی از فرائض بهائیان آن سامان است ولی باید رعایت حقوق واقف را بنمایند" مفهوم بیان مبارک معلوم و واضح است که تکلیف بهائیان زرتشتی نژاد باید از عادات و رسومات پارسیان احتراز و اجتناب نمایند و از شرب خمر و اعمال غیر مشروع با زرتشتیان موافقت نکنند اما در اوقاف خیانت نکنند و هر نوعی که واقف قرار داده رعایت نمایند و خیانت در اوقاف را جائز ندانند بدیهیست

در هر چه و هر جا خیانت مذموم است هر رعایت امانت وصحت عمل محبوب است بهمان قدر هم خیانت و نادراستی مقذوح و مذموم است برای تنبیین موضوع را باین بیان مبارک ختم می‌کنیم جمال قدم جلّ اسمه الاعظم در لوحی می‌فرماید * * * ص ۲۷۵ * * * "قوله الأَمْنَعُ أَعْلَىٰ أَهْلِ حَقِّ بَأْمَوَالِ خُودِ بَسْتَكِي وَاعْتَنَّا نَدَارِنْدُ تَا چِه رَسْدِ بَايْنَكِه يَدَ اظْهَرِ خُودِ رَا بَأْمَوَالِ مَلَلِ آخِرْتِ آلُودِه نَمَايْنْدُ مَالِ اَحْدَى حَلَالِ نَبُودِه وَنِيَسْتِ هِرْ نَفْسِي الْيَوْمِ اَزْ كُوثِرِ تَقْدِيَسِ اَشَامِيْدِه وَبَافِقِ وَحِي الْهِي تَوْجِه نَمُودِه ذِيْلِ مَنِيْرَا بَغْبَارِ كَدْرِه خِيَانْتِ نِيَا لَايْدِ نَفْسِي كِه اَزْ اِيْنِ مَقَامِ خَارِجِ اسْتِ ذِكْرِ غَنِي مَتَعَالِ رَا دَامِ اَمَالِ خُودِ نَمُودِه قَلِ اِنْ اَجْتَنَبُوا يَا اِحْبَائِي عَنُهْ وَعَنْ اَمْثَالِهْ" وَدَرْ لُوحِ دِيْگَرِ مِي فَرْمَايْدِ "قَوْلُه تَعَالَى قُلِ الَّذِيْنَ ارْتَكَبُوا الْفَحْشَاءَ وَتَمَسَّكُوا بِالْدِيْنِ اَنْهَمْ لِيْسُوْ مِنْ اَهْلِ الْبِهَاءِ هَمْ عِبَادُ لُوِيْرُوْنَ وَادِيَا مِنْ الذَّهَبِ يَصْرُوْنَ عَنُهْ كَمَرِ السَّحَابِ وَلا يَلْتَفْتُوْنَ اِلَيْهْ اَبْدًا لَّا اَنْهَمْ مَنِي لِيْجِدَنَّ مِنْ قَمِيْصِهِمْ اَهْلَ مَلَاءِ الْاَعْلَى عَرَفَ التَّقْدِيْسَ وَ يَشْهَدُ وَبَذَلِكِ رَبِّكَ وَ مِنْ عِنْدِه عِلْمُ الْكِتَابِ" يَعْنِيْ اَهْلَ بَهَا نَفُوسِي هَسْتَنْدْ كِه اَكْرُودِ خَانِه طَلَا رَا بِه بِيْنْدِ مَانَنْدِ اَبْ اَزْ اَنْ مِيْگَدْرَنْدِ وَ بَا ن تَوْجِه وَ التَّفَاتِي نَمِيْ كَنْنْدِ.

نطق پنجاه و هفتم

لا تجزَعُوا فِي الْمَصَائِبِ وَلا تَفْرَحُوا ابْتِغَاؤِ اَمْرًا بَيْنَ الْاَمْرِيْنَ هُوَ التَّذَكُّرُ فِي تِلْكَ الْحَالَةِ وَ التَّنْبَهُ عَلٰى مَا يَرِدُ عَلَيْكُمْ فِي الْعَاقِبَةِ كَذَلِكَ يَنْبِئُكُمْ الْعَلِيْمُ الْخَبِيْرُ.

شکی نیست که انسان از نزول مصائب و شدائد وارده آزرده و محزون می‌شود و این حزن و اندوه اختیاری نیست بلکه فطری و طبیعی انسان است و حزن و سرور هر دو منبعت از طبیعت و عالم مادی و جسمانی * * * ص ۲۷۶ *** است چه در عالم روحانی حزن و اندودی نیست بلکه مسرت اندر مسرت و راحت اندر راحت است چنانچه حضرت عبدالبهاء جلّ اسمه الاعلی در یکی از خطابه‌های مبارک می‌فرماید "قوله تعالی جمیع بشر همیشه مورد دو احساس هستند یکی احساس سرور و دیگری احساس حزن وقت سرور روح انسان در پرواز است جمیع قوای انسان قوت می‌گیرد و قوه فکریه زیاد می‌شود قوه ادراک شدید می‌گردد قوه فکریه زیاد می‌شود قوه ادراک شدید می‌گردد قوه عقل در جمیع مراتب ترقی می‌نماید و احاطه بحقائق اشیاء می‌کند اما وقتیکه حزن بر انسان مستولی شود مخمود می‌شود جمیع قوی ضعیف می‌گردد ادراک ذهن کم می‌شود تفکر نمی‌ماند تدقیق در حقائق اشیاء نمی‌تواند خواص اشیاء را کشف کند مثل مرده می‌شود این دو احساس شامل عموم بشر است از روح برای انسان حزن حاصل نمی‌شود و از عقل انسان **رحمت** و ملالی رخ نمی‌دهد یعنی قوای روحانیه سبب مشقت و کدورت انسان نمی‌گردد اگر حزن برای انسان حاصل شود از مادیات است" الی آخر بیانیه الاحلی و این واضح است انسان که مدت‌ها با نفوس انس گرفته چه آن نفوس از اقارب و کسان او باشند یا ازدوستان او و **بغته** از دنیا بروند یا از مسافرت بعید مفارقت پیش آید البته محزون و دلخون می‌شود و تحمل این مفارقت برای او بسیار صعب و مشکل است حتی بزرگان دین که صاحب قوه وحی و الهام

بوده‌اند از مفارقت دوستان اظهار حزن و اندوه کرده‌اند حضرت امیرالمومنین * * * ص
 ۲۷۷ * * * چون بر سر قبر فاطمه آمد این شعر را انشاد فرمود لکل اجتماع من خلیلین فرقة و
 کلّ الذی دون الفراق قلیل و ان **انتقادی** فاطمه بعد احمد دلیل علی ان لا یدوم خلیل و
 حضرت مجتبی امام حسن در حال احتضار می‌فرمایند یقولون ان الموت صعب و انما
 مفارقت الاحباب والله اصعبو حضرت سیدالشهداء چون بر سر نعش جوان هیجده ساله
 خود آمد و او را با فرق شکافته و فرق خون دید فرمود یا ولد علی الدنيا بعدک العفا وهمچنین
 چون بر سر نعش ابالفصل آمد فرمود الآن آنکس ظهري و حضرت عبدالبهاء در صود نیر
 آفاق چه حالی داشتند و در صعود طفل عزیز خود حسین **افتد** اظهار حزن فرمودند و حضرت
 ولی امرالله در صعود حضرت عبدالبهاء از الواح مقدسه مقدسه حزن و اندوه ذات مقدسش
 ظاهر و مشهود است و این بمقتضای جنبه بشریست که از مفارقت اظهار حزن می‌فرماید
 و الا همه می‌دانیم که بمقتضای جنبه قدسی نهایت رضا و خشنودی را دارند که از افق
 ادنی صعود می‌فرمایند و در افق اعلی و ملکوت ابهی طلوع می‌نمایند و همچین بندگان
 مومن از آشیان خاک نجات یافنه بعالم پاک می‌شتابند و از این نقطه نظر است که در صعود
 یا شهادت بندگان آستان خود ببازماندگان تسلی می‌دهند و اظهار حزن می‌فرمایند و الا در
 باطن بندگان مومن بجوار رحمت الهی واصل می‌شوند و نهایت سرور و حبور را دارند که
 از خاندان ترابی بجهان الهی منتقل می‌شوند چنانچه کثیری از الواح مقدسه شاهد این معنی
 است از جمله آن الواح * * * ص ۲۷۸ * * * در لوحی می‌فرماید قوله جلّ بیانه "یا عبد

حاضر در مصیبات از قلم اعلی اظهار حزن می شود مقصود از آن اظهار رحمت و شفقت است هر نفسی بمحبه الله فائز شد و صعود نمود او بفرج اکبر فائز قسم بسدره منتهی که در کلّ حین ناطق و شاهد است اگر از فرج یک نفس مستقیمه مرفوعه اهل ارض آگاه شوند بشرطاً لله توجه نمایند تا چه رسد بمقام منتسبین و نفوسیکه ذکرشان از قلم اعلی جاری شده و شهادت داده در باره ایشان برضای خود از ایشان" و در کلمات مکنونه عربی می فرماید "یا بن العماء جعلت لك الموت بشارة كيف تحزن منه و جعلت النور لك ضياء كيف تحتجب عنه یعنی ای پسر عماء مرگ را برای تو بشارت مقرر فرمودیم چگونه محزون می شوی از آن و این نور را برای تو روشنی قرار دادم چگونه پنهان می شوی از آن" و در لوح مرحوم سمندر می فرماید قوله جلّ جلاله "الحمد لله الذي جعل الموت يا باللقاء و سببا لوصاله و علة لحیوة عباده و به اظهار اسرار کتابه و ما كان مخزونا فی علمه" مفهوم چنین است حمد سزاوار خداوندیست که مرگ را دری مقرر فرمود برای دیدار خودش و موجب وصال خودش و بسبب مرگ اظهار فرمود اسرار کتاب خود را و هر چه را که پنهان فرموده است در علم خودش و در لوح دیگر می فرماید قوله عزّ و جلّ "یا ایها الناظر الی الوجه لا تحزن عمّا ورد علیک من قضاء الله ربّ الارباب اشکره علی فضله و عطائه وجوده انا کنامعه فی آخر ایام فی الدنيا و اول * * * ص ۲۷۹ * * * ایامه فی الرفیق الأعلى حین صعوده استقباله الملائكة والروح امرا من لدى الله محی الاموات یالیت حین العروج کان مزینا بنور التوکل علی الله و تفویض الامور الیه راضیا بقدره و قضائه ان قلمی الاعلی اراد ان یسلیک

و یبدل حزنک بالفرح و السرورانه هو مالک السرور" مضمون بیان مبارک این است که
بیکی از عباد خود تسلیت و تعزیت می فرماید که محزون مباش در قضا و قدر الهی و بر
فضل و عطای او شاکر باش ما با او بودیم در روز آخر او در دنیا و اول ورود او در ملکوت
ابهی و در هنگام صعودش ملائکه روح او را بامر الهی استقبال نمودند خوشا حال آنکه
در حین صعود بنور توکل و تفویض مزین باشد و بقضای حق راضی باشد قلم اعلائی من
اراده فرموده که تو را تسلی خاطر دهد و حزن تو را بفرح و سرور تبدیل فرماید و در لوح دیگر
می فرماید "یا امتی اعلمی ان الموت باب من ابواب رحمة ربک به یظهر ما هو المستور عن
الابصار و ما لموت الا صعود الروح من مقامه الادنی الی المقام الاعلی و به ببسطه بساط
النشاط و یظهر حکم الانبساط الامر بید الله مولى العالم و الاسم الاعظم الذی به ارتعدت
فرائض الامم نسئل الله تبارک و تعالی ان یعرف الكل ثمرات الصعود و آثار الخروج من هذا
الدنیا الی الرفیق الاعلی لعمری ان الموقن بعد صعوده یری نفسه فی راحته ابدیة و فراقته
سرمدیة ان الله هو التواب الرحیم و هو الغفور الکریم" مفهوم آیات مبارکه این است که ای
کنیز من مرگ دری است از *** * * * ص ۲۸۰ *** درهای رحمت پروردگار تو بسبب مرگ
آنچه از دیده ها پنهان است آشکار می شود و نیست موت مگر پرواز روح از مقام پستی به
مقام بلند و بسبب مرگ بساط شادمانی گسترده می شود و حکم فرح و انبساط ظاهر می گردد
امر در دست خدائی است که مولای عالم است از خدا خواهیم که ثمرات و فوائد صعود
را به بندگان خود معرفی فرماید و آثار خروج از این عالم را بملکوت ابهی آشکار فرماید

قسم بذات خودم مومن موقن بعد از صود از این عالم خود را در راحت ابدی و آسایش
سرمدی می بیند البته اوست توبه پذیر مهربان و اوست آمرزنده صاحب کرم و در لوح دیگر
برای تسلیت خاطریکی از اماءالرحمن می فرماید قوله تعالی شأنه محزون مباش دنیا فانی
است عنقریب جمیع دوستان از بحر وصال می آشامند و بلقای دوستان خود که صعود
نموده اند فائز می شوند پس در اینصورت جزع و فرع در مصائب ممدوح نیست اینست که
در این آیه مبارکه برای تذکر و نصیحت به بندگان خود می فرماید در مصائب نباید بی تابی
و بی بقراری کنید نه فرح و شادمانی نمائید بلکه در میان این دو حالت حدّ اعتدال را
اختیار کنید و این تذکر و پند گرفتن است در آن حالت و آگاهی بر آنچه در عاقبت بر همه
شما وارد می شود چه این راهیست که عموم بشر بایستی پیمایند ادیبی مناسب این مقام
گفته: همه مسافر و این بوالعجب کسی بینم * * * ص ۲۸۱ * * * بر آنکه پیش بمنزل
رسیده می گیرند دیگری گفته:

یکدو روزی پیش و پس شد ورنه در دور سپهر / برسکندر نیز بگذشت آنچه بردار گذشت
و این ناگفته نماند که بعضی از طوائف در فوت اموات خودشان و تشییع جنازه امواتشان
ساز می نوازند و اظهار فرّ و سرور می کنند و اعراب در فوت اشخاص زنان نوحه گرا کرایه و
اجیر می کنند و صورت میخراشند و گریبان و جامه خود را می درند لذا حق جلّ جلاله برای
هدایت و تنبّه عباد می فرماید این دو حرکت هر دو مذموم است نه فرح و شادمانی و نه جزع
و بیقراری بلکه آنچه محبوب و مطلوب است حال تذکر و تنبّه است چه برای هر امری نه

افراط خوبست و نه تفریط بلکه محبوب و ممدوح حدّ اعتدال است که بین افراط و تفریط است و آن تفکر در عاقبت و تمسک بحبل صبر و اصطبار و رضا بقضای الهی است چه بصریح قرآن و بیان جمال قدم جلّ اسمه الاعظم است که می فرماید اِنَّمَّا يُوفِّى الصّٰبِرُوْنَ اَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ یعنی خدا اجر صابرين را بی حساب می دهد و این موضوع را نیز باین بیان مبارک خاتمه می دهیم قوله عزّ بیهانه قد انزل الرحمن فی الفرقان قوله تعالى يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصّٰبِرِينَ " صبر را مقدم بر صلوة ذکر فرموده .

نطق پنجاه و هشتم

لا تحلقوا رؤوسكم قد زينها الله بالشعرو في ذلك آيات لمن ينظر الى مقتضيات الطبيعة من لدن مالک البرية انه لهو العزيز الحكيم ولا ينبغي ان يتجاوز عن حدّ الآذان هذا ما حکم به مولى العالمين .

این بسی واضح است که تغییر و تبدل از لوازم ذاتیه عالم امکان است و عدم تغییر و تبدل از خصائص ذات خداوند رحمن فقط تنها ذات مقدس اوست که از تغییر و تبدل و تحویل و تنزیل و ترفیع و هر چه بتصور و ادراک آید مقدس و منزّه است و ما سوای او هر چه در حیز امکان است در معرض تغییر و تبدل بوده و خواهد بود و چون کائنات موجوده را حال

بريك منوال نیست و در معرض در تغییر و تبدیل است مقتضیات زمان نیز فرق و تفاوت می‌کند چه محسوس و مشهود می‌بینیم که آن بآن اوضاع و حالات و عادات در تغییر و تبدل است و چنانچه در اوضاع مادی نظر به اقتضای زمان تغییر پیدا شود و رسومات زندگی تبدیل یابد در اوضاع روحانی نیز بقانون الظاهر عنوان الباطن بر حسب اقتضای زمان باید تغییر و تبدل واقع شود چه بصریح بیان جمال مبارك جل کبریائی در کتاب مستطاب ایقان "اگر در هر ظهوری تغییر و تبدل واقع نشود ظهور بی نتیجه می‌ماند بلی چیزی که هست احکام هر شریعتی بدو قسم منقسم است یکی احکامی که تعلق بعالم اخلاقی دارد این احکام لن یتغیرو لن یتبدل است هرگز تغییر نمی‌کند و آن از اصول است مثلاً هیچ پیغمبری *** ص ۲۸۳ *** نگفته و نخواهد که که صدق مذموم و کذب ممدوح است امانت مردود و خیانت مقبولست و دیگر احکام فرعیه است که تعلق بمعاملات دارد این احکام بر حسب اقتضای زمان تغییر می‌کند مثلاً در تورات می‌بینیم حرمت بسیاری از چیزها منصوص است و در شریعت حضرت مسیح مباح است و همچنین در شریعت حضرت مسیح بسیاری از چیزها ممنوع است و در شریعت اسلام مقبول از آنجمله در ازدواج و طلاق قبل از ظهور حضرت کلیم خواهر و برادر که ازدو مادر و یا پدر بودند با هم وصلت می‌نمودند این حکم در شریعت حضرت کلیم ممنوع شد ولی ازدواج دختر خواهر در دیانت کلیم جائز بود لکن در شریعت مسیح نمی‌شد که بکلی نکاح اقارب را جائز نمی‌دانند و همچنین امر طلاق در تورات ممدوح بود و در انجیل ممنوع گشت بحدی که

می‌فرماید اگر کسی بغیر علت زنا زوجه‌اش را طلاق دهد زناکار است و در شریعت اسلام دوباره تعدد زوجات و نکاح اقارب از قبیل دختر عمو و خاله و دائی و همچنین طلاق ممدوح معمول شد و همچنین در تورات بسیاری از حیوانات را نجس و حرام فرموده مانند سگ و خون و شتر و گریه و امثال ذلك و در انجیل ذکری از آنها نشده لهذا پاك و خوردن آنها را حلال می‌دانند و باز در قرآن نجاست و حرمت بعضی از آنها نازل گشته و مسلمانان نهایت اجتناب را از آنها لازم می‌دانند مثلاً اگر خواه دهان را بظرفی بیالاید باید آنرا هفت مرتبه بخاك بمالند و بعد هفت مرتبه با آب بشویند و تطهیر نمایند از این قبیل احکام فرعیه که برحسب * * * ص ۲۸۴ * * * اقتضای زمان و مکان تغییر و تبدیل یافته بسیار است از آنجمله در شریعت حضرت کلیم و حضرت خاتم الانبیاء مقاتله و جهاد با کفار حکم محکم تورات و قرآن بود و در شریعت حضرت مسیح اکیداً ممنوع و منسوخ گشت چنانچه در سفر اعداد تورات مصرّح و منصوص است که حضرت کلیم دوازده هزار از بنی اسرائیل را انتخاب فرمود و ایشان را بجنگ با **مدیانیان** مأمور فرمود و دستور داد که دختران باکره بر احدی از صغیر و کبیر و اناث و ذکور ابقاء نکنند و آنان تمام اهالی شهر را طعمه شمشیر نمودند و دوازده هزار دختر باکره را زنده اسیر کردند و با سایر اموال آوردند و حضرت کلیم آن دختران را در میان بنی اسرائیل تقسیم نمود و بعد از کلیم حضرت یوشع که وصی آن حضرت بود امر فرمود که شهر اریحا را آتش زدند و تمام سکنه شهر را از انسان و حیوان و تمام اشیاء طعمه آتش نمودند و در شریعت اسلام نیز چنین معمول بود حتی بصیرین قرآن

هرکس در ظل اسلام وارد می‌شد از دوستی و معاشرت پدر و مادر خود ممنوع می‌شد چه رسد بدیگران چنانچه صریح قرآنست در سوره توبه می‌فرماید "يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا آبَاءَكُمْ وَإِخْوَانَكُمْ أَوْلِيَاءَ إِنِ اسْتَحَبُّوا الْكُفْرَ عَلَى الْإِيمَانِ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَاُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ" یعنی ای مومنین پدران و برادران خود را بدوستی اختیار نکنید اگر کمر را دوست‌تر از ایمان داشته باشند و هرکس از شما که ایشان را دوست *** ص ۲۸۵ *** بدارد ظالم است و در لزوم مقابله با کفار آیات متعدده در قرآن نازل از آن جمله در سوره محمد می‌فرماید فَإِذَا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا فَضَرْبَ الرِّقَابِ یعنی هر جا کفار را ملاقات کردید گردن ایشان را بزنید و با وجود آنکه اهل کتاب موحد بودند می‌فرماید اگر قبول جزیه نکنند با ایشان مقابله کنید در سوره توبه است "قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَلَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَتَّى يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَنْ يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ باری مقصود اینست که هر زمان اقتضائی دارد و رعایت مقتضیات زمان لازم است حضرت عبدالبهاء در الواح و خطابات متعدده این موضوع را مشروحاً بیان فرموده است از آنجمله در این خطابه مبارکه در معبد بزرگ یهودیان شهر سانفرانسیسکو امریکا قوله تعالی "هر دینی منقسم بدو قسم است قسمی بعالم اخلاق تعلق دارد آن علویت عالم انسانی و ترقیات بشر و معرفت الله است و کشف حقائق اشیاء این امر معنویست و اصل اساس الهی ابدأً تغییر نمی‌کند این اساس جمیع ادیانست لهذا اساس ادیان الهی یکیست قسم ثانی تعلق بمعاملات دارد آن فرع است باقتضای زمان تغییر می‌کند در زمان

نوح مقتضی بود انسان حیوانات بحریه را بخورد در زمان ابراهیم مقتضی چنان بود که انسان خواهر مادری خود را بگیرد مثل سارا که خواهر حضرت ابراهیم بود در زمان آدم چنان مقتضی بود که انسان خواهر خود را بگیرد چنانکه هابیل و قابیل * * * ص ۲۸۶ * * * نمودند لکن در تورات حرام است حضرت موسی در بیابان بود برای مجرمین چون محبس نبود اسباب نبود باقتضای آن وقت فرمود اگر کسی چشم کسی را کور کند او را کور نمائید اگر دندانیش بشکند دندانش را بشکنید آیا حال ممکن است ده حکم قتل در تورات موجود که هیچ یک حالا ممکن نیست جاری شود در یک مسئله قتل قاتل حالا جمیع عقلا در بحثند که قاتل را نباسید کشت آن احکام همه حق است لکن باقتضای زمان آنوقت برای یک دالر دست دزد بریده می شد آیا حالا ممکن است برای هزار دلار دست بریده شود پس اینگونه احکام در هر دوری تغییر می کند و فرع است اما اساس ادیان که تعلق اخلاق روحانیات دارد تغییر نمی کند و آن اساس یکی است تعدد و تبدل ندارد همان اساس را حضرت مسیح تاسیس کرد همان اساس را حضرت محمد ترویج فرمود جمیع انبیا الهی به حقیقت دعوت نمودند مقصود کلّ یکی است و آن ترقی و عزّت عالم انسانی و مدنیّت آسمانی است الی آخر بیانۀ عزّ بیانه و چون نظر بمقتضیات زمان کنیم می بینیم امروز اقتضاء ندارد که سر را بتراشند چه زینت سر انسان بموست و اگر سرب می مو مطلوب بود سر انسان در اصل خلقت مانند بدنش بدون مو خلق می شد با اینکه بصریح اخبار مبرهن شد که انبیای عظام و بزرگان دین عموماً گیسوان بلند داشتند و همانا * * *

ص ۲۸۷ *** تراشیدن بدعتی است که در اسلام معمول شد" لهذا حضرت بهاءالله عزّ اسمه در این آیه مبارکه می فرماید "سرهای خود را نتراشید خداوند سرها را به مومنین داشته در این نشانه‌هاست از برای کسی که به مقتنیات طبیعت ناظر است سزاوار نیست که موی سر از حدّ گوش تجاوز کند" اینست حکم مولای عالمیان و چون مقتضیات زمان پیوسته در تغییر و تبدیل است لذا حضرت بهاءالله فروعات جزئیّه را به بیت‌العدل عمومی محول فرموده و حق تشریح برجال بیت‌العدل داده که بر حسب اقتضای زمان فروعات غیر مندوحه در کتاب مستطاب اقدس را که تعلق بمعاملات بشری دارد به هر نوعی که صلاح دانند چنانچه در الواح الهیّه مسیح و منصوص گشته و حضرت عبدالبهاء در بسیاری از الواح مشروحاً بیان فرموده که قسمتی از آن الواح را در اوراق سابقه بمناسبتی بیان کردیم و این موضوع را در این مقام بقسمتی دیگر از بیانات مبارکه مرکز میثاق روح العالمین لرمسه الاطهر فدا بیابان می‌رسانیم در الواح مبارکه وصایا می‌فرماید قوله عزّ بیانه "اما بیت‌عدل الذی جعله الله مصدر کلّ خیر و مصوناً من کلّ خطاء باید با انتخاب عمومی یعنی نفوس مومنه تشکیل شود و اعضاء باید مظاهر تقوی الهی و مطالع علم و دانائی و ثابت بردین الهی و خیر خواه جمیع نوع انسانی باشند و مقصد بیت‌عدل عمومی است یعنی در جمیع بلاد بیت‌عدل خصوصی تشکیل شود و آن بیوت‌عدل عمومی انتخاب نماید این مجمع

*** ص ۲۸۸ *** مرجع کلّ امور است و موسم قوانین و احکامی که در نصوص الهی موجود نه و جمیع مسائل مشکله در این محل حل کردند و ولی امرالله رئیس مقدس این

مجلس و عضو اعظم ممتاز لا ینعزل و اگر در اجتماعات بالذات حاضر شود نایب و وکیلی تعیین فرماید و اگر چنانچه عضوی از اعضاء گناهی ارتکاب نماید که در حق عموم ضرری حاصل شود ولی امرالله صلاحیت اخراج او دارد بعد ملت شخص دیگر انتخاب بنماید این بیت عدل مصدر تشریح است و حکومت قوه تنفیذ تشریح باید مؤید تنقید کردند و تنفیذ باید مظهر و معین تشریح شود تا از ارتباط والتبار این دو قوت بنیان عدل و انصاف متین ورزین گردد الی آخر بیانہ جلّ بیانہ وعظم تبیانہ .

نطق پنجاه و نه

قد كتب على السارق النفي و الحبس و في الثالث فاجعلوا في جبينه علامة يعرف بها لئلا تقبله مدن الله و دياره اياكم ان تأخذكم الرأفة في دين الله اعملوا ما امرتم به من لدن مشفق رحيم انا ربناكم بسياط الحكمة و الاحكام حفظاً لانفسكم و ارتفاعاً لمقاماتكم كما يرّبي الاباء ابنائهم لعمري لو تعرفون ما اردناه لكم من اوامرنا المقدسة لتفدون ارواحكم لهذا الامر المقدس العزيز المنيع .

هر نفسی که بصر و بصیرتش بنور ایمان منور شده و قلب از تأییدات * * * ص ۲۸۹ ***
متتابة البا اطمینان یافته یقین و اذعان می نماید که هر یک از مظاهر مقدسه بر حسب مقتضیک عصریه هر حکمی صدور یافته منبعث از عالم وحی و تنزیل از پروردگار جلیل

بوده‌اند نه از خواهش نفس و هوی چنانچه صریح قرآن **باصرح** بیان ناطق است "و ما ينطق عن الهوى ان هو الاوحى يوحى عليه شديد القوى" یعنی رسول خدا روی هوی سخن نمی‌گوید بلکه سخنهای او نیست مگر آنچه باو وحی شده و قوای شدید و وحی با و آموخته است و چنانکه پدر مهربان هر نوعی که با فرزندان خود سلوک و رفتار نماید جز تربیت اولاد بفضائل و کمالات انسانی مقصدی دیگر در نظر ندارد و اگر احیاناً تشدد و تعرضی نسبت اولاد خود اظهار دارد مقصود و منظورش تنبیه و تادیب است نه زجر و تعذیب از راه بغض و عداوت و بد خواهی همچین حق متعال نسبت به بندگان خود بمنزله پدر مهربان است چنانچه این مضمون در الواح الهیه بسیار است از آنجمله در این لوح مبارک شاهد این مقال واضح و روشن "هو الله ای امة الله ایام الله است، پدر مهربان در ملکوت بیان ابناء خود و بنات خود را ذکر می‌نماید و این ذکر همان سلسبیل و تسنیم و شراب طهور و لبن مصفی و ماء غیر آسن و خمر حقیقی و نهر زنجبیل و ماء حیوانست که در کتب **وزیر** و صحف و الواح الهی مذکور و مسطور است "ای کنیز الهی این حقیقی بروح و ریحان در قطب امکان دوستان را ذکر *** ص ۲۹۰ *** و بحق دعوت می‌کند قسم بآفتاب مشرق توحید که جمیع الطاف آباء و شفقت امهات و عطوفت اخوان و مرحمت اخوات در جنت رحمت و عنایت او و مکرمت او بمثابه قطره است در مقابل دریا و یا ذره است نسبت بخورشید" الی آخر اللوح همچون بصریح بیان الهی عنایت و شفقت نسبت بعباد خود واضح شد عرض می‌شود که حسن جلّ جلاله برای مرتکبی شرارت و جنایات و خلاف مجازات

و حدودی مقرر فرموده و این جزا و حد نه آنرا عداوت و بغض است بلکه بصرف فضل و رحمت و عنایت است که هم سبب تادیب و تنبه جانی و هم جامعه بشر از فساد محفوظ ماند چنانچه در قرآن می فرماید وَفِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ چه صریح بیان مبارک است که می فرماید قوله تعالی "خیمه نظم عالم بدو ستون برپا مجازات و مکافات" لذا در این آیه مبارکه می فرماید "در دیوان الهی برای مجازات سارق ثبت شده است تبعید و حبس و در دفعه سوم نشانه‌ئی در پیشانی او بگذارند تا بآن معروف گردد که در هیچ شهر و دیاری او را راه ندهند مبادا در دین الهی عاطفه شما را مانع اجرای امر الهی شود عمل کنید آنچه از جانب خدای مشفق مهربان مامورید ما شما را بتازیانه حکمت و احکام تربیت فرمودیم محض حفظ نفوس شما و بلندی مقامهای شما چنانکه پدران پسران خود را تربیت می کنند قسم بذات خودم اگر می دانستید آنچه را که ما اراده کرده ایم برای شما از اوامر مقدسه * * * ص ۲۹۱ * * * خودمان در آینه فدا میکردید جانهای خودتان را برای این امر مقدس عزیز منبع" گرچه از ظاهر این آیه مبارکه حدی دیگر از برای دزدی مفهوم نمی شود لکن از جواب و سؤال معلوم می شود که این علامت را که امر فرموده است در جبین دزد بگذارند مجازات قانونی است و بجهت معروفیت دزد است بدزدی که مردم او را بشناسند و او را در هیچ نقطه‌ئی نپذیرند و تعیین حدّ سرقت محول بیت العدل اعظم است چنانچه حضرت زین المقرین از حدّ سرقت سؤال نموده و جواب از لسان عظمت نزول یافته و عبارت سؤال و جواب این است سؤال از حدّ زنا و لواط و سارق و مقادیر آن جواب تعیین

مقادیر حدّ بیت‌العدل راجع است در اوراق سابقه قسمتی از بیانات مرکز میثاق در باب بیت‌العدل تحریر شد در این مقام نیز بقسمتی از لوح جمال مبارك جلّ شأنه این ورقه را مزین میدارم در لوح بشارات می‌فرماید قول عزّاسمه امور ملّت معلق برجال بیت عدل؟؟ ایشانند امناء الله بین عباده و مطالع الامر فی بلاده یا حزب الله مربی عالم عدل است چه که دارای دورکن است مجازات و مکافات و این دورکن دو چشمه‌اند از برای حیات اهل عالم چونکه هر روز را امری و درحینی را حکمی مقتضی لذا امور بوزای بیت عدل راجع تا آنچه را مصلحت وقت دانند معمول دارند نفوسیکه لوجه الله * * * ص ۲۹۲ *** بر خدمت امر قیام نمایند ایشان ملهمند بالهامات غیبی الهی برکل اطاعت لازم امور سیاسیة کلّ راجع است بیت‌العدل و عبادات بما انزله الله فی الكتاب یا اهل بها شما مشارق محبت و مطالع عنایت الهی بوده و هستید لسانرا بسب و لعن احدی میآلائید و چشم از آنچه لایق نیست حفظ نمائید آنچه دارائید بنمائید اگر مقبول افتاد مقصود حاصل و الا تعرض باطل ذروه بنفسه مقبلین الی الله المهیمن القیوم سبب حزن مشوید تا چه رسد بفساد و نزاع امید هست در ظل سدره عنایت الهی تربیت شوید و بما اراده الله عامل گردید همه اوراق یکشجرید و قطره‌های يك بحر" الی آخر باری این است مجازات سارقین اموال مردم در جامعه بشری آیا چگونه خواهد بود جزای سارقین معنوی در امر الهی و واضح است که فساد سارقین و خائنین دینی بمراتب بیشتر است از فساد سارقین اموال و زخارف که حفظ مال و منال از سارقین اموال چندان صعب و دشوار نیست اما حفظ ایمان از دزدان

معنوی و شیاطین آدم صورت دیو سیرت بسیار مشکل است الا من حفظ الله بفضله و رحمته از این لحاظ است که قلم اعلی و مرکز میثاق و ولی امر الله در الواح لاتعد ولا تحصی تأکید فرموده اند باید نهایت مواظبت را در حفظ گوهر گرانبهای ایمان نمود تا از دستبرد این دزدان شریر محفوظ بماند از جمله * * * ص ۲۹۳ * * * الواح الهیه که بندگان را بصرف فضل و عنایت امر بمحافظت از سارقین و خائنین می فرماید "این لوح امنع اقدس است که قسمتی او آنرا زینت بخش این اوراق می کنیم بنام دوست یگانه حمد مقدس از ذکر کائنات و وصف ممکنات منزل آیاتی را ریق و سزاست که بکلمه ئی از کلمات خود علم لا تری فی خلق الرحمن من تفاوت را مرتفع نمود تا جمیع بر عدالت حق جلّ جلاله و عظم کبریائه شهادت دهند و همچنین گواهی دهند بر اینکه او تعالی **شانده** از برای خود معینی و دوستی و شرب و شریک و شبه آن اخذ ننموده جمیع را در یک مقام جمع نموده و بیک کلمه ندا فرمود و بعد بکلمه آخری تفصیل کبری ظاهر و میزان منصوب و صراط ممدود گشت و اضطراب و زلازل قبائل آرض را اخذ نمود سماء موهوم منفطر و ارض ظنون منشق عویل جاهلین مرتفع و ضوضاء غافلین بلند گشت طوبی لقوی ما اضعفه العویل و توجه الی الله العزیز الجمیل الحمد لله شما باین عنایت کبری فائز شدید حال باید او را باسم حق حفظ نمائید چه که سارقین و خائنین بسیارند" الی آخر اللوح و لوح دیگر که درج آن در این مقام بسیار مفید و مناسب می باشد اینست "بنام خداوند مهربان دریای عنایت موج و آفتاب گرم مشرق و لائح اکثری از خلق ندیدند و ادراک ننمودند **صائح** موعود ما بین

ارض و سماء ندا می‌کند و ضبحة میزند معذک عباد باصغاء آن فازنه الا من شاء الله ***

ص ۲۹۴ *** رمد اوهام چشم را از مشاهده منع نموده و پنبه‌های ظنون گوش را از اصغاء باز داشته ای امة الله این فضل تورا بس که علمای ایران که خود را در سالهای عدیده و قرنهای متوالیه اعلی و اعظم و اتقی و اشرف وافقه می‌دانستند بعرفان آفتاب ظهور فائز نگشتند و تو بآن فائز کشتی این فضل بزرگ را بشناس و باسم الهی از دزدان و سارقان حفظش نما بسا از اعمال طیبه طاهره که بنار عصیان معدوم گشت و بسا وجوه منیره که از دخان نافرمانی تیره گشت تمسکی بحبل عنایة ربک وتشبثی بذیل اسمہ الکریم" و حضرت عبدالبهاء نیز در بسیاری از الواح احباء را متذکر داشته از آن جمله لوح مبارکی که چندی قبل از صعود خود بملکوت ابهی به افتخار احبای شرق و غرب نازل فرموده و همچنین لوحی که دو هفته پیش از صعود بافتخار احبای آمریکا نازل فرموده احباء باید این دو لوح مبارک را بسیار مطالعه کنند و مضامین آنرا نصب العین خود فرمایند تا از شر دزدان و شیاطین انسی محفوظ مانند در لوح شرق و غرب می‌فرماید قوله تعالی "ماران بسیار نرم و پرمدارا و در نهایت وسوسه و دسیسه و حيله و خداع، بیدار باشید هوشیار باشید المومن فطین و زکی و المومن قوی و متین دقت نمائید اتقوا من فراسة المومن انه ينظر بنورا لله مبادا کسی رخنه ئی کند * * * ص ۲۹۵ *** و فتنه ئی اندازد حصن حصین را سپاه رشید باشید و قصر مشهد را لشکر شجیع" و در آخر لوح می‌فرماید قوله الاحلی "بظاهر اغنامند و در باطن گرگ درنده بزبان شیرین و بدل سم قاتل ای یاران امرالله را محافظت نماید بحلاوت لسان گول

مخورید ملاحظه کنید که مقصد هر نفس چیست و مروج چه فکر است فوراً آگاه شوید و بیدار گردید و احتراز نمائید ولی ابدأً تعرض ننمائید و نکته مگیرید و بمذمت نپردازید او را بخدا واگذارید و علیکم البهاء الابهی."

نطق شصتم

من اراد ان يستعمل اوانى الذهب و الفضة لا بأس عليه اياكم ان تنغمس اياكم فى الصحاف و الصحاح خذوا ما يكون اقرب الى اللطافة انه اراد ان يراكم على اداب اهل الرضوان فى ملكوته الممتنع المنيع تمسكوا باللطافة فى كل الاحوال لئلا تقع العيون على ما تكرهه انفسكم و اهل الفردوس و الذى تجاوز عنها يحبط عمله فى الحين و ان كان له عذرىعف الله عنه انه لهو العزيز الكريم .

بر ارباب دين و اصحاب يقين مسلم و مبرهن است که انسان خلاصه کائنات و اشرف مخلوقات است و آنچه در عالم وجود ایجاد شده برای انسان خلق شده و انسان برای عرفان *** ص ۲۹۶ *** و عبادت حق ایجاد شده و این مطلب بصریح جمیع کتب سماویه مسلم و ثابت است در قرآن مجید است خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ پس اگر انسان موفق به عرفان و ایمان شد بثمره وجود خود فائز شده و بجنّت خود وارد گشته پس اگر انسان مومن بر سریر عقیان در صدر امکان جالس شود

سزاوار است و اگر از ثمره وجود که عرفان حضرت معبود است محروم شد در حکم معدوم است و از اموات محسوب چنانچه در کتب آسمانی بر نفوس غیر مومنه حکم موت نازل شده در انجیل می فرماید مرده‌ها را بگذار مرده‌ها دفن کنند و در قرآن می فرماید "أَمْوَاتٌ بَلْ أَحْيَاءٌ وَلَكِنْ لَا تَشْعُرُونَ هَمَّجِنِ أَوْ مَن كَانَ مَيِّتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا" یعنی آیا کسی که مرده بود پس او را زنده کردیم و برای او نوری مقرر داشتیم که با آن نور در بین مردم راه می رود مثل او مانند کسیست که غرق ظلمت است و نمی تواند از ظلمت خارج شود و این آیه مبارکه بعد از ایمان حمزه نزول یافت و حضرت امیرالمومنین در دیوان مبارک می فرماید و فی الجهل قبل الموت موت لاهله و ابد انهم قبل القبور قبور و امرأ لم يحيى بالعلم ميّت و ليس له قبل النشور نشور" یعنی در جهالت و نادانی قبل از موت ظاهری موت است و بدنهای جهال برای آنان قبراست و حضرت اعلى جلّ اسمه الابهي در بیان فارسی در معنی سؤال ملائکه در قبر *** ص ۲۹۷ *** می فرماید قوله تعالى الباب العاشر في بيان سؤال الملائكة في القبر ملخص این باب آنکه مومنین بمن يظهره الله از مردم سؤال می کنند که آیا دین شما بچه چیز ثابت است جواب می گویند بحجت بیان و اگر آنروز مومن هستند بآیات الله جواب ملائکه را بحجتی که خداوند از قبل نازل فرموده و تعلیم ایشان نموده می دهند و الا حجة- الله برایشان بالغ می شود و چون ایمان نیاورده کلمه نعمت در حق ایشان ثابت می گردد إلى آخر و بهمین مضمون در بیان عربی نزول یافته قوله تعالى "لثامن قد فرضت الموت على

كلّ شيءٍ عند ظهورى عن دون حبى و ما ابد من امرى فان ذلك ما ينفعكم و يخرجكم من النار الى النور ذلك الافق الا انتم تدركون ذلك موت فى الحيوۃ ان انت كلتيهما فى الحيوۃ لتندركون" و حضرت بهاء الله جلت عظمته مى فرمايد قوله جلّ اسمه "انا انزلنا من سماء الفضل العنايه والاحسان ان الذين فازوا بها اولئك من اهل البهاء لدى الغنى المتعال والذين اعرضوا اولئك من اخسر الناس ورقم اسماء وهم من الاموات طوبى لظمان شرب رحيق الحيوان فى ايام الرحمن و ويل لمن اعرضوا كان محروما من هذا لفيض الذى احاطا لامكان" مفهوم قريب باين مضمون است ما نازل كرديم از آسمان فضل و عنايت و احسان را كسانيكه بآن فائز شدند آنانند از اهل بها و كسانيكه اعراض كردند ايشانند **از بدترين عباد**

و اسماء آنها در؟؟

*** ص ۲۹۸ *** از بهترين عباد نزد خداوند متعال و اسمهاى ايشان از اموات نوشته شده است خوشا بحال تشنه‌ئى كه در ايام الهى آب زندگاني را نوشيد و واى بر كسيكه محروم شد از اين فيض كه عالم را فرا گرفته از اين بيانات واضحه معلوم شد كه اطلاق حيات بر مومن و اطلاق موت بر كافر مى شود پس هر چه ايجاد شده در رتبه اوليه مخصوص مومن است و مرده‌هاى متحرك بالتبع مرزوق مى گردند از اين جهت است كه در الواح الهى تصريح شده است هر چه در تملك مومن وارد شد بجنّت خود وارد شده و آنچه در ملكيت غير مومن است در جحيم است و بخدا پناه مى برد حتى جماد چنانچه اين بيان مبارك در اين لوح اقدس اشاره بهمين مطلب است قوله جلت عظمته "اي جواد مقصود از

اشجار هیاکل انسانی اثمار معرفتم بوده و اگر شجری باین فضل مفتخر نشود حکم شجره یابسه بستانیه دارد که لایق قطع و احتراق بوده و خواهد بود و ای کاش که برای ترتیب خوان محبوب مشتعل می شد و شاید بمحل طبخ مشرکین برده شود بما اکتسبت ایداه فنعود بالله من ذلک چون معلوم شد که هر چه خلق شده برای مومنین خلق شده " در این آیه مبارکه می فرماید " هر کس بخوهد ظروف طلا و نقره استعمال کند یاسی براو نیست مبادا فرورود دستهای شما در کاسه ها و قدح ها اختیار کنید هر چه را بلطافت نزدیکتر است خدا میخوهد ببیند شما را بر سجیه و آداب اهل بهشت * * * ص ۲۹۹ *** در ملکوت رفیع خودش تمسک جوئید بلطافت در جمیع احوال برای آنکه واقع نشود چشمها بر آنچه کراهت دارد از نفوس خود شما و اهل بهشت کسیکه از این حکم تجاوز کند عمل او فوراً باطل می شود مگر آنکه معذور بعدری باشد خدا از او عفو می کند البته او صاحب عزت و بخش است و اگر کسی بر ما بهائیان اعتراض کند که تصریح بر جواز استعمال ظروف طلا و نقره در این آیه چه لزومی داشت زیرا هر کس توانائی و ثروت دارد خودش ترتیب ظروف طلا و نقره برای خود می دهد دیگر تحصیل اجازه از مصدر وحی الهی برای چه جواب گوئیم در شریعت اسلام استعمال ظروف طلا و نقره حرام بود و مسلمین عموماً از غنی و فقیر از استعمال ظروف طلا و نقره ممنوع بودند و ما نمی دانیم در زمان خاتم الانبیاء چه اقتضائی داشته که آنحضرت منع از استعمال فرموده است از این جهت این آیه مبارکه از یراعه حضرت اعلی روح ما سواه فداء و قلم اعلی نازل گشته چه در این عصر مجید ثروت

اهل عالم زیاد شده طلا و نقره زیاد و فراوان گشته و علل منع از استعمال مرتفع گردیده و هر روز در نقطه‌ئی از نقاط عالم معدنی تازه از طلا و نقره کشف می‌شود و قبل از این ظهور اعظم بقسمی استعمال ظرف طلا و نقره ممنوع و منفور بود که حتی قاشق چای خوری را مشبک می‌ساختند و اگر احیاناً در مجلسی قاشق چای خوری بدون سوراخ بود متره‌دین و عالم نماها از آن احتراز می‌کردند استکان چای را با *** ص ۳۰۰ *** چوب بهم می‌زدند نگارنده کراراً به چشم خود دیده‌ام و این که در این اوان استعمال ظروف طلا و نقره شیوعی تمام یافته اینهم از اثر و نفوذ کلمه الله است که از قلم اعلی نازل شده و یکی از دلائل حقانیت این امر است از این گذشته در قرآن بصریح بیان همین استعمال ظروف نقره و طلا را خبر میدهد گرچه مقصود ما از تحریر این بیان احکام است نه استدلال و اقامه براهین بر حقیقت این ظهور ولی چون بی‌مناسبت و خارج از موضوع نیست یکی دو آیه از آیات قرآنی را زینت بخش این اوراق می‌کنیم در سوره مبارکه واقعه در آداب و اخلاق اهل بهشت می‌فرماید ثَلَاثَةٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَقَلِيلٌ مِنَ الْآخِرِينَ عَلَى سُرُرٍ مَوْضُونَةٍ مُتَكِينِينَ عَلَيْهَا مُتَقَابِلِينَ يَطُوفُ عَلَيْهِمْ وِلْدَانٌ مُخَلَّدُونَ بِأَكْوَابٍ وَأَبَارِيقٍ وَكُؤُوسٍ مِنْ مَعِينٍ و در سوره مبارکه دهر می‌فرماید وَيُطَافُ عَلَيْهِمْ بِانِيَةٍ مِنْ فِضَّةٍ وَأَكْوَابٍ كَانَتْ قَوَارِيرًا قَوَارِيرًا مِنْ فِضَّةٍ قَدَرُوهَا تَقْدِيرًا اِلَى آخِر و در سوره كهف می‌فرماید اُولَئِكَ لَهُمْ جَنَّاتٌ عَدْنٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ يُحَلَّوْنَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ وَيَلْبَسُونَ ثِيَابًا خُضْرًا مِنْ سُنْدُسٍ وَإِسْتَبْرَقٍ مُتَكِينِينَ فِيهَا عَلَى الْأَرَائِكِ نِعْمَ الثَّوَابُ وَحَسُنَتْ مُرْتَفَقًا خلاصه مفهوم آیات مبارکه اینست که اهل

بهشت بر کرسیها مقابل یکدیگر نشسته و جوانانی زیبا با لیوانهایی که در نقره تعبیه شده اطراف آنها می‌کردند و در بوستانهاییکه در زیرش نهرها جاریست و در آن باغها با دستبند- هائی از بالا و لباسهای سبزاز سندس و اسبرق * * * ص ۳۰۱ *** بر تختها تکیه کرده‌اند چه خوب پاداش و جزائی و چنه نیکو تکیه‌گاهی یافته‌اند و معلوم است مراد از دستبندهای طلا ساعتگاهی است که بر دست می‌بندند و آلا هرگز مردان دستبند طلا مردان در دست نمی‌کنند و دستبند مخصوص زنان است و اهل بها را در باره نعیم و جحیم در هر عالمی از عوالم الهیه اعتقاد چنین است که نعیم عبارت از عرفان و ایمان و جحیم عبارت از محرومیت و استعجاب از حق متعال است و این بحث خارج از این موضوع است بهتر اینکه این موضوع را ببیان مبارک ختم کنیم در یکی از الوان مبارکه می‌فرماید قوله عزّ قوله " از جمله آن غافل بر اسم الله جمال علیه بهائی اعتراض نموده که بر دو مسند جالس بوده و یک سمت او فواکه موجود و بر سمت دیگر شربت آلات مشهود و در صف و نعال سماور و اسباب حاضر سبحان الله الی حین قلوب از کثافات اعمال و اذکار قبل فارغ نشده و علّت سمو و علو نزد آن حزب معلوم نه بگوای غافل جمال در آن محل موعود بوده و آن محل از او نبوده و آنچه صاحب محل بعمل آورده لحب الله بوده و هر نفسی از نفوس و هر حزبی از احزاب از برای دوستان خود مهیا می‌نماید آنچه را که قوه و استطاعت اجازه می‌دهد و از آن گذشته حضرت مبشّر روح ما سواه فداه در کتاب جزاء می‌فرماید بعدد مستغاث اگر از آلاء متلونه و نعماء متعدده از برای مومنی مهیا شود باسی نبوده و

نیست ... بگو ای غافل قد طوی بساط القبل وید قدرت بساط دیگر گسترده در کتاب
اقدس فرمودیم * * * ص ۳۰۲ * * * من فاز بحبی حق له ان یقعد علی سریر العقیان فی
صدر الامکان و الذی منح عنه لو یقعد علی التراب انه یتعید منه الی الله مالک الادیان
الی آخر اللوح.

نطق و شصت و یکم

لیس لمطلع الامر شریک فی العصمة الكبرى انه لمظهر یفعل ما یشاء فی ملکوت الانشاء
قد خص الله هذا المقام لنفسه و ما قدر لاحد نصیب من هذا الشأن العظیم المنیع هذا
امر الله قد کان مستوراً فی حجب الغیب اظهرناه فی هذا الظهور و به خرقنا حجاب الذین ما
عرفوا حکم الكتاب و کانوا من الغافلین.

بر اهل بها و راکبین سفینه حمراء واضح و معلوم است که از برای عصمت مراتب و
درجاتیست در این آیه مبارکه مقصد عصمت ذاتیست که مخصوص مظهر امر است و در
این قسم از عصمت شریکی از برای ذات مقدس نیست و این بر عموم مخفی و مکنون
بود و مفهوم عصمت را کما هو درک نموده بودند و در این ظهور اعظم معانی و مراتب
عصمت از قلم اعلی نزول یافت و این عبد در این مقام بعضی از نصوص الهیه را درج
می نماید تا برا حبای الهی مشروحاً واضح و مبرهن گردد از آن جمله در لوح مبارک

اشراقات می فرماید قوله جلّ کبریائه الحمد لله الّذی جعل العصمة الکبری درعا لهیکل امره
فی ملکوت الانشاء وما قدر لاحد نصیبا منه هذه *** ص ۳۰۳ *** الرتبة العلیا و المقام
الاعلی أنّها طراز نسجته انامل القدرة لنفسه تعالی أنّه لا ینبغی لاحد الا لمن استوی علی
عرش یفعل ما یشاء من اقرّ و اعترف بما رقم فی هذا الحین من القلم الاعلی أنّه من اهل
التوحید و اصحاب التوحید فی کتاب الله مالک المبدء والماب.

خلاصه مفهوم آیات مبارکه این است حمد خدائی را که مقرر فرمود عصمت کبری را
زهری از برای هیکل امر خودش در این عالم و مقدر فرمود برای احدی بهره و نصیبی از این
رتبه بلند و مقام اعلی برستی عصمت کبری زیورست که بافته است آنرا سر انگشتان
قدرت برای ذات مقدس خودش البته شایسته نیست این مقام برای احدی مگر کسیکه
جالس است بر عرش یفعل و ما یشاء هر کس اقرار و اعتراف کند بآنچه مرقوم شده است
در این هنگام از قلم اعلی البته اوست از اهل توحید و اصحاب تجرید در کتاب خداوندی
که مالک آغاز و انجام است و هم در این لوح مبارک است قوله جلّ بیانه "فاعلم للعصمة
معان شتی و مقامات شتی ان الذی عصمة الله من الزلل یرصدق علیه هذا الامم فی
مقام وكذلك من عصمة الله من الغطاء والعصیان و من الاعراض و الکفرو من الشک و امثالها
یطلق علی کلّ واحد من هؤلاء اسم العصمة الکبری لمن کان مقامه مقد ساعن الاوامر
و النواهی و منزّها عن الخطاء و النسیان أنّه نور لا یعقبه الظلمة * * * ص ۳۰۴ *** و صواب
لا یعتبره الخطاء لو بحکم علی الماء حکم الخمر و علی السماء حکم الارض و علی النور

حکم النار حق لا ريب فيه وليس لاحد ان يحترص عليه او يقول لم و **بسم** والذی **اعترض** انه من المعرضين في كتاب الله رب العالمين انه لا يسئل عما يفعل وكل عن كل يسئلون انه اتى من سماء الغيب ومعه راية يفعل ما يشاء و جنود القدرة و الاختيار و لدونه ان يتمسل بما امر به من الشرايع و الاحكام لو يتجاوز عنها على قدر شعرة واحدة ليحبط عمله" الى آخر بيانه جلّ تبيانه مفهوم آيات بدین تقرب است می فرماید از برای عصمت معانی و مراتب بسیار است کسی را که خدا از لغزش نگاهداشت اسم عصمت بر او صادقست و هم چنین کسی را که از خطا و نافرمانی و اعراض و کفر و شرك و مانند آن محفوظ داشت بر هر یک از آنان اطلاق عصمت می شود اما عصمت کبری مخصوص کسیست که مقام او مقام او مقدس از امر و نواهیست و رتبه او منزّه از خطا و نسیان است البته او نور است که ظلمت در پی ندارد و صوابی است که خطا بر آن عارض نمی شود اگر بر آب حکم شراب فرماید و بر آسمان حکم زمین و بر نور حکم نار نماید حق است و در آن شکی نیست و احدی حق اعتراض ندارد احدی را حق چون و چرا نیست و هر کس اعتراض نماید در کتاب خدا از معرضین محسوب است البته از او مسئل نمی بود از آن چه می کند بلکه ما سوای او مسئل می کردند چه * * * ص ۳۰۵ * * * او از آسمان غیب آمده و با او پرچم يفعل و مایشاء و جنود قدرت و اختیار است و بر ما سوای او لازم است که تمسک جویند بآنچه مأمور شده اند از او امر و احکام و اگر کسی بقدریک مواز شرايع و احکامش تجاوز کند هر آینه عملش باطل می شود و هم در این لوح مقدس است قوله جلّ جلاله انه

ما اتخذ لنفسه في العصمة الكبرى شريكا ولا **وزيرا** **الله** مطلع الأوامر والحكام ومصدر العلم والعرفان وما سواه مأمور محكوم وهو الحاكم الأمر الحكيم.

مضمون اینست که حق منیع برای ذات مقدس خود در قسمت عصمت کبری شریک و وزیری اتخاذ نفرموده است اوست محل طلوع اوامر و احکام و محل صدور علم و عرفان و ماسوای او مأمور و محکومند و او حکمفرمای و امرکننده دانای آگاه است و همچنین در این بیان اشاره بعصمت کبری و مقام مطهر امر است که جز ذات مقدس مظهر امر اعلی و ادنی خلق کلمه او هستند.

هو الله در آیام الله یوهی از آیام آقا میرزا عبدالله خان علیه بهاء الله جویا شدند در محضر جمعی از دوستان بودند که آیا کلماتی که در الواح عباد است همه آن کلمات از جمال مبارک است و یا از لفظ انتهی بعد کلمات مبارک نیست نبیل اعظم علیه بهاء الله به می گوید بعد از ذکر این مطلب آقا میرزا عبدالله عازم ایران شدند بنده بحضور مشرف بودم حکایت کردم مطلب را جمال مبارك فرمودند قوله جلّ کبرائه "یا نبیل بنویس باقا میرزا عبدالله * * * ص ۳۰۶ * * * شما در حین تنزیل احضار شدید و بحر بیان الهی را موج دیدید چگونه شد که باز خرق حجابات وهم را ننمودید و حرف متوهمین را گوش کردید چون ما دیدیم از برای علو امر الله و ارتفاع کلمة الله بهتر آنست که در جواب عرایض عباد بنوعی که سزاوار عظمت امر الله است کلماتی نوشته شود و بعد بآیات و اضحات منتهی گردد از آیام عراق تابحال نیم هر لوحی را بلسان خادم و نیم دیگر را بلسان خودمان نوشتیم

چون دیدیدیم سبب اختلاف شد پرده را برداشتیم که مثل دوره فرقان از برای حق دوازده شریک معین نکنند" و در لوحی دیگر اشاره باین مقام می‌فرماید قوله تعالی شأنه "یا محمد اعمال واقوال حزب شیعه عوالم روح وریحان را تغییر داده و مکدر نموده در اول ایام که با اسم سید انام متمسک بودند هر یوم نصری ظاهر و فتحی باهر و چون از مولای حقیقی و نور الهی و توحید معنوی گذشتند و ظاهر کلمه او تمسک جستند قدرت بضعف عزت بذلت و جرأت بخوف تبدیل شد تا آنکه امر بمقامی رسید که مشاهده نموده و می‌نمایند از برای نقطه توحید شریک‌های متعدده ترتیب دادند و عمل نمودند آنچه را که در یوم قیام حائل شد مابین آن حزب و عرفان حق جلّ جلاله امید آنکه از بعد خود را از او هام و ظنون حفظ نمایند و بتوحید حقیقی فائز شوند هیکل ظهور قائم مقام حق بوده و هست اوست مطلع اسماء حسنی و مشرق صفات علیا اگر از برای او شبهی و مثلی باشد کیف یتبث تقدیس

*** ص ۳۰۷ *** تقدیس ذاته تعالی عن الشبه و تنزیه کینونته عن المثل " الی آخر اللوح از این قبیل الواح مقدسه در توضیح و بیان این موضوع از حدّ و اندازه بیرون است اگر شرح و توضیح مراتب عصمت را طالبین بیشتر بخواهند بکتاب مستطاب مفاوضات مراجعه نمایند در آن کتاب مقدس عصمت ذاتی و موهوبی را مشروحاً بیان فرموده‌اند جلّ بیانه الاحلی و حضرت اعلیّ جلّ اسمه الابهی در کتاب مستطاب بیان می‌فرماید "الباب الثانی من الواحد الثالث قول شجره حقیقت مثابه نمی‌شود بقول او قول احدی از ممکنات زیرا که بقول او کینونت شیئی خلق می‌گردد مثلاً اگر تکلم نفرموده آن شجره در ظهور قرآن

بولایت امیرالمومنین خلق آن ولایت نمی شد" الی آخر فی الحقیقة اگر رسول الله بکلمه مبارکه من كنت مولاه فهذا على مولاه نفرموده بود ولایت و امامت تحقق نمی یافت بلی چون آن حضرت اول من آمن و نخستین خلق کلمه رسول الله بود بمنزله آدم بود و سایر افراد مسلمین بمنزله بنی آدم و این خود شرافتی است اعظم و رتبه و مقامی فخیم و آنحضرت بهمین مقام افتخار و مباهات می فرماید "باين بيان شريف كلما فى التوراة والانجيل والزهور فى الفرقان وكلما فى الفرقان فى النقطة وكل ما فى الفاتحة فى البسملة وكلما فى البسملة فى النقطة تحت الباء و انا النقطة تحت الباء" و نیز در مقام دیگر عبودیت صرفه نسبت بر رسول الله افتخار می کند و می فرماید "اَنَا * * * ص ۳۰۸ * * * عبد من عبید محمد یعنی من بنده ئی از بندگان محمد هستم" و هم این بیان مبارکه در جواب سائل اشاره باین مقام است سائل سؤال می کند "هل رایت ربک قال علیه سلام انی لم اعبد رها لم اره یعنی ایا خدای خود را دیده ئی فرمود من خدائی را که ندیده باشم عبادت نمی کنم" و همچنین حضرت عبدالبهاء عز اسمہ الاعلی که خود را عبودیت موصوف داشته اشاره به همین مقام است می فرماید قوله عز بیانه "عبدالبهاء بنده آستان جمال مبارک است و مظهر عبودیت صرفه محضه درگاه کبریا دیگر نه شأنی دارد و نه مقامی و نه رتبه ئی و نه اقتداری و هذه غایتی القصوى و جنتی الماوی و مسجدی الاقصى و سدرتی المنتهی الی آخر بیانه الاعلی .".

نطق شصت و دوم

كتب على كلِّ أبٍ تربية ابنه و بنته بالعلم و الخِطِّ و دونهما عمّا حدّد في اللوح و الّذي ترك ما امر به فللامنّاء ان يأخذوا منه ما يكون لازماً لتربيتهما ان كان غنياً و الا يرجع الى بيت العدل انا جعلناه مأوى الفقراء و المساكين انّ الّذي ربّى ابنه او ابناً من الابناء كأنّه ربّى احد ابنائى عليه بهائى و عنائتى و رحمتى الّتى سبقت العالمين .

من همچو خار و خاکم و تو آفتاب و ابر / گلها و لاله ها را هم اگر تربیت کنی
*** ص ۳۰۹ *** تعلیم اجباری و لزوم تربیت اولاد از پسر و دختر از تعالیم مخصوصه
این امر مبارک است و در شرایح و ادیان گذشته هیچ سابقه ندارد و این خود یکی از مزایای
دیانت مقدّسه بهائیه بر ادیان دیگر است اگر چه در هر یک از شرایح الهیه علم و دانش
ممدوح و مطلوب و جهالت و نادانی مذموم و مقدوح بوده است، ولی این امر لزوم فعلی
نداشته بلکه باختیار و میل آباء و اطفال و نفوس بوده و تعلیم و تعلّم بنات هم ممنوع و
مذموم بوده امر حتمی و لزوم قطعی اجباری هر یک از بنین و بنات از خصوصیات این
امر اعظم و ظهور افخم است و قبل از این ظهور هیچ دختری در هیچ يك از نقاط عالم
بدخول در مدارس علمی مجاز و ماذون نبوده چنانچه تاریخ دخول محصلات در مدارس
و انیورسه ها مدون و مثبت است اما دخول بنات محصله در مدارس علمی در مملکت
زوربخ دخول محلات در مدرسه در ۱۸۶۷ بوده و در پاریس و سوئد در ۱۸۷۰ میلادی

بوده و در فنلاند نیز در ۱۸۷۰ و در دانمارک ۱۸۷۵ بوده و در ایتالیا در ۱۸۷۶ بوده و در لندن ۱۸۷۸ بوده و در دوبلین در ۱۸۷۹ بوده و در نروج ۱۸۸۴ بوده و در اسپانیا ۱۸۸۸ بوده و در بلژیک و یونان در ۱۸۹۰ بوده و در اسکاتلند در ۱۸۹۲ بوده و در آمریکا در ۱۸۷۰ بوده نقل از مجله تقدم و باتفاق مورخین داخله و خارجه از موافق و مخالف ظهور حضرت اعلی روح الوجود لظهوره الفداء در ۱۸۴۴ میلادی * * * ص ۳۱۰ * * * و هزار و دویست شصت ۱۲۶۰ هجری بوده است و بعد از ظهور طلوع دوششمس حقیقت از کشور تابناک ایران تعمیم معارف و تعلیم ذکور و اناث آغاز شد و این نیز از تاثیر کلمه نافذ ماست که از قلم اعلایش در کتاب مقدس نازل گشته مفهوم بیان احلایش اینست که بر هر پدری فرض و واجب گشته که پسر و دختر بخواندن و نوشتن و سایر صنایع و اشغال مودوحه تربیت نماید و اگر در این امر مسامحه کند بر امنای بیت عدل است که اولاد او را بتعلیم و تربیت مجبور نماید و لوازم تحصیل آنانرا از پدرانشان دریافت کنند و اگر آباء ایشان مستاصل و فقیر باشند رجال بیت العدل لوازم تحصیل آنانرا کفالت نمایند چه که بیت العدل ملجاء و پناه فقرا و بیچارگان است و اما در فضیلت و اجر نفوسیکه بتعلیم و تربیت اولاد خود با دیگران می پردازند می فرماید چنانست که یکی او فرزندان مرا تربیت نموده و مورد انوار و عنایت و رحمت من هستند راستی اجر و مقامی بالاتر از رضای حق متصور نیست و همچنین هر کس در تعلیم و تربیت اولاد خویش فتور و قصور نماید حق پدری او از اولاد ساقط می شود چنانچه نص صریح مبارک است در لوحی می فرماید قوله تعالی یا محمد

وجه قدم بتو متوجه وتورا ذکر می نماید و حزب الله را وصیت می فرماید بتربیت اولاد اگر والد در این امر اعظم که از قلم مالک قدم در کتاب اقدس نازل شده غفلت نماید حق پدری ساقط * * * ص ۳۱۱ * * * می شود ولد والله از مقصرین محسوب طوبی از برای نفسی که وصایای الهی را در قلب ثبت نماید و با و متمسک شود آنه بامر العباد بما یویدهم و ینفعهم و یقرّبهم الیه و هو الامر القدیم نقل از سؤال و جواب و در لوح مبارک اشراقات می فرماید قوله جلت عنایتہ اشراق هفتم قلم اعلی کلّ را وصیت می فرماید بتعلیم و تربیت اطفال و این آیات در این مقام در کتاب اقدس در اوّل ورود بسجن از سماء مشیت الهی نازل کتب علی کلّ آب تربیة ابنه و بنته الی آخر الآیة و در این امر مبارک بطور کلی تعلیم و تعلّم جمیع علوم و فنون مادی و معنویہ ممدوح و مطلوب است و لکن در رتبه اولیہ تعلیم و تربیت علوم از آداب دینی مقدم بر سایر علوم است چنانچه در الواح مقدّسه جمال مبارک و مرکز میثاق و حضرت ولیّ امر الله مصرّح و منصوص است قوله جلت عظمتہ کلمة الله "در ورق هفتم از فردوس اعلی دارالتعلیم باید در ابتدا اولاد را بشرایط دین تعلیم دهند تا وعد و وعید مذکور در کتب الهی ایشان را از مناهی منع نماید و بطراز اوامر مزین دارد و لکن بقدریکه بتعصّب و حمیّت جاهلیّه منجر و منتهی نگردد" و حضرت عبدالبهاء عزّ اسمه الاعلی می فرماید قوله تعالی "اوّل تربیت آداب و تربیت باخلاق و تعدیل صفات و تشویق بر اکتساب کمالات و تحریص بر تمسک به دین الله و ثبوت بر شریعت الله و اطاعت و انقیاد تام بحکومت عادله و صداقت و امانت ؟؟ بسریر سلطنت حاضره و خیرخواهی عموم

اهل عالم و مهربانی باکل اُمم و تعلّم فنون مفیده الی آخراللوح و نیز در لوح دیگر که بافتخار
*** ص ۳۱۲ *** مرحوم سید مهدی گلپایگانی شرف نزول یافته می فرماید از الطاف
خفیه حضرت احدیت امیدواریم که اطفال احبای الهی در این دبستان در جمیع شئون
تربیت شوند یعنی تربیت الهیه اول در عقاید ربانیه و ایمان و ایقان و دلائل کلیّه و حجج
بالغه بر حقیقت امرالله و این بغایت سهولت تعلیم گردیده شود مثلاً معلم هر روز یک مسئله
از این مسائل الهیه را در بین اطفال طرح نماید که به مذاکره نمایند خود اطفال بنهایت
شوق آیند و مدت قلیله طفل صغیر استدلال بآیه و حدیث نماید و در رتبه ثانی تعلیم آداب
و اخلاق و حسن اطوار و حسن اعمال و افعال و قرائت و کتابت و جبر و حساب و هندسه و
لسان و تاریخ و سایر علوم مفیده" الی آخراللوح و در لوح تعلیم و تربیت می فرماید "اول
تکلیف یاران الهی و امام رحمانی آنستکه بایّ وجه کان در تربیت و تعلیم اطفال از ذکور و
اناث کوشند و دختران مانند پسرانند ابدأً فرقی نیست جهل هر دو مذموم و نادانی هر دو
مغبوض ... بر پدر و مادر فرض عین است که دختر و پسر را بنهایت همت تعلیم و تربیت
نمایند و از پستان عرفان شیر دهند و در آغوش علوم و معارف پرورش بخشند و اگر در این
خصوص قصور کنند در نزد ربّ غیور ما خود و مذموم و مدهورند و این گناهی است غیر
مغفور زیرا آن طفل بیچاره را آواره صحرای جهالت کنند و بدبخت و گرفتار و معذب نمایند
مادام الحیات طفل مظلوم * * * ص ۳۱۳ *** اسیر جهل و غرور و نادان و بیشعور ماند و
البته اگر در سن کودکی از این جهان رحلت نمایند بهتر و خوشتر است در این مقام موت

بهبتر از حیات و هلاکت بهتر از نجات و عدم خوشتر از وجود و قبر بهتر از قصر و تنگنای کور
مطمور بهتر از بیت معمور" الی آخراللوح و در لوح دیگر می فرماید "این مسئله تعلیم و
تهذیب و تعدیل و تشویق و تحریص را بسیار مهم شمرد که از اساس الهی است که بلکه
انشاءالله از دبستانهای الهی اطفال نورانی بِأشرف کمالات انسانی مبعوث شوند و سبب
نورانیّت ایران بلکه عموم امکان شوند" و در لوح دیگر "باید مکتب اطفال بنهایت انتظام
باشند تعلیم و تعلم محکم گردد تهذیب و تعدیل اخلاق منتظم شود تا در صغر سن در
حقیقت اطفال تاسیس الهی شود و بنیان رحمانی بنیاد گردد" و از این قبیل الواح در لزوم
تربیت از بنین و بنات بحدّ و حصر نیاید بهتر آنکه این موضوع را بقسمتی از بیانات رشیده
حضرت ولیّ امرالله جلّ شأنه و عزّ اسمه بآخر رسانیم در لوح مفصلی که دو سال بعد از
صعود مرکز میثاق نزول یافته می فرماید "امر تربیت از بنین و بنات این ایّام از امور اساسیه
لازمه محسوب و این از وظایف اعضای محافل روحانی است که بمعاضدت یاران در تاسیس
مدارس محض تربیت بنین و بنات در امور روحانیه و تعلیم اصول تبلیغ و تلاوت آیات بینات
و تحصیل تاریخ امر و علوم صوری و فنون متنوعه و تحصیل السن و لغات بکلّ قوا بکوشند
* * * ص ۳۱۴ *** تا اسلوب تربیت، بهائی چنان صیّتش مشتهر گردد که اطفال از تمام
طبقات در مدارس بهائیان تعالیم الهیه و علوم مادّیه را بیاموزند باین واسطه اسباب ترویج
امرالله را فراهم آرند و از واجبات اولیه محافل روحانی تهیه و اجرای وسائل فعاله از
برای ترقی امر نسوانست خوبست هر محفل روحانی لجنه مخصوص تشکیل دهد و اعضای

آن لجنه شب و روز در تشویق و تحریم و تحریص و تکریم حضرات اماءالرحمن و تعلیم بنات و اکمال و توسعه محافل و مجالس نساء و معاونت آنان با رجال در خدمات امریه و تحکیم محافل روحانی دائماً اوقات و افکار را حصر نمایند" الی آخر بیانہ الاحلی .

نطق شصت و سوم

قد حکم الله لكلّ زان و زانیة دية مسلمة الی بیت العدل و هی تسعة مثاقیل من الذهب و ان عادا مرةً اخرى عودوا بضعف الجزاء هذا ما حکم به مالک الاسماء فی الاولی و فی الاخری قدر لهما عذابٌ مهینٌ.

مضمون آیه مبارکه اینست که هر کس مرتکب عمل شنیع زنا گردد چه مرد و چه زن باید هر یک نه مثقال طلا به بیت العدل به پردازد و اگر این عمل زشت را تکرار کنند باید جزا را دو برابر کنند مثل دفعه اول نه مثقال و دفعه دوم هیجده مثقال و دفعه سوم سی مثقال و دفعه چهارم هفتاد و دو مثقال و همچنین * * * ص ۳۱۵ * * * هر چه عمل تکرار شود جزا نیز مضاعف می گردد این جزای دنیوی است و جزای اخروی عذاب سرمدی است بر صاحبان علم و عقل و انصاف و حکمت و اتقان این حکم محکم واضح و مسلم است و لکن بهانه جویان و ارباب اغراض نفسانیه بر این حکم اعتراض نموده و می نمایند که اگر جزای زانی و زانیه منحصر بهمین جزا باشد ممکن است مرتکبین صاحب ثروت باشند و

پروائی از این مجازات نداشته باشند و بر این عمل شنیع ادامه دهند و جزا را تادیه کنند در این صورت در میان بهائیان این فعل قبیح شیوعی تام یابد و قبح آن از انظار برداشته شود و از اعمال عادی محسوب گردد چنانچه در سنه ۱۳۳۷ هجری این عبد در کاشان بودم و یکی از عالم نماهای کاشان اعتراضاتی کتباً برای ابر عبد فرستاد و جواب خواست از جمله همین اعتراض بود که عیناً عبارت او را درج می‌کنم قوله در باب حکم زانی و زانیه قد حکم الله لكل زان وزنية دية مسلمة في بيت العدل وهي تسعة مثاقيل من الذهب مطلقاً از برای زنا دهنده و زنا کننده نُه مثقال طلا معین می‌فرمایند که به بیت‌العدل بدهد ممکن است شخص با داشتن تمول کثیره هر شبی با یکی از مخدرات محترمین نزدیکی نموده و نُه مثقال ذهب را به بیت‌العدل بدهد و طولی نکشد که صندوق بیت‌العدل مملو از جواهرات و هزارها دخترهای نجیب بی‌سیرت شوند آفرین بر این حکم الله الی آخر اقواله السخيفة اکنون از ارباب ادراک انصاف می‌طلبیم اگر این حکم را با حکم زنا در قرآن مقایسه کنیم * * * ص ۳۱۶ * * * و قضاوت منصفانه تقاضا کنیم آیا در جواب چه قضاوت خواهند نمود و کدام يك را ترجیح خواهند داد چه بر ارباب اطلاع مستور نیست که در قرآن جزای زانی صد تازیانه مقرر شده ولی تحقق و ثبوت آن از قبیل تعلیق بر امر محال است زیرا در شریعت مطهره خاتم الانبیاء ثبوت هر امری منوط بشهادت دو نفر شاهد عادل است حتی در قتل و سرقت اگر دو شاهد عادل شهادت دادند حکم قتل و قطع دست از حاکم صادر می‌شود اما در مسئله زنا باید چهار شاهد عادل بر تحقق و تمکن نام

شهادت بر وقوع این عمل بدهند بعبارت واضحتر شهود شهادت دهند که ما دیدیم مانند میل در سرمه دان این عمل تحقق یافت و اگر غیر از این شهادت دهند اجرای حدّ نمی توان نمود اگر چه مرد و زن را در يك رختخواب به بینند و از بدو اسلام تا کنون برای احدی اثبات زنا نشده و احدی مورد اجرای حدّ زنا واقع نگشته در اینصورت آیا می توان گفت رسول اکرم بامر زنا هیچ اهمیتی نداده استغفرالله زیرا هیچکس در معرض عمومی مرتکب این عمل نمی شود که همه کس به بیند و شهادت دهد تا مورد اجرای حدّ زنا واقع شود اکنون ما بهائیان در مقام معارضه بمثل نیستیم که در جواب معترضین بگوئیم که مطمئن باشید که بیت‌العدلی بهائیان مانند * * * ص ۳۱۷ *** حوزه‌های حکام شرع مسلمین و علمای شیعه نیست که هر دختر عفیفی که سراغ داشتند بعنوان صیغه متعه از پدرانشان خواستگاری می نمودند و پس از چند روز تمتع از آنان رها می کردند و آن مظلومان دیگر روی رفتن به خانه پدران خود را نداشتند و مجبور می شدند که در دارالفواحش ماوی و مسکن جویند بلکه در این امر مبارک این جزا که برای زانی و زانیه مقرر گشته جریمه سیاسی است و فقط برای اشتهار و رسوائی مرتکبین این فعل شنیع است نه حدّ شرعی بلکه تعیین حدّ مرعی با بیت‌العدل اعظم است چنانچه در جزای سارق که سؤال از حدّ سارق وزانی شده و جواب آنکه از لسان قدرت صدور یافته درج نمودیم و در این مقام به بیان مرکز میثاق که در جواب سائل نازل شده اکتفا می کنیم زیرا مقصد ما از این اوراق بیان احکام الهی است نه اقامه دلائل و براهین و فلسفه احکام و نه در مقام جواب اعتراض

ارباب اغراض و اعراض و در این موضوع بلوح مبارکه ازیراعه مقدس مرکز میثاق در جواب یکی از سائلین احباب شرف نزول یافته اکتفا می‌کنیم قوله تعالی " و اما در مسئله فحشا بقدری زجر و عتاب و عقاب مذکور که بحد حصر نیاید که شخص مرتکب فحشا از درگاه احدیت مطرود و مردود و در نزد یاران مذموم و نزد عموم بشر مردول حتی در بعضی کلمات بیان خسران مبین و محرومیت ابدیست ولی در قصاص حکومتی و سیاسی چنین امری صادر زیرا حکومت الآن در جمیع دنیا بزانی * * * ص ۳۱۸ * * * ابدأ تعرضی ننماید لهذا بحکم رسوای عالم نگردد این جزا بجهت آن است که رذیل و رسوای عالم گردند و محض تشهیر است و این رسوائی اعظم عقوبت است ملاحظه نمائید که بنص قرآن ابدأ زنا ثابت نگردد زیرا شهود اربعه در آن واحد باید شهادت بتمکن تام از هر جهه بدهند لهذا جز باقرار ثابت نگردد آیا می‌توان نسبت عدم اهمیت در زنا بقرآن داد لا والله فانصوا یا اوالی الانصاف آخر بیانیه و در لوحی دیگر که یکی از احبای زرتشت سؤال کرده که اگر کسی نیت عمل نامشروعی کند ولی مرتکب نشود آیا برای نیت نیز مجازاتی مقرر و مقدر است یا نه در جواب نازل قوله جلّ جلاله چون نیت نامشروع منضم بعمل گردد مجازات شدید است و صرف نیت اگر چنانچه در تصور تصمیم قوی باشد آنرا نیز مجازات خفیفه بیک درجه مقدر است ولی تصورات واهی که از قبیل اوهام است مجرد خطورش از حصول فتور است این تصورات را مجازاتی در کار نه " الی آخر اللوح کجایند اهل انصاف تا بانصاف در الواح مقدسه نظر کنند و بآنها تکلم نمایند امری که در این درجه از تنزه و

تقدیس است چه تناسب دارد با آن تصورات واهی و اقوال سخیفه در یکی از الواح الهیه که از قلم قدم نازل گشته می فرماید قوله جلّ کبریائه "تسل الذین ارتکبوا الفحشاء و تمسکوا بالدنیا انهم لیسوا من اهل البهاء هم عباد لویرون و ادیا من الذهب یمرون عنه کمر السحاب و لا یلتفتون الیه ابدأ الا انهم من لیجدن من قمیصم اهل ملاء الاعلی * * * ص ۳۱۹

*** عرض التقدیس و یشهد بذلک ربک و من عنده علم الکتاب ولو برون علیهم ذوات الجمال باحسن الطراز لا ترتد الیهن ابصارهم بالموت اولیاء خلقوا من التقوی کذلک بعلمکم قلم القدم من لدن ربک العزیز الوهاب" مضمون بیان مبارک اینست کسانی که قبایح اعمال را مرتکب می شوند و بدنیا تمسک جسته اند البته آنان از اهل بها نیستند بلکه اهل بهاء نفوسی هستند که اگر بروادی طلا بگذرند مانند ابر از آن مرور می کنند و ابدأ بان متوجه نمی شوند و اگر صاحبان جمال بخوش ترین زیورها برآند فودی وارد شوند بهوی و هوس بدیشان نگاه نمی کنند آنان خلقتشان از ساذج تقوی است ولی چه توان کرد که فطرت اغلب بشر این است که از عیوب خود کورند و بعیب دیگران بینا چنانچه حضرت عبدالبهاء جلّ اسمہ الاعلی در بیانات مبارکه می فرماید "همیشه ملتفت حال خود باش بین چه نقصی داری کوشش نما تا آنرا اصلاح کنی چشم انسان هم کور است و هم ذره بین، کور است از دیدن نقائص خود، بینا و دوربین است در خطاهای دیگران" الی آخر

بیانه عزّ بیانه باری بهتر آنکه باغراض ارباب غرض اعتنا نکنیم و آنرا بخود واگذاریم و هدایت از ایشان را از آستان عزّ احدیت رجا کنیم زیرا نمی دانند و ما نباید نادانانرا **مبغوض**

دانیم بلکه اگر بتوانیم در دانائی ایشان کوشش کنیم و گرنه آنها را بحال خود گذاریم و مناسب چنان است که این موضوع را بلوح دیگر مختصر که از کلّ میثاق صادر گشته بیابان بریم "هو الله ای بنده الهی * * * ص ۳۲۰ *** آنچه بفرزند هوشمند مرقوم نموده برودید ملاحظه گردید لهذا جواب مرقوم می شود اهل بهاء باید مظاهر عصمت کبری و عفت عظمی باشند" در نصوص الهیه مرقوم و مضمون آیه بفارسی چنین است که اگر ریات حجال بابدع جمال برایشان بگذرند ابداً نظرشان بآن سمت نیفتد مقصد اینست که تنزیه و تقدیس از اعظم خصائص اهل بهاء است و رقات موقنه مطمئنه باید در کمال تنزیه و تقدیس عفت و عصمت و ستر و حجاب و حیا مشهور آفاق گردند تا کلّ بر پاکی و طهارت و کمالات عفتیه ایشان شهادت دهند زیرا ذره از عصمت اعظم از صد هزار سال عبادت و دریای معرفت است و البهاء عليك من عبد البهاء ع "چه نیکو سروده است مرحوم ایرج میرزا:

تونیز پرده عصمت بپوش و رخ بفروز	بهل که خام طمح خود کباب کند
توپرده برفکن و هچومه بفشان نور	بهل که شیخ دعا عوعو کلاب کند

نطق شصت و چهارم

من ابتلی بمعصیة فله ان یتوب ویرجع الی الله انه یغفر لمن یشاء ولا یسئل عما شاء انه لهو
التواب العزیز الحمید **ایاکم** ان تمنعکم سبحات الجلال عن زلال هذا السلسال خذوا اقداح
الفلاح فی هذا الصباح باسم فالق الاصبح ثم اشربوا بذكره العزیز البدیع .

*** ص ۳۲۱ *** چو دریای رحمت تلاطم کند که صاحب خویش را گم کند محض
فضل و رحمت حق فضال بندگان خود را برحمت و اسعه خود امیدوار می فرماید خلاصه
مفهوم آیه مبارکه اینست هر کس بمعصیتی مبتلا شد بر او لازم است که توبه کند و بسوی
خدا بازگشت نماید خدا می آمرزد هر که را بخواهد و مسئول نمی شود از هر چه بخواهد
البته اوست توبه پذیر صاحب عزت و مجد مبادا مانع و حایلی شما را از این آب خوشگوار
مانع و حایل شود بگیریید قدحهای نجات و رستگاری را در اینروز بنام خالق روزها پس از
آن بنوشید بذكر تازه او این بسی واضح است که انسان معرض غفلت و خطا و نسیانست و
حق جلّ جلاله معدن فضل و رحمت و احسان پس اگر خدای مهربان بندگان گنه کارش
را از بارگاه عزت خود براند دیگر کیست که او را بخواند در یکی از مناجاتهای مبارک
محض آگاهی بندگان بفضل و رحمت خود می فرماید قوله جلت عطوفته "ای خبیر شأن
این عباد گمراهی و خطا بوده و شأن آن ملیک بخشش و عطا چکنی با این مشت خاک
جز اینکه بیامرزش ای بصیر این بندگان جاهل را که در ارض وهم ظاهر شده و با یادی
ظنون تربیت گشته و جز شُبّهات اهل ضلالت نشنیده و غیر از شئونات اهل غفلت ندیده
در خلف سحاب گرفتار قیود نفس و هوی مانده و در بئر عمی بظلمات غفلت و غوی انس

گرفته بقدرت خود رهائی بخش و بقوت خود بینائی ده و بفضل خود توانائی عطا فرما تا از کلّ من فی الارض و السماء گذشته بسویت بشتابیم و به بصر مقدس انوار جمالت را مشاهده نمائیم بگوش پاک * * * ص ۳۲۲ *** سخنهای جانبخشت را بشنویم و با قلب طاهر اسرار محبت را حامل شویم و با ثبوت و استقامت کامل باحکام کتابت عامل گردیم توئی مقتدر و توانا و توئی بخشنده و مهربان" و در لوح مقدس بشارات نیز رحمت و اسعه و الطاف کامله خود را ببندگان خود اشعار می دارد "که عنایت و احسان او خجالت و انفعال عباد خود را نمی پسندد و راضی نمی شود که بندگان گنهکارش گناه و خطای خود را در نزد بندگان دیگر اظهار کنند و طلب مغفرت نمایند بلکه می فرماید اگر کسی مرتکب گناهی شد بکسی اظهار نکند و از خداوند مهربان خود عفو گناهان و آمرزش خطای خود را طلب نماید چنانچه می فرماید قوله جلّ فضله بشارت **ئهم** باید عاصی در حالتیکه از غیرالله خود را فارغ و آزاد مشاهده نماید طلب مغفرت و آمرزش کند نزد عباد اظهار خطایا و معاصی جائز نه چه که سبب آمرزش و عفو الهی نبوده و نیست و همچنین این اقرار نزد خلق سبب حقارت و ذلت است و حق جلّ جلاله ذلت عباد خود را دوست ندارد انّه هوالمشفق الکریم عاصی باید ما بین خود و خدا از بحر رحمت رحمت طلب و از سماء کرم مغفرت مسئلت کند و عرض نماید الهی الهی اسئلك بدماء عاشقیک الذین اجتذبهم بیانک الاحلی بحیث قصدوا الذروة العلیا مقرّ الشهادة الکبری و بالاسرار المکنونة فی علمک و باللئالی المخزونة فی بحر عطائک ان تغفر لی و لابی و لامی وانک انت ارحم

الراحمين لا اله الا انت الغفورا لكریم ای ربّ تری * * * ص ۳۲۳ *** جوهرالخطاء
اقبل الى بحر عطائك والضعيف ملكوت اقتدارك والفقير شمس غنائك ای ربّ لا تخيبه
بجودك وكرمك ولا تمنعه عن فيوضات ايامك ولا تطرده عن بايك الذي فتحتة على من
فی ارضك وسمائك آه آه خطيئاتي منعتني عن التقرب الى بساط قدسك وجريراتي
ابعدتني عن التوجه الى خباء مجدك قد عملت ما نهيتني عنه وتركت ما امرتني اسئلك
بسلطان الاسماء ان تكتب لي من القلم الفضل والعطاء ما يقربني اليك ويطهرني عن
جريراتي التي حالت بيني وبين عفوك وغفرانا انك انت المقتدر الفياض لا اله انت العزيز
الفضال" مضمون آیات مبارکه بدین تقریب است ای خدای من ای خدای من از تو مسئلت
می‌کنم بخون عاشقان تو آنکسانیکه منجذب نمود ایشان را بیان شیرین تو بشأنیکه آهنگ
نمودند بلندترین آستانرا که مقام شهادت کبری است و از تو درخواست می‌کنم بحق اسرار
پوشیده در علم تو بحق جواهرات ذخیره شده در دریای عطای تو اینکه بیامرزی مرا و پدر
و مادر مرا و البته توئی مهربانتر از هر مهربانی ای پروردگار من می‌بینی جوهر خطا را که
توجه نموده است بدریای عطای تو و می‌بینی این ناتوانرا که توجه نموده است بملکوت
قدرت تو و می‌بینی این فقیررا که توجه نموده است بآفتاب غنای تو ای پروردگار من او را
نامید مفرما بجود و بخشش خودت و محروم مکن او را از فیوضات ایام خودت و مران او
را از درگاه خودت که گشوده‌ئی براهل زمین و آسمان خودت آه آه خطاهای من بازداشت
مرا از * * * ص ۳۲۴ *** تقرّب ببساط قرب تو و گناهان من دور نمود مرا از سراپرده

بزرگواری تو عمل کردم بآنچه مرا از آن نهی فرمودی و ترک نمودم آنچه را بمن امر فرمودی از تو مسئلت می نمایم بسطون اسمایت آنکه ثبت فرمائی برای من از قلم فضل و بخشش آنچه نزدیک می گرداند مرا بسوی تو و پاک می سازد مرا از گناهانم که حایل شده است میان من و عفو و آمرزش تو، البته تویی توانای پر فیض و عطا، نیست خدائی جز تو که صاحب عزت و احسانی مناجات دیگر که برای طلب مغفرت و عفو گناه " در اوائل ورود بقشله از قلم اعلی نزول یافته و تلاوتش لازم اینست.

بسمه الغافر و لو ان سؤ حالی یا الهی استحقنی لسباطک و عذابا و لکن حسن عطوفت و مواهبک تقتضی العفر علی عبادک واللطف علی ارقائک اسئلک باسمک الّتی جعلته سلطان الاسماء بان تحفظنی بسطنت و اقتدارک من کلّ بلاء و مکروه و عن کلّ ما لا اراده ارادت وانک انت علی کلّ شیء قدیر."

تقریباً مفهوم این مناجات قریب بدین مضمون است بنام آمرزگار او گرچه بدی احوال من ای خدای من مستحق تازیانه های عذاب تو نموده است ولی حسن رأفت و بخششهای تو اقتضای عفو می نماید بر بندگان تو و مقتضی الطافت بر عباد تو از تو مسئلت می نمایم بان اسمت که سلطان اسمهاست اینکه حفظ فرمائی مرا بسطنت و اقتدار خود از هر بلائی و مکروهی و از هر چه نخواسته * * * ص ۳۲۵ *** تقرّب به بساط قرب تو و گناهان من دور نمود مرا از توجه بسراپرده بزرگواری تو عمل کردم بآنچه مرا از آن نهی فرمودی و ترک نمودم آنچه را به من امر فرمودی از تو مسئلت می نمایم بسطون اسمایت آنکه ثبت فرمائی

برای من از قلم فضل و بخشش آنچه نزدیک میگرداند مرا بسوی تو و پاک می سازد مرا از گناهانم که حایل شده است میان من و عفو و آمرزش تو البته توئی توانای پرفیض و عطا، نیست خدائی جز تو که صاحب عزت و عطائی، مناجاتی دیگر که برای طلب مغفرت و عفو است آنرا اراده تو و البته توئی بر هر چیزی توانا و این نکته را نیز باید متذکر باشیم که مفهوم توبه این نیست که پیوسته بگناه مبادرت کنیم و این مناجاتها را تلاوت کنیم بلکه توبه حقیقی آنست که پس از ندامت و پشیمانی دیگر پیرامون خطا و عصیان نگردیم چنانچه در جمیع کتب آسمانی مصرح و منصوص است از آن جمله در این لوحی که از کلک میثاق نزول یافته با اشارات لطیفه و تلویحات رشیکه این معنی را خاطر نشان بندگان می فرماید الله ابھی "ای توبه کار هر چند گنه کاری ولی در سایه پروردگار آمرزگاری اوست توّاب رحیم و غفور کریم این عبد در آستان مقدس بکمال عجز و ابتهال طلب عفو و مغفرت بجهت تو خود می نمایم گناه تو بتوبه ئی مفقود گردد ولی گناه این عبد ملازم وجود و از خصائص هستی موهوم پس تو نیز در حق این گنهکار از خداوند آمرزگار طلب مغفرت نما بلکه بصرف فضل و عفو و محض غفران * * * ص ۳۲۶ *** و احسان نمی ازیم الطاف بمزرعه وجود این نابود رسد والبهاء علیک و علی کلّ ثابت علی الميثاق ع ع". و در لوح دیگر حکایت زن زانیه که اقرار بر گناه نمود و علمای یهود خواستند اجرای حدّ بر آن زن نمایند حضرت مسیح فرمود هر کس خودش مستوجب حدّ نشده بر این زن اجرای حدّ نماید یک یک از آنها بطرفی رفتند حضرت مسیح بان زن فرمودند ای زن برخیز برد

خدا تو را آمرزید ولی از این ببعد پیرامون گناه مگرد و حضرت عبدالبهاء جلّ اسمه الاعلی در آن لوح مبارک بهمین حکایت اشاره می فرماید قوله الاحلی "در انجیل مذکور است که ضعیفه زانیه ئی بحضور حضرت مسیح حاضر شد و اقرار کرد حاضرین گفتند چرا حکم برجم نمیفرمائی فرمودند هر کس مستحق حکم شرعی نیست یعنی گناهی ننموده است برخیزد و این زانیه را رجم نماید جمیع چون نظر بخویش نمودند گنهکار یافتند لهذا هر یک بطرفی فرار نمودند حال این مقام است که باید همواره منظور نظر باشد و الا کار مشکل است" الی آخر اللوح باری چنانچه در آیات و اخبار شرایع و ادیان سابقه نیز ذکر شده است که انسان باید همیشه در بین خوف و رجا باشد یعنی نه باعمال و عبادات خود مغرور مطمئن باشد و نه از رحمت و مغفر الهی مطمئن باشد زیرا اطمینان سبب غرور گردد و یاس و حرمان موجب محرومیت از رحمت خداوند مهربان جمال قدم جلّ ذکره الاعظم در لوحی می فرماید قوله تعالی شأنه "بر هر نفسی از نفوس مطمئنه لازم که در *** ص ۳۲۷ *** کلّ احیان پناه بخداوند متعال برند که شاید محفوظ مانند پس در جائی که نفوس مطمئنه در معرض خطر باشند چگونه **است حال** نفوس عادیه بهتر آنکه این موضوع را باین مناجات مبارک ختم کنیم .

"هو الله ای متوجه الی الله دیده بملکوت غیب جبروت ابهی باز کن و باین مناجات آغاز نیاز کن که ای مهربان تو ستر کن و بپوش خطا از ما عطا از تو جفا از ما وفا از تو گناه از ما پناه از تو بیماری از ما شفا از تو بپوش و بیامرز وفا کن پناه ده شفا بخش ع ع" مناجات

دیگر "هو الله ای دانای راز هر چند گنه کاریم و تبهکار ولی بخشش یزدانی و عفو و غفران
رحمانی مشروط بلیاقت و استعداد انسانی نه این بلای ناگهانی را از کشور ایران مندفع
فرما تا بندگان آسایش جان یابند و راحت وجدان جویند. ع ع"

نطق شصت و چهارم

انا حللنا لكم اصغاء الاصوات والنغمات اياكم ان يخرجكم الاصغاء عن شان الادب و
الوقار افرحوا بفرح اسمى الاعظم الذى به تولهت الافئدة و انجذبت عقول المقربين انا
جعلناه مرقاةً لعروج الارواح الى الافق الاعلى لا تجعلوه جناح النفس و الهوى انى اعوذ
ان تكونوا من الجاهلين.

مغنی بیارچنگ را سازکن بیاران خوش نغمه آغازکن

مغنی کجائی نوائی بزنی **بیکنائی** او که تائی بزنی

عموم دانشمندان بشر متفتند براینکه فن موسیقی از فنون شریفه * * * ص ۳۲۸ ***
ممدوحه است و صوت خوش و نغمه دلکشن در ارواح تاثیر سریعی و اهتزاز عجب دارد
و التذاذ و اهتزاز ظاهر و محسوس است و برهانی لازم ندارد بلکه صوت دلربا و آواز خوش
نه تنها در انسان تاثیرات عجب دارد در ذوی الارواح دیگر نیز تاثیر دارد چه برای العین
مشاهده شد که در جائیکه نغمه ساز و ترانه آواز آغاز شده بلبانی شیدا نزدیک آن جمع

آمده و در نغمه سرائی با آنان دمساز و هم آواز شده‌اند گرچه این مطلب را از هر کس کراراً شنیده بودم تا آنکه خود بچشم خود معاینه دیدم و این قضیه در قصر کاشان واقع شد و شرحش بر سبیل اجمال اینست که در عمارتی که جلو آن باغ بود و محفل منعقد میرزا نصرالله نکوئی که در آواز ممتاز بود شروع بخواندن اشعار مرحوم نعیم نمود و بلبلی نیز از دور در نغمه سائی بود رفته رفته آن بلبل نزدیک شد تا آنکه آمد بر شاخهٔ درختی که جلو محفل بود نشست و بتغنی مشغول شد پس از چند دقیقه آمد بالای درب اطاق نشست و بنغمه سرائی مشغول شد حال تعجبی در نگارنده ظاهر شد حاضرین گفتند اینکه تعجب نیست عجب در اینست که وقتی در محفل همین نصرالله نکوئی مشغول خواندن اشعار بود که بلبل از باغ رفته رفته نزدیک شد تا آمد برفراز همین در نشست و پس از چند دقیقه آمد بر سر همین نصرالله نکوئی نشست و بنغمه سرائی مشغول شد و از این گذشته چون در آثار بزرگان و اشعار *** ص ۳۲۹ *** شعرا و ادباء و فصحای نامدار مشاهده کنیم می‌بینیم از ازمینه قدیمه الی یومنا هذا حتی در کتب آسمانی انبیای عظام و اولیای گرام نغمه و الحان مرغان خوشخوان و طیور شکور را بتفاعل و سعادت و بانگ دلخراش جغد و کلاغ را بنحوست و **شاه‌مت** توصیف و تشهیر نموده‌اند چنانچه در اخبار است که بعد از واقعه شهادت مظلوم آغاز حضرت سید الشهداء کلاغی آمد بر لب بام خانه آنحضرت نشست و فاطمه دختر آن مظلوم که در مدینه بود هنگام حرکت آنحضرت آندختر بیمار بود لذا او را بهمراه خود بعراق نبرده بود چون آن مظلومه نعیب غراب را شنید فرمود نعب

الغراب فقلت من تنعاه و يلك يا غراب یعنی کلاغی نعيق برآورد گفتم ای کلاغ خبر مرگ
 کرا آورده و همچنین صدای دلخراش جغدی را چون می شنیدند می گفتند این بوم شوم
 خبر مرگ کسی را می دهد و از این گذشته در قرآن مجید لحن خوش داود را می ستاید و
 تحسین می فرماید در سوره مبارکه سرها نازل قوله تعالی "وَلَقَدْ آتَيْنَا دَاوُودَ مِنَّا فَضْلًا يَا جِبَالُ
 أَوْبِي مَعَهُ وَالطَّيْرُ" یعنی بداود فضل و عنایتی احسان کردیم که در هنگام خواندن کوهها و
 مرغان با او هم آواز می شدند و در سوره مبارکه ص می فرماید وَاذْكُرْ عَبْدَنَا دَاوُودَ ذَا الْأَيْدِ
 إِنَّهُ أَوَّابٌ إِنَّا سَخَّرْنَا الْجِبَالَ مَعَهُ يُسَبِّحْنَ بِالْعَشِيِّ وَالْإِشْرَاقِ وَالطَّيْرُ وَالطَّيْرُ مَحْشُورَةٌ كُلٌّ لَّهُ
 أَوَّابٌ" مفهوم آیه اینست که حضرت داود هنگام ترنم و آواز کوهها و مرغان با او هر صبح
 و شام در تسبیح با او هم آواز می گشتند و بالعکس نعره دلخراش بد را تقبیح و مذمت
 می فرماید چنانچه * * * ص ۳۳۰ * * * در سوره مبارکه لقمان است وَأَقْصِدْ فِي مَشْيِكَ
 وَاعْظُضْ مِنْ صَوْتِكَ إِنَّ أَنْكَرَ الْأَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْحَمِيرِ" یعنی در رفتار میانه رو باو صوت
 خود را ملایم گردان که بدترین صداها صوت خزانست چه در هر چیزی حد اعتدال
 محبوب و افراط و تفریط آن ناپسند و غیر مطلوب حتی در نظم و انتظام امور نیز حد اعتدال
 مرغوبست چنانچه جمال قدم جلّ شأنه الاعظم در لوحی می فرماید قوله تعالی "شب و روز
 در نظم و تربیت عالم مشغولند غافل از آنکه این نظم سبب و علت بی نظمی شده و خواهد
 شد هر امری که از حد تجاوز نمود خیر از او منقطع است" باری مقصود اینست که الحان
 دلریا و نغمه ها و جانفزا و سازهای دلگشا در جمیع اعصار مطبوع جمیع طباع بوده و

هست در شرایع و ادیان الهیه ممدوح و مقبول بوده ملاحظه فرمائید در مزامیر حضرت داود
 چه سرودهایی برای سالار مغنیان سروده و همچنین مسیحیان در معابد و کلیساهای خود در
 موقع عبادت و نماز ساز می نوازند و نوعی از عبادت می شناسند عجب در اینست که بر
 علمای شیعه این موضوع اشتباه شد و ساز و آواز را لهو و لعب پنداشتند و نهی کردند و گویا
 علت اشتباه آنان مفهوم و منطوق این آیه باشد که در سوره مبارک جمعه نزول یافته قوله
 تَعَالَى وَإِذَا رَأَوْا تِجْرَةً أَوْ لَهْوًا أَنْفَضُوا إِلَيْهَا وَتَرَكُوكَ قَائِمًا قُلْ مَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ مِّنَ اللَّهْوِ وَمِنَ
 التَّجَرَّةِ وَاللَّهُ خَيْرُ الرَّزَاقِينَ و سبب نزول این آیه مبارکه آن بود که چون رسم اعراب این بود
 که هر وقت قافله وارد شهر می شد برای اطلاع اهالی ساز می نواختند و روزی رسول الله بر
 منبر بود و موعظه می فرمود در آن اثنا صدای ساز بلند شد حضار عموماً از پیرامون آن
 حضرت متفرق شدند و باستقبال رفتند لهذا این آیه نازل شد که سزاوار نبود از پیرامون
 رسول خدا متفرق شوید و او را تنها بگذارید و عقب لهو و تجارت بروید و حال آنکه خداوند
 بهترین روزی رسان است و این بسی واضح است که نسبت بمواضع شافیه آنحضرت جمیع
 امور دنیوی لهو و لعب است ولی دلیل نیست که ساز و آواز تنها از لهو و لعب محسوب و
 ممنوع باشد مثلاً با اینکه در این امر مبارك ساز و آواز مباح و ممدوح است اگر جمعی از
 احباب در محضر حضرت ولی امر الله حاضر باشند و در اثنا صوت و ساز بگوش حاضرین
 رسد ابداً احدی برنخیزد برای تماشا برود و هیچ صوت ساز را بر بیان مبارك ترجیح نمیدهد
 و اگر نادانی برای تماشا برود البته مورد ملامت احباب واقع شود و لکن رفتن و رعایت

ادب نکردن او دلیل بر حرمت استماع ساز و آواز نمی‌شود بلکه مورد ملامت احباب می‌شود برای آنکه در محضر مولای خود جانب ادب را فرو گذاشت و استماع ساز و آواز را بر اصغاء بیانات مبارکه آنحضرت ترجیح داده است خلاصه اشتباهات علمای اسلام در احکام دینیه خود منحصر باین موضوع تنها نیست و مقصود ما هم اعتراض نیست بلکه مقصد ما این بود که صوت خوش و ساز دلکش در هر عصر و زمان حتی در شرایع و ادیان محبوب و ممدوح بوده و در این امر مبارک نیز مطلوب و محبوب است نهایت نباید از حدّ ادب و اعتدال تجاوز نماید و بلهو و * * * ص ۳۳۲ * * * و لعب که منافی با اخلاق و آداب روحانیت منتهی و منجر نگردد چنانچه مفهوم آیات نیز همین است که می‌فرماید "ما حلال گردانیدیم برای شما گوش دادن با آوازه‌های خوش و نغمه‌ها را اما مبادا این شنیدن شما را از حدّ ادب و وقار بیرون برد بفرح اسم اعظم من مسرور و شادمان باشید چه باسم اعظم من شیفته و شیدا شد دلها و منجذب گشت عقول مقربین ما اصوات و نغمات را اسباب ترقی و پرواز ارواح بسوی افق اعلی مقرر فرمودیم شما آنرا بال نفس و هوی نگردانید من پناه می‌برم بخدا از اینکه شما از نادانان باشید" ملاحظه نمائید فضل و عنایت و رحمت و شفقت حق جلّ جلاله بچه اندازه است که بندگان خود را نصیحت می‌کند و دلالت می‌فرماید بآنچه که سبب ترقیات روحانیه و ارتفاع مقامات ایشان در هر عالمی از عوالم الهی است از جمله خصال حمیده ادب است که می‌فرماید ملتفت و مواظب باشید که از حدّ ادب و متانت خارج نشوید فی الحقیقه در امور باطنی و ظاهریه دنیویه و دینیه رعایت

ادب از الزم لوازم است در بسیاری از الواح الهیه درباره ادب توصیه و تأکید می‌فرماید
راستی ادب بهترین حلیه و زبور است برای اندام انسان چه نیکو گفته است شاعر:

با ادب را ادب سپاه بس است بی ادب با هزار کس تنهاست

برای شرافت ادب همین بیان مبارك کفایت است که در لوحی می‌فرماید "من لا ادب له
لا ایمان له" یعنی هر کس ادب ندارد دین ندارد و در لوح دیگر می‌فرماید "لا یسمو
الانسان بالزینة والثروة بل بالاداب والمعرفة" یعنی زینت انسان ثروت و مال نیست ***
ص ۳۳۳ *** بلکه زیور انسان ادب و عرفان است بهتر آنکه این موضوع را به الوحی که
از برای حضرت مولی **الوری** نازل گشته پایان بریم.

"هو الله ای مرغ خوش الحان جمال ابهی این دور بدیع حجابات اوهام را خرق نموده و
تعصبات اهالی شرق را ذم و قدح فرموده در میان بعضی از ملل مشرق نغمه و آهنگ
مذموم ولی در این دور بدیع نور مبین در الواح مقدسه تصریح فرمود که آهنگ و آواز رزق
روحانی قلوب و ارواح است فن موسیقی از فنون ممدوحه است و سبب رقت قلوب مغمومه
پس ای شهناز باوازی جان‌فزا آیات و کلمات الهی را در مجامع و محافل باهنگی بدیع
بنواز تا قلوب مستمعین از نبود و غموم آزاد گردد و دل و جان بهیجان آید و تبتل و تضرع
بملکوت ابهی کند و علیک البهاء الابهی. ع ع"

اگر هریک دارای صد هزار لسان باشیم از عهده شکر الطاف و عنایتش نمی توانیم برآئیم
که بید قدرت ججبات اوهام را خرق و از فضل بدون استحقاق این عباد ضعیفش را با
شاهراه حقیقت هدایت و دلالت فرمود، از دست و زبان که برآید کز عهده شکرش بدرآید.

نطق شصت و ششم

قد ارجعنا ثلث الدیات کلها الی مقرّ العدل و نوصی رجاله بالعدل الخالص لیصرفوا ما
اجتمع عندهم فیما امروا به من لدن علیم حکیم * * * ص ۳۳۴ *** یا رجال العدل کونوا
رعاة اغنام الله فی مملکته و احفظوهم عن الذئاب الذین ظهروا بالاثواب کما تحفظون
ابنائکم کذلک ینصحکم الناصح الامین اذا اختلفتم فی امر فارجعوه الی الله مادامت
الشمس مشرقةً من افق هذه السماء و اذا غربت ارجعوا الی ما نزل من عنده انه لیکفی
العالمین .

چون بر حسب الواح مقدسه مشروحا واردات و صادرات مخزن بیت العدل اعظم از کل
اطهر میثاق تعیین و تشریح شده است و مصارف آن نیز معین و مقرر شده است و همچنین
همه می دانیم که در هریک از شرایع الهیه از برای هر جنحه و جنایتی دیاتی معین فرموده
که باید جانی بآنکه جنایت رسانیده است تسلیم نماید در این امر مبارک نیز برای هر
جنایت و جنحهئی دیهئی معین و مقرر گشته ولی باید ثلث دیه های مأخوذه از جانی را

بمخزن بیت‌العدل تسلیم کنند و دو ثلث دیگر را بکسیکه جنایت باو رسیده پردازند تا امنای محترم بیت‌العدل در مصارف لازمه‌ئی که مأمورند مصروف دارند و در این آیات مبارکه حق جلّ جلاله تصریح می‌فرماید که ثلث دیات را به بیت‌العدل مرجوع داشتیم و رجال بیت‌العدل را بعدالت محضه خالصه وصیّت می‌کنیم که هر چه در نزد ایشان جمع می‌شود در آنچه از جانب حق مأمورند صرف نمایند و ایشان را وصیّت و تأکید در محافظت عباد می‌فرماید * * * ص ۳۳۵ * * * بدین بیان مبارک ای رجال عادل برای گوسفندان الهی شبانان مهربان باشید در کشور الهی و آنانرا محافظت کنید از گرگان که بجامه گوسفند ظاهر گشته‌اند همچنانکه فرزندان خود را محافظت می‌نمائید ناصح مهربان شما را چنین نصیحت می‌فرماید و اگر در امری مختل شدید مادامیکه شمس حقیقت از این افق تابان است بسوی خود حق رجوع کنید و دستور بخواهید و بعد از غروب شمس حقیقت رجوع کنید بآنچه از قلم اعلیٰ نزول یافته البته کتاب الهی کفایت می‌کند اهل عالم را بموجب بیانات صریحه الهیه بیت‌العدل اعظم مرجع کلّ امور است چنانچه بعضی از نصوص الهیه را در اوراق سابقه راجع به بیت‌العدل درج نمودیم و در این ورقه نیز قسمتی از بیان مرکز میثاق در الواح مبارکه وصایا اکتفا می‌کنیم قوله جلّ بیانه "ای یاران مهربان بعد از مفقودی این مظلوم باید اغصان و افنان سدره مبارکه و ایادی امرالله و احیای جمال ابهی توجه بفرع دو سدره‌ئی که از دو شجره مقدّسه مبارکه اثبات شده و از اقتران دو فرع دوحه رحمانیه بوجود آمده یعنی شوقی افندی نمایند زیرا آیت الله و غصن ممتاز و ولی امرالله و مرجع

جميع اغصان و افنان و ايادی امرالله و احباءالله است و مبين آيات الله و من بعده بکرا بعد
 بکری یعنی در سلاله او و فرع مقدس و ولی امرالله و بيت عدل عمومی که بانتخاب عموم
 تاسیس و تشکیل شود در تحت حفظ و صیانت جمال ابهی و حراست و عصمت ***
 ص ۳۳۶ *** فائز از حضرت اعلی روحی لهما الفداء است آنچه قرار دهند من عندالله
 است من خالفه و خالفهم فقد خالف الله و من عصاهم فقد عصی الله و من عارضه فقد
 عارض رالله و من جادله فقد جادل الله و من جحده فقد جحد الله و من آنکره فقد انکرالله
 و من انحاز و افترق و اعتزل عنه فقد اجتنب و ابتعد عن الله عليه غضب الله عليه قهرالله و عليه
 نقمة الله حصن متين امرالله باطاعت من هو ولی امرالله محفوظ و مصون ماند و اعضای
 بيت عدل و جميع اغصان و افنان و آبادی امرالله باید کمال اطاعت و تمکین و انقیاد و
 توجه و خضوع و خشوع را بولی امرالله داشته باشند اگر چنانچه نفسی مخالفت نمود
 مخالفت بحق کرده و سبب تشیت امرالله شود و علت تفریق کلمة الله گردد و مظهري از
 مظاهر نقض شود زنهار زنهار مثل بعد از صعود نشود که مرکز نقض ابا و استکبار کرد ولی
 بهانه توحید جعلی نمود و خود را محروم و نفوسی را مشوش و مسموم نمود البته هر مغرور
 که اراده فساد و تفریق نماید بصراحة نمی گوید که غرض دارم لابد بوسائلی چند و بهانه
 چون زر مغشوش تشبث نماید و سبب تفریق جمع اهل بهاء گردد مقصود اینست که ایادی
 امرالله باید بیدار باشند بمحور اینکه نفسی بنای اعتراض و مخالفت با ولی امرالله گذاشت
 فوراً آن شخص را اخراج از جمع اهل بها نمایند و ابداً بهانه ئی از او قبول ننمایند چه

بسیار که باطل محض بصورت خیر در آید الی آخرین بسی واضح است بموجب نصوص صریحه مرکز میثاق بیت عدل در تحت ریاست و امر و اراده نافذة ولی امرالله است و اطاعت او امر و احکام ولی امرالله بر جمیع اعضای بیت العدل * * * ص ۳۳۷ *** فرض و واجب است در اینصورت بدیهی است که بیت العدل در ظل عون و عنایت و حفظ و صیانت جمال مبارک از هر خطائی مصون و محفوظ است و هر قراری بدهند یا هر حکمی صادر فرمایند همان حکم الله است چنانکه ائمه اطهار در دوره رسول الله هر قراری که میدادند و هر حکمی که در باره احکام غیر منصوصه در قرآن می فرمودند حُکْمُ اللَّهِ و مطاع و متبّع بود اما اینکه می فرماید اگر در امری اختلاف در بین احباب حاصل شد از مرکز امر سؤال نمائید و با هم مجادله در قول ننمائید آنهم در نهایت وضوح در الواح متعدده مصرّح و منصوص است و مسلم است مادام که شمس حقیقت در افق این آسمان مشرق است از خود مظهر امر باید سؤال نمود و افق این آسمان هیکل مبارک خود مظهر امر است چنانچه از خود جمال مبارک جَلَّ اسْمُهُ الاَعْظَم سؤال شده و جواب از فم مشیّت نازل گشته قوله تعالی "قُلْ اِنَّ اَفْقَهُ هُوَ هَيْكَلُهُ فَتَعَالَى هَذَا الْهَيْكَلُ الْمَبِينُ اِنَّهُ لَهَيْكَلُ اللَّهِ فَيَمَّا سَوَاءٌ" الی آخر از این آیه مبارکه معلوم شد که مقصود اینست که مادام شمس حقیقت از هیکل بشری طالع است باید از خود حق سؤال نمود و بعد از صعود رجوع بالواحد الهیّه شود و موافق نصوص صریحه معمول گردد و اگر از فهم معانی و حقایق کلمات الهیّه عاجز و قاصر باشند از مبین آیات سؤال کنند البته بعضی از آیات مبارکه هست که محوی بر ظاهر نیست و

تأویل آنرا جز مبین منصوص که بالهامات الهیّه ملهم است کسی دیگر نمی داند چنانکه صریح الواح * * * ص ۲۳۸ * * * الهیّه است قوله تعالی شانہ کم من آیه انزلنا م سماء الفضل و لایعلم تأویلها الا الله العليم طوبی لنفس سمعت آیات الله و آمنت به و **ویل** للمعرضین" مضمون چنین است چه بسا آیهئی که ناز فرمودیم آنرا از آسمان فضل نمی داند تأویل آنرا مگر خدای دانا خوشا حال کسیکه بشنود آیات الهی را بان ایمان آورد و وای بر اعراض کنندگان و بدیهی است که اگر همه کس حقائق کلمات الهیّه را ادراک می نمودند دیگر مبین مخصوص لازم نبود لهذا محض اینکه اختلافی در اقوال نیاید باید بقدر سر مویی از نصوص صریحه تجاوز نشود و اگر مفهوم نصوص الهیّه واضح و معلوم نباشد باید از مبین منصوص سؤال شود چنانچه صریح لوح مبارک مرکز میثاق است و این عبد آنلوح مقدس را زینت بخش این اوراق می نماید. هو الله ای یاران عبدالبهاء شمس حقیقت نیر ملکوت اعلی بجهت اتحاد عقاید و آراء و وحدت کلمه و یگانگی در جمیع شئون و احوال اشراق نمود لهذا باید احباء از آراء مختلفه بوحدت اعتقاد و کلمه رجوع نمایند و اگر چنانچه اختلافی حاصل مراجعت بآیات و نصوص کتاب مبین کنند اگر در معنی کتاب ارتیابی حاصل شود رجوع بمبین فرمایند تا بهیچوجه در اعتقاد و آراء و افکار روح شئون و گفتار و رفتار اختلافی حاصل نگردد بلکه کلّ بوحدت اصلیه که مشیت اولیّه است رجوع کنند و از این وحدت در عالم انسانی موهبت آسمانی جلوه کند شمع حقیقت در نهایت اشراق بر افروزد و الا ظهور مظاهر الهی بی نتیجه ماند و جمیع این زحمات * * * ص ۲۳۹ * * * و

مشقات بی‌ثمر گردد زنهار زنهار از آراء و افکار و عقاید مختلفه زیرا بکلی سبب هدم بنیان الهی گردد و احباء الهی در محافل رحمانی باید بذکر حجج و براهین مشغول گردند نه بآراء مختلفه و مجادله این نصیحت عبدالبهاء را بجان و دل گوش نمائید و بهوش آئید ابن عبد در آستان مقدس الهی بنهایت تضرع گریه و زاری نماید و از برای یاران الهی طلب تأیید و توفیق صمدانی کند و علیکم التحية والثناء. ع ع"

و حضرت ولی امرالله می فرماید "قوله تعالی این عبد مکلف است تکلیف مومنین و مومنات را در جمیع شئون در هر کشوری بر حسب مقتضیات زمان و مکان تعیین نماید و اول فریضه مقدسه هر موضوع مطیعی که متمسک بحبل و صایای محکمه حضرت عبدالبهاء است اطاعت و انقیاد و عدم انحراف از نص دستور این عبد است مفری از برای احدی غیر از این ممکن نه کل دانسته باشید."

نطق شصت و هفتم

قل یا قوم لا یأخذکم الاضطراب اذا غاب ملکوت ظهوری و سکنت امواج بحر بیانی ان فی ظهوری لحکمة و فی غیبتی حکمة اخرى ما اطلع بها الا الله الفرد الخیر و نریکم من افقی الابهی و نصر من قام علی نصره امری بجنود من الملاء الاعلی و قبیل من الملائكة المقربین.

در اوراق سابقه معروض داشتم و در این مقام نیز **فکر** این موضوع می پردازیم که درحقیقت برای ذات احدیّت طلوع و غروب و صعود و نزول و دخول و خروجی نبوده و نیست چنانچه شمس ظاهر نیز چنین است و همیشه در مرکز خود مشرق است و این طلوع وافول و تحقق شب و روز سبب حیلوله ارض ثابت و محقق می گردد و این صفحه را بدرج این لوح مبارک که بافتخار مرحوم نیر همایون نزول یافت مزین می دانم که نام مبارك آن مرحوم نیز زینت بخش این اوراق گردد "هو الله ای مقرب درگاه کبریا نامه شما در وسط محیط دریا قرائت گردید با وجود امواج جواب مرقوم می شود ولی باختصار مفید حقیقت کلیّه را در این جهان طلوع و غروبی شب و روزی ایام ظهور مظاهر مقدّسه یوم اشراق است یوم وصال است یوم سطوع انوار جمال است پس از افول شمس حقیقت یوم فراق است وقت غیاب است لیل هجران است تا ظهور ثانی و طلوع دیگر نظر آفتاب فرما شمس حقیقت را مثال آفتاب آسمانی است اما این طلوع و غروب نسبت بعالم خلق است نه حق زیرا شمس حقیقت لم یزل در مرکز تقدیس خود مقدس از طلوع و غروب بوده همواره انوار ساطع و اشراق دائم و فیض مستمر است نظیر آفتاب ظاهر ملاحظه فرما که همواره در مرکز انوار بود و او را در ذات خویش طلوع و غروبی نیست ولی طلوع و غروبش بالنسبه بکُره ارض است پس اگر نفسی گوید که آفتاب در مرکز تقدیس خویش لم یزل و لایزال ساطع و لامع است صحیح گفته * * * ص ۳۴۱ * * * و لکن اگر بگوید در کُره ارض شبی نیست همواره آفتاب موجود این تصور مخالف حقیقت است و وهم صرف لهذا از یوم شهادت حضرت مسیح تا یوم

ظهور جمال محمدی لیل بود و ایام ظهور مطالع حقیقت یوم وصال است ایام افول مظاهر
 الهیه ایام هجران است هذا هو الحق المبین و عليك البها الابهی . ع ع
 و در لوح دیگر که بهمین مضمون است این است "هو الابهی ای یاران جمال مبارک
 حضرت بی چون چون از افق لامکان بر اهل امکان اشراق فرمود هیکل انسان را عرش
 مقدس قرار داد و افق بشری را مطلع نور مبین فرمود و از این مطلع برعوالم وجود تجلی
 کرد فله الحمد و له الشکر والثناء علی هذا الفضل العظیم چه که مطلعی مقدس تر از این
 نه و مشرقی منورتر از این نیست لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ ملاحظه نمائید که
 ناس چقدر محجوبند که ظهور حق را در جبل طور و در حجر و مدر و شجر قائلند و در
 جمال مبارک که بجمیع آثار و قوت و قدرت و عظمت و شئون ربوبیت ظاهر بود منکر و
 معرض و مستکبرند" الی آخر و لوح دیگر که مدلی بر این مفهوم است این است "هو الله ای
 یاران حقیقی و مشتاقان جمال الهی چون حی قیوم بجمیع اسماء و صفات و کمالات و
 شئون بر ما کان و ما یكون تجلی فرمود و مطلع امکان را بانوار نیر الامکان متجلی نمود و
 جوش و خروش در ذرات کائنات افتاد نیشان رحمت فیضان نمود و پرتو آفتاب درخشید و
 نسیم صبا * * * ص ۳۴۲ * * * بوزید و ندای الهی بگوشها رسید دلها بطپید و جانها برهید
 رُخها برافروخت پردهها بسوخت و روی یار مهربان جلوه نمود قلوب عاشقان شعله سوزان بزد
 و چشم مشتاقان از سرور گریان شد گلشن توحید تزئین یافت و گلزار تجرید آراسته گشت
 جشن فیوضات ترتیب یافت و بزم الست آماده شد سریر سلطنت الهیه استقرار جست و

الرحمن علی العرش استوی محقق گشت **پس** اعظم تجلی جمال قدم در این بزم اتم در هیکل میثاق جلوه فرمود و بر آفاق اشراق نمود" الی آخراللوح و لوح دیگر که اشاره باین مفهوم است این است "هو الله ای احیای الهی ای مظاهر الطاف و عنایات جمال ابهی آن نیر نورانی از افق تنزیه و تقدیس در مطلع انسانی تجلی فرمود و آن دلبر پنهانی حجاب غیب را بدرید و در انجمن عالم جلوه نمود تا عاشقان جمال آن دلبر یکتا بلقا فائز شوند و تعالیم الهیه جهان را از فم مقدس صادر گردد و ما بگوش جان بشنویم" الی آخر بیانہ الاحلی باری الواح مقدسه بدین مضمون از شماره بیرون است و در نزد اهل بها که بتائیدات الهیه حجات اوهام را دریدند و بسر منزل حقیقت و مقصود رسیدند مسلم و مثبت حال در این آیه مبارکه عباد خود را متذکر می دارد که از صعود من از عالم ناسوت غیاب من حکمتی دیگر ملحوظ است و ما در افق ابهای خود شما را می بینیم و نصرت می کنیم هر کس را که بنصرت امر من قیام کند بجنودی از ملاء اعلی و قبیلہئی از ملائکه مقربین اما وعده تأیید و نصرت بناصرین امر خود *** ص ۳۴۳ *** نه تنها در این آیه مبارکه می فرماید بلکه در اکثری از الواح مقدسه جمال مبارك و مرکز میثاق و ولی امر الله امر تبلیغ و نزول جُند تأیید فرموده اند از آنجمله در این لوح مبارك می فرماید "قوله تقدس اقواله ثم اجتمعوا علی نصر الله ارتفاع کلمة ولا تصبروا فی ذلك اقل من آن وهذا نصحي عليكم ان انتم من المقبلين ان الله قد كتب علی نفسه بان ينصر الذين هم نصروا امره و كانوا من الناصرين" مفهوم بیان مبارك اینست که مجتمع گردید بر نصرت امر الهی و ارتفاع کلمه او

و کمتر از دقیقه‌ئی صبر و مسامحه نکنید و این است نصیحت من بر شما اگر از مقبلین هستید البته خدا بر خود حتم فرموده است که نصرت فرماید کسانی را که بر؟؟ نصرت امر را و قیام می‌کنند و در لوح سیاح می‌فرماید "و انک انت یا علی لاتحزن عمّا القیناک عن مصائب الّتی وردت علی ظهورنا الاولی ثمّ الاخری فاشدّد ظهرك لنصرة امرالله و فم علی الأمر بقوة و استقامة" مفهوم آیه شریفه چنین است ای علی تو محزون مباش از مصائبی که بر حضرت اعلی و بر جمال ابهی وارد آمده تو کمر را محکم ببند از برای نصرت امر الهی و قیام کن بر این امر قوت و استقامت "در لوح دیگر می‌فرماید قوله عزّ و جلّ "بر خدمت امر قیام نما تا مخدوم عالم شوی ریّنا رحبش مشتعل شو تا محبوب آفاق گردی" و در لوح دیگر می‌فرماید "یا اسمی کلّ خلق لاجل خدمت حق خلق شده‌اند و حق لم یزل بخدا م؟؟؟" امرش ناظر بوده و هست" و در الواح * * * ص ۳۴۴ * * * مقدّسه حضرت عبدالبهاء که امر تبلیغ فرموده و بناصرین امر و ناشرین نفحات الهی وعده نزول جنود تأیید داده بحدّ و حصر نمی‌آید و این عبده بچند فقره آن اشاره و اکتفا می‌نماید از آنجمله در لوحی که بافتخار محفل روحانی طهران است می‌فرماید قوله تعالی این معلوم و واضح است که الیوم تأییدات غیبیه الهیه شامل حال مبلغین است و اگر تبلیغ تاخیر افتد بکلی تأیید منقطع گردد زیرا مستحیل و محال است که بدون تبلیغ احیای الهی تأیید یابند" و در لوح دیگر می‌فرماید قول عزّ اسمّه "بساط تبلیغ باید در جمیع احیان ممدود گردد زیرا تأیید الهی موکول بر آن اگر نفسی بجان و دل در نهایت همّت کمر تبلیغ امرالله بندد البته از تأیید ملکوت ابهی

محروم نماند" و در لوح دیگر می‌فرماید قوله الاحلی والده "الذی لاله الا اله و اگر پیشه
ضعیفی الیوم به صفات **سیا غیر** متصف گردد و ندای ملکوت الهی نماید **نسر** طائر آسمانی
شود و در باب فانی عقاب اوج رحمانی گردد و قطره موج دریا زند و ذره روشنائی آفتاب
دهد لیک بهتر اینکه شرح و مفاد این آیه مبارکه را باین بیان ملیح حضرت ولیّ عزیز امرالله
جلت عنایتہ بپایان بریم قوله شأنه "تبايع امرالله ونشر نفحات الله واحترام شریعه الله واعزاز
دين الله وتنفيذ احكام كتاب الله از افضل و اشرف اعمال در این ایام محسوب دقیقه
اهمال جائز نه و مساهله و و مسامحه علّت تقهقر جامعه و ازدیاد جرئت و جسارت **فتنه**
غافله ظالمه گردد ترك اوطان و سیر در مدن و قری و حصر * * * ص ۳۴۵ * * * افکار و
اذکار و تقویت جامعه و بیان و اثبات حقائق امریّه و کشف اسرار الهیّه و اثبات لزومیت شعائر
دینیّه و ترویج احکام سماویّه با وجود انقلابات حالیّه و مشاکل متنوعه و دسائس نفوس
مغرضه و تهدیدات شدید متمادیه اول فریضه پیروان امر حضرت احدیّت از رجال و نساء
در جمیع مراکز امریه از مدن و قری در آن صنع جلیل است جمال قدم جلّ اسمه الاعظم
می‌فرماید و نفسه الحق سوف یزین الله دیباج کتاب الوجود بذکر احبائه الذین حملوا لرزایا
فی سبیلہ و سافروا فی البلاد باسمه و ذکره و یفتخر کلّ من فاز بلقائهم بین العباد و
یستنیر ذکائهم من فی البلاد بنص صریح اجر عظیم و ثواب جزیل از برای نفوسی مقدر
است که در بحبوحه بلایا در بلاد الله سیار گردند و با وجود تابع رزایا مغروران و غافلان و

بیهوشان را بحیات باقیه و شریعت سامیه و نعمت سرمدیه و اوامر و سنن الهیه دعوت نمایند
و آگاه سازند این است سحیة اهل بها و فریضه و الهان جمال کبریا.

نطق شصت و هشتم

یا ملاً الارض تالله الحقّ قد انفجرت من الاحجار الانهار العذبة السائغة بما اخذتها حلاوة
بیان ربکم المختار و انتم من الغافلین دعوا ما عندکم ثمّ طیروا بقوادم الانقطاع فوق الابداع
کذلک یا مرمک مالک الاختراع الذی بحركة قلمه قلب العالمین هل تعرفون من * * * ص
۳۴۶ * * * ای افق ینادیکم ربکم الابهی و هل علمتم من ایّ قلم یا مرمک ربکم مالک
الاسماء لا و عمری لو عرفتم لترکتکم الدنیا مقبلین بالقلوب الی شطر المحبوب و اخذکم
اهتزاز الکلمة علی شأن یهتزم منه العالم الاکبر و کیف هذا العالم الصغیر کذلک هطلت من
سماء عنایتی امطار مکرمتی فضلاً من عندی لتکونوا من الشاکرین.

پاک کن از مغز و از بینی زکام تا که روح الله در آید در مشام

جمال قدم جلّ کبریائنه در کلمات مکنونه می فرماید تجلی آفتاب در تراب و مرآت هر دو
موجود و لکن از فرقدان تا ارض فرقدان بلکه فرق بی منتها در میان و لله مثل الأعلى البته
امثال فوق امثال است توضیح این مقام مثلی برای ایضاح مطلب واضحتر از این ممکن
نیست چنانچه در تاثیرات اشراق شمس ظاهری دقت کنیم تجلی و اشراق آنرا بر جمیع

ذرات کائنات یکسان مشاهده می‌کنیم و دراضائه نور هیچ تفاوتی در بین موجودات نمی‌گذارد و لکن در کائناتی که استضائه نور از آفتاب جهانتاب می‌نمایند تفاوت بسیار می‌بینیم همچنین در تجلی و اشراق شمس حقیقت بر آفاق قلوب و انفس بشریت یکسانست و لکن چون بر ریاض قلوب مستعده اشراق نماید گلهای عرفان و لاله‌های ایقان اثبات می‌نماید و چون بر گلخن قلوب محتجبه بتابد جز خار و شکوک اعراض چیزی نمی‌روید چنانچه در اشراق شمس محمدی از *** ص ۳۴۷ *** افق حجاز در قرآن خبر می‌دهد و مِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا هُمْ بِمُؤْمِنِينَ وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ فَإِذَا أُوذِيَ فِي اللَّهِ جَعَلَ فِتْنَةَ النَّاسِ كَعَذَابِ اللَّهِ وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْدَادًا يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ از این قبیل آیات که حاکی از اختلاف احوال نفوس است بسیار است و همچنین در انجیل جلیل ملکوت الهی را ببرزگر و تخم افشان تشبیه فرموده که بعضی از تخمها نمی‌روید و بعضی فاسد می‌شود و بعضی می‌روید و می‌خشکد و بعضی که در زمین مستعد پاک ریخته می‌شود نشو و نما و ترقی می‌کند همچنین در الواح الهیه در این ظهور اعظم این مضمون از قلم اعلی بسیار نازل گشته از آن جمله در لوحی می‌فرماید قوله جلّ ذکرة و ثنائه "كنت قائماً و ناطقا بما كان روح الحيوان لاهل الامكان من الناس من سمع و سرع و منهم من اعرض و منهم من ارتكب ماناج به سكان الملكوت" و در لوح دیگر که بافتخار شهباز نامی نزول یافته می‌فرماید قوله عزّ و جلّ "يا شهباز حق بلسان پارسی ملیح

فرمود آمدم بعضی بانکار صرف ظاهر و برخی متوقف و جمعی باین کلمه ناطق خوش
 آمدی خوش آمدی ای مقصود ما رأی محبوب ما و بعد بامری آخر متوقفین و مقبلین را
 امتحان نمودیم انقلاب کلی مشاهده شد جهد نما تا در کتاب مبین مذکور آئی شیاطین
 در کمین و امر * * * ص ۳۴۸ * * * بسیار عظیم لله رب العالمین" و در لوحی که بافتخار
 جمال بروجردی است می فرماید "قسم بامواج بحر معانی که از ابصار مستور است که
 احدی بروصف این ظهور اعظم علی ما هو علیه نبوده و نیست" و در لوح دیگر می فرماید
 "بنام دوست یکتا و محبوب یکتا یا آثمار سدره ندای مالک بریه را از این برهه اصغاء
 نمائید این همان صحرائی است که ندای روح در آن مرتفع و نفحات حبیب در او متصوع
 در این بیداء اکثر از تبیین و مرسلین به لبیک اللهم لبیک ناطق بوده اند چه که ندائی که
 الیوم مرتفع است از قبل شنیده و اصغاء نموده اند و کلّ از حق لقای این یوم مبارک آمنع
 اقدس را سائل بودند اینست آن مقامی که مکمل طور از قبل بانی انا الله ناطق و حالهم
 بهمان کلمه ناطق رغما للذین کفروا باباته و اعرضوا عن الذی بحرکه اصبعه انشق الارض و
 انفطرت السماء و بارادة منه نفخ فی الصور والضعق من علی الارض الا من شاء الله ربک
 العلیم الحکیم ابن عمران در این بیابان که طور عرفان در آن واقع ست چه مقدار تضرع و
 زاری نمود که شاید بلقای رحمن فائز شود و بالاخره اصغاء نمود آنچه را که تفصیل آن در
 کتب مذکور است" الی آخر اللوح و در لوح دیگر قوله جلّ جلاله "اگر چه خطبه مبارکه
 طتنجیه که از افق سماء ولایت مطلقه اشراق نموده بلسان ابداع فارسی شرح شده چه که

بیانات فارسی که باذن الهیّه از قلم حقیقی ظاهر گشته از اکثر معنی خطبه مذکور مستفاد می شود طوبی از برای نفوسیکه بابصار حدیده در کلمات منزله نظر نمایند و تفکر کنند البته ابکار معارف الهیّه که در قصور کلمات * * * ص ۳۴۹ *** جامعه ربانیّه معتکفند بر مرآت قلوب آن نفوس تجلی نماید و آنچه مقصود است فائز گردند طوبی للناظرین طوبی للمتفرسین و هنیئاً للفائزین" و مقصود آن حضرت روح ما سواء فداه از ذکر خطبه این کلمه مبارکه بوده که می فرماید "فتوقعوا ظهور مکلم موسی من الشجرة علی الطور و اینکلمه بمنزله قطب است بدور حولها وحی المکة و البیان و باین کلمه جمیع اهل عالم را بظهور الله بشارت داده اند و اگر نفسی این مقام را انکار نماید حق را انکار نموده در آن ایام باطناً تکلم می فرمود و حال ظاهراً ناطق است و لکن اعین ضعیفه که برمد اوهام مبتلا گشته ادراک ننماید و آذان غیر واعیه باصغای کلمات مالک انام فائز نشود الیوم مکلم موسی ظاهر و بانی انالله ناطق" و در ذکر این مقام بکمیل ابن زیاد نخعی می فرماید "اطفالسراج فقد طلع الصبح یعنی چراغ وهم و سؤال را خاموش کن بتحقیق که صبح حقیقت طالع شد" و الی آخر اللح و در لوح دیگر می فرماید "قل یا اولیائی هذا یوم فیه یسمع من امواج هذا البحر ما سمع اذن الکلیم فی طور العرفان و الحیب فی لیلۃ المعراج قل ان اغتتموا الفرصة فی ایام الله و تمسکوا بما یتقی به ذکرکم فی القرون و الاعصار" یعنی بگوای دوستان این روزیست که گوش کلیم در آن ندای الهی را در طور معرفت شنید و این روزیست که گوش رسول الله ندای الهی را در شب معراج استماع نمود فرصت را در

ایام الهی مغتنم شمارید و تمسک جوئید بآنچه پایدار می ماند و ذکر * * * ص ۳۵۰ ***

ذکر شما را در هر قرن و عصری چون بموجب بیانات صریحه الهیه بر عظمت ظهور و فضل ایام ظهور اطلاع حاصل شد عرض می کنم در این آیات مبارکه محور فضل و عنایت عباد خود را متذکر می دارد و می فرماید ای اهل عالم قسم بذات الهی که از سنگها چشمه های خوشگوار جاری شده چون حلاوت بیان الهی آنها را دریافته و حال آنکه شما بیخبر و غافلید و آگذارید آنچه را در نزد خود دارید پس از آن پرواز کنید ببالهای انقطاع فوق این عالم چنین امر می کند شما را خداوند عالم که بحرکت قلم خود عالم را منقلب نمود آیا می شناسید که از کدام افق پروردگار ابهای شما، شما را ندا می کند و آیا دانسته این که از کدامین قلم امر می کند بشما پروردگار شما که خداوند اسما حسنی است نه قسم بذات خودم اگر می شناختید دنیا را ترک می نمودید و چنان لذت و اهتزاز اینکلمه شما را می گرفت که بحرکت می آمد عالم کبیر تا چه رسد باین عالم صغیر این چنین باریده است از آسمان عنایت من بارانهای بخشش من فضلی است از نزد من برای آنکه از شکرگزاران باشید و اما عالم اکبر که در این آیه ذکر فرموده بموجب بیان صریح حضرت امیرالمومنین در دیوان مبارک و موافق نص قاطع جمال مبارك جلّ بیانه در ظاهر عالم وجود است ولی در باطن مقصود انسان است اما بیان امیرالمومنین اینست دوائک لنطوی **العالم للاکبر و انت الکتاب المبین وما** و ما تبصرو دوائک منك و ما تشعر اترعم انک جر صغیر و فیک انطوی **العالم الاکبر و انت کتاب المبین * * * ص ۳۵۱ ***** الذی باحرفه تظهر المضمّر" مفهوم

چنین است که می‌فرماید درد تو در تو است و حال آنکه نمی‌بینی و دواى تو نیز در تو است و ملتفت نیستی تو خود را جثه کوچکی می‌پنداری و حال آنکه عالم کبیر در تو منطوی است توئی آنکتاب واضحی که بحروف آن نهانی‌ها آشکار می‌شود و مقصود آن حضرت تطبیق تکوین با تدوین است و تشریح آنرا به موضعی دیگر محول می‌داریم و توفیق بیان آنرا از حق مسئلت می‌نمائیم و در لوحی از الواح الهیه نیز باین مطلب اشاره شده است و آن اینست قوله جلّ بیانه "ای دوستان قدر و مقام خود را بدانید زحمات خود را بتوهمات این آن ضایع نمائید شمائید انجم سماء عرفان و نسائم سحرگاهانی شمائید میاه جاریه که حیات کلّ متعلق بآنست و شمائید احرف کتاب الهی" الی آخر اللوح و این موضوع را باین لوح مبارک که در خصوص عالم کبیر و صغیر از قلم اعلیٰ نزول یافته ختم می‌کنیم "هو السامع البصیر حضرت رحمانی انسان را بینا و شنوا خلق فرموده اگر چه بعضی او را عالم صغیر دانسته‌اند و لکن فی الحقیقه عالم اکبر است و مقام و رتبه و شأن هر انسانی باید در این یوم موعود ظاهر شود قلم اعلیٰ در کل احیان بکمال روح و ریحان اولیای خود را ذکر نموده و متذکر داشته طوبی از برای نفسی که شئونات مختلفه دنیا او را از مطلع نور توحید منع ننموده باستقامت تمام باسم قیوم از رحیق مختوم آشامیده آنّه من اهل الفردوس فی کتاب الله ربّ العالمین انشاء الله حلاوت بیان رحمانرا *** ص ۳۵۲ *** بیایی و با ستقامت مانی آنّه یحفظک و یقربک و یهدیک الی صراط المستقیم لا اله الا هو العلیم الحکیم.

نطق شصت و نهم

و اما الشجاع و الضرب تختلف احكامها باختلاف مقاديرهما و حكم الدّيان لكلّ مقدار
ديّة معينة أنّه لهو الحاكم العزيز المنيع لو نشاء فصلها بالحقّ وعداً من عندنا أنّه لهو الموفى
العليم قد رقم عليكم الضيافة فى كل شهر مرّة واحدةً ولو بالماء إنّ الله اراد ان يؤلّف بين
القلوب ولو باسباب السموات و الارضين ايّاكم ان تفرّقكم شئون النفس و الهوى كونوا
كالاصابع فى اليد و الاركان للبدن كذلك يعظّم قلم الوحي ان انتم من الموقنين فانظروا
فى رحمة الله و الطافه أنّه يأمركم بما ينفعكم بعد اذ كان غنياً عن العالمين لن تضرنا سيئاتكم
كما لا تنفعنا حسناتكم انما ندعوكم لوجه الله يشهد بذلك كلّ عالم بصير.

در آيه مبارکه اول که راجع باحكام ديات است از شرح و بيان آن معذوريم زيرا احكام آن
باختلافى مقدار زخم يا ضرب تفاوت مى کند و تعيين ديه هريک بابيت العدل اعظم است
و آيه دوم امر بضيافت است که حضرت اعلى روح ما سواء فداه در کتاب مستطاب بيان
مى فرمايد بر هر مومنى فرضست که هر نوزده روز يکمرتبه عده از مومنين را ضيافت کند اگر
چه باب خالص باشد و جمالقدم جلّ اسمه الاعظم نيز در کتاب *** ص ۲۵۳ ***
مستطاب اقدس امر مى فرمايد اما نه بر سبيل وجوب و حتم چنانچه زين المقرين سؤال
کرده که آيا اين حکم واجب است يا مستحب و جواب از قلم اعلى نزول يافته و عبادت

سؤال و جواب اینست رقم علیکم الضیافة واجب است یا نه جواب نه اما در این ایام ضیافت نوزده روزه بترتیبی که معمول است محفل مقدس ملی امریکا تنظیم نموده و بتصویب حضرت ولی امرالله جلّ تناءوه رسیده است و حضرت عبدالبهاء عزّاسمه الابهی در لوحی اجتماع احباب را بر حسب حکمت بعدد اسم اعظم محصور می فرماید و آنلوح مبارک بافتخار مرحوم ابن اصدق است قوله جلّ اسمه "هو الابهی ای عاشقان روی حق دوستان را محفلی باید و مجمعی شاید که در آن مجامع و محافل بذکر حق و تلاوت و ترتیل آیات و آثار جمال مبارک روحی لاحبائه الفداء مشغول و مألوف کردند و انوار ملکوت ابهی و پرتوافق اعلی بر آن مجامع نورا بتابد و اینمحافل مشارق اذکار است که بقلم اعلی تعیین و مقرر گردیده است که باید در جمیع مدن و قری تاسیس شود و چون تقرر یابد مجامع خصوصی منسوخ شود ولی حال چون مجامع عمومی در بلاد مؤسس نه چه که سبب هیجان اشرار و فجار گردد لهذا محافل خصوصی که عدد نفوس حاضره مطابق عدد اسم اعظم است اگر تاسیس گردد لا بأس فیه و مقصد از این آن است که در این محافل جمع کثیر حاضر نگردد که بادی جزع و فزع و شیون جُهلا گردد و این مجامع روحانی * * * ص ۳۵۴ در نهایت تنزیه و تقدیر ترتیب یابد تا از محل و ارض و هوایش نفحات قدس استشمام گردد و جمال قدم نظر بحکمت امری فرمودند که دو بلاد حال بیش از عدد اسم اعظم احباء در جائی اجتماع نمایند موافق حکمت است مقصود این است که در شریعت الهیّه محل عبادت و مجمع تلاوت عمومی مشرقا لاذکار است و بسروا و ناسخ جمیع مجامع

و محافل عبادتیه ولی محافل معارف و مجامع خیریه و مجالس سوریه و محافلی نافعہ نیز
جائز بلکہ لازم و واجب " الی آخر اللوح و در لوح دیگر کہ اجتماع احباب را نوزده در نوزده
می فرماید " این است قولہ تعالی در خصوص اجتماع احباب نوزده در نوزده این ایام موافق "
الی آخر اللوح و همچنین در الواح الہیہ مکرر جمال مبارک تصریح فرمودہ اند کہ اجتماع
احباء در یک محفل بیش از نہ نفر جایز نیست مقصود این است کہ در ہر حال رعایت
مقتضیات زمان و مکان را لازم دانند تا وقتی کہ موانع اجتماع مرتفع گردد اما حکمت
انعقاد محافل ضیافت از عوق بیان مبارک معلوم و واضح است کہ مقصد حصول الفت
و محبت و اتحاد و دفع کدورت و نفاق و اختلاف است چنانچہ از مفاد و مفہوم آیات
مبارکہ مبرهن و معلوم و واضح است کہ می فرماید مرقوم شدہ است بر شما ضیافت در ہر
ماہی یک مرتبہ اگر چہ باب باشد خدا خواستہ است کہ الفت دہد در میان دلہا اگر چہ
بوسیلہ اسباب آسمانہا و زمینہا باشد مبدا متفرق کند شما را شئونات نفس و ہوا باشید
مانند انگشتان در دست و اعضاء و جوارح برای بدن چنین موعظہ و نصیحت می کند شما
را قلم * * * ص ۳۵۵ * * * وحی اگر از اہل یقین باشید پس نگاہ کنید در رحمت و الطاف
الہی امر می فرماید شما را بآنچہ بشما سود می رساند بعد از آنکہ از اہل عالم بی نیاز است
ہر گز گناہان شما ضرری بما نمی رساند جز این نیست کہ ما برای رضای خدا شما را
دعوت می کنیم و برای این گفتار شہادت می دہد ہر دانشمند بینائی و بر ہر متبع
خیریری پوشیدہ نیست کہ در بارہ اتحاد و الفت الواح مقدّسہ جمال مبارک و مرکز میثاق و

ولّی امر الله جلّ ذکرهم وثنائهم باحصا و شماره نمی آید و این عبد بچند فقره از این اشاره و اکتفا می نماید تا قطره نشان دریا و ذره دلیل آفتاب جهانتاب گردد جمالقدم جلّ اسمہ الاعظم در لوحی می فرماید قوله جلّ جلاله "باید در جمیع احبان در اتحاد و اتفاق سعی بلیغ نمائید تا آفاق باشراقات انوار آفتاب اتفاق منور گردد و کلّ نفس واحده مشاهده شوند از قبل و بعد باین کلمه علیا نطق القوة والقدرة فی الاتحاد والرفعة والعظمة فی الاتفاق" الی آخر اللوح و در لوح دیگر می فرماید قول جلّ جلاله بگواثمار سدره اتحاد را از دست مدهید اگر مطلع شوید بجان در طلبش کوشش نمائید باید نفوش مطمئنه اولیه کمال محبت و شفقت را بسائرین مبدول دارند و سائرین باید از ایشان **بشنوند والله بمحبت اعلی** قیام نمایند تا احزاب مختلف عالم عرف اتحاد استشمام کنند لعمری یا اسمی این از اس امر و جرثوم حکمت الهی بوده و هست باید بشأنی بمحبت قیام نمایند که سبب توجه وجوه و اقبال قلوب گردد" الی آخر اللوح و در لوح دیگر قوله عزّ قوله "یا اسمی امروز جمیع همّت باید در اتحاد * * * ص ۳۵۶ * * * احباب معرف شود که شاید این امر اعم از قوه بفعل آید و سبب علّت ظهور عنایت الله شود" الی آخر اللوح و در لوح دیگر قوله عزّ اسمہ "دین الله و مذهب الله محض اتحاد و اتفاق اهل عالم از سماء منیت مالک قدم نازل گشته و ظاهر شده آنرا علّت اختلاف و نفاق مکنید سبب اعظم و علّت کبری از برای ظهور و اشراق نیز اتحاد دین الهی و شریعه ربانی بوده و نمو عالم و تربیت أمم و اطمنان عباد و راحت من فی البلاد از اصول و احکام الهی است سبب اعظم از برای این عطیه کبری

کاس زندگانی بخشد و حیات باقبه عطا فرماید و نعمت سرمدیه مبذول دارد" و در یکی از مناجاتهای مبارك است "تعالی الطافه فوعزّته یا محبوبی لو تعذّبی فی کلّ حین **ببلاغ** جدید لاحب عند بان یحدث بین أحبائک ما یکدر به قلوبهم و یتفرق به اجتماعهم لانک ما بعثنی الا لاتحادهم علی امراء الذی لا یقوم معه **ظن** سمائک و ارضک و اعراضهم عمّا سواک اقبالهم الی افق عزّ کبریائک و توجهم الی شطر رضائک **بعنی** قسم بعزّت تو ای محبوب من اگر در هر دقیقه مرا بعذاب تازه و بلای جدیدی گرفتار سازی البته نزد من محبوب تر است از آنکه ما بین دوستانت کدورتی واقع شود که دلهای ایشان محزون گردد و جمعیت ایشان متفرق شود زیرا مرا مبعوث نفرمودی مگر برای اتحادشان بر امر تو که مقاومت نمی کند با آن خلق آسمان و زمین تو و مرا مبعوث ننمودی مگر برای اینکه بندگانت از غیر اعراض کنند و بافق عزّت و بزرگواری تو اقبال نمایند و بشطر رضای تو متوجه شوند" برای احبای الهی مفاد این آیات در محاسن و فوائد * * * ص ۳۵۷ * * *

اتحاد و مقاصد و صراحت اختلاف کفایت است اما از الواح مقدّسه مرکز میثاق **بقسمتی** از این لوح مبارک اکتفا می کنیم قوله عزّ بیانه "ای یاران عبدالبهاء شما را به **مباحث و مباحث** جمال ابهی قسم می دهم که مانند نجوم ثریا مجتمع و موتلف گردید و سبب اتحاد و یگانگی عالمیان را بنیاد خلاف براندازید و بنیان ایتلاف بلند سازید و بذل محبت الهیه درآویزید و ساحت قلب را از مغایرت و مخالفت پردازید تا محل اشراق شمس حقیقت گردد و نور موهبت بدرخشد هر یک خادم یکدیگر شوید و هر کدام در ره دیگری جانفشانی

نمائید جان و مال را از یکدیگر دریغ مدارید تا یرایح عطا از ملکوت ابهی رسد و منشور
سرور **روح‌بور** از ملاء اعلی صادر گردد و حضرت ولی امرالله جلّ ثناوه می فرماید قوله الاحلی
مقصود از شهادت حضرت اعلی و نفی و زندانی و اسارت جمال ابهی و **سفک دم شهدا**
و متاعب و بلاای لاتحصای حضرت عبدالبهاء تاسیس سلطنتی جدید و نام و شهرتی تازه
و ترویج طریقت و مذهبی مخصوص نبوده بلکه مقصود حصول اقدام آمال پیشینیانست
یعنی اخوت نوع بشر اگر اخوت حقیقی باحسنها و اجملها و اکملها در بین احباء تحقق
نیابد تاسیس وحدت عالم انسانی چگونه ممکن مناسب آنکه این صحبت را باین مناجات
که از کلك میثاق نزول یافته خاتمه دهیم.

"هو الله الهی الهی اید الاحباء علی الحب والولاء مع کلّ الملل والاقوام الّتی علی الثری
واجعلهم آیات الهدی و آیات رحمتك * * * ص ۳۵۸ *** بین الوری و مصابیح الفضل
والجود و اشجار حدیقة الوجود ربّ نور وجوههم بانوار التوجه الیک و زین قلوبهم بالتوکل
علیک و ایدهم علی الركوع والسجود بین یدیک حتی یرتلوا آیات التوحید فی محافل
الهدی و یرتفع ضجیحهم بالتهلیل والتکبیر الی الملاء الاعلی انک انت القوی القدیر".
با این آیات بیّنات و الواح مقدّسه مرکز میثاق و حضرت غصن ممتاز ولیّ امرالله تکلیف
احباء در محبت و الفت و اتحاد معلوم است که باید چگونه باشد تا چه کند همّت والای
ما امیدواریم باین مقام ارجمند مؤید گردیم.

إذا أرسلتم الجوارح الى الصيد اذكروا الله اذاً يحلّ ما امسكن لكم ولو تجدونه ميتاً انه لهو
العليم الخبير اياكم ان تسرفوا في ذلك كونوا على صراط العدل والانصاف في كلّ الامور
كذلك يأمرکم مطلع الظهور ان انتم من العارفين.

بر ارباب اطلاع معلوم است که فنّ صیادی از فنون قدیمه متداوله است و همیشه اوقات
در بین بشر معمول و متداول و ممدوح بوده و در شرایع و ادیان نیز ممنوع نبوده و در کتب
سماویه بر اباحه آن تصریح شده در تورات حکایت عیسو و یعقوب مفصل و مشروح است
که حضرت اسحق به فرزند خود عیسو امر فرمود بشکار رود و صیدی نماید و طعامی ترتیب
دهد تا اسحق او را برکت دهد یعنی مرکز عهد خود نماید و همچنین * * * ص ۳۵۹ ***
حکایت پسران یعقوب که بهانه شکار از آن حضرت درخواست کردند که یوسف را اجازه
دهد تا او را به همراه خود بشکار برند چنانچه در سوره یوسف است قوله تعالی قَالُوا يَا أَبَانَا
مَا لَكَ لَا تَأْمَنَّا عَلَى يُوسُفَ وَإِنَّا لَهُ لَنَاصِحُونَ أَرْسَلَهُ مَعَنَا غَدًا يَرْتَعُ وَيَلْعَبُ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ
مفاد آیه مبارکه اینست که چرا از ما اطمینان ندارد بر یوسف و حال آنکه ما خیرخواه او
هستیم فردا یوسف را به همراه ما روانه کن تا بگردش و شکار برویم و البته همه ما حافظ و
نگهبان او خواهیم بود و حضرت اسمعیل نیز شوق مفرضی بشکار داشته و همه روزه بشکار
میرفته چنانچه دو مرتبه حضرت خلیل برای دیدن اسمعیل از شام بیابان مکه آمد و هر دو

دفعه اسمعیل بشکار رفته و ابراهیم او را ندیده مراجعه فرمود و شرح آن برسبیل اختصار اینست که هاجر مادر اسمعیل کنیز ساره بود که فرعون مصر باو بخشیده بود و چون ساره از حدّ توالد و تناسل گذشته بود و ابراهیم نیز اولاد نداشت حضرت ساره کنیز خود هاجر را بآن حضرت بخشید و از هاجر اسمعیل متولّد شد پس از چندی باراده الهی ساره نیز حامله شد و حضرت اسحق از او بوجود آمد چون ساره دارای اولاد شد دیگر راضی نشد که هاجر و اسماعیل در نزد او باشند با ابراهیم گفت باید هاجر و اسماعیل را بمحل بعیدی ببری که من آنانرا نبینم و از تو نیز دور باشند که دیدن تو آناترا آسان نباشد فقط سالی یکمرتبه حق داری که اسمعیل را ببینی آنهم سواره و حق نداری پیاده شوی و در منزل هاجر توقف کنی لذا بخواهیش ساره حضرت خلیل اسمعیل را بزمین مگّه آورد و در بیابان اعراب مستعربه ساکن بودند و سالی یک مرتبه ابراهیم بدیدن اسمعیل میآمد و پیاده نمی شد و فرزند خود را می دید و مراجعه می فرمود و چون اسمعیل به سن رشد رسید از قبیله اعراب ازدواج نمود و چون موعد آمدن ابراهیم رسید و آن حضرت آمد اسمعیل بشکار رفته بود از عروس خود سراغ اسمعیل را گرفت عرض کرد بشکار رفته آنحضرت را بجا نیاورد حضرت ابراهیم فرمود چون اسمعیل از شکار برگردد باو بگو مرد پیری برای دیدن تو آمده بود چون نبودی مراجعت کرد و با اسمعیل بگو آنمرد پیر گفت که آستانه خانه ات خوب نیست آنرا تغییر بده چون اسمعیل آمد زنش پیام ابراهیم را باو رسانید اسمعیل گفت ای بی سعادت آن پدرم بود و چون او را احترام نکردی بکنایه بمن امر فرموده است که تُرا طلاق دهم و زنی

دیگر اختیار کنم پس اسمعیل آن زن را طلاق گفته و دیگری را گرفت سال دیگر که حضرت خلیل آمد باز اسمعیل بشکار رفته بود سراغ اسمعیل را گرفت عروزش عرض کرد بشکار رفته آنحضرت خواست مراجعه فرمایید عروشش با کمال ادب عرض کرد پیاده شوید استراحت فرمائید اسمعیل خواهد آمد آنحضرت فرمود از پیاده شدن معذورم عروشش عرض کرد پس آنقدر توقف فرمائید تا پای مبارك و گیسوان شما را شستشو دهم آنحضرت یکپای خود را از رکاب خالی کرده بر سنگی گذارد که امروزه بمقام ابراهیم معروف است *** ص ۳۶۱ و عروس نصف گیسوان و یکپای او را شست و بعد پای دیگر خود را بر آن سنگ گذارد و آن زن نصف گیسوان و پای دیگر آن حضرت را شست و هنگام مراجعت فرمود اسمعیل آمد با او بگو مرد پیری برای دیدنت آمده بود چون نبودی مراجعت نمود پس فرمود که بگویم این آستانه خانهاست خوبست مبادا تغییر دهی و چون اسمعیل از شکار برگشت عیال پیام آنحضرت را بشوهر رسانید اسمعیل فرمود آن پدر بزرگوار من بود و چون تو احترام او را منظور داشتی از تو راضی شده و بکنایه سفارش تو را نموده که من دیگری را بر تو اختیار نکنم و همچنین همزه سید الشهداء عموی نامدار حضرت خاتم الانبیاء اشتیاقی تمام بشکار داشت و برسول اکرم مومن نشده بود تا آنکه روزی ابوجهل با جمعی از مردانش در قبرستان مکه با رسول خدا مصادف شدند ابوجهل عبا را از اندام مبارک آن حضرت برداشت و بگردن آنحضرت انداخت و بندری تابید که نزدیک شد روح مقدسش از بدن مفارقت کند و بیتاب شده بر زمین افتاد آن ظالمان از اطراف آن مظلوم را سنگباران

کردند و آنحضرت در زیر سنگها بیتاب افتاده بود در آن اثناء حمزه از شکار برمیگشت شخصی باوگفت پسر برادرت محمد را ابوجهل با مریدانش سنگباران نمودند و در قبرستان مکه افتاده است حمزه غضبناك شده بسراغ آنحضرت روانه قبرستان شد در بین راه بابوجهل رسید کمانی را که در دست داشت بشدت بر سر ابوجهل زد و فرمود آخر از پسر برادر من چه میخواهی * * * ص ۳۶۲ *** ابوجهل عرض کرد مگر تو هم بمحمد ایمان آوردهئی فرمود بلی و از آن بعد روز بروز بر ایمان و ایقانش افزود تا در جنگ اُحد جان عزیز خود را فدای آنحضرت نمود چنانچه در اخبار و تواریخ مذکور و مستور است و در قرآن شرف نیز آیاتی بر اباحه صید نزل یافته چنانچه در سوره مبارکه مائده میفرماید أُحِلَّ لَكُمْ صَيْدُ الْبَحْرِ وَطَعَامُهُ مَتَاعًا لَكُمْ وَلِلسَّيَّارَةِ وَحَرَّمَ عَلَيْكُمْ صَيْدَ الْبَرِّ مَا دُمْتُمْ حُرْمًا إِلَىٰ آخِرِ يَعْنِي بَرِّ مَا حَلَال است صید دریا و خوردن آن برای شما و مسافرین و لکن مادامیکه محرم هستید صید در حرم برای شما حرامست ولی در اوقات دیگر صید دریا و بیابان بر شما مباح و حلال است مقصود اینست که در هیچ شریعتی صید ممنوع نبوده و در این امر مبارک نیز ممنوع نیست حتی خود جمال مبارك در اوائل ایام گاهی برای صید تشریف می برده اند و در اوراق سابقه صریح بیان مبارک را نگاشتیم دیگر در این مقام تکرار نمیکنیم و همچنین حضرت عبدالبهاء جلّ ذکره الاعلی در اوائل ایام شباب بگردش و شکار مایل بودند و در دارالسلام بغداد در اسب سواری از جمیع فوارس ممتاز و مشهور بودند چنانچه از بیانات مبارکه حضرت ورقه علیا و خود مرکز میثاق مفهوم می شود حضرت ورقه علیا میفرماید برادرم از

کودکی خارق العاده بود و ابداً بازی و سایر مشغولیات اطفال توجهی نداشت بمدرسه
نمیرفت تحصیل هم نمی کرد سواری را بهتر از همه چیز دوست می داشت و در این فن
شهرتی بسزا داشت و در کتاب * * * ص ۳۶۳ * * * عبدالبهاء و البهائیه در شرح حیات مرکز
میثاق بقلم نویسنده معروف سلیم قبعین است می نویسد و لما سئل هل طلب تسلیة اجاب
رکبت الخیل فی بغداد و کان عزمی الا صطیبار فجمعتنی النطروف علی جماعه من الصیاد
یزوا لما راتهم یقتلون الطیور و الحیوانات انتبهت الی ان ذلك حرام و خطر بذهنی ان **انتض**
ارواح العباد لتقربها الی الله اولی من اقتناص الحیوان علی ذلك صمت و هذا اول و آخر
تجارتی فی الصید و هذا ما اخبرک به آن نفسی و هو انی ابحت عن الارواح لارشادها
الی الصراط المستقیم. این بود عبارتی که از بیان حضرت عبدالبهاء نقل کرده ترجمه این
عبارت اینست که از مرکز میثاق پرسیدند که در جوانی به چه چیز مایل و تسلی خاطر داشتی
جواب فرمودند اسب سواری می کردم و مقصودم شکار بود تا گردش ایام مرا با جمعی از
شکارچی ها جمع نمود و چون دیدم آن شکارچیان حیوانات و طیور را می کشتند آگاه شدم
که این کار خوب نیست و بخاطرم خطور کرد که بشکار ارواح خلق اشتغال و رزم این بهترین
وسیله است برای تقرّب بخدا تا شکار حیوان و بر این تصمیم گرفتم این بود آغاز و انجام
تجارت من در صید و شکار و این است شرح حال من بتو می گویم و آن اینست که گفتگوی
من از ارواح است براه راست خلاصه در این امر صید ممنوع نیست و محبوب و ممدوح
نیز نیست و نباید فنّ صیادی را شغل دائمی اختیار کرد چون ممنوع نبود لذا حکمش از

قلم اعلی در کتاب مستطاب اقدس نازل گشت * * * ص ۳۶۴ *** و مفاد آیه مبارکه اینست هرگاه حیوانات شکار بفرستید ذکر خدا را بر زبان رانید در آن حال هر چه گرفتند و نگاه داشتند اگرچه اگر در جنگی آنها بمیرند تا رسیدن شما برای شما حلالند ولی مبادا در این کار اسراف کنید همیشه بر طریقه عدالت و انصاف باشید در جمیع امور و در دیانت اسلام نیز حکم چنین بود تفاوتی که حکم شکار در اسلام با این امر دارد اینست که در زمان رسول الله آلت صید تیر و کمان بوده و این زمان آلت شکار تفنگ است و علمای اسلام گفته اند صید از گلوله بمیرد اگرچه ذکر خدا کشته باشند حرام است ولی اگر تیر و کمان مرده باشد حلالست ولی حضرت بهاء الله جلّ احسانه می فرماید فرقی فیما بین تیر کمان یا تفنگ نیست چنانچه حضرت زین المقرین از مصدر امر سؤال نموده و جواب از لسان عظمت نازل گشته و اینست عبارت سؤال و جواب: سؤال از صید، جواب قوله تعالی "اذا ارسلت الجرار الخ اقسام دیگر هم در آن داخلست چون تفنگ و تیر و غیر از هر نوع آلتی که بآن صید می کنند و لکن اگر بادام صید شود و تا وصول بآن مرده باشد حرام است" خلاصه در این امر مبارك حکم آن از قلم اعلی نازل شده لذا ممنوع نیست و چندان ممدوح و مطلوب هم نیست چنانچه مکرر از مرکز میثاق سؤال شده و جواب نازل گشته و در این مقام بقسمتی از لوح مبارک در جواب دکتر فیشز آلمانی اکتفا می کنیم چون دکتر مزبور سؤال از خوردن گوشت و جواز یا عدم جواز آن * * * ص ۳۶۵ *** نموده و در لوح اول می فرماید "گوشت غذای طبیعی انسان نیست و انسان دندان گوشت خوری ندارد"

مجدد در عریضه دیگر از چهار دندان انیاب سؤال کرده که شبیه بدنجان حیوانات گوشت خوار است لذا در جواب او این بیان فصیح از لسان ملیح دلبر عهد و پیمان نازل گشته قوله عزّبیانه "در خصوص چهار دندان انسان مرقوم نموده بودند که دو در فک اعلی و دودر فک اسفل گوشت خوار هستند بدانکه آن چهار دندان بجهت خوردن گوشت خلق نشده ولی می توان گوشت با آن خورد و الا دندانهای انسان بتمامه بجهت تناول فواکه و حبوب و گیاه است آن چهار دندان بجهت بعضی چیزهای سخت مانند بادام و غیره هست چه که بجهت شکستن آن دندانهای انیاب لازم ولی گوشت خوردن حرام نیست بلکه مقصود اینست که انسان می تواند بدون گوشت زندگانی نماید و قوت و توانائی جوید گوشت قوت دارد و خلاصه گیاه و حبوب و اثمار است لهذا در اوقات لزوم بجهت مریضها و بجهت قوت بنیه ضعفا موافق است این است که عنداللزوم در خوردنش در شریعت الهی هیچ مانع نه لهذا اگر بنیه آنجناب ضعیف است و تناول گوشت مفید میل بفرمائید" الی آخر بیانه جلّ بیانه. و در لوح دیگر که حاضرندارم تا عبارت مبارک را مرقوم دارم لذا مفاد بیان مبارک را عرض می کنم و آن اینست گرچه بصریح بیان حضرت اعلی چون گوشت داخل اعضای انسان گردد بجنّت خود وارد شده ولی باز * * * ص ۳۶۶ * * * مروت اقتضا نمی کند که انسان جاننداری را بیجان نماید و شاید زمانی می آید که خوردن گوشت متروک شود و در آخر لوح اوّل که بافتخار دکتر فیشز است نیز می فرماید قوله تعالی "وفی الحقیقه ذبح حیوانات و خوردن گوشت قدری مخالف رحمت و شفقت است اگر کسی بتواند که

بحبوبات و فواکه و روغنها و مغزها مانند پسته و بادام قناعت کند البته بهتر و خوشتر و علی

البهاء الابهی ع ع"

نطق هفتاد و یکم

انّ الله قد امرکم بالمودة فی ذوی القربی و ما قدر لهم حقاً فی اموال الناس من انّه لهو
الغنى عن العالمين احرق بيتاً متعمداً فاحرقوه و من قتل نفساً عامداً فاقتلوه خذوا سنن الله
بايادى القدرة و الاقتدار ثم اتركوا سنن الجاهلين و ان تحكموا لهما حسباً ابدياً لا بأس
عليكم فى الكتاب انّه لهو الحاكم على ما يريد.

در این سه آیه مبارکه سه حکم محکم از قلم قدم نازل اول امر بمحبت و مودت و احترام
فروع سدره تقدیس است و در الواح سائره نیز در این خصوص تأکید و تصریح شده حتی
در کتاب عهد که وصیت می فرماید عباد خود را و همچنین در زیارت نامه اغصان و افنان
و اوراق را مورد صلوت و رحمت منور فرموده است و این مطلب بر مستظلمین در ظلّ شجره
مبارکه واضحست که مادامیکه اغصان و افنان و اوراق و اثمار از شجر انفصال نیابد از
شجر محسوب و شایان تمجید و تقدیر است و چون از شجره منفصل گشت از شجره
محسوب نیست و بصریح بیان مبارك اغصان * * * ص ۳۶۷ *** **یابسد** لایق مطبخ و نار
است همچنین است حال منتسبین و ذوی القربای مظهر امر الهی مادامیکه تمسک بامر و

عهد الهی دارند مستحق هرگونه توقیر و احترامند چنانچه در لوح الهیه و مرکز سیئات و توقیعات مبارکه ولی امرالله بتکرار تدین و تخصیص شده از آنجمله در لوحی که حضرت ورقا از ساحت قدس الهی سؤال کرده و جواب از لسان عظمت نازل شده قوله جلت عظمته "و اینکه از اغصان الله و افنانه سؤال فرموده بودید در ساحت اقدس عرض شد فرمودند تا حال آنچه ذکر افنان از قلم اعلی جاری شد مقصود نفوس منتسبه بنقطه اولی بوده چه که در این ظهورکل را بافق اعلی دعوت نمودیم ببحر اعظم هدایت کردیم در اول ایام مناجاتی مخصوص ایشان نازل و در آن مناجات توفیق ایمان و عرفان از برای ایشان مقدر انشاءالله بما اراده الله عامل باشند و بدین امر اعظم اعظم ثابت و راسخ طوبی لهم بما سمیناهم بهذا الاسم الذی توضع منه رائحة الرحمن فی الامکان و ایشان را باین سدره نسبت داده ایم فضلا من لدنا علیهم فاسئل الله بان یحفظهم عن اشارات القوم و شبهات العالم و فضلنا بعضهم علی بعض کتاب ما اطلع به الا الله رب العالمین رسوف بظهرما قدر لهم من لدن مقتدر خبیر و نفوسی که حال بسدره منتسبند ذوی القربی در کتاب اسماء مذکور اگر بما اراد الله عامل باشند طوبی لهم بما اقبلوا و فازوا اولهم ان یسئلوا الله بان یحفظکم و یوفیهم علی الاستقامه علی ما هم علیه امروز روزی است که جمیع نفوس * * * ص ۳۶۸

*** باید جهد نمایند تا بکلمه رضا از نزد مالک اسماء فائز شوند و مقصود از اغصان، اغصان موجوده و لکن در رتبه اولیه غضنین اعلمین بوده و هست و نفوس بعد از اثمار اوراق شمرده می شوند در اموال ناس از برای اغصان حقی نبوده و نیست" الی آخر و در

مناجاتیکه ذکر افنان از قلم اعلی نازل شده دلیل بر علوشان و مقام ایشانست یکی این مناجاتست "بسمه الباقی بعد فناء الاشیاء سبحانک اللهم یا الهی انت تعلم بآن السماء تحب انجمها و اشراقها من افاقها و الرضوان اوراده و **خریرمائنه** و **حدیرورقائه** که استلک یا خالق الاشیاء و المرین علی الاسماء بآن تجعل افنانه متمایله من هبوب ارباح فضلك فی ایامک و متحرکه باذنک و امضائک ای رب لا تمنع حروقات کتابک من الکلمه الّتی جعلتها ام زبرک و الواحک و مصدر شئونات الوهیتک و اقتدارک و بها فصلت بین خلقک بریتک ای رب اجذب افنان سدره فردانیتک بدائع الحانک ثم اشربها ارحیق عطائک الّذی فک ختمه باصبع اقتدارک لتقوم علی ذکرک و ثنائک و تطوف حول امرک فی کل عالم من عوالمک انک انت الّذی تفعل بسلطانک ما تشاء و تحکم بقدرتک ما ترید لا یمنعک شیئ عن شیئ ولا یشغلك شأن عن شأن لاله الا انت القادر العالم العزیز الکریم" نفوسی که در فنون فصاحت و بلاغت و عروض و منطق و معانی و بیان بصیر و خبیرند بر فصاحت و ملاححت و بلاغت بیان و علو مضامین و حلاوت و رقّت تشبیه و استعلوات ملیحه این مناجات ملتفت می شوند و التذاذ حاصل می کنند این عبد با قلم شکسته و زیان بسته خود در شرح و بیان آن * * * ص ۳۶۹ * * * چگونه زبان گشاید و زمام قلم را رها کند فهم و ادراک مضامین آیات مبارکه را بصاحبان ذوق سلیم و فهم مستقیم وا می گذارم همینقدر بفضل و عنایت جمال مبارک نسبت بافنان اشاره می کنم که می فرماید "الهی تو آگاهی که آسمان ستارگان خود را دوست می دارد و بوستان گلهای خود را دوست میدارد باغ صوت

جریان آب و نغمه مرغ خوش الحان خود را دوست می‌دارد" از این کلمات بدیعه می‌توان مقدار عنایات خاصه حق را نسبت بافنان استنباط نمود و در لوح مبارک عهد می‌فرماید قوله تعالی "احترام و ملاحظه اغصان بر کلّ لائهم لاعزاز امر و ارتقاع کلمه و این حکم از قبل و بعد در کتب الهی مذکور و مسطور طوبی لمن فاز بما امر بمن لدن آمر قدیم همچنین احترام و آلاله و افنان و منتسبین" الی آخر و در پایان زیارت نامه مبارکه می‌فرماید قوله تعالی "شأنه صل اللهم یا الهی علی السدره و اوراقها و اغصانه و افنانها و اصول و فروعها بدوام اسمائك الحسنی و صفاتك العلیا ثمّ احفظیها من شرالمعتدین و جنود الظالمین انك انت المقتدر القدير" ملاحظه فرمائید که فضل و عنایت الهی درباره اغصان افنان تا چه حدی است که حتی در زیارت ایشان را از خود منفعت و منفصل می‌فرماید "اگر مقام و شئون خود را محفوظ دارند دارای چه رتبه و مقامی هستند" و از اینگونه الواح و آیات بحدّ و حصر نیابد چنانچه در لوح عالم خطاب بافنان است که می‌فرماید "امروز روز شما و هزار لوح گواه شماست" بلی چیزی که هست برای افنان * * * ص ۳۷۰ * * * و اغصان حلی در مال مردم مقدّر مقرر نشده است زیرا عموم خلق مکلف بکسب و صنعت و شغلند ولی در شریعت مطهره رسول الله البته بموجب آیه و اعلموا انما غنمتم من شیء فان لله خمسهُ و للرسول ولذی القربی و الیتامی و المساکین و ابن السبیل خمس برای ذراری و اولاد خود مقرر فرموده ولی در این امر مبارک حقی برای اغصان و افنان و ذوی القربی تعیین نفرموده این است که در این آیه و الواح مقدّسه دیگر حتی در کتاب عهد تصریح و تنصیص شده

در کتاب عهد می فرماید قوله عزّ قوله "محبت اغصان بر کلّ لازم ولکن ما قدر الله لهم حقا في اموال الناس يا اغصاني و افناني و ذوی قرابتی نوصیکم بتقوی الله و بمعروف و بما ینبغی و بما ترتفع به مقاماتکم" الی آخر و این نیز یکی از مزایای این شریعت مقدّسه است بر شرایع دیگر که بر ارباب بصیرت واضح و مبرهن است ولی محض فضل و رحمت و حصول برکت و تطهیر اموال حقوق الله مقدّر و مقرر شده است که در مصارف لازمه امر مصروف گردد چنانچه در مقام خود بیان خواهد شد و در این مقام بذکر قسمتی از بیان مبارک مرکز میثاق در الواح وصایا اکتفا می کنم قوله جلّ بیانه "ای یاران عبدالبهاء محض الطاف بی پایان حضرت یزدان بتعیین حقوق الله بر عباد خویش منت گذاشت و الا حق بندگانش مستغنی از کائنات بوده والله غنی العالمین اما مفروض حقوق سبب ثبوت و رسوخ نفوس و برکت در جمیع شئون گردد و حقوق الله * * * ص ۳۷۱ *** راجع بولی امرالله است تا در نشر نجات الله و ارتفاع کلمة الله و اعمال خیریه و منافع عمومیّه صرف گردد" چون این آیه مبارکه به ذکر اغصان و افنان و ذوی القربی برگذار شد باین مناجات مبارک ختم می کنیم "هو الاقدس سبحانک یا الهی اسئلک بجمال القدم و الاسم الاعظم بأن تحفظ الذین اختصصتهم بنفسک و جعلتهم اوراق هذا السورة الّتی ارتفعت بامرک ارحم یا الهی صغیر و کبیرهم بفضلک و احسانک ثمّ اجعلهم من الذین اقرّوا بفردانیتک و اعترفوا بما نزل فی الواح امرک، انک انت المقتدر علی ما تشاء و انک انت العلیم الحکیم" و اما دو آیه مبارکه دیگری اگر کسی خانه کسی را عمداً آتش زند مجازانش اینست که

در عوض خانه او را بسوزانند چه اگر مجازات اعمال نباشد بر شرارت اشرار بیفزاید و از
مظلومین آسایش و راحت مسلوب گردد در شریعت مطهره اسلام شخص محارب محکوم
باعدام بود و محارب کسی را گویند که با آلات حرب در میان مردم گردش کند و قصد شرّ
ترسانیدن مردم باشد مثل زمان سابق که اشرار و الواط بایراق در کوچه‌ها و بازار راه میرفتند
و مردم را تهدید و نخویف و تحذیر می نمودند در صورتیکه آنان بحکم شرع مطهر اسلام
محکوم باعدام بودند بطریق اولی کسیکه خانه کسی را آتش زند مستوجب احراق و اعدام
است و همچنین کسی که از روی عمد کسی را بکشد باید او را بکشند و می فرماید "اگر هر
دو بحبس ابد نیز محکوم گردند خوبست دیگر تا حکم و اراده بیت‌العدل چه اقتضاء نماید
و کدام *** * * * ص ۳۷۲ *** را تصویب فرماید چه بیت‌العدل بر حسب مقتضیات هر
حکمی کند مختار است چه بصویح الواح الهیه و الواح مرکز میثاق و حضرت ولیّ امرالله
در تحت عون و عنایت و حفظ و صیانت الهی است زیرا **ملبغند** بالهامات غیبیه الهیه و هر
حکمی در هر موضوعی از بیت‌العدل صادر گردد عموم ملت مکلفند باطاعت و اجرای
احکام صادره و احدی را نمی‌رسند که در احکامشان چون و چرا گوید تا چه رسد بتمرد و
نافرمانی و بصریح بیان مرکز میثاق دانستیم که در الواح و وصایا فرموده هر کس مخالفت
نماید مورد لعنت و غضب الهی واقع شود".

نطق هفتاد و دو

قد كتب الله عليكم النكاح ايّاكم ان تجاوزوا عن الاثنتين و الذي اقتنع بواحدة من الاماء
استراحت نفسه و نفسها و من اتخذ بكرة لخدمته لا بأس عليه كذلك كان الامر من قلم
الوحي بالحق مرقوماً.

از مسلميات و بديهيات اوليه است كه ازدواج و مواصلت كائنات امريست طبيعي و فطري
حتى جمادات و آيه شريفه و مِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ شاهديست كافي
اما ازدواج در بين بشر در هريك از اديان و شرائع بنوعی مقرر بوده در بعضی از شرايع
زوجات متعدد برای يك مرد ممنوع و مذموم نبوده بلکه ممدوح و مطلوب بوده مانند
شريعت مطهره حضرت كلیم و حضرت علی و حضرت خاتم النبیین و در بعضی شرايع تعدد
زوجات ممنوع و مذموم بوده مانند شريعت حضرت مسیح و زرتشت و در شريعت مقدسه
حضرت بهاء الله جلّ جلاله نیز * * * ص ۳۷۳ * * * تعدد زوجات ممنوع و مذموم است
بلکه بصريح بيان مبين منصوص و مركز ميثاق ممنوع و مذموم و غير جائز اگر ظاهر اين آيه
مباركه تجاوز از دو زوجه را منع می فرمايد و راحت و آسایش را در اقتناع بيك زوجه بيان
می فرمايد و لكن حضرت عبد البهاء عزّ اسمه الاعلی می فرمايد اينكه جمال مبارك تزويج
ثانی را منع صريح نفرموده است برای اينست كه چون تزويج ثانی را به عدالت مشروط
فرموده است و عدالت میان دو زوجه ممتنع و محال است و چون عدالت ممتنع و
مستحيلست تزويج ثانی هم ممنوع و حرامست چه از قواعد مسلمه هرديانتي بوده و هست

که هرگاه شرط منتفی شد مشروط نیز منتفی می‌شود چنانچه این جمله از جملات مشهوره و متداوله است.

إذا انتفی الشرط انتفی المشروط و این عبد چند فقره از نصوص صریحه الواح مقدسه حضرت عبدالبهاء را در اینمقام زینت بخش این اوراق می‌نمایم از جمله آن الواح لوحیست که بافتخار دکتر داود معنم که از تعدد زوجات سؤال نموده نازل شده اینست قوله الاولی "و اما در خصوص تعدد زوجات منصوص است و ناسخی ندارد و عبدالبهاء نسخ نموده این از مغتربات رفقاست ولی من می‌گویم عدالت را در تعدد زوجات شرط فرموده‌اند تا کسی یقین بر اجرای عدالت نکند و قلبش مطمئن نشود که عدالت خواهد کرد متصدی تزویج ثانی نشود چون حتماً یقین نمود که در جمیع مراتب، مراتب عدالت خواهد کرد آنوقت تزویج ثانی جائز چنانچه در ارض * * * ص ۳۷۴ *** مقصود احباء اراده تزویج ثانی نمودند ولی باین شرطو ابن عبد ابدأ احتراز نمود و اصرار کرد که باید عدالت نمود و عدالت بدرجه امتناع است مقصود اینست که تعدد زوجات بدون عدالت جائز نه و عدالت بسیار مشکل است والسلام و در لوح دیگر می‌فرماید قوله تعالی از خدا خواهم که نجل کریم آقاعلی اکبر را خوی ربانیان بخشد و از تبدیل زوجات فراغت یابد زیرا این قضیه منافی رضای الهی است و مخالف عدل و انصاف عالم انسانی زیرا نساء نیز در احساسات جسمانی و روحانی مانند رجالند اگر زنی هر روزی ضجیع جوید این حرکت دلیل بر نهایت بی‌عفتی آنست چون بحقیقت نگری رجال نیز مانند آن" و در لوح

دیگر که در جواب سؤال یکی از اماء الرحمن است که سؤال نموده است اگر تعدد زوجات ممدوح نیست حکمت چه بوده که جمال مبارک سه زوجه اختیار فرمودند قوله عزّ بیانه :

"هو الله ای کنیز الهی نامه شما رسید سئوالاتی که نموده بودید از پیش دیگران نموده اند مفصلاً جواب داده شده و حال نیز مختصر جواب مرقوم می گردد و آن اینست که تعدد زوجات مبارک پیش از نزول کتاب اقدس بود لهذا بحسب شریعت سابقه و نظر بحکمت- های متعدده پیش از نزول کتاب اقدس جمع بین دو زوجه فرموده اند در زمان واحد در دوره ابراهیم و موسی و نزد موسی و سلیمان تعدد زوجات جائز بود یعقوب جمع بین چهار کرد و ابراهیم زوجات متعدده داشت و داود نود و نه زوجه داشت اما حضرت بهاء الله جمع دو زوجه در *** ص ۳۷۵ *** شریعت سابقه فرمود و چون یکی از آن دو درگذشت دیگری بعقد نگاه درآمد ولی بعد از نزول کتاب اقدس ختم شد و این تعداد در پیش نظر بحکمتی بود و اما کتاب اقدس مرجع احکام است بموجب آن باید عمل شود جمیع یاران را تحیات ابدع ابھی برسانید و علیک البهاء للابھی . ع ع"

باری در تعدد زوجات، هیچ بهانه و عذری پذیرفته نیست و این لوح مبارک بهترین شاهد و گواه که یکی از احباء بتعدد زوجات مباشرت و مبادرت بسته بود امر بطرد او فرموده اند قوله جلّ بیانه "ای مقرب درگاه کبریاء نامه تو رسید فی الحقیقه آنچه بفکر تو آمد سزاوار ستایش و تفکر است البته چنین نفوس بیوفائی بندرت پیدا خواهد شد که مرتکب چنین امر قذیبی گردند بیت العدل بعد از تشکیل در این خصوص تشریفی نمایند و در حق این

اشخاص زجر شدید مجری دارند و چنین امر فطری را جرم کبیر شمارند این حکم مذکور در حق نفوسی است محرم و از اهل دانش و فرهنگ نه مجرم بی نام و ننگ که مانند حیوانات وحشیه اند چنین نفوس را حال باید یاران طرد نمایند و ابداً در محافل خویش راه ندهند تا بیت عدل تشکیل شود و در حق آنان زجر شدید تشریح گردد و عليك البهء الابهی. ع ع"

و در لوح دیگر در جواب سؤال صدرالعلمای فریدنی می فرماید قوله الاحلی "اما زوجه ثالث وجهها من الوجوه جایز نه بکلی ممنوع * * * ص ۳۷۶ *** ولو هر دو زوجه ناموافق و ترکشان غیر ممکن و اولاد غیر موجود معهدا بعذری معذور نگردد حتی زوجه ثانیه مشروط بعدل است و عدل بسیار مشکل طوبی لمن له القدرة علی ذلك و علی البهالا بهی. ع ع"

و اما حضرت ولیّ امرالله جلّ ثنائه تجاوز از یک زوجه را نهی صریح می فرماید قوله جلّ بیانه "هرگاه زوجه مبتلا بمرضی گردد که معالجه تاثیر نبخشد اختیار زوجه ثانی جایز نیست ولو زوجه اول راضی باشد" ملاحظه فرمائید که هیچ راهی برای جواز تزوج ثانی باقی نگذاشتند و هیچ وجه عذری پذیرفته و مسموع نیست و اما تکلیف و وظائف، زن و شوهر بعد از ازدواج که چگونه باید با هم سلوک و معاشرت نمایند مرکز عهد الهی در الواح عدیده عبارات ملیحه بیانات رشیکهئی فرموده است از آنجمله در لوحی می فرماید قوله العزیز "ای کنیز عزیز الهی نامه ات رسید و مضمون معلوم گردید در میان خلق ازدواج عبارت از ارتباط جسمانی است و این اتحاد و اتفاق موقت است زیرا فرقت جسمانی عاقبت مقرر و محتوم

است و لکن ازدواج اهل بها پایدارتباط جسمانی و روحانی هر دو باشد زیرا هر دو سرمست يك جامند و منجذب يك طلعت بی مثال زنده بی روحند و روشن از یک انوار این روابط روحانیه است و اتحاد ابدی است و همچنین در عالم جسمانی نیز ارتباط محکم و متین دارند ارتباط و اتحاد و اتفاق چون از حیثیت روح و جسم هر دو باشد آن وحدت حقیقت است لذا ابدی است اما اگر اتحاد مجرد از حیثیت جسم باشد البته موقت است و عاقبت مفارقت محقق * * * ص ۳۷۷ * * * پس باید اهل بها چون رابطه ازدواج در میان آید اتحاد حقیقی و ارتباط معنوی و اجتماع روحانی و جسمانی باشد تا در جمیع مراتب وجود و در جمیع عوالم الهی این وحدت ابدی گردد زیرا این وحدت حقیقی جلوه‌ئی از نور محبت الله است الی آخر". و نیز در این موضوع می‌فرماید قوله جلّ و عزّ "زن و مرد باید فی الحقیقه رفیق باشند غمخوار یکدیگر باشند مرافقتشان از روی حقیقت باشد نه از روی شهوت و هوی و هوس اگر این طور باشد چند سالی با هم زندگانی می‌کنند و بعد اختلافی واقع می‌شود باید مانند يك جان در دو جسم باشند هیچ فرقی در میان نباشد در راحت همدیگر بکوشند و بهمدیگر معاونت کنند" و هم در این موضوع در مقام دیگر می‌فرماید قوله جلّ بیانه "در این امر حیات عائله باید مثل حیات ملائک سماء باشد روحانیت و سرور باشد اتحاد و اتفاق باشد مرافقت جسمانی و عقلانی باشد خانه منظم و مرتب باشد افکارشان مانند اشعه‌های شمس حقیقت و ستاره‌های روشن سماء باشد چون دو مرغ بر شاخسارهای شجر وحدت و یگانگی بسُرآیند همیشه پرفرح و سرور باشند و سبب سرور قلب

دیگران شوند برای دیگران سرمشق باشند برای يك دیگر محبت صمیمی حقیقی داشته باشند" الی آخر بیانه الاحلی این عبد معروض می دارد اگر عموم احبای الهی این نصایح گرانها را حلقه کوثر هوش نمائیم و باین اخلاق روحانی متخلق شویم و باین *** ص ۳۷۸ صفات ملکوتی متصف گردیم و بین ازواج چنین مرافقتی کامل حصول یابد البته هیچی راضی نخواهند شد که دقیقه‌ئی از هم مفارقت جویند یا دیگری را بر هم ترجیح دهند در این مقام مناسب است این دوفرد را از دیوان حضرت امیرالمومنین بنگارم و آن این است "هموم رجال فی امور کثیرة و همی من الدنیا صدیق مساعد یکون کروح بین جسمین قسمت فجسمها جسمان والروح واحد یعنی اهتمام مردم در امور بسیاری است ولی اهتمام و مقصد من از دنیا یک رفیق و دوست موافقی است که مانند یکروح باشند که در دو بدن تقسیم شده باشد هرچند جسمشان دو تاست ولی روحشان یکی باشد و اما اتخاذ و اختیار دختر بکر برای خدمت مقصود فقط برای استخدام است چنانچه حضرت زین‌المقربین سؤال کرده و جواب از لسان عظمت نزول یافته و اینست عین عبارت سؤال از آیه مبارکه من اتخذ بکر الخدمته لا بأس جواب محض از برای خدمت است چنانچه صغار و کبار دیگر را اجرت می دهند برای خدمت و آن بکر هر وقت که خواهد زوج اختیار کند اختیار با نفس اوست چه که خریدن **اماء** حرام و زیاده بر دو زوجه هم حرام است چه در اسلام استخدام دختر بیچه برای خدمت خانه ممنوع بوده و اینکه امروز کمتر خانه دیده می شود که دختری مستخدم نباشد این نیز از تاثیر و نفوذ کلمة الله است و این موضوع را

باين بيان مبارك حضرت عبد ختم مى كنيم قوله تعالى "اعلم ان شريعة الله لا يجوز تعدد الزوجات * * * ص ۳۷۹ *** لانها صرحت بالقناعة بواحدة منها و شرط الزوجة الثانية بالقسط والعدالة بينهما فى جميع المراتب والاحوال فاما العدل والقسط بين الزوجين من المستحيل والممتنعات و تعليق هذا الامر بشئى ممتنع الوجود دليل واضح على عدم جوازه بوجه من الوجوه فلذلك لا يجوز الامراة واحدة لكل انسان" از اين بيان صريح نيز واضح و معلومست كه به هيچ وجه من الوجوه تزويج ثانى جايز نيست زيرا تزويج ثانى مشروط است بعدالت و عدالت ممتنع و محالست و اين شرط تعليق بر محالست.

نطق هفتاد و سوم

تزوجوا يا قوم ليظهر منكم من يذكرنى بين عبادى هذا من امرى عليكم اتخذوه لانفسكم معيناً يا ملاً الانشاء لا تتبعوا انفسكم انّها لآمارة بالبغى و الفحشاء اتبعوا مالک الاشياء الذى يامرکم بالبر و التقوى انّه كان عن اياکم عن تفسدوا فى الارض بعد اصلاحها و من افسد انّه ليس متاً و نحن براء منه كذلك كان الامر من سماء الوحي بالحق مشهوداً. در اين آيات مبارکه **نبوء** اهل عالم را بنصائح مشفقانه نصيحت مى فرمايد و آنچه خير دنيا و آخرت ايشانت دلالت و هدايت مى فرمايد و بآنچه موجب فساد دين و دنياى آنانست انذار مى کند * * * ص ۳۸۰ *** از جمله اموريكه راحت و آسايش چند روزه زندگاني

آنرا ایجاب می‌کند ازدواج است که هم سبب راحت و هم موجب بقای نسل و هم باعث
 الفت و استیناس و رفع وحشت تنهایی است امر می‌فرماید و محسنات ازدواج واضحتر از
 آنست که احتیاج بشرح و توضیح داشته باشد و از این گذشته این اوراق گنجایش شرح و
 بسط این موضوع را ندارد همینقدر بذکر بیانات الهیه می‌پردازیم که ارباب هوش و فراست
 از هرکلمه معانی کلیه و حکمت‌های بالغ الهیه ادراک و استنباط فرمایند بر ارباب بصر و
 بصیرت اشارات دقیقه لطیفه در این آبات پوشیده نیست اولاً امر بازدواج می‌فرمایند برای
 ابقای نسل که مومنین بوجود آیند و خدا را عبادت کنند چه علت آفرینش انسان عرفان و
 عبادت خداوند رحمانست ثانیاً امر الهی کمک و باور انسانست ثالثاً نهی از مناهی و متابعت
 نفس و هوی می‌فرمایند چه که نفس انسان را بسرکشی و طغیان و اعمال افعال قبیحه حکم
 فرمائی می‌کند که موجب ذلت و خسرانست رابعاً امر باطاعت حق می‌فرماید که باعث
 ترقیات روحانیه انسانست خامساً تحذیر از فساد می‌فرماید و علاوه بر این آیات مبارکه در
 الواح سامره نیز بدین مضمون آیات که امر ازدواج و فوائده آن و نهی از تجرد و انفراد فرموده
 بسیار است از آنجمله در ضمن لوحی که بافتخار ناپلئون سوم از قلم اعلیٰ نزول یافته بصرف
 فضل و عنایت نصیحت می‌فرماید قوله تبارک و قل یا ملاء الرهبان لاتعتکفوا فی الکنائس
 والمعابد * * * ص ۳۸۱ * * * اخرجوا باذنی ثم اشتغلوا بما تنتفع به النفسکم و انفس
 العباد كذلك یا مرکزک مالک یوم الدین اعتکفوا فی حصن حبی هذا حق الاعتکاف لوکنتم
 من العارفين من جاورالبيت انه کالمیت ینبغی للانسان ان یظهر منه ما ینتفع به العباد والذی

ليس له ثم ينبغى للنار كذلك يعظكم ربكم انه هو العزيزا لكریم تزوجوا ليقوم بعدكم احد
مقامكم الثامنناكم عن الخيانت لاعما تظهر به الامانت اخذتم اصول انفسكم و نبذته
اصول الله ورائكم اتقوالله ولا تكونوا من الجاهلين لولا الانسان من يذكرنى فى ارضى و
كيف تظهر صفاتى واسمائى تفكروا ولا تكونوا من الذين احتجبوا وكانوا من الراغدين ان
الذى مسا تزوج انه ما وجد مقرا ليسكن فيه اوضع رأسه عليه بما اكتسبت ايدى والخائنين
مفاد آيات مبارك اينست كه بناپلئون مى فرمايد بگو براهبها منشينيد در كنيسه ها و
عبادتخانه ها بيرون رويد باجازه من و اشتغال جوئيد بآنچه بخود شما و ديگران نفع مى رساند
چنين امر مى فرمايد شما پادشاه روز جزا قرار جوئيد در حصار محبت من حق اعتكاف
اينست اگر بشناسيد كسى كه در بيت معتكف شود البته او مرده است سزاوار براى انسان
اينست كه از او ظاهر شود چيزى كه منفعت برساند بندگان و كسيكه ثمرى از او ظاهر نشود
شايسته آتشتست * * * ص ۳۸۲ *** چنين پند مى دهد شما را پروردگار شما البته اوست
صاحب عزت و بخشش ازدواج كنيد براى آنكه بعد از شما كسى بجای شما بماند ما شما
را از خيانت منع نموديم نه از آنچه امانت از آن ظاهر گردد آيا شما قوانين نفس خود را
گرفتيد و قوانين الهى را ترك نموديد بترسيد از خدا و نباشيد از نادانان اگر انسان نباشد كى
ذكر كند مرا در زمين من و چگونه آشكار گردد صفات و اسماء من فكر كنيد و نباشيد از
نفوسيكه محتجب شدند و از خوابيدگان محسوب بودند براستى كسيكه ازدواج نكند البته
او نخواهد يافت جائيكه در آن ساكن شود يا سر خود را بر آن بگذارد بسبب آنچه دست

خیانت کاران کسب نموده و همین مضمون در لوح مبارك بشارات از قلم اعلیٰ نزول یافته و حکمت این خطاب بامت حضرت مسیح آنست که ایشان زندگانی انفرادی و عدم ازدواج را محبوب و ممدوح می‌پنداشتند و آن را وسیله تقرب بخدا تصور می‌نمودند و حال آنکه در انجیل از ازدواج نهی نشده بود ولی چون امر قطعی نیز نازل نگشته بود از این رو تصور نمودند که ترك دنیا عزلت و انزوا محبوب تر است باری ازدواج و اشتغال بامور نافع در این امر محبوب و از عبادت محسوبست در اسلام نیز امر اکید بر ازدواجست چنانچه در قرآنست وَأَنْكِحُوا الْأَيَامَىٰ مِنْكُمْ وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَإِمَائِكُمْ إِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ ولی با وجود استحباب ازدواج و مکروهیت تفرد امر بوجوب قطعی نیست که * * * ص ۳۸۳ * * * مرد و زن بزناشویی و ازدواج مجبور باشند چنانچه حضرت زین‌المقربین سؤال نموده و جواب از قلم اعلیٰ صدور یافته و اینست عین عبارت سؤال و جواب سؤال از آیه مبارکه کتب علیکم النکاح این حکم واجب است یا نه جواب واجب نه امر بمناکحت و مزاجه و مواصلت در جمیع شرایع و ادیان الهیه مصرح و مصوص است و در شریعت مقدسه حضرت بهاءالله جلّ شأنه و کبریائه نیز صریح الواح منزله از قلم اعلیٰ چه در کتاب مستطاب اقدس و چه در الواح سائره موکد و مشروح و در الواح مقدسه مرکر میثاق و مبین آیات ممدوحیت ازدواج و طرز مواصلت رجال بانساء و رسم معاشرت و سلوک ازدواج با یکدیگر مفصلاً و مشروحاً مبرهن و معلوم و در این مقام بذکر بعضی از آن بیانات مبارکه اشاره و اکتفا می‌کنیم در لوحی که بافتخار مرحوم حاجی آقا محمد یزدی

نزول یافته در این خصوص می‌فرماید قوله جلّ اسمه فی الحقیقة انسان باید بوفای قیام نماید و ثبوت و استقامت بنماید علی‌الخصوص بقربن و همنشین خویش و همدم و ندیم خود زیرا حقوق در بین این دو قدیم و محکم و متین است و انسان آنچه بکوشد از عهده اکمال برنیاید ولی بقدر امکان قصور نشاید الی آخر بیانہ جلّ بیانہ و در لوح دیگر می‌فرماید قوله العزیز احبای الہی باید نوعی روش و سلوک نمایند و حسن اخلاق و اطوار بنمایند که دیگران حیران مانند زوج و زوجه باید الفتشان جسمانی محض نباشد بلکه الفت روحانی و ملکوتی باشد این دو نفس حکم یک فرد دارند و چه قدر * * * ص ۳۸۴ * * * مشکل است یک نفس از هم جدا شود البتہ مشقات و مشکلات عظیمہ رخ دهد الی آخر بیانہ العزیز و در لوح دیگر می‌فرماید قوله الاحلی بین بهائیان مسئله زواج این است که مرد و زن باید روحاً و جسماً متحد باشند تا در جمیع عوالم الہی اتحادشان ابدی باشد و حیات روحانی یکدیگر را ترقی دهند این است اقتران بهائی الی آخر بیانہ الاحلی و در لوحی که بافتخار اماء الرحمن است می‌فرماید قوله تعالی "شما ای کیزان حضرت بی‌نیاز جهد و کوشش نمائید تا بآنچه شرف و منقبت نساء است موفق شوید و شبهہ نیست کہ اعظم مفخرت نساء کنیزی بارگاہ کبریاست و کنیزی درگاہ آگاهی دل است و گواهی بریکانگی خداوند بیمانند و محبت قلبی میان اماء اللہ عصمت و عفت بی‌منتها و اطاعت و رعایت ازواج و تربیت و مواظبت اطفال و سکون و تمکین و قرار و مداومت ذکر پروردگار و عبادت لیل و نهار و ثبوت

و رسوخ بر امر و عهد حضرت کردگار و نهایت اشتعال و انجذاب از حق می طلبیم که

بجميع این مواهب موفق گردید و علیکن التحيه والثناء. ع ع"

باری ممدوحیت و استحباب مناکحت و مزاجت بحکم عقل و شرع مسلم و معلوم حال

باید دانست که در شرع مقدس حضرت بهاءالله امر نکاح و مواصله مطلق و آزاد است یا

محدود و مقید است بعبارت ساده تر مزاجت با اقارب محبوب تر است با طبقات دور چون

در اوراق سابقه بمناسبت و تقریبی اشاره شد که در شریعت حضرت * * * ص ۳۸۵ ***

آدم و نوح و ابراهیم ازدواج اقارب حتی خواهر و برادر ممدوح و مرسوم بود و حضرت کلیم

ترویج برادر و خواهر را منع فرمود اما نکاح دخترخواهر و برادر را نهی نفرمود و در شریعت

حضرت مسیح ازدواج اقارب و خویشان بکلی ممنوع شد و در شریعت مطهره محمد دوباره

وصله با اقارب مباح و معمول شد اما در این امر مبارك هر چه وصلت باجنس بعید باشد

محبوبتر است و چون ازدواج و مواصلت از اموری است که تعلق بمعاملات زندگانی نوع

بشر دارد در این خصوص در الواح الهیه تصریح و توضیح نشده و محول به بیت العدل

اعظم گشته و قبل از تشکیل بیت العدل مانند شریعت اسلام است و نکاح اقارب ممنوع

نیست چنانچه از مبین آیات حضرت عبدالبهاء جلّ ذکره الاعلی سؤال شده از جمله در

لوح مفصلی که قسمتی از آن این است که در جواب سائل می فرماید قوله عزّ یانه " اما امر

نکاح بکلی از احکام مدنیّت است و مع ذلك در شریعت الله شروطش وارد و ارکانش

واضح ولی اقتران اقارب غیر منصوص راجع است ببیت العدل که بقواعد مدنیّت و

مقتضای طب و حکمت و استعداد طبیعت بشریه فراری دهند و شبهه نیست که بقواعد مدنیّت طبابت و طبیعت جنس بعید اقرب از جنس قریب و نظر باین ملاحظه در شریعت عیسویه با وجود آنکه نکاح اقارب فی الحقیقه جائز چه که منعمش منصوص نه مع ذلك مجامع اولیّه مسیحیه بکلی ازدواج اقارب را تا * * * ص ۳۸۶ * * * هفت پشت منع کردند والی الان در جمیع مذاهب عیسویه مجری زیرا این مسئله صرف مدتی است باری و آنچه بیت العدل در این خصوص قرار دهند همان حکم قاطع و صارم الهی است هیچکس تجاوز نتواند" و چون ملاحظه نمائید مشهود گردد که این امر یعنی ارجاع احکام مدنیّه به بیت العدل چقدر مطابق حکمت است زیرا وقتی مشکلی حاصل گردد که امر الجائی در مسئلهئی رخ گشاید آنوقت بیت العدل چون قرار سابق را داده بود باز بیت العدل خصوصی بجهة الجائات ضروریّه می تواند در مورد و موضع مخصوص امری جدید خصوصی صادر نماید تا دفع محذور کلی شود زیرا آنچه را بیت العدل قرارداد فسخ نیز تواند در فرقان نیز مسئله تعذیر بوده که راجع باراده اولی الامر بوده نصوصی در درجات تعذیر نبوده مرهون و منوط برای ولی امر و آن تعذیر از درجه عتاب تا درجه قتل بوده که مدار سیاست در ملت اسلام اکثر بر این بود الی آخر اللوح اما مواصلت و ازدواج در این امر مبارك محدود و مقید بطایفه و ملّتی مخصوص نیست بلکه ازدواج با کلّ ملل عالم جائز است و محصور و مقید بطایفه و ملّتی مخصوص نیست بلکه ازدواج با کلّ ملل عالم جائز است و محصور در داخله مومنین نیست چنانچه در سؤال و جواب با باحه و جواز آن تصریح شده سؤال قرآن با

مشرکین جائز است یانه جواب اخذ و عطا هر دو جائز هذا ما حکم به الله اذا ستور على
عرش الفضل والکرم. * * * ص ۳۸۷ ***

نطق هفتاد و چهارم

انه قد حدّد فی البیان برضآء الطرفين انا لَمَّا اردنا المحبة والوداد واتحاد العباد لذا علقناه
باذن الابوين بعدهما لئلا تقع بينهم الضغينة والبغضاء ولنا فيه مآرب اخرى وكذلك كان
الامر مقضياً لا يحقق الصهار الا بالامهار قد قدر للمدن تسعة عشر مثقالاً من الذهب الابريز
وللقرى من الفضة ومن اراد الزيادة حرم عليه ان يتجاوز عن خمسة وتسعين مثقالاً كذلك
كان الامر بالعزم مسطوراً والذي اقتنع بالدرجة الاولى خير له فى الكتاب انه يغنى من يشاء
باسباب السموات والارض وكان الله على كل شىء قديراً.

در این آیات مبارکه اداب و شرایط ازدواج و مواصله را بیان می فرماید و خلاصه مفهوم آیات
مبارکه این است که امر ازدواج در کتاب مقدس بیان مشروط برضایت طرفین بود ولی چون
اراده ما محبت و مودت و یگانگی عباد است لهذا مشروط گردانیدیم برضایت پدر و مادر
هر دو طرف برای اینکه کدورت و دشمنی فیما بین ایشان روی ندهد و بعلاوه حوائج و فوائد
دیگر در آن منظور و ملحوظ است شرط دیگر می فرماید زناشوئی تحقق و استقرار نمی یابد
مگر بادای مهریه و مهریه مقدّر شده است برای شهرها نوزده مثقال طلا برای نجات نوزده

مثقال نقره اگر کسی زیادتر از این بخواهد نباید از نود و پنج مثقال تجاوز کند و *** ص

۳۸۸ *** کسیکه به درجه اول اکتفا و قناعت نماید بهتر است برای او موافق حکم

کتاب الهی البته خدا بی نیاز میگرداند هر که را بخواهد بوسائل و اسباب آسمانها و زمین

و خداوند بر چیزی قادر و تواناست و در سائر الواح الهیه نیز آداب و شرائط ازدواج مشروحاً

از قلم اعلی و یراعه میثاق و کلک حضرت ولی امرالله شرف نزول یافته چنانچه در لوح

آداب عقد مناکحت را باین عبارت می فرماید " و اینکه احکام نکاح و طلاق خواسته بودند

ما نزل فی هذا المقام فی کتاب الاقدس از قبل ارسال شد و همچنین خطبه از سماء احدیه

در این ایام نازل بعد از رضای طرفین و رضای ابویں در محلی از اتقیا حاضر شوند و این

خطبه مبارکه را بکمال روح و ریحان تلاوت نمایند و بعد از قرائت خطبه محبوب و

محبوبه در محل علیحده این دو آیه مبارکه که در بیان نازل شده قرائت نمایند آیتین که در

بیان ذکر شده نوشته شود و بعد مهر را زوج تسلیم ضلع نماید و طرفین در ورقه مهر نمایند و

همچنین شهدا و اگر محلی باشد که اهل آن عاجز باشند از قرائت خطبه لا باس علیهم

قرائت آیتین کافی است و این قانون در بین بهائیان شرق و غرب متحدالشکل معمول و

مجری است و مسائل متفرقه و متعلقه باین موضوع را تا آن حدی که اطلاع داریم و از

نصوص صریحه است در این اوراق می نگاریم اما شرط و تعلیق امر تزویج برضایت ابویں

حضرت زین از مصدر امر سؤال کرده و جواب *** ص ۳۸۹ *** نازل گشته اینست

سؤال معلق بودن امر تزویج برضایت ابویں از طرف مرد و زن هر دو لازم یا از یک طرف

کافیست و در باکره و غیرها یکسانست یانه جواب تزویج معلق است برضایت پدر و مادر مرء و مرئه و در باکره و دون آن فرقی ندارد و از حضرت ولی امرالله سؤال شده که اگر ابوین بهائی نباشند آیا رضایت آنان شرط صحت عقد است یا نه جواب می فرماید اجرای مراسم بهائی مشروط برضایت والدین طرفین است چه بهائی چه غیر بهائی اگر چنانچه یکی از ابوین راضی نباشند عقد بهائی غیر مشروع اجرای آن غیر ممکن ... در هر حال رضای ابوین لازم و واجب تأویل در این مقام جائز نه و انحراف مخل در نظم الهی و حکم کتاب الله است و اما در خصوص مهریه که زیاده از نود و پنج مثقال حرام است در صورتی است که به عنوان صداق و مهریه باشد اما اگر زوج بخواهد بعنوان هبه و بخشش هر چه بزوجه خود بدهد ممنوع نیست چنانچه از مبین آیات و مرکز میثاق سؤال شده و جواب نزول یافته و آن اینست:

"هوالله ای ثابتان بر میثاق معمول به مهر بهائی است و ماعدای آن معمول نیست مگر در موقعی که تقیه لازم و موانعی در میان قوه مجبره حاصل و اگر چه زوج بزوجه معقوده خویش عطیهئی بدهد مشروع است و علیکم البهاء الابهی ۲۴ ع اول ۱۳۲۸ حینا عبدالبهاء عباس."

و اما مقصد از اقتناع بدرجه اولی چه در شهرها و چه در دهات همان نوزده مثقال نقره است چنانچه در سؤال و جواب است سؤال از مهر * * * ص ۳۹۰ * * * اقتناع بدرجه اولی مقصود از آن ۱۹ مثقال نقره است و از حضرت ولی امرالله نیز همین سؤال شده و

همین جواب را فرموده است و نیز حضرت زین سؤال کرده در خصوص مهریه که آیا مهر باعتبار زوج است یا زوجه و جواب از مصدر امر شرف نزول یافته و عبارت سؤال و جواب اینست سؤال در مهر اهل قری که فضا تعیین شده باعتبار زوج است و یا زوجه و یا هر دو در صورت اختلاف که یکی شهری و دیگری از قری باشد چه باید کرد جواب مهر باعتبار زوج است اگر از اهل مدن است ذهب و اگر از اهل قری است فضا و نیز سؤال شده که آیا میزان شهری بودن زوج یا دهاتی بودن تولد در ده یا شهر است یا میزان توطن در شهر باقریه است و عبارت سؤال و جواب اینست سؤال میزان شهری و دهاتی به چه حد است هرگاه شهری هجرت بده نماید و یا دهاتی هجرت به شهر کند و قصد توطن نماید حکمش چگونه است و كذلك محل تولد میزان است یا نه جواب میزان توطن است هر جا وطن نماید مطابق حکم کتاب رفتار شود و همچنین سؤال شده که سن بلوغ پانزده سال تمام تصریح شده آیا در ازدواج هم این حکم منظور و مشروط است یا قبل از بلوغ هم مانند شریعت اسلام ازدواج ممدوح و جائز است می فرماید ازدواج قبل از بلوغ ممنوع و حرام است و عبارت سؤال و جواب اینست سؤال حد بلوغ شرعی در رساله مسائل فارسیه سنه ۱۵ تعیین شد آیا زواج نیز مشروط بلوغ است یا قبل از آن جائز جواب چون در *** ص ۳۹۱ کتاب الهی رضایت طرفین نازل و قبل از بلوغ رضایت و عدم آن معلوم نه در اینصورت زواج نیز بلوغ مشروط و قبل از آن جایزه و از بیانات مبارکه حضرت عبدالبهاء نیز بهمین مضمون سابقاً زیب اوراق نمودیم و نیز حضرت زین سؤال کرده است که

هرگاه شخصی دختری را بشرط بکريت ترويج کرده و بعد از نکاح و تسليم مهریه خلاف آن معلوم شود آیا شوهر حق فسخ عقد دارد مانند ساير عقود که چون شرط منتفی شد مشروط نیز منتفی می شود یا حق فسخ ندارد عبارت سؤال و جواب اینست سؤال اگر شخصی باکره ئی را نکاح نمود و مهریه را هم تسليم کرد هنگام اقتران معلوم شد که باکره نیست آیا معروف و مهریه برمی گردد یا نه و اگر بشرط باکره بودن نکاح شد آیا فساد شرط سبب فساد مشروط می شود یا نه جواب در اینصورت مصروف و مهریه برمی گردد و فساد شرط علت فساد مشروط است و لکن در اینمقام ستر و عفو شامل شود عندالله سبب اجر عظیم است و نیز در اباحه و حرمت ازدواج و نکاح اقارب سؤال شده این حکم را احاله به بیت العدل می فرمایند و عبارت سؤال و جواب اینست سؤال از حلیت و حرمت نکاح و اقارب جواب این امور هم بامنای بیت العدل راجع است و نیز از بلوغ و وقت مواصلت سؤال شده و جواب از فم مشیت شرف صدور یافته است سؤال در باب نامزد کردن بنت قبل از بلوغ جواب حرمت آن از مصدر امر نازل و بیش از نود و پنج یوم قبل از *** ص ۳۹۲ *** نکاح ذکر و صلت حرام است و همچنین از مرکز میثاق و حضرت ولی امرالله مکرر در این خصوص سؤال و تکرار جواب نازل شده از آن جمله در لوحی که بافتخار میرزا عبدالمجید فروغی است می فرماید قوله الاحلی "بعد از قرار ازدواج و تحقق و اعلان آن در بین ناس رسماً یعنی بد وستان و یاران و خویش و پیوند اخبار شود که ازدواج آن دو نفس تحقق و تقرر یافت پس از آن نود و پنجروز بیشتر فاصله جایز نیست باید زفاف

حاصل گردد و آیتین تلاوت شود و مهر تسلیم گردد اگر از نود و پنج بگذرد حرام است و عصیان امر پروردگار ولی عقد باطل نگردد هر کس سبب تاخیر زفاف گردد مسئول است و مواخذ و زجر و عتاب گردد و نفقه و کسوة و سکنی از یوم تقرر یاهد و عليك البهء الابهی.

ع ع"

و مسئله تاخیر در صورت عذر از حضرت ولی امر الله سؤال شد تشخیص عذر را بمحفل مقدس روحانی احاله فرموده اند که تحقیق شود که آیا عذر موجه بوده یانه و در لوحی که بافتخار مرحومه فائزه خانم است می فرماید قوله العزیز "در خصوص مسئله ازدواج و مدت منصوصه بین تعیین و قرارداد ازدواج مرقوم نموده بودید این نص قاطع کتاب الهی است تأویل بر ندارد و آن این است که در قدیم بعد از قرار تعیین بلکه عقد و کابین مدت مدیده زفاف تاخیر می شد و از این جهت محظورات کلیه حاصل می گشت حال نص کتاب اقدس اینست چون اقتران زوج و زوجه مقرر شد یعنی این دختر بنام این پسر شد و اقتران قطعی شد بجهت تهیه و تدارك جهاز و سائر امور بیش از نود و پنج روز ملت جائز نه باید زفاف شود و اما عقد در لیل زفاف است یعنی بین عقد و زفاف فاصله * * * ص ۳۹۳ ***

نه این صریح است تأویل ندارد که تأویل مثل سابق شود و عليك البهء الابهی. ع ع"

و اما در خصوص تسلیم مهریه سؤال شده این عبارت سؤال و جواب است سؤال در مهر و رقات هرگاه نقد و دفعه واحد نباشد بعنوان قبض رد شود و دست بدست شود و بعد از امکان بضلع رد نماید چگونه است جواب اذن باین فقره از مصدر امر صادر و از این قبیل

بیانات در **فواصل** جواب سئوالات از این موضوع هم از یراعه میثاق و هم از کلک ولی امرالله متعدد نزول یافته برای اطلاع و انتباه همین مقدار کافیهست.

نطق هفتاد و پنج

قد كتب الله لكلّ عبد اراد الخروج من وطنه ان يجعل ميقاتاً لصاحبه في آية مدة اراد ان اتى ووفى بالوعد انه اتبع امر مولاه و كان من المحسنين من قلم الامر مكتوباً و آلا ان اعتذر بعذر حقيقى فله ان يخبر قرينته و يكون فى غاية الجهد للرجوع اليها و ان فات الامران فلها تربص تسعة اشهر معدودات و بعد اكمالها لا بأس عليها فى اختيار الزوج و ان صبرت انه يحب الصابرات و الصابرين اعملوا اوامرى و لا تتبعوا كلّ مشرك كان فى اللوح اثيماً و ان اتى الخبر حين تربصها لها ان تأخذ المعروف انه اراد الاصلاح بين العباد و الاماء اياكم ان ترتكبوا ما يحدث به العناد بينكم كذلك قضى الامر و كان الوعد ماتياً.

در این آیات مبارکه محل رأفت کبری بعباد خود و وظائف و تکالیف و حقوق متبادله رجال و نساء و آداب معاشرت و طرز مصاحبت و سلوک با یکدیگر را بیان می فرماید چه بهترین اوصاف حمیده انسان بالاخص برای زن و شوهر وفا و مهربانی و مصاحبت و مرافقت و مدارا و حسن سلوک با یکدیگر است زیرا يك عمر بايد با يكديگر زندگانی و سلوک نمایند و در زندگانی شريك و سهيم يكديگر باشند و اولاد را بتربيت الهی پرورش دهند و سرمشق

اخلاق کریمه برای اولاد باشند چه اگر بغیر محبت و وفا و حسن اخلاق با همدیگر معاشرت و رفتار کنند اولاد نیز از پدر و مادر سرمشق سوء اخلاق گرفته به مفسد اخلاق تربیت یابند چه مسلم است حسن اخلاق یا سوء اخلاق از پدر و مادر در اولاد زودتر تاثیر می‌کند تا اخلاق اشخاص دیگر و این بدیهی و محسوس است هیچ حاجت بدلیل و برهان نیست از آنجائیکه انسان معرض نسیان و عصیان است ممکن است وقتی ما بین زن و شوهر کدورت و کراهتی حادث گردد یا مفارقت و مسافرتی پیش آید لذا در این آیات باهره بنهایت فضل و عنایت تکلیف و احکام آنها را بیان می‌فرماید از جمله هرگاه برای شوهر مسافرتی پیش آید حکمش اینست که شوهر مدت و میعاد برای مراجعت خود تعیین کند که بوقت معین مراجعه نماید و اگر مانعی برای او پیش آید که نتواند مراجعت کند قرینه خود را به *** ص ۳۹۵ عذری که برای او پیش آمده اخبار نماید چنانچه در این دو امر مسامحه و مساهله نمود یعنی شوهر نه وقت مراجعت را در حین مسافر تعیین کرد و نه قرینه خود را حصول عذر حقیقی خبردار نمود آن زن مختار باشد که تا نه ماه بیانی در خانه توقف کند و تربص نماید و چون نه ماه منقضی شود در اختیار شوهر مختار باشد و اگر در اختیار شوهر تعجیل نکند و صبر نماید تا خبری از شوهرش برسد البته بهتر است و بصواب نزدیکتر و خداوند صابران را دوست می‌دارد و اگر بقصد تربص در خانه توقف کند که بعد از انقضای نه ماه آزاد و مختار نفس خود باشد در بین تربص و اضطبار از شوهرش خبری برسد البته باید از خیال خود منصرف گردد و این حکم در صورتی است که طرفین از حکم کتاب

مطلع باشند یعنی اگر شوهر از این حکم مطلع نباشد و حین مسافرت وقت مراجعت را تعیین نشد و مفقود الاثر شود و هیچ خبر از او نیاید در این صورت زن باید یکسال تمام صبر کند بعد از یکسال مختار و آزاد است در اینکه شوهر اختیار کند یا بمعروف تشبث نماید یعنی در خانه بماند تا خبر قطعی صحیح از شوهر برسد چنانچه حضرت زین المقربین سؤال کرده و جواب صریح از قلم اعلیٰ نزول یافته و عبارت این است سؤال اگر نفسی سفر کند و میقات رجوع یعنی مدت سفر را معین ننماید و مفقود الخبر و الاثر شود تکلیف ضلع چیست جواب "اگر امر کتاب اقدس را شنیده و ترك نموده ضلع یکسال تمام تربص نماید و بعد اختیار با او است در معروف یا اتخاذ زوج و اگر شخصی امر کتاب را نشنیده ضلع صبر نماید تا امر * * * ص ۳۹۶ * * * نروح او را خداوند ظاهر فرماید و مقصد از معروف در این مقام اصطبار است مقصود اینست که در هر صورت زوج و زوجه باید حال یکدیگر را داشته باشند رأفت و محبت و شفقت را در باره ضجیع خود معمول دارد و همچنین زن باید متنها درجه وفا و مهربانی را در باره شوهر خود مجری و معمول دارد چه تساوی حقوق مقتضی چنین رفتار و سلوک است جمال مبارك جلّ کبریائه در لوحی از الواح بلسان رأفت و شفقت می فرماید باید دوستان حق بطراز عدل و انصاف و مهر و محبت منین باشند چنانچه بر خود ظلم و تعدی روا نمی دارند بر اماء اللّهی هم روا ندارند و همچنین حضرت عبدالبهاء جلّ اسمہ الاعلیٰ در الواح عدیده بنصائح مشفقانه عباد و اماء را متذکر می دارد و امر بوفاء و محبت و رعایت یکدیگر می فرماید و این مطلب را نیز متذکر

می‌شویم که در الواح متعدده نازل شده که از قرارداد ازدواج تا عقد و زنان نباید بیش از نود و پنج روز بگذرد و همچنین قرار ازدواج را باید اعلان نمود و از قرار سَری باید احتراز و اجتناب کرد که مانند دوره اسلام مشکلاتی حاصل نشود و در این ورقه قسمتی دیگر محض تذکار تکرار می‌کنیم حضرت عبدالبهاء جلّ ذکره الاعلی می‌فرماید "و اما مسئله ازدواج و مدت منصوصه مابین قرار اقتران و زنان این نصصریح است تأویل بر نمی‌داد چون طرفین و ابوبین راضی شدند و اقتران تقرّر یافت باید بعد از نود و پنج روز حکماً زفاف واقع گردد تاخیر نشود تا محظوراتی و مشکلاتی که در سابق حاصل می‌شد نگردد و اگر بنای تأویل شود محظورات سابقه * * * ص ۳۹۷ * * * بتمامها حاصل فرقی نمی‌کند و اما مسئله عقد در لیل زفاف واقع گردد یعنی آیتین تلاوت شود و علیک البهائ الابهی . ع ع"

بنابراین بیانات صریحه باید بهائیان از قرارداد ازدواج سَری یا عقد ازدواج پنهانی اجتناب نمایند تا مشکلاتی حادث نگردد چنانچه در اوائل امر چنین امر غیر محبوبی واقع شده بود و مرحوم حاجی آخوند ایادی از ساحت جمالقدم حکم آنرا سؤال نموده و جواب از قلم قدرت نزول یافته و آن اینست صورت سؤال از قول خادم و جواب بلسان عظمت جمالقدم جلّ فضله الاعظم است قوله جلّ بیانه "اینکه سؤال نموده بودید که شخصی با شخصی مدعی شد که تو عقد منی و آیه رضا را من و تو قرائت نمودیم و بمهر معینی هم موافق حکم کتاب مقرر دیگر از طرفین کسی را نداشتند که باذن و اجازه ایشان واقع شود و شهود دیگر هم در میان نبود حال شخصی منکر است می‌گوید ابداً همچو امری واقع نشده

و کذب است تکلیف چیست و حکم چه این مراتب تلقاء وجه عرض شد فرمودند این موافق حکم کتاب واقع نشده چه که باید خطبه خوانده شود و جمعی حاضر باشند تا بعد احدی نتواند انکار نماید خطبه فرض نیست و لکن شهود لازم است و بعد از تحقق بیت عدل و رجال آن البته شخصی را مع بعضی از برای این امر مخصوص معین می نمایند تا امور موافق قانون الهی اجرا شود اگر ما بین دو نفر فی الحقیقه هم امری واقع شود چون بما حکم به الله واقع نشده مقبول نبوده و نیست * * * ص ۳۹۸ * * * چه اگر بغیر این عمل شود سبب هرج و مرج و فساد و جدال خواهد شد آنه ظهر و اظهر صراطه المستقیم تا هر امری در مقام خود محکم شود لهما ان یتوبا و یرجعا الی الله الغفور الکریم آنه بغفر عباده و هو المشفق العزیز الرحیم انتهى ملاحظه فرمائید در این شریعت مقدسه جمیع امور بالخاص امر ازدواج و مواصلت بر محور حکمت و اتقان و شالوده محکم متین بنا و جریان یافته که فی الحقیقه هر یک از احکام محکمه را نسبت با حکام سابقه می توان از مزایای این ظهور اعظم شمرد چه در شریعت مطهره اسلام ازدواج پسر و دختر را قبل از بلوغ جائز می دانستند و ممنوع نبود حتی پسر و دختر شیر خواره را اولیائشان عقد می کردند و بعد از رشد و بلوغ آن پسر و دختر هزاران اختلاف و مشکلات بمیان می آمد و همچنین عقد فضولی را جائز می شمردند و عقد می کردند مشروط بقبول دختر اگر دختر قبول می کرد آن نیز صحیح بود و اگر دختر نکول می نمود آن عقد نیز باطل بود و صدها طرق دیگر که ما به اختلاف و کدورت بود تجویز می نمودند اما در این ظهور اعظم بفضل و عنایت جمالقدم جلّ ظهوره

در جمیع امور خصوصاً در ازدواج و نکاح هر چه را احتمال اختلاف یا حدوث فتنه و فساد یا وقوع کراهت و کدورتی یا بروز ضغینه و عنادی در آن می‌رفته منع و سدّ فرموده و جمیع رخنه‌های متصوره را مسدود نموده‌اند بشأنیکه شائبه فساد و اختلافی در آن متصور و معقول نباشد حتی در تجویز و اباحه اقتران و اباحه ازدواج اهل بهاء با ملل سائره که قبلاً از حضرت ولیّ امرالله * * * * * ص ۳۹۹ *** سؤال نموده بود و فرموده بودند که باید هم بقانون بهائی مراسم عقد و ازدواج بعمل آید و هم بقاعده اسلامی و عبارت مبارک این است قوله تعالی "راجع بازواج بین بهائی و غیر بهائی باید در این قضایا طرفین از جاده صراحت و صداقت منحرف نگردند و حقیقت واقع را بد و لت اظهار نمایند و اطمینان دهند که اجبار و اکراه در دین و معتقدات اصلیه نبوده و نیست ولی اجرای دو عقد لازم الی آخر اخیراً سؤال کرده‌اند که اگر ازدواج بین بهائی و غیر بهائی واقع شده باشد و منجر بطلاق شود آیا حکم اصطبار و نفقه چگونه است جوابی که نازل شده اینست قوله جلّ بینه "راجع بامر طلاق و اصطبار زوج به یک سنه کامله و اعطای نفقه بزوجه در مدت اصطبار سؤال نموده بودید که آیا این حکم در حق زوجین بهائی است و اگر زوج بهائی نباشد حکمش چگونه است فرمودند بنویس شخص بهائی باید متمسک بحکم کتاب باشد انحراف بهیچ وجه من الوجوه جائز نه ولو زوجه غیر بهائی باشد اقتران با اغیار معلق و مشروط با اجرای احکام کتاب است از طرف شخص بهائی **والا اقتران بهائی** با غیر بهائی جائز نه" الی آخر ملاحظه در استحکام احکام این امر نمائید در صورتیکه ازدواج بهائی

باغیر باطلاع دوائر رسمی دولتی صورت پذیرد دیگر طرفین را به تمرد و اختلاف ندارند و

مجبور بر اطاعت و انقیادند فله الحمد والثناء علی اوامرہ المجرمه حمدا یلیق ببابه. ***

ص ۴۰۰ ***

نطق هفتاد و ششم

وان ایتها خبرالموت او القتل و ثبت بالشیاع او بالعدلین لها ان تلبث فی البیت اذا مضت
اشهر معدودات لها الاختیار فیما تختار هذا ما حکم به من کان علی الامر قویاً و ان حدث
بینهما کدورة او کره لیس له ان یطلقها و له ان یصبر سنة كاملة لعلّ تسطع بینهما رآئحة
المحبة و ان کملت و ما فاحت فلا بأس فی الطلاق انه کان علی کلّ شیء حکیماً قد
نهاکم الله عما عملتم بعد طلاقات ثلاث فضلاً من عنده لتکونوا من الشاکرین والذی طلق
له الاختیار فی الرجوع بعد انقضاء کل شهر بالمودة والرضا ما لم تستحصن و اذا استحصنت
تحقق الفصل بوصل آخر و قضی الامر الا بعد امر مبین کذلک کان الامر من مطلع الجمال
فی لوح الجلال بالاجلال مرقوماً.

در این آیات مبارکه نیز احکام متعلقه بزناشویی را بیان می فرمایند آیه اول می فرماید اگر
شوهر بسفر رفته باشد و خبر فوت یا کشته شدن شوهر بزن برسد و ثبوت این خبر بشیوع و
شهرت بین مردم باشد که یقین بر فوت یا قتل حاصل شود یا صحت خبر شهادت دو نفر

عادل ثابت و معلوم گردد تکلیف آن زن اینست که نه ماه در خانه صبر کند پس از انقضای مدت معینه در نفس خود مختار و آزاد است * * * ص ۴۰۱ * * * که شوهر اختیار کند یا نکند و این مطلب را نیز زین‌المقرین از ساحت قدس احدیت استیضاع خواسته و جواب از قلم اعلی نازل گشته و آن اینست سؤال از آیه مبارکه و آن اتیها خبرا لموت الخ جواب "مراد از لبث شهر ممدودات نه ماه است و درباره ثبوت عدالت که چگونه باید یقین بر عدالت شخص حاصل نمود اینهم سؤال شده و جواب از مصدر فضل صدور یافته و عبارت اینست سؤال از حدّ عدالت در مقامی که اثبات امر بشهادت عدلین می شود جواب حدّ عدالت نیکوئی صیت است بین عباد و شهادت عبادالله از هر حزبی لدی العرش مقبولست مسلم است هیچکس از باطن کسی جز خدای خبیر مطلع و آگاه نیست همینکه شخصی معروف بحمت رفتار و کردار مشهور بر راستی و درستی و نیکوکاری باشد از هر ملّتی و مذهبی باشد شهادتش مسموع و مقبولست چه مظاهر مقدّسه الهیه با آنکه علیم و خبیر بحال عباد و اسرار کائنات بودند مآمور بظاهر بودند پس خلق که بحقائق امور مطلع و آگاه نیستند بطریق اولی باید بظاهر اعمال اشخاص ناظر باشیم نه بیاطن نفوس جمال قدم جلّ اسمه الاعظم در لوحی می فرماید قوله جلّ فضله و احسانه " و اینقدر معلوم باشد که قدر خردلی از اعمال ممکنات مکتوم و مستور نیست و لکن نظر بعطوفت کبری و احاطه رحمت برا شیاء اظهار و ابراز نشده و نخواهد شد و چون جسارت از حدّ اعتدال میگذرد لهذا بعضی عباد را مطلع می فرماید * * * ص ۴۰۲ * * * که شاید سبب خجالت شود و ممنوع شوند

والّا از غایت رحمت و عنایت مرکزراضی برکشف عیوب عباد خود نبوده و نخواهد بود"

إلی آخراللوح و در لوح سلمان می فرماید قوله جلت عطوفته ای سلمان لم یزل حق بظاهر بین ناس حکم فرموده و جمیع نبیین و مرسلین مأمور بوده اند که ما بین بریه بظاهر حکم نمایند و جز این جائز نه مثلاً ملاحظه نما نفسی حال مومن و موحد است و شمس توحید در او تجلی فرموده بشأنیکه مقرر و معترف است بجمیع اسماء و صفات الهی و شهادت میدهد بآنچه جمال قدم شهادت داده لنفسه بنفسه در این مقام کلّ اوصاف در حق او جاری و صادقست بلکه احدی قادر بر وصف او علی ما هو علیه الا الله نبوده و کلّ این اوصاف راجع می شود بآن تجلی که از سلطان مجلی بر او اشراق فرموده در این مقام اگر نفسی از او اعراض نماید از حق اعراض نموده چه که در او دیده نمی شود مگر تجلیات الهی مادامیکه در این مقام باقیست اگر کلمه دون خبر درباره او گفته شود قائل کاذب بوده و خواهد بود و بعد از اعراض آن تجلی که موصوف بود و جمیع این اوصاف راجع باو بمقرر خود بازگشت دیگر آن نفس نفس سابق نیست تا آن اوصاف در او باقی ماند و اگر به بصر حدید ملاحظه شود آن لباس را هم که پوشیده آن لباس قبل نبوده و نخواهد بود آیه دیگر و حکم آن می فرمایند اگر فیما بین زن و شوهر کراهت و کدورتی حاصل شود نباید شوهر او را طلاق دهد بلکه باید یکسال تمام صبر نماید * * * ص ۴۰۳ * * * و از هم کناره جویند اگر در بین سال هر وقت محبت و رأفت در میانشان واقع شود اگرچه یکروز قبل از اتمام یکسال باشد با هم زن و شوهرند اما اگر سال تمام شود و فیما بین الفت و

محبت حاصل نشود حالا طلاق واقع و محقق است و مسائلی که متعلق باین حکم است و زین‌المقربین سؤال نموده و جواب از مصدر جلال صدور یافته در اینجا درج می‌کنیم اول قانون سنه اصطبار سؤال از طلاق جواب چون حق جلّ جلاله طلاق را دوست نداشته در این باب کلمه‌ئی نازل نشده و لکن از اول فصل الی انتهای سنه واحده باید دو نفس مطلع باشند **اوازیدوهم** شهدا اگر در انتها رجوع نشد طلاق ثابت باید حاکم شرعی بلد که از جانب امنای بیت‌العدلست در دفتر ثبت نماید ملاحظه این فقره لازم است لئالیحزن به افئدة اولی الألباب و چون هنوز بیت‌العدل تاسیس نیافته بموجب صریح بیان مبین آیات و مرکز میثاق باید در دفتر محفل مقدس روحانی محل روز اول اصطبار ثبت گردد و لوح مبارک اینست قوله الاحلی "باری در ایران مسئله طلاق پیش بنهایت سهولت تحقق میافت در میان ملت قدیمه متصل بواسطه امر جزئی طلاق واقع می‌گردید چون انوار ملکوت تأیید نفوسیکه از روح بهاءالله زنده شدند بکلی از طلاق اجتناب نمودند حال در ایران در میان احباء طلاق واقع نمی‌گردد مگر آنکه امر مجری در میان آید و ایتلاف مستجل باشد در اینصورت **ناد** را طلاق واقع * * * ص ۴۰۴ ***گردد حال احبای امر نیز باید بر این روش و حرکت سلوک نمایند از طلاق نهایت اجتناب داشته باشند مگر آنکه سبب مجبری در میان آید که طرفین از یکدیگر بیزار گردند و باطلاع محفل روحانی قرار بر فصل دهند و یک سال باید صبر و تحمل کنند اگر در ظرف این یکسال ایتلاف حاصل نشد طلاق واقع گردد نه اینکه بمجرد ادنی اغبراری که در بین زوج و زوجه واقع زوج با زن دیگر بفکر

الفت افتد و یا نعوذ بالله زوجه نیز در فکر زوجی دیگر افتد این مخالف عصمت ملکوتی و عفت حقیقی است" الی آخر بیانہ الاعلی و اگر شخصی اراده طلاق نماید و قرار بر اضطبار داد و در اثناء سال گاهی محبت و وقتی کراهت حاصل شود از حکم آن سؤال شده و جواب نزول یافته و عبارت این سؤال در مدت اضطبار هرگاه متضوع شود رایحه حبّ و باز کراهت حاصل شود در ظرف سنه گاه کراهت و گاه میل و در حالت کراهت سنه بآخر رسد در اینصورت افتراق حاصل است یا نه جواب در هر حال هر وقت کراهت واقع شود از یوم وقوع ابتدا سنه اضطبار است و باید سنه بآخر رسد و نیز سؤال شده که در اثنای سنه اضطبار اگر از یکطرف میل ظاهر شود و از طرف دیگر محبت پیدا نشود چگونه است عبارت سؤال و جواب اینست سؤال در باب طلاق که باید صبر شود یکسنه اگر رائحه رضا و میل بوزد از یک طرف و طرف دیگر نوزد چگونه است حکم آن جواب حکم برضایت طرفین در کتاب اقدس نازل اگر از هر دو طرف رضایت نباشد * * * ص ۴۰۵ * * * اتفاق واقع نه و همچنین از حضرت ولیّ امرالله سؤال شده و چنین جواب فرموده قوله العزیز و اما در خصوص کراهت بین زوج و زوجه از هر طرفی کراهت واقع حکم تربص جاری در اینمقام حقوق طرفین مساوی و امتیاز و ترجیحی نه و از جمله مسائل متعلقه باین موضوع حضرت زین سؤال نموده سؤال اگر در ایّام اضطبار اقتران حاصل شود و بعد ندامت حاصل گردد آیا قبل از اقتران از ایّام اضطبار محبوسست و یا آنکه سال را از سر گیرد و آیا بعد از طلاق تربص لازمست یا نه جواب اگر در ایّام اضطبار الفت بمیان آید

حکم زواج ثابت و باید بحکم کتاب عمل شود و اگر ایام اصطبار منتهی شود و بما حکم به الله واقع گردد تربص لازم نه و اقتران مرء با مرئه در ایام اصطبار حرام است و اگر کسی مرتکب شود باید استغفار کند و نوزده مثقال ذهب به بیت العدل جزای عمل برساند سؤال دیگر حضرت زین المقربین در این موضوع اینست سؤال هرگاه زمان اصطبار منقضی شود و زوج از طلاق دادن امتناع نماید تکلیف ضلع چیست جواب بعد از انقضاء مدت طلاق حاصل و لکن در ابتدا و انتها شهود لازم که عند الحاجة گواهی دهند و اما مفهوم آیه دوم که می فرماید بعد سه طلاق ازدواج ممنوع است این حکم اشاره باعمال سابقه است که در اسلام معمول بوده و در این شریعت مقدسه ذکرش مستهجن و قبیح است تا چه رسد به عمل آن ولی حضرت زین از مفهوم آیه مبارکه توضیح خواسته و سؤال نموده و عبارت این است سؤال از آیه * * * ص ۴۰۶ * * * مبارکه قد نهاکم الله عما عملتم بعد طلاقات ثلاث جواب مقصود حکم قبل است که باید دیگری آنرا ترویج نموده بعد بر او حلال شود در کتاب اقدس نهی از این عمل نازل اما مفهوم آیه سوم اگر سنه اصطبار تمام شود و شوهر از طلاق پشیمان گردد و اگر زن شوهر نگرفته باید مجدد عقد و مراسم ازدواج بعمل آید و الا فصل محقق است مگر آنکه شوهر دوم فوت شود یا طلاق دهد در این صورت ممکن است دوباره مراسم ازدواج بعمل آید و توضیح این آیه از حضرت ولی امر الله سؤال شده قوله العزیز راجع بآیه جواز رجوع شوهر بزن مطلقه خود در هر ماه فرمودند بنویس تنفیذ حکم اصطبار و احکام دیگر که منصوص کتاب است از فرائض حتمیه بهائیان و تخلف به هیچ

وجه جایز نه در خصوص ازدواج بعد از طلاق فرمودند اجرای عقد لازم و اعطای مهریه واجب و نیز حضرت زین در موضوع ازدواج سئوالی کرده و آن این است سؤال بعد از قرائت آیتین و اعطا مهر اگر کره واقع شود طلاق بدون اصطبار جایز است یانه جواب بعد از قرائت آیتین و اعطاء مهر قبل از قرآن اگر اراده طاق نماید جائز است ایام اصطبار لازم نه و لکن اخذ مهر از مرئه جایز نه.

نطق هفتاد و هفتم

الذی سافر و سافرت معه ثم حدث بینهما الاختلاف فله ان یؤتیها نفقة سنة كاملة و یرجعها الی المقر الذی خرجت عنه او یسلمها بید امین و ما تحتاج به فی السبیل لیبلغها الی محلها ان ربک یحکم کیف یشاء بسطان کان علی العالمین محیطاً و الّتی طلقت بما ثبت علیها منکر لانفقة لها ایام تربصها کذلک کان نیر الامر من افق العدل مشهوداً ان الله احب الوصل و الوفاق و ابغض الفصل و الطلاق عاشروا یا قوم بالروح و الريحان لعمری سیفنی من فی الامکان و ما یبقی هو العمل الطیب و کان الله علی ما اقول شهیداً.

در این آیات مبارکه که نیز احکام متعلقه بازواج و طلاق را بیان می فرماید در آیه اول می فرماید کسیکه با قرینه خود مسافرت کند پس از آن در میانشان اختلاف واقع شود تکلیف شوهر این است که مصارف و خرجی یکسال تمام بقرینه خود بدهد و او را بوطن خود

برگرداند یا قرینه خود را بشخص امینی بسپارد یا هر چه احتیاج دارد در بین راه تا قرینه او را بوطن خودش برساند مفهوم آیه دوم این است که هرگاه زنی بسبب ارتکاب عمل نامشروعی طلاق داده شد در سنه اصطبار حق نفقه ندارد در آیه سوم بوصل و موافقت و اجتناب و احتراز از طلاق و مفارقت و معاشرت زن و شوهر با الفت و محبت توصیه و نصیحت می فرماید چه در این امر مبارك طلاق بسیار مبعوض و مذموم است در این مبحث ذکر بعضی از مسائل و نصایح که متعلق بازدواج یا طلاق دارد خالی از لزوم نیست از آن جمله این مطلب را که حضرت زین سؤال کرده و آن این است سؤال اگر شخصی در *** ص ۴۰۸ خیال جلای وطن باشد بالفرض و اهل او راضی نشود و منجر بطلاق گردد و ایام تدارك سفر طول کشید تا يك سنه ایا از ایام اصطبار محاسب است و یا آنکه از یوم مفارقت باید حساب شود و يك سنه صبر نماید جواب اصل حساب از یوم مفارقت است و لکن اگر قبل از مسافرت بیکسال مفارقت نمایند و عرف محبت متضوع نگردد طلاق واقع و الا از یوم مسافرت حساب نمایند تا انقضای یک سنه بشرطی که در کتاب اقدس نازل شده و حضرت عبدالبهاء جلّ اسمه البها می فرماید قوله العزیز و اما مسئله طلاق می- تواند شخص بکلی آنچه موافق **رأیش** هست مجری دارد نهایتش این است که زوجه را یکسال بی سرو سامان نگذارد و این عده است و نهایت این است که پیش مدت تکلیف نفقه چند ماه بود حال يك سال است اما اگر جهتین کامل باشند و عوارضی در میان حاصل گردد که سبب برودت شود در فصل تام تعجیل نکنند یکسال صبر نمایند شاید آن

عوارض زائل گردد و دوباره الفت حامل شود الی آخر بیانہ الاعلی و از حضرت ولیّ امراللہ سؤال شده کہ ہر گاہ طلاق بمیل و خواہش زوجہ باشد آیا آن حق نفقہ دارد یا نہ جوابش این است قولہ تعالیٰ فضلہ در خصوص اجرای امر طلاق در صورتیکہ بمیل زوجہ حاصل آیا اخذ نفقہ در مدت اصطبار از زوج باید بشود یا نہ فرمودند بنویس در ہر حال نفقہ را باید زوج بر حسب حکم کتاب تأدیہ نماید و نیز از مرکز میثاق سؤال شدہ ہر گاہ زن با شوہر خود ناسازگاری کند و با شوہر موافقت ننماید تکلف چیست جواب می فرماید قولہ العزیز *** ص ۴۰۹ *** اما مسئلہ جدیدہ را کہ مرقوم نمودہ اید جواب این است اگر زوجہ بدون عذر مقبول و مشروع از زوج کنارہ جست حق طلب نفقہ ندارد ناشزہ شمرده می شود باید باطاعت زن پردازد اگر چنانچہ عذر مشروعی دارد باید بہ محفل روحانی بیان کند اعضای محفل ملاحظہ نمایند و تحقیق کنند اگر عذر زوجہ در خروج از بیت زوج مشروع است یعنی عدم رضایت زوجہ با سبب مجبرہ مشرعہ است زوجہ حق نفقہ و مسکن شرعی دارد یا آنکہ زن زوجہ را راضی کند و بخانہ ببرد حال چون امراللہ مستور است باید بخوبی و خوشی بہر نحو باشد بین زن و زوجہ التیام داد و چون امر شیوع یابد حکم قاطع حاصل شود الی اللوح و در لوحی دیگر می فرماید قولہ الاحلی در خصوص مسئلہ تساوی حقوق رجال و نساء در امر طلاق مرقوم نمودہ بودید عقد نکاح مشروط بر رضایت طرفین است ولی فصل و طلاق موکول بارادہ زوج است تنہا زوجہ را چنین صلاحیت نہ کہ طلب فراق کند و بعد از مدت یکسنہ طلاق جوید این حکم اللہ ولی بعد از نفرت زوجہ تعصّب زوج بسیار

بیجاست و مخالف بزرگواری عالم انسان البته انسان ربّانی راضی بآن نگردد که در حالت **نفور** اسیر تعلق زوجه بشعور باشد بحض آنکه احساس نفور کند البته از او بگذرد و فراق و طلاق مجری دارد باری در این امر مبارک وفاق و الفت زن با شوهر بسیار ممدوح و مقبول و طلاق و مفارقت بسیار مذموم و منفور است بقدری امر طلاق مخالف رضای جمال مبارک است * * * ص ۴۱۰ * * * که صیغه از لسان عظمت نازل نفرمیده است و حال آنکه از برای عقد **مناکحت** را زنان صیغه عقد نازل وهم خطبه‌های متعدده از قلم اعلی و کلک میثاق نازل گشته است چه تساوی حقوق رجال و نساء مقتضی الفت و محبت و وفاق است و حضرت عبدالبهاء جلّ اسمه الاعلی در بیانات و الواح مقدسه خود بی نهایت طلاق را مذمت و توبیخ فرموده است در لوحی می فرماید هر یک از زن یا شوهر که بفکر فصل و طلاق افتند بمشقت و وبال عظیمی گرفتار شوند از جمله بیان مبارک این است قوله العزیز "باری اساس ملکوت الفت است و محبت است و وحدت است اتصال است نه انفصال اتحاد است نه اختلاف علی الخصوص بین زوج و زوجه اگر سبب طلاق یکی از این دو باشد البته در مشقات عظیمی افتد و وبال عظیمی گرفتار گردد و بینهایت نادم و پشیمان شود" و حضرت ولیّ امرالله جلّ ثنائه می فرماید قوله الاحلی در خصوص امر طلاق فرمودند "امر طلاق بسیار مذموم و قبیح و مخالف رضای الهی است" آنچه از قلم حضرت عبدالبهاء در این خصوص نازل بین عموم یاران انتشار دهند و کلّ را بیش از پیش متذکر دارند اجرای حکم طلاق مشروط بتصویب و اجازه امنای محفل روحانی است باید در این قضایا

اعضای محفل مستقلاً بکمال دقت تمعن و تجسس و تفحص نمایند و اگر چنانچه عذر مشروعی موجود و اتحاد و ائتلاف به هیچ وجه من الوجوه ممکن نه و تنفر شدید و اصلاح و دفع آن * * * ص ۴۱۱ * * * محال طلاق و اقتران را تصویب نمایند خلاصه این مقدار از الواح و نصوص صریحه که در مدائح و محاسن ازدواج و ذمائم و مضرات افتراق و **تفرد** شرف ترقیم یافت برای ارباب دیانت و وجد آن کفایت است و زیاده از این ترقیم الواح منزله در این موضوع این اوراق استیعاب ننماید.

آب جیحون را اگر نتوان کشید هم بقدر تشنگی باید چشید

و اما مساوات بین رجال و نساء تصور نمی‌کنم در جامعه بشر کسی باشد که نشنیده باشد تساوی حقوق بین رجال و نساء یکی از تعالیم اساسیه حضرت بهاءالله است مگر در بعضی امور مخصوصه از جمله بیانات مبارکه در مجامع اروپا در ضمن خطابه می‌فرماید قوله تعالی "در نزد خدا زن و مردی نیست هر کس قلبش روشن تر است در نزد خدا مقبول تر" و در خطابه که در کلیسای موحدین و منتریال کانادای آمریکا ادا فرموده است می‌فرماید قوله الاحلی "سادساً آنکه نساء اسیر بودند حضرت بهاءالله اعلان وحدت حقوق رجال و نساء فرموده که مرد و زن هر دو بشرند و بندگان به خداوند نزد خدا ذکور و اناث نیست هر کس قلبش پاکتر و عملش بهتر نزد خدا مقربتر خواه مرد باشد خواه زن این تفاوتی که الان مشهود است از تفاوت ترتیب است زیرا انسات مثل رجال تربیت نمی‌شوند اگر مثل رجال تربیت شوند در جمیع مراتب متساوی شوند زیرا هر دو بشرند" ضمن لوحی می‌فرماید قوله الاحلی

"در موقع انتخابات آینده بعموم یاران اطلاع دهند * * * ص ۴۱۲ *** تشکیل و تاسیس لجنه‌های مختلط چه مرکزی و چه محلی در جمیع ولایات ایران جائز من بعد متدرجا وسائل اشتراك و عضویت نساء در محافل روحانی و انجمن شور روحانی و محفل ملی بهائیان آن سامان نیز فراهم خواهد شد مطمئن باشند و حضرات اماءالرحمن را ترغیب و تحریم و تشجیع نمایند تا بر استعداد و قابلیت و فعالیت بيفزایند و در کسب معارف امریه و کمالات معنویه و ترویج سنن الهیه و شعائر دینیه بیش از پیش همت گمارند و بآنچه لایق این امر اعظم است در آن اقلیم مفتخر گردند و گوی سبقت را در میدان خدمت از رجال بریابند" الی آخر و این موضوع را بیان مبارك مرکز میثاق اکتفاء و ختم می‌کنیم قوله جلّ بانه "در شریعت الله نساء و رجال در جمیع حقوق متساویند مگر در بیت العدل بنص کتاب رجالند دیگر در سایر محافل عموماً مثل محفل بنای مشرق الاذکار و محفل تبلیغ و محفل روحانی مثل محافل خیریه و محافل علمیه رجال و نساء مشترکند در جمیع حقوق و نیز می‌فرماید قوله تعالی "و اما مساوات زن و مرد لازم است مانند دو بال هستند برای عالم انسانی اگر یک بال ضعیف باشد بال قوی را مانع از طیران خواهد بود باید هر دو بال قوی شود تا طیران کند."

نطق هفتاد و هشتم

یا عبادی اصلحوا ذات بینکم ثمّ استمعوا ما ینصحکم به القلم الاعلی و لا تتبعوا جباراً
شقیماً ایّاکم ان تغرنکم الدنیا کما غرّت قوماً قبلکم اتّبعوا حدود الله و سننه ثمّ اسلکوا هذا
الصراط الذی کان بالحقّ ممدوداً انالذین نبذوا البغی و الغوی و اتّخذوا التقوی اولئک من
خیره الخلق لدی الحق یدکرهم الملاء الاعلی و اهل هذا المقام الذی کان باسم الله مرفوعاً.
در این آیات مبارکه عباد خود را بآنچه مصلحت و ترقیات مادی و معنوی ایشانست بنصائح
مشفقانه متذکر می‌دارد می‌فرماید ای بندگان در اصلاح فیما بین خود مشغول گردید و
نصائح قلم اعلی را بشنوید و از نائره فساد احتراز کنید و متابعت هر شقی ستمکار ننمائید
مبادا دنیا شما را فریب دهد چنانچه ام‌سالفه را فریب داد متابعت قوانین و سنن الهیه نمائید
و در این صراط مستقیم سلوک و رفتار کنید از طغیان و ضلالت پرهیزید و بذیل تقوی و
تقدیس بیاویزید و از جاده تقوی و پرهیزکاری انحراف نوزید بعروه محکم اتحاد و یگانگی
تمسک و توسل جوئید و رسم بیگانگی و نفاق را منفصل و منقسم نمائید و در الواح سائره
بقدری تأکید شده که ما فوق آن متصور نیست از آن جمله در لوح محمد تقی می‌فرماید
قوله جلّ جلاله دستان الهی را تکبیر برسان انشاءالله کلّ فائز شوند بآنچه که سبب علو و
سمو مقام انسان است بگو بچند یومی باراده حصن حرکت نمائید وللحق باصلاح خلق
قیام کنید العمرالله اذا ترون شمس الطاف ربکم الکریم هر نفسی الیوم باصلاح * * * ص
۴۱۴ * * * خود مشغول شد علی ما امرالله فی الکتاب او فی الحقیقه باصلاح عالم قائم
است فاعتبروا یا اولی الالباب فاعتبروا یا اولی الابصار و در لوح دیگر می‌فرماید قوله تعالی

شأنه "یا حزب الله بخود مشغول نباشید در فکر اصلاح عالی و تهذیب اُمم باشید اصلاح عالم از اعمال طیبه طاهره و اخلاق راضیه مرضیه بوده ناصر امر اعمال است و معینش اخلاق یا اهل بهاء بتقوی تمسک نمائید هذا ما حکم به المظلوم و اختاره المختار" و در لوح دیگر می فرماید قوله جلت "رأفته انا نکون بینکم فی کلّ الاوان اذا وجدنا عرف الوداد نفرح و لانحب ان نجد سواه یشهد بذلك کلّ عارف بصیر انتم اوراق السدره تمسکوا بها ثم انصروا ربکم" در لوح دیگر می فرماید قوله جلّ احسانه "قسم باسم اعظم حیف است این ایام نفسی بشئون ارضیه ناظر باشد بایستید بر امر الهی با یکدیگر بکمال محبت سلوک کنید خالصاً لوجه المحبوب حجابات نفسانیه را بنار احدیه محترقه نمائید دنیا وجود ناضره مستبشره با یکدیگر معاشرت کنید" و در لوح دیگر می فرماید قوله عزّ و جلّ "نصائح مظلوم از نظر نرود امید آنکه مابین اولیاء عرف محبت و دوستی متنوع گردد و با یکدیگر محبت و شفقت معاشرت نمایند" و در لوح دیگر می فرماید قوله جلّ عناینه "در هر حال باید بتألیف و اتحاد نفوس مشغول باشند اعمال طیبه جنده الله بوده و هست و اخلاق مرضیه هادی عباد آنچه سبب اجتناب و احتراز عباد است بعزّ قبول فائزانه و بطراز رضا مزین نه" و در لوح دیگر می فرمایند قوله تعالی "باید الیوم کلّ باتحاد و اتفاق توجه نمایند و اگر امری غیر * * * ص ۴۱۵ * * * مقبول حادث شود بکمال تعجیل در صدد رفع آن برآیند و لله قیام نمایند و لله بخدمت مشغول شوند امروز کلمه که سبب و علت اختلاف شود نزد حق محبوب نبوده و نیست احباء را تکبیر برسان و بآنچه ذکر شده متذکر دار شاید

جميع ارادات در اراده حق فانی شود" و در لوح مرحوم عندلیب خطاب با امام‌الرحمن می‌فرماید قوله عزّبیانه "یا امام‌الله ان المظلوم یدعوالله ان یقربکن علی العصمة والعفة والبر والتقوی انصرن ریکن بالاعمال الطیبة الطاهرة والاطاق المرضیة المبارکة یا امام‌الله دنیا را فنا احاطه نموده طوبی از برای نفسی که شئونات ایام او را از مالک انام منع ننمود" الی آخر اللوح مفهوم بیان مبارک بدین تقرّب است ای کنیزان الهی این مظلوم از خدا می‌خواهد که شما را مقرب نماید و تأیید فرماید شما را بعزّت و عفت و نیکوکاری و پرهیزکاری نصرت کنید امر پروردگار خود را باعمال طیبه طاهره و اخلاق پسندیده مبارکه و در لوح دیگر می‌فرماید قوله عزّوجلّ "فانظروا الی هیکل الله فی الارض انه انفق نفسه لاصلاح العالم انه لهو المنفق العزیز المنیع ان ظهرت کدرة بینکم فانظرونی امام وجودیکم و غصوا البصر اما ظهر خالصا لوجهی و لامری المشرق المنیر" منطوق آیه مبارک چنین است به هیکل حق ناظر باشید که جان خود را برای اصلاح عالم انفاق فرموده اگر کدورتی در بین حادث شود مرا پیش روی خود بینید و چشم از کدورت حادثه بیوشید محض خلوصی که بمن دارید و برای محبتی که **بامر مشرق** * * * ص ۴۱۶ * * * منیر من دارید که با وجود این بیانات مبارکه الهیه که بنهایت الطاف و عنایت عباد خود را متذکر می‌دارد چگونه محبّ صادق راضی می‌شود که مرتب افعالی شود که سبب حدوث کدورت و وقوع کراهت فیما بین یکدیگر شود علی الخصوص هر زن و شوهر که باید مانند روح و جسد با هم مانوس و مألوف باشند و اما بیانات حضرت عبدالبهاء جلّ اسمه الاعلی از حدّ و حصر خارج است

در لوحی می فرماید قوله العزيز مظاهر مقدسه الهی زحمتها و بلايای شديده تحمل نمودند یکی هدف هزاران تیر شد یکی حبس افتاد و دیگری نفی بلاد شد یکی بالای صلیب رفت و دیگری در قعر زندان افتاد این بلايا را بجهت این کشیدند که در بین قلوب محبت حاصل شود با یکدیگر الفت نمایند با یکدیگر مهربان باشند جان خود را فدای یکدیگر نمایند راحت و آسایش خود را فدای خیر عموم نمایند در مقام دیگر می فرماید قوله الاحلی "محبت است که سبب حیات عالم انسانی است اتحاد است که اسباب سعادت بشر است" در لوح دیگر می فرماید قوله الاعلی "ملاحظه نمائید چون اتحاد و اتفاق در میان خاندان واقع شود چه قدر امور سهل و آسان گردد و چه قدر ترقی و علویت حاصل شود امور منتظم گردد و راحت و آسایش میسر شود خاندان محفوظ ماند سبب غبطه گردد و روز بروز علویت و عزت ابدیه بیفزاید و چون این دایره اندکی اتساع یابد اما قریه بمحبت و اتحاد *** ص ۴۱۷ *** پردازند و الفت و یگانگی خواهند و مؤانست و مهربانی کنند چه قدر ترقی نمایند و چگونه محفوظ و مصون کردند پس این دایره را اندکی واسع تر نمائیم یعنی اهل مدینه بتمامها اگر روابط اتحاد و اتفاق را محکم سازند در اندک زمانی چقدر ترقی نمایند و به قدرت و قوتی تجلی فرمایند و چون دایره اتحاد بیشتر اتساع یابد یعنی اهل اقلیمی قلب سلیم یابند بصمیم دل و جان اتحاد و اتفاق جویند و با یکدیگر مهربان گردند آن اقلیم سعادت ابدیه یابد و عزت سرمدیه جوید و بثروت کلیه رسد و راحت و نعمت موفوره یابد" الی آخر بیانیه الاحلی در لوح دیگر می فرمایند "محبت نور است در خانه بتابد

و عداوت ظلمت است در هر کاشانه لانه نماید" الی آخر و در لوحی دیگر می فرماید "قسم بجمال قدم که الیوم نفسی بر عهد و پیمان الهی ثابت و راسخ که جان خویش جهت احیای رحمن فدا نماید تا باین درجه انسان نرسد بعهد و میثاق وفا ننموده و قطره از بحر صفا نچشیده و از گلستان جنت ابهی رانحهئی استشمام نکرده پس احیای حقیقی بدل و جان با یکدیگر مهربان باشند و در محبت یکدیگر جانفشان گردند تا در درگاه احدیت مقبول شوند" الی آخر و در لوحی دیگر می فرماید "قسم بجمال قدم روحی لاحبائه المتحدین فداء که فرح و سروری از برای عبدالبهاء نه جز بشارت اتحاد و اتفاق اُحباء زیرا اساس امرالله وحدت * * * ص ۱۸ *** و یگانگی و محبت است که باید قلوب چنان و ارواح و انفس احباءالله را احاطه کند که کلّ عبارت از یک هیكل رحمانی شوند و هر یکی جزئی از اجزاء و عضوی از اعضاء لذا باید و شاید و سزاوار چنین است که هر یک خود را قربان یکدیگر نمایند و فدائی همدیگر شوند اگر احباء باین مقام بلند اعلی رسند آنوقت جنت ابهی در قطب امکان خیمه و خرگاه زند و کوه و دشت و صحرا رهاص ملاء اعلی شود آه و شوقی لتلك الموهبت العظمی و ظماء قلبی لذلك لماء العذب الفرات" و حضرت ولیّ امرالله جلّ ثنائه می فرماید "نام و نشان و دلیل و برهان اگر مؤید و توأم بحسن روش و سلوک و اخلاق طیبه مرضیه نباشد در این عصر مدموم و مطرود جهان و جهانیان است و حسن اخلاق کمالات و مظاهرش حسن سلوک و رفتار و یگانگی و الفت و اتحاد و اتفاق و حسن معاملات در جزئیات و کلیات و تعاون و تعاضد مستمری صمیمی و محبت

و خلوص نیت و صفای قلب و طهارت نفس و صداقت و امانت مابه الامتیاز یاران است
 چه که این صفات ممدوحه که اهل عالم از آن غافل و محجوبند اولین و آخرین دلیل مقنع
 و برهان کافی لامع این آئین الهی است محک تجربه است و یگانه ممیز بهائیان از سایر
 طوایف و اُمم مقصد اصلی عموم انبیاء و رسل است و یگانه مقصود و مطلوب و منتها آمال
 و آرزوی حضرت اعلی و جمال ابهی و حضرت عبدالبهاءست" این موضوع را باین بیان
 مرکز میثاق خاتمه می دهیم قوله عزّ. * * * ص ۴۱۹ *** بیانہ "جمع مظاهر الهی بجهت
 محبت و الفت آمده اند جمع کتب آسمانی بجهت محبت و الفت نازل گشته جمع
 تعالیم سبحانی بجهت محبت و الفت بوده" چه خوش سروده است حافظ:

خلل پذیر بود در بنا که می بینی بجز بنای محبت، که حال از خلل است

نطق هفتاد و نهم

قد حرّم علیکم بیع الاماء والغلمان لیس لعبد ان یشتری عبداً نهیاً فی لوح الله کذلک کان
 الامر من قلم العدل بالفضل مسطوراً و لیس لاحد ان یفتخر علی احد کلّ ارقاء له و ادلاء
 علی انه لاله الا هو انه کان علی کلّ شیء حکیماً.

گرچه همه ما بهائیان بموجب صریح بیانات الهیه معتقدیم که هر یکی از شرایع وادیان
 بوضع و تشریح الهی بوده و هر یه از شرایع در ازمنه سابقه بر وفق مقتضیات عصریه بوده

است ولی امروز نمی‌توانیم پی‌ب‌حکمت و فلسفه بعضی از احکام شرایع گذشته ببریم از جمله احکام جواز بیع و شرای کنیز و غلام بوده که نمی‌دانیم در تجویز آن چه حکمت ملحوظ و منظور بوده چه در این عصر منجمله اگر این عمل را بمیزان عدل و انصاف بسنجیم عدل و انصاف تجویز نمی‌کند که انسان نوع خود را مانند حیوانات خرید و فروش نمایند زیرا * * * ص ۴۲۰ * * * همه بشرند و مولود از یک پدر و مادر همه اولاد یک آدمند و مخلوق یک خالق و بنده‌ی خدای مهربان و مرزوق یک رازق منان و رحمانند جمیعا از یک دوحه بشریت رسته‌اند و تماماً اوراق و اغصان و آزه‌ار و اثمار یک شجره انسانیّت محسوبند نهایت آنکه بر حسب اختلاف امکانه تفاوتی در الوان دارند اختلاف الوان را حکمی نه بوده و نیست بلکه تفاوت در اختلاف صفات و اخلاق است هر که باخلاق روحانیه و صفات رحمانیه متخلق و متصف مقرب بارگاه احدیت است و هر که برذائل و خصائل ذمیمه سبعیت متصف گشت مردود و مطرود درگاه عزّت ربّ البریه چنانچه معروف است که حضرت لقمان بنده زر خرید بود و یک تار موی او رسولی و مالکش ترجیح داشت در بزرگواری و جلالت قدرش همین بس که در قرآن مجید یک سوره بنام لقمان مصروف و صفات حمیده‌اش در آن سوره مبارکه مصرّح و منصوص است و همچنین در الواح الهیه خصال ممدوحه‌اش از قلم اعلی در موارد عدیده نزول یافته از آنجمله در لوحی می‌فرماید قوله جلّ جلاله "گفته‌اند لقمان با مولای خود عزم سفر نموده چون شب درآمد لقمان قدری راحت نمود و بعد برخاسته بذکر الهی مشغول شد چون مولای خود را خفته یافت

گفت بهتر آنکه او را آگاه نمایم که شاید در اینوقت از دریای رحمت الهی قسمتی اخذ نماید لذا ببالین مولا حاضر وگفت ای مولا برخیز که وقت تجارت است ابواب رحمت بازو*** ص ۴۲۱*** طالبان ثروت حقیقی در سوق الهی به بیع و شری مشغول جهد کن تا بی نصیب نمایی بمنزل خود راجع شد قدری گذشت ؟؟ خود مولا را نوم فرا گرفته باری مکرر ببالین مولی شتافته و او را بیدار نمود و لکن کثرت نوم او را از قیام و تذکر بازداشت بالاخره قریب بصبح لقمان ببالین حاضرگفت ای مولی برخیز که آخروقت است نزدیک به آن شده که بازار و تجارت منتهی گردد فی الجملة وقت باقی است به تدارک مافات قیام نما شاید در این هنگام آخر بفیوضات فیاض فائز شوی و در اشراق شمس محمدی از افق حجاز بلال حبشی از انوار ایمان مستضی و روشن شد با آنکه بنده زر خرید بکنفر یهودی بود و ابوجهل و نضرین حارث که اعلم علمای مکه بودند از مشاهده و استغضائه نیر فلک رسالت محرم و مظلوم گشتند در واقعه شهادت مظلوم آفاق حضرت سید الشهداء غلام زر خرید حضرت سید الساجدین موفق بشهادت کبری شد و شمر ذی-الجوشن و عمر سعد و سنا بن انس که هر یک از علما و اکابر صحابه و تابعین بودند مستوجب عذاب ابدی و لعنت سرمدی گشتند و در طلوع شمس حقیقت از مشرق فارس مبارک غلام مشکفام حضرت اعلی که نام مبارکش نیز مبارک بود بفوز ایمان فائز گشت و در سفر حج ملازم رکاب آن حضرت بود و علمای فارس از این سعادت محروم گشتند و همچنین در این ظهور اعظم و عصر مکرم چه بسیار از غلامان سیاه اندام که مهر منیر ایمان

از آفاق قلوب منورشان اشراق نمود و عالم را بنور یقین و عرفان روشن نمودند و ارباب **عمائم** بیضاء قلوبشان از لیالی ظلماء تاریکتر شد و بتمام * * * ص ۴۲۲ * * * همت بر اطفاء شمس حقیقت قیام نمودند از جمله آن غلامان یاقوت نام غلام مرحوم میرزا سید حمید فراهانی بود در اوقاتی که شمس قدم از افق دارالسلام مشرق بود مرحوم میرزا سید حسین با حرم محترمش و بانو غلام بعزم تشریف بغداد رفتند هر وقت به قصد **مشول** و تشریف میرفتند یاقوت را به ملاحظه حکمت با خود همراه نمیدردند غافل از اینکه شمس ایمان و ایقان نیز از افق قلب آن غلام خوش فرجام اشراق نموده تا اینکه روزی مولایش با حرم خود عزم تشریف نمودند یاقوت بکمال ادب گفت ای آقا چرا مرا به همراه نمیبیری و تشریف خود را از من پنهان می داری و حال آنکه شاید من پیش از شما و خانم بشرف ایمان و ایقان موفق و مشرف گشته او را به همراه خود برد و پس از تشریف مورد عنایت و الطاف مخصوصه جمال مبارک شد و الوان عدیده بافتخار آن سیاه نورانی از قلم عزّ نزول یافته باری اختلاف الوان هیچ مدخلیتی در ایمان و عرفان نداشته و ندارد بلکه چنانچه گلهای الوان سبب زینت و آرایش باغ و بوستان است الوان و نژادهای مختلف انسان نیز موجب زیب و زیور حدیقه و بوستان عالم امکانست هر کس بحق خود توجه نمود مقرب است خواهی سفید چهره و خواهی سیاه باش و در این ظهور اعظم جمالقدم جلّ ذکره و ثنائیه ما بین عباد تبعیض و تفریق نفرموده و در این آیه مبارکه بصریح بیان می فرماید حرام شده است بر شما خرید و فروش کنیزان و غلامان جائز نیست برای * * * ص ۴۲۳ * * * هیچ

بندهئی که بخرد بندهئی را این عمل در لوح الهی نهی و ممنوع است و از قلم عدل بفضل مسطور شده و جایز نیست کسی بر کسی افتخار و مباحات کند جمیع بندگان حقند و دلیل بروحدانیت ذات الهی و چون این آیه الهی از قلم اعلی نازل گشت بسرعت برق این حکم در عالم ظاهر گشت اول از امریکا آزادی سیاه پوستان اعلان شد و پس از آن انگلیس با آزادی آنان اقدام نمود و در لوحیکه بافتخار ملکه انگلیس از قلم اعلی نزول یافته بسبب همین اقدام ملکه را تحسین می فرماید و او را مستحق اجر عظیم می فرماید و اکنون چند آیه از آن لوح مبارک را زیور این اوراق نموده تا بر ارباب فهم و فراست نفوذ کلمه الله مبرهن و معلوم گردد قوله جل کبریائه "قد بلغنا انک منعت بیع الغلمان والاماء هذا ما حکم به الله فی هذا الظهور البدیع قد کتب الله لك جزاء ذلك انه موفی اجور المحسنین ان تتبعی ما ارسل الیک من لدن علیم الخیر ان الّذی استکبر بعد ما جائته البینات من لدن منزل الآیات لیحبط الله عمله انه علی کلّ شیء قدیر ان الاعمال تقبل بعد الاقبال من اعرض عن الحق انه من احجب الخلق کذلک قدر من لدن عزیز قدیر."

خلاصه مفهوم آیات مبارکه اینست بما رسیده است که تو منع کردی خرید و فروش غلامان و کنیزان را این حکمی ایست که خداوند در این ظهور فرموده است براستی خدا از برای تو ثبت فرمود اجر * * * ص ۴۲۴ * * * این عمل را و البته او وفا می کند اجر نیکوکاران را اگر متابعت کنی لوحی را از طرف خدای آگاه بتو ارسال شده البته هر کس اعراض و استکبار نماید پس از آنکه شواهد روشن از خدا باور رسیده و هر آینه باطل می گرداند خدا

عمل او را البته خدا بر هر چیزی قادر است بدرستی که قبول می‌شود اعمال بعد از اقبال هر که اعراض کند از حق البته او از محتجب‌ترین خلق است و حضرت عبدالبهاء جلّ اسمه الاعلی در الواح و خطابه‌های عدیده باص بیان و اوضح تبیان این امر مبرم را توضیح و تصریح و تبیین فرموده و از آنجمله خطابه مبارکه‌ئی که در محل خانه سیاهان امریکا ادا فرموده و قسمتی از آنرا زیب این اوراق می‌کنیم قوله جلّ بیانه "هو الله امروز من در نهایت سرورم زیرا می‌بینم بندگان الهی در این مجمع حاضرند سفید و سیاه با هم همنشینند در پیش خدا سفید و سیاه نیست جمیع رنگها رنگ واحد است و آن رنگ عبودیت الهی است **بو و رنگ** حکمی ندارد قلب حکم دارد اگر قلب پاک است سفید یا سیاه هیچ لونی ضرر نرساند خدا نظر بالوان ننماید نظر بقلوب نماید هر کس قلبش پاکتر اخلاقش نیکوتر خوشتر هر کس توجهش بملکوت ابهی بیشتر، پیشتر، الوان در عالم وجود هیچ حکمی ندارد ملاحظه نمائید در عالم جماد الوان سبب اختلافی نیست بلکه الوان سبب زینت گلستانست زیرا لون واحد زینتی ندارد اما وقتی که گلهای رنگارنگ می‌بینی آنوقت جلوه و زینت دارد عالم بشر هم نظیر بوستان است و نوع انسان مانند گلهای رنگارنگ پس رنگهای مختل زینت است همینطور در عالم حیوان * * * ص ۲۵ *** الوانست کبوتران رنگارنگند با وجود این در نهایت الفتند هیچ وقت برنگ یکدیگر نگاه نمی‌کنند نگاه بنوع می‌کنند چه بسیار کبوتران سفید یا سیاه پرواز می‌کنند همینطور سایر طیور و حیوانات مختلف اللون ابداً نظر برنگ نمی‌کنند بلکه بنوع نظر دارند حال ملاحظه کنید در حالتی

که حیوان عقل ندارد ایران ندارد با وجود این الوان سبب اختلاف نیست چرا انسان که عاقل است اختلاف می‌کند ابدأ سزاوار نیست علی‌الخصوص سفید و سیاه از سلاله یک آدمند از یک خاندانند دراصل یکی بوده‌اند یک رنگ بوده‌اند حضرت آدمی رنگی داشت حوّا يك رنگ داشت سلاله جمیع بشر بآنها می‌رسد پس اصل یکیست این الوان بعد بمناسبت آب و اقلیم پیدا شده ابدأ اهمیّت ندارد لهذا من امروز بسیار مسرورم که سفید و سیاه در این محفل با هم مجتمع شده‌اند امیدوارم این اجتماع و الفت بدرجۀ برسد که ما بین امتیاز نماند و با هم در نهایت الفت و محبت باشند الی آخر بیانۀ الاحلی چه همه شنیده و می‌دانیم که قبل از مسافرت آنحضرت بامریکا اجتماع سیاه و سفید در یک مجلس ممتنع و محال بود نهایت استیجاش و تنفر از یکدیگر داشتند.

نطق هشتم

زینوا انفسکم بطراز الاعمال و الذی فاز بالعمل فی رضاه انّه من اهل البهّاء قد کان لدی العرش مذکوراً انصروا مالک البریّة بالاعمال الحسنه ثمّ بالحکمة و البیان کذلک امرتم فی اکثر الالواح من لدی الرحمن انّه کان علی ما اقول علیماً.

در این دو آیه مبارکه بندگان خود را باعمال حسنه و اخلاقی مرضیّه امر می‌فرماید حضرت ولیّ امرالله نیز در موارد عدیده احیای خود را تذکر می‌دهد و بصریح بیان می‌فرماید ما به

الامتياز بهائی از سائر ملل عالم فقط و فقط اعمال است از آن جمله در لوحیه در سال بعد از صعود مرکز میثاق از کلک اطهرش نزول یافته می فرماید قوله جلی بیانہ ایام گوشہ نشینی و سکوت و خموشی گذشته باید از زاویه خمول در آئیم و در میدان وسیع قدم گذاریم و مباشرت بعمل نمائیم مقصود این نیست که حکمت را فراموش نمائیم و پرده دری نمائیم و از حدّ اعتدال خارج کردیم و بمخالفت اصول و قوانین و رسوم دولت و ملت قیام کنیم حاشا که یاران الهی چنین نمایند بلکه مقصود این است که با اعمال و افعال بتبلیغ امر حضرت بهاءالله قیام نمائیم تبلیغ باعمال حکمت قبول ننماید و تقیه و تحدیدی نداند کلّ از وضیع و شریف و قدیم و جدید پیر و جوان قابلیت و توانائی پیمودن این سبیل را داشته و دارند و حضرت بهاءالله جلّ کبریائہ در کلمات مکنونه فارسی می فرماید قوله عزّ و جلّ لازال هدایت باقوال بوده و این زمان با فعال گشته یعنی باید جمیع افعال قدسی از هیکل انسانی ظاهر شود چه که در اقوال کلّ شریکند ولکن افعال پاک و مقدس مخصوص دوستان ماست پس بجان سعی نمائید تا بافعال از جمیع * * * ص ۴۲۷ * * * ناس ممتاز شود و نیز در کلمات مکنونه می فرماید تعالی قوله براستی می گویم غافلترین عباد کسی است که در قول مجادله نماید و بر برادر خود تفوق جوید برای برادران باعمال خود را نه باقوال و در لوحی دیگر می فرماید قوله عزّ قوله "لعمری اعمال طیبہ ناصر حق بوده و خواهد بود اگر الیوم نفسی قیام نماید و بما یحب و یرضی عمل کنند البتہ عرف اعمال او هادی شود و ناس را برحیق مختوم که بعنایت اصبح حضرت قیوم ظاهر و جاری شده دلالت کند" و

در مقام دیگر می فرماید قوله عزّ قوله "امروز روز عمل پاک و خدمت است" و در لوح دیگر قوله تعالی شأنه "یا اولیاء الله لکم ان تمسکوا بالحکمة و ما امرتهم به فی الكتاب جمیع را وصیت می کنیم بآنچه در کتاب الهی نازل شده هرنفسی الیوم بآن عمل نمود از اهل بها مذکور قل علیکم بالمعروف و علیکم بالمعروف به بظهور امرالله المهیمن القیوم و در لوح دیگر می فرماید تعالی فضله جنود منصوره در این ظهور اعمال و اخلاق پسندیده است و قائد و سردار این جنود تقوی الله بوده اوست دارای کلّ و حاکم بر کلّ" در لوح دیگر قوله عزّ افضاله "از حق می طلبیم کلّ را تأیید فرماید بر اعمال و اخلاق و کلمه طیبه راضیه مرضیه فتح مدائن قلوب بجنود اخلاق و اعمال مقدر" در لوح دیگر قوله عزّ اسمه "باخلاق حسنه مزین شود و باعمال پسندیده انشاءالله موفق گردید آنچه از سماء مشیت ربّانی * * *

ص ۴۲۸ * * * نازل مقصود تربیت و الفت و محبت عباد بوده با یکدیگر" و در لوح دیگر می فرماید تعالی احسانه کل "با یکدیگر متحد شوید و بطراز اخلاق حسنه ممدوحه مزین گردید و همتتان این باشد که نفسی را از غرقاب فنا بشریعه بقا هدایت نمائید و در میانه عباد بقسمی رفتار کنید که آثار؟؟ از شما ظاهر شود چه که شمائید اول وجود و اول عابد بدین و اول ساجد و اول طائفین فوالذی انطقنی بما اراد کما سماء شما در ملکوت اعلی مشهورتر است از ذکر شما در نزد شما" و در لوح دیگر می فرماید "جلت نصائحہ امروز روز عقل طیب و روز ذکر و بیان است انشاءالله فائز شوید بآنچه که سبب ارتفاع امرالله است اعمال طیبه بنفسها مروج امر الهی بوده و هست طوبی لمن عمل بما امر به من لدی الله

وویل للغافلین" و در لوح دیگر می فرماید "ای دوستان امروز روز عمل است و امروز روز خدمت است جهد نمائید تا بفیوضات نامتناهیة الهیه فائز شوید و دارای مقامات باقیه گردید باید بحول الله و قوته بتقدیس تمام و تنزیه کامل باوامر الهیه متشبث باشید و باحکامش متمسک اینست خیر اعظم و فضل اعظم طوبی للعالمین" و در لوح دیگر می فرماید جلّ بیانه "انسان بمثابه شجر است اگر باثمار مزین گشت لایق مدح و ثنا بوده و هست والا شجر بی ثمر قابل نآراست اثمار سدره انسانی بسیار لطیف و پسندیده و محبوب اخلاق مرضیه و اعمال حسنه و کلمه طیبه از اثمار این شجره محسوب ریب *** ص ۴۲۹
 *** اشجار انسانیہ ایام ظهور حق جلّ جلاله بود و اگر در این ؟؟ ریب الهی سدره های وجود باثمار ذکوره مزین شوند انوار عدل من علی الارض را احاطه نماید و کل خود را فارغ و مستریح در ظل حضرت مقصود مشاهده کنند آب این اشجار کوثر بیان محبوب امکان است در یک آن غرس می شود و در آن دیگر از امطار رحمت رحمانی فرعش در سما مشاهده می گردد" الی آخر اللوح و اما الواح و بیانات مبارکه حضرت عبدالبهاء عزّ اسمہ الاعلی در این موضوع از تعداد خارج است و در این اوراق بیان برخی از آن اکتفا می کنیم از آن جمله در نطق مبارک در پاریس در منزل مرحوم دریفوس ادا فرموده قوله عزّ بیانه "دین الله فی الحقیقه عبارت از اعمال است عبارت از الفاظ نیست زیرا دین الله عبارت از علاج است دانستن دوا ثمری ندارد بلکه استعمال دوا ثمر دارد اگر طبیب جمیع ادویه را بداند اما استعمال نکند چه فایده دارند تعالیم الهیه عبارت از هندسه و خریطه بناست اگر

هندس‌ه شود و خریطه کشیده گردد و ساخته نشود چه ثمری دارد تعالیم الهیه باید اجرا گردد
باید عمل شود مجرد خواندن و دانستن ثمری ندارد" إلی آخر بیان‌ه الاحلی و نیز نطق مبارک
در پاریس در منزل خود آدا فرموده است قوله تعالی "جمع ملل عالم از حیثیت اقوال
کاملند جمیع ذکر می‌کنند که محبّ خیرند جمیع می‌گویند صدق *** ص ۴۳۰ ***
مقبول است و کذب مذموم امانت فضیلت عالم انسانی است خیانت ذلت عالم انسانی
دلها را خوشنود کردن خوبست نه دلها را شکستن مهربانی خوش است نه بغض عداوت
عدل خوبست نه ظلم رحمت خوبست نه زحمت حسن اخلاق خوبست نه سوء اخلاق
نور مقبولست نه ظلمت علم عزت انسان است نه جهل کرم؟؟ خوش است نه بخل توجه
به خدا خوب است نه غفلت از خدا هدایت خوش است نه ضلالت و امثال ذلك ولی
جمیع اینها در عالم قول باقی میماند عملی در میان نیست هر نفسی بهوی و هوس خود
مشغول است هر کس در فکر منفعت خویش است ولو مضرت دیگران در آن باشد هر
نفسی در فکر ثروت خود است نه دیگران هر کس در فکر راحت و آسایش خویش است
نه سائران نهایت آرزوی ناس اینست و مسلکشان چنین ولی بهائیان نباید چنین باشند باید
ممتاز باشند باید عملشان بیش از قولشان باشد بعمل رحمت عالمیان باشند نه بقول برفتار
و کردار اعمال خودشان اثبات صداقت کنند و اثبات امانت نمایند فضائل عالم انسانیرا
آشکارکننده نورانیّت آسمانی را واضح نمایند اعمالشان فریاد برآرد که من بهائی هستم تا
سبب ترقی عالم انسانی شوند اگر انسان باعمال بهائی قیام و رفتار کند هیچ قول لازم

ندارد" إلی آخر بیانہ الاحلی و در صفحه ۲۱۰ از سفرنامه جلد دوم در نکوهش قول بی عمل می فرماید:

بعضی گیریم بدانند چه عملی خوب است و چه بد ولی در وقت عمل *** ص ۴۳۱
*** نفس و در غالب و آنها مغلوب می شوند در زمانی که مجلس **لاهای** تشکیل شد و از
طرف دول و ملل مختلفه نفوس کبیره حاضر آن محضر شده در صلح عمومی خطابه ها ادا
می نمودند من نوشتم بایران که مثل آنها مثل شراب فروشها است که در حرمت شرب خمر
اجلاس نمایند و در مضرت شراب بحث و مذاکره بسیار به میان آرند ولی چون از مجلس
بیرون روند باز کما فی السابق به باده فروشی مشغول گردند خلاصه در این آیه مبارکه
می فرماید هر کس در عمل برضای الهی موفق و فائز گشت او از اهل بها محسوب است
و آلا اگر کسی بزبان اظهار بهائیت کند و باعمال و اخلاقی پائین عامل و مزین نباشد بصریح
بیان قلم اعلی ناصر اعدای الهی است و مخرب بنیان شریعت رحمانی چنانچه در لوحی
که با فتخار مرحوم عندلیب نزول یافته می فرماید "بگو ای اهل بها از هر یک اگر عمل
نالایقی ظاهر شود او ناصر اعدای حق بوده و هست چه که نفوس غافله بمجرد اصغاء
عمل منکری نار فساد برافروزند و بانتشار عمل آغاز نمایند و نسبت آنرا بمبدء راجع کنند
مکرر از قلم اعلی این کلمه علیا نازل جنود یکه ناصر حقند اعمال و اخلاق پسندیده بوده
وقائد و سردار این جنود تقوی الله است آنانیکه لایق اصغاء این نداء است قلیل" مشاهده
می شود بهتر آنکه این موضوع ببیان مبارک که در کلمات حکمت نازل گشته خاتمه یابد

رأس الايمان هو التقلل في القول والتكثرفي العمل * * * ص ٤٣٢ *** من كان اقواله
ازيد من أعماله فأعلموا ان عدمه خير من وجوده وفنانه أحسن من بقاءه مفهوم اينست اصل
وسر ايمان گفتار کم و کردار زياد است کسیکه گفتارش بیش از کردارش باشد بدانید که
مرگس بهتر از حیات و فنایش خوشتر از بقاست په نیکو گفته است شيخ عليه الرحمه :
عمل بیار و زبان آوری مکن سعدی چه حاجت است بگوید عمل که شیرینم

نطق هشتاد و یکم

لا يتعرس احدٌ على احدٍ ولا يقتل نفس نفساً هذا ما نهيتم عنه في كتاب كان في سرادق
العز مستوراً اتقتلون من احياء الله بروح من عنده ان هذا خطأ قد كان لدى العرش كبيراً
اتقوا الله ولا تخربوا ما بناه الله بايادي الظلم والطغيان ثم اتخذوا الى الحق سبيلاً لما ظهرت
جنود العرفان برايائ البيان انهزمت قبائل الاديان الا من اراد ان يشرب كوثر الحيوان في
رضوان كان من نفس قد حكم الله السبْحان موجوداً.

جمال قدم جلّ جلاله بندگان آستان خود را بنصائح الهیّه که مستلزم راحت و سعادت دین
و دنیای انسان است نصیحت و دلالت می فرماید و از آنچه موجب فساد و خسران دنیا و
آخرت ایشان است نهی و انداز می فرماید و بکمال رأفت می فرماید نباید کسی بر ***
ص ٤٣٣ *** دیگری اعتراض نماید و نباید کسی دیگری را بکشت در کتاب الهی از

این عمل نهی شده انسان بنیان الهی است و هدم بنیان الهی خطای عظیم است خدای
مهربان انسان را بروح خود احیا فرموده است قتل و اعدام او جنایت و گناهی است بزرگ
انسان بنیان الهی است بنیان الهی را نباید بدست ظلم و طغیان خراب نمود بلکه باید
نهایت همت و قدرت در اصلاح و تعمیر بنای عالمی سعی و کوشش نمود باید راه خدا
را گرفت و شقاوت را بسعادت و ظلم را بعدالت تبدیل نمود و نصایح مشفقانه خدای
مهربانرا آویزه گوش هوش نمود تا ظلمات اوهام مستولیه بر امکانرا باشراقات انوار یقین و
عرفان تبدیل کرد و لیس هذا من فضل الله ببعید چه هر کسی بنوایای خالصه بر نصرت
و ترویج نصائح الهیه قیام نماید افواج تأیید نازل و جنود لم تروها ناصر و معین اوست باری
این پند و نصیحت نه تنها در این کتاب مستطاب اقدس نازل گشته بلکه نظائر این آیه
مبارکه در الواح سائره از حدّ احصا و شماره افزونست از آنجمله در لوحی می فرماید قوله عزّ
اسمه "یا حزب الله لا تعترضوا علی من اعترض علیکم ذروه فی خوضه مقبلین الی الفرد
العلیم" مفهوم این است این حزب الهی اعتراض نکنید بر کسی که بر شما اعتراض کند
بلکه او را واگذارید در خیالات خودش و توجه کنید بسوی حق یگانه دانا و در لوح دیگر
می فرماید "ان یسبکم احد و یمسکم ضر فی * * * ص ۴۳۴ * * * سبیل الله اصبروا و توکلوا
علی السامع لبصیرانه یشهد و یری و یعمل ما اراد بسطان من عنده انه لهوا لمقتدر القدر."
یعنی اگر کسی شما را دشنام دهد و اذیتی بشما رساند در سبیل الهی صبر کنید و توکل بخدا
کنید بر خدای شنوای بینا البته او شاهد است و می بیند و می کند هر چه بخواهد بسلطنت

خودش البته او قادر و تواناست و در لوح دیگر می فرماید "لا تسبوا احدا بینکم ولا تتبعوا خطوات الغافلین قد جننا لاتحاد من علی الارض واتفاقهم یشهد بذلك ما ظهر من بحر بیانی بین عبادی و لكن القوم اکثرهم فی بعد مبین" مفهوم بیان مبارک چنین است که احدی را دشنام ندهید و پیروی اقدام غافلان ننمائید ما برای اتحاد و اتفاق اهل عالم آمده ایم شاهد این مطلب است آنچه از دریای بیان من ظاهر شده است در بین آستان و لكن بیشتر مردم در دوری آشکار و در لوح دیگر می فرماید یا احباء الله لا تعملوا ما یتکدر به صافی سلسبیل المحبة و ینقطع به عرف المودة لعمری قد خلقتم اللوداد لا للضعینة والعناد لیس الفخر لحبکم انفسکم بل لحب ابناء جنسکم و لیس النمل لمن یحب الوطن بل لمن یحب العالم."

مضمون بیان مبارک این است ای دوستان الهی کاری نکنید که سلسبیل **صاف** محبت را مکدر و تیره نمائید و بوی دوستی و مودت را قطع نمائید قسم بذات خودم شما برای دوستی آفریده شده اید نه برای دشمنی و کدورت افتخار شما در این نیست که خودتانرا دوست بدارد بلکه فخر شما در اینست که نوع خود را دوست بدارید فضیلتی نیست برای کسیکه وطن را دوست دارد بلکه فضیلت برای کسی است که علم را * * * ص ۴۳۵ ***

دوست می دارد هم در این لوح مبارک است "یا قوم دعوا الرذائل و خذوا الفضائل کونوا قدوة حسنة بین الناس و صحیفة یتذکر بها الناس" ای قوم من رذالت را ترک کنید و فضیلت را اتخاذ کنید پیشوای نیکو باشید در میان مردم و مکتوبی باشید که مردم از آن پند گیرند و

در لوح سلطان ایران می فرماید "والَّذِينَ يفسدون في الارض يسفكون الدماء وياكلون اموال الناس بالباطل نحن براء منهم و نسلل الله ان لا يجمع بيننا وبينهم لا في الدنيا ولا في الآخرة الا ان يتوبوا اليه انه ارحم الراحمين ان الذي توجه الى الله ينبغي له ان يكون ممتاز في كل الاعمال عما سواه و يتبعاً أمر به في الكتاب كذلك قضى الامر في كتاب مبين والذين نبذوا امرالله وراء ظهورهم و اتبعوا اهوائهم اولئك في خطاء عظيم" منطوق بيان مبارك بدین تقریب است کسانیکه فساد می کنند در زمین و خونریزی می کنند و مال مردم را بناحق میخورند ما از ایشان بیزاریم و از حق درخواست می کنیم که جمع نکند میان ما و ایشان را نه در دنیا و نه در آخرت مگر آنکه توبه کند و بازگردند بسوی خدا البته او مهربانتر است از هر مهربانی براستی هر کس بحق روی نماید سزاوار است برای او که جمیع اعمال از غیر خود ممتاز باشد و متابعت کند هر چه را که در کتاب الهی بآن مأمور گشته است این چنین مقدر شده است امر در کتاب مبین و کسانیکه امر الهی * * * ص ۴۳۶ * * * را پشت سر انداختند و پیروی هواهای خود نمودند آنان نه در خطای بزرگند و در لوحی که با افتخار احبای عرب که در بغداد بودند نزول یافته می فرماید "ان لا تختلفوا فی امرالله ولا تتركوا احکام الله التي نزل فی البیان من لدن عزیز کریم ثم اجتمعوا علی الحب ثم اصلحوا ما وقع بینکم من الكدورات لتکونوا کنفس واحدة علی مقعد صدق منیع ایاکم ان لا تجاوزوا عن حدود الله ولا تعتدوا عنها ولا تكون من المحسنین و ان یكون بینکم ذات فقر فانفقوا علیه ما وهبکم الله ولا تكونن من المانعین و آن وجدتم ذات غیر فارحموا علیه ثم استاءنسا

به برفق منیع و آن وجدتم ذات ضعیف فی الایمان لا تعترضوا علیه ثم ذکره برفق و بلسان
لین ملیح لیعرف امرالله فی نفسه و یطلع بما امر به من لدن عالم علیم" الی آخراللوح مفهوم
آیات مبارکه قریب باین مضمون است اختلاف نکنید احکام خدا را که در بیان نازل شده
است از جانب خدای عزیز کریم پس از آن جمع شوید بر محبت و دوستی و اصلاح نمائید
هر کدورتی که در میان شما حادث گشته تا مانند یکنفس بر محل بلند صدق و راستی
ساکن باشید تعدی و تجاوز از احکام الهی ننمائید و از اهل فساد مباشید و اگر فقیری در
میان شما باشد بر او انفاق کنید از آنچه خدا بشما بخشیده است و مواهب الهیه را از او
منع و دریغ ننمائید و اگر زیان دیده‌ئی را یافتید بر او رحم کنید پس با او مؤانست جوئید
بمحبت و مدارائی و اگر بیاید کسی را که در ایمان ضعیف باشد بر او اعتراض نکنید پس
به * * * ص ۴۳۷ * * * نرمی و مدارائی و زیان ملایم ملیح او را متذکر نمائید تا امر الهی
را بشناسد و آنچه مأمور است اطلاع حاصل کند" و در لوح دیگر می فرماید "تالله الحق لو
انتم تظلمون أحب عندی من ان تظلموا علی احد و هذا من سجیتی و احسن خصالتی لو
انتم من الموقنین ان اصبروا یا أحبائی فی الباسا والضراء و ان یضلکم من ظالم ارجعوا
حکمه الی الله الذی بیده ملکوت کلشی و انه لهو المقتدر علی ما یشاء و انه هو اشد
المنتقمین" مفاد این است قسم بخدای حق اگر مظلوم واقع شوید محبوب تر است در نزد
من از اینکه ظلم کنید بر کسی و این است از خوی و سجیه من و نیکوترین صفات من اگر
از مخمل یقین هستید صبر کنید ای دوستان من در شدائد و اذیتها و اگرستم کاری بر شما

ستم نماید رجوع نمائید حکم او را بسوی خدائیکه ملکوت هر چیزی در قبضه قدرت اوست و البته او قادر است بر آنچه بخواهید و البته او سخت ترانتقام گیرنده کانست اگر بخوا هم آیات منزله از قلم نصیح الهی را در این موضوع بنگارم و این اوراق کفایت نمایند همین قدر که از قطره می توان پی بدریا برد کافی است اکنون چند نفره از بیان مبین آیات و مرکز میثاق را زیب این اوراق نمائیم از آن جمله در لوحی که با افتحار دکتر کلوک است می فرماید "زهار زهار از اینکه نفسی را بیازارید زهار زهار از اینکه با نفسی بخلاف محبت حرکت و سلوک کنید زهار زهار از اینکه انسانی را مایوس کنید هر نفسی که سبب حزن * * * ص ۳۳۸ * * * جانی و نومیدی گردد اگر در طبقات زمین ماوی جوید بهتر از آنست که بر روی زمین سیر و حرکت نماید و هر انسانی که راضی بذلت نوع خوب شود البته نابود شود بهتر است زیرا عدم او بهتر از وجود است و موت او بهتر از حیات" و در لوح دیگر می فرماید "احبای الهی بموجب این تعالیم ربانی قیام کنند اطفال بشر را پدر مهربان باشند و جوانان انسان را برادر غمخوار کردند و سالخوردگان را اولاد جان فشان شوند مقصود اینست که باید با کلّ حتی دشمنان بنهایت روح و ریحان محبّ و مهربان بود در مقابل اذیت و جفا وفا مجری دارد و در موارد ظهور بغضاء بنهایت صفا معامله کنید سهم و سنان را سینه ئی مانند آئینه هدف نمائید و طعن و شتم و لعن را بکمال محبت مقابلی کنید و در لوحی دیگر می فرماید تا توانید خاطر موری میازارد چه جای انسان و تا ممکن سر ماری مکتوبید تا چه رسد بمردمان همّت بر آن بگمارید که سبب حیات و بقا و سرور و فرح و

راحت و آسایش جهانیان گردید خواه آشنا و خواه بیگانه خواه مخالف و خواه موافق نظر
پاکی **گهر** و یا ناپاکی بشر ننمائید بلکه نظر برحمت عامه خداوند اکبر فرمائید که پرتو عنایت
جهان و جهانیانرا احاطه نموده و فیض نعمتش عارفان و جاهلان را مستغرق فرموده بیگانه
مانند آشنای یگانه بر خوان انعامش حاضر و منکر و مدبر مانند متصل از دریای الطافی
مغترف" و در لوحی دیگر می فرماید "ای یاران با اهل جهان خواه * * * ص ۴۳۹ * * *

دوستان و خواه دشمنان مهربان باشید و خیر خواه گردید درستی نمائید و حق پرسش کنید
راستی جوئید و آشتی طلبید خاطری میازارید ولو مبغض عظیم باشند و دلی افسده ننمائید
ولو دشمن پُر کین گردد آئین مهر و وفا بنهید و از هر قیدی آزاد شود نظر بخدا بنمائید نه به
خلق و توجه به جهان آفرین نمائید نه جهان بشر بافتاب بگشائید نه بگلشن و گلخن اگر
جفا بینید وفا کنید اگر مورد محنت گردید منحت بخشید اگر معرض ملام شوید تحیت و
سلام نمائید اگر انکار و استکبار مشاهده کنید عجز و انکار فرمائید اعداء اگر زهر دهند
شهد بخشید اگر تلخ شوند شکر گردید مقصود این است که بفضل و عنایت نور مبین آئین
دوستی و راستی با جمیع اقوام عالم تاسیس نمائید و ترویج کنید اینست فضل عظیم و
اینست فوز مبین اینست رحمة للعالمین با کسی بجنگ و ستیز برمخیزید و بنیان جدال
مسارید بلکه بنهایت مهربانی خضو خشوع کلمه حق القاء نمائید و حجت و برهان بنمائید
اگر قبول نمود فنعم المراد و الا دلگیر مشوید غمگین نگردید ملال میارید کلال مجوئید
شکایت ننمائید" الی آخر اللوح.

نطق هشتاد و دوم

قد حکم الله بالطهارة على ماء النطفة رحمةً من عنده على البرية اشكروه بالروح والريحان ولا تتبعوا من كان عن مطلع القرب بعيداً قوموا على خدمة الامر في كل الاحوال انه يؤيدكم بسلطان كان على العالمين محيطاً.

*** ص ۴۴۰ ***؟؟ ای جلّ جلاله در آیه اول از راه فضل و رحمت حکم اطهارة ماء نطفه می فرماید و عباد را امر بشکرانه الهی می نماید از جمله چیزهایی که موجب تحیر برده یکی همین بوده که آیا در بعضی از شرایع چه حکمتی منور بوده که چیزی را که منشاء خلقت انسان است نجس می دانند و مدفوعات حیوانات و طیور را که حلال گوش است پاک و طاهر می شمردند بهر حال در این امر مبارك بطهارة نطفه حکم شده است و از حضرت عبدالبهاء نیز سؤال شده و این لوح مبارک در جواب صدور یافته:

"هو الله ماء نطفه را که ماده وجود انسان است از پیش علمای شیعه مانند اوساح کثیفه می دانستند ولی در شریعت حضرت رسول نیز چنین نبوده ولی غسل را مقصدی تعلیم صلوة که صحیح بخوانند لازم است لهذا اعراب جائز آمد محمد جعفر و نایب حسین قهیازیرا تحیت ابدع ابھی برسانید فرصت بیش از این نیست ع" و در آیه دوم عباد را بر خدمت امر می فرماید و در الواح سائره به صریح بیان تصریح می فرماید که مراد از خدمت

امر تبلیغ و تبشیر ناس است از آن جمله در لوحی می فرماید: "الحمد لله بعنایت الهی مؤید
 شدی و بشطرش توجه نمود و تا آنکه وارد سجن اعظم کشتی و ندای مظلوم آفاق را بگوش
 ظاهر و باطن اصغاء نمودی و کوثر لقاء که **امل** مقربین و مخلصین بود از ید عطا آشیامیدنی
 بنبغی لك ان تحمد الله و تشکر بدوام الملك و الملكوت انشاء الله باید بخدمت امر مشغول
 شوی و آن تبلیغ بوده یعنی نفوسی که در بیدای غفلت سائرند بمبارکی اسم اعظم ***
 ص ۴۴۱ *** ببحر علم و حکمت الهی دلالت نمائی بگو ای دوستان امروز باید کل
 بشانی از حرارت محبّ الهی مشتعل باشید که اثر حرارت آن از جمیع رگها و اعضاء و
 اجزای شما ظاهر شود تا جمیع اهل عالم از این حرارت مشتعل شوند و بافق مقصوده توجه
 نمایند و کل را وصیت می نمائیم بعمل ما انزلناه فی الکتاب باید جمیع بطراز **اخلائی** الهیه
 مزین شوند و آنچه سبب ارتفاع امر الله و اعزاز نفوس است عامل گردند" الی آخر اللوح و در
 لوح عبدالوهاب است قوله جلّ جلاله "امروز اولیاء بخدمت امر مشغول باشند و خدمت
 تبلیغ است آنهم بحکمت و بیان باید کلّ بآن متمسک باشند" الی آخر و در لوح دیگر
 می فرماید: "قسم بمسخر عالم که هر نفس الیوم بخدمت **امرو لو آدامن ذرّ** باشد و عمل بما
 انزله الله فی الکتاب فائز شد البته بمکافات آن در دنیا و جمیع عوالم فائز خواهد گشت
 میزان عدل دو کفه بوده و خواهد بود مکافات محسنین و مجازات **مسنین** این است
 سیاست حقیقی نظم عالم و سکوة آن و راحت عباد بآن معلق بوده و خواهد بود و لکن
 الیوم عین فضل باول ناظر چه که حق عطوف فضال بنفسه ظاهر" الی آخر و در لوح حضرت

اشرف شهید می فرماید " امروز روزیست عظیم و یومیست کبیر اگر از لسانی کلمه لوجه الله وحیه ظاهر گردد درمرات علم حقیقی کتابی مشاهده شود قرون واعصار بدقیقهئی از دقایق این یوم معادله ننماید جوهر نعیم از برای نفسی است که الیوم بمقام یوم ظهور و کلمه آگاهند" و * * * ص ۳۴۲ * * * در سوره مبارکه بیان می فرماید قوله تبارک و تعالی "یا ایها المسافر الی الله حد نصیبک من هذا البحر ولا تحرم نفسک قدر فیه و کن من الفائزین ولو ترزقن کلّ من فی السموات و الارض بقطرة منه لیغنین فی انفسهم بغنا الله المقتدر العلیم الحکیم خذ بید الانقطاع غرفة من هذا البحر الحیوان ثمّ رشح منها علی الکائنات لیطهرهم عن حدودات البشر و یقرّبهم بمنظر الله اکبر هذا المقر المقدس المنبروان وجدت نفسک وحیدا لا تحزن عاکف برّبک ثمّ استأنس به و کن من الشاکرین بلغ امر مولاک الی من فی السموات و الارض و ان وجدت مقبلاً فاطهر علیه لئالی حکمة الله ربّک فیما الروح و کن من المقبلین و ان وجدت معرضاً فاعرض عنه فتوکل علی الله ربک و ربّ العالمین تالله الحق من بفتح الیوم شفتاه فی ذکر اسم ربه لینزل علیه جنود الوحی * * * ص ۴۴۳ * * *

عن مشرق اسمی الحکیم العلیم و ینزلن علیه اهل ملاء الاعلی و بصحاف من النور و کذلک قدر فی جبروت الامر من لدن عزیز قدیر و الله خلفک سرداق القدس عباد یظهرون فی الارض و ینصرون هذا الأمر و لن یخافن من احد و لو یحارین معهم کل الخلائق اجمعین اولئک یقومن بین السموات و الارض و ینذرن الله باعلی ندائهم و یدعون الناس الی صراط الله العزیز الحمید ان اقید بهولاء و لا تخف من احد و کن من الذین لا یحزنهم ضوضاء الناس

فی سبیل بارئهم ولا یمنعهم لومة اللائمین" مفهوم آیات مبارکه قریب باین بیان است ای مسافر *** ص ۴۴۳ *** بسوی حق بگیر بهره خود را از این دریا و محروم مکن خود را از آنچه در آن مقدرگشته و از فائزان باش اگر مرزوق کردند اهل آسمانها و زمین بیک قطره از این دریا البته بی نیاز خواهند شد بغنای خداوند قادر حکیم دانا بگیر با دست انقطاع جرعه‌ئی از این دریای حیات پس از آن پاش نمی از آن بر موجودات تا پاک سازد ایشان را از حدودات بشری و مقرب گرداند آنان را بمنظر بزرگ الهی این مقام مقدس نورانی و اگر خود را تنها یافتی محزون مشو اکتفا کن بی‌پروردگار خود و با او مانوس شو از شاکران باش تبلیغ کن امر مولای خود را باهل آسمانها و زمین اگر مقبلی را یافتی اظهار کن بر او جواهرات حکمت خداوندی که پروردگار تو است در آنچه آموخته است تو را روح قدسی و از مقبلان باش و اگر معرضی را یافتی از او اعراض کن و بر خدای خود توکل نما قسم بخدای حق هر کس امروز دلب خود را در ذکر اسم پروردگارش بگشاید هر آینه نازل می‌شود بر او جنود وحی از مشرق اسم حکیم دانای من و البته نازل می‌شوند اهل ملاً اعلی با قدحهای نور چنین مقدر شده است در جبروت امر از جانب خدای عزیز قادر و برای خدا در عقب سرا پرده قدس بندگانی است که ظاهر خواهند شد در زمین و نصرت خواهند کرد این امر را و از احدی نخواهند ترسید اگر چه محاربه کنند با ایشان جمیع خلائق آنان قیام خواهند کرد در بین آسمانها و زمین و ذکر خواهند کرد خدا را * * * ص ۴۴۴ *** بلندترین ندای خود و دعوت خواهند نمود باین راه خداوند عزیز حمید تو نیز بایشان اقتدا کن و

مترس از احدی و از کسانی باش که محزون نمی‌کند ایشان را ملامت ملامت کنندگان با وجود این مواهب الهیه از وفا و ایمان دور است که ساکت و خاموش نشینم.

مجلس انس و بهار و بحث عشق اندر میان جام می نگرفتن از جانان گرانجان بود.

نطق هشتاد و سوم

تمسکوا بحبل اللطافة علی شأن لا یری من ثیابکم آثار الاوساخ هذا ما حکم به من کان
الطف منکل لطیف والذی له عذر لا بأس علیه انه لهو الغفور طهروا کلّ مکروه بالماء الرحیم
الذی لم یتغیر بالثلث ایاکم ان تستعملوا الماء الذی تغیر بالهواء او بشئی آخر کونوا عنصر
اللطافة بین البریة هذا ما اراد لکم مولاکم العزیز الحکیم.

بر ارباب دیانت و یقین واضح و مشهود است که هر یک از مظاهر الهیه در هر عصری که
عالم را بظهور خود منور نموده بر حسب مقتضیات زمان و مکان شریعتی تشریح نمودند که
جامع جمیع اداب و کمالات و فضایل عالم انسانی و کافل سعادت و راحت و آسایش نوع
بشر باشد و اوامر و نواهی آن بسبب حفظ و صیانت نوع انسان و انتظام عالم امکان بوده
پس چون در اوامر و احکام هر شریعتی بنظر دقت ملاحظه کنیم می‌یابیم که بعضی از احکام
تعلق باصول اخلاق روحانیه دارد از قبیل صدق و صفا و امانت و وفا و الفت * * * ص
۴۴۵ * * * و محبت و عدالت و انصاف و عفت و عصمت و طهارت قلب و مناعت طبع

و علوهمت و اعتماد بر نفس و امثال ذلك و نهی از کذب و نهی از جفا و خیانت و عداوت و بغضا و ظلم و تعدی و شرارت و دون همتی بی عصمتی و ناپاکی و امثال ذلك آنگونه احکام از اوامر و نواهی همیشه محفوظ از تغییر و تبدیل بوده و خواهد بود و برخی از اوامر و نواهی تعلق بمعاملات در زندگی بشر دارد و این بر حسب تغییر مقتضیات زمان تغییر می کند و بعضی از احکام تعلق بعبادات و اعمال دارد و آن نیز محض امتحان عباد یا حکمتهای بالغه دیگر بر حسب مصلحت و حکمت تغییر می کند و پاره از احکام تعلق بحفظ صحت و سلامتی بشر دارد چه مبرهن است که عقل سالم در بدن سالم است و مسلم است که تکلیف عرفان و عبادت منوط و مشروط بصحت عقل و بر مجنون و مریض تکلیفی نبوده و نیست پس امر باستعمال یا نهی از استعمال بعضی چیزها فقط برای حفظ صحت انسانیت و از جمله چیزهاییکه مداخلت تامه در حفظ صحت دارد لطافت و نظافت است چه بثبوت رسیده است که تولید اغلب میکروبها مضره که مولد امراض گوناگون است کثافت و اوساخ است لهذا حق رؤف بکمال رأفت در این آیه مبارکه عباد خود را متذکر می دارد و می فرماید بحبل لطافت و پاکیزگی تمسک جوئید بقسمی که آثار چرک و کثافت در جامه و لباس شما دیده نشود مگر کسیکه عذر واقعی داشته باشد که نتواند خود را نظیف، نگاه دارد * * * ص ۴۴۶ * * * در این صورت معذور و معفو است تطهیر نمائید هر مکروهی را بایی که تغییر نیافته باشد بیکی از سه چیز مبادا استعمال کنید آبی را که به سبب تصرف هوا با چیزهای دیگر تغییر کرده باشد جوهر و خلاصه لطافت

باشید در میان خلق این است آنچه خدای عزیز حکیم از برای شما اراده فرموده است و در توضیح این آیه مبارکه زین المقربین استیضاح نموده و جواب از لسان عظمت نازل شده و عبارت سؤال و جواب این است "از ماء بکر حدّ مستعمل آن جواب از آب قلیل مثل یک کأس یا دو مقابل یا سه مقابل آن بدست و رو و در آن شستن از مستعمل مذکور و لکن اگر بحدّ کُر برسد از تغسیل يك وجه یا در وجه تغییر نمی نماید و در استعمال آن بأسی نبوده و نیست و اگر یکی از اوصاف ثلاثه در او ظاهر شود یعنی فی الجملة لون آب تغییر نماید از مستعمل محسوب است انتهى مزید التوضیح.

عرض می شود مقصود از حدّ اشاره بمسائل اسلام و احکام اوست در باب طهارت و مقدار کُر ۱۲۸ من بسنگ تبریز و در احکام اسلامی چنان بود که اگر مقدار آب کمتر از آن بود بملاقات چیز ناپاک نجس می دانستند اگر چه یک قطره باشد و لکن چون بمقدار کُر می رسید بملاقات هر کثیفی ولو جانوری مرده باشد از قبیل سگ مرده یا گربه مرده یا کثافات دیگر و اما اوصاف ثلاثه که در بیان مبارك است مقصود از آن همان قاعده است که در احکام اسلام مابین فقها معمول و معنون بوده و آن * * * ص ۴۴۷ *** عبارت بود از تغییر رنگ آب یا تغییر بوی آب یا تغییر طعم آب که در آب یکی از سه وصف پیدا می شد استعمال آنرا جایز نمی دانستند ولی اخیراً چنان شده بود که حوض های آب بقدری متعفن و بد رنگ می شد که شامه انسان از دور از رائحه **منتنه** آن متاذی و متنفر می شد تا چه رسد به نزدیک شدن بآن حتی امروزه که ایرانیان مدعی تمدن و حفظ صحت هستند

در اغلب امکنه کما فی السابق همان آبهای کثیف متعفن را استعمال می‌کنند و پاک می‌دانند از این جهت جمال مبارك جلّ افضاله می‌فرمایند آب بگر باید استعمال شود و استعمال آب مستعمل جائز نیست و از حدّ استعمال شده سؤال گشته می‌فرماید مثلاً یک کاسه یا دو یا سه کاسه آب اگر کسی در آن دست و روی خود را شست دیگری نیز بخواهد در آن دست و روی خود را بشوید مستعمل محسوسست و جائز نیست اما اگر این مقدار کُر باشد از یک یا دو دست و روح شستن ممنوع نیست ولی بیشتر جایز نیست باری در این امر مبارک نهایت تأکید را در تلطیف و تنزیه فرموده است چنانچه در کتاب مستطاب اقدس در چند موضع تکرار شده و در سائر الواح الهیّه و مرکز میثاق و ولی امرالله از شمار **دنبیر** از آنجمله این لوح مبارك از كلك اطهر میثاق صدور یافته.

"هوالبهی ای منجذب بکلمه الله طهارت و تقدیس از اس اساس دین الهی است و اعظم وسیله وصول درجات عالیّه غیر متناهی و این جوهر لطیف و نظیف چه در ظاهر و چه در باطن بیسیار محبوب * * * ص ۴۴۸ * * * و مقبول و در عالم وجود از جمله شئون جسمانی که تعلق و تأثیر در مراتب روحانی دارد نظافت و لطافت و طهارت است چون به محل پاک و طیب و طاهر داخل شوی یا نفعه روحانی استشمام نمائی لهذا در این کور اعظم این امر **اتم** اقوم را نهایت تأکید جمال قدم روحی لاحبائه الفداء فرموده‌اند "اما اصل تقدیس و تنزیه و پاکی و لطافت و طهارت قلب است از جمیع ما سوی الله این است که می‌فرماید

حتى اورادی و اذکاری کلها وردا واحدا و حالی فی خدمتک سرمدا هنیئا لمن فاز بهذا
المقام الاعز الاعلی عبدالبهاء عباس ."

این لوح منیع گر چه مختصراست ولی معانی بلیغه و مفاهیم کلیه از آن مستفاد و معلوم
توان داشت در بحر کلماتش لثالی منیره مکنون و مخزون است چنانچه آئینه تا از زنگار
پاك نشود حاکی از انوار آفتاب جهانتاب نگردهد همچنین آئینه قلب تا از آرایش و زنگار
طبیعت پاك و مقدس نگردهد سلطان روح در آن مقرو استقرار نجوید و همچنین روح تا مؤید
بایمان و عرفان نشود **تألو** و اشراق آن ظاهر و آشکار نگردهد و چنانچه شمس ظاهر را مشرق
و افقی لازم تا تجلی بر آفاق نماید و عالم امکان را روشن و نیرگرداند همچنین تجلی
شمس روح را افقی واجب تا جلوه و اشراق فرماید و هیاکل ظلمانی را نورانی نماید و این
واضح است که افق این شمس منیر قلب انسانست و از قلب بجمیع اعضاء و جوارح پرتو
افکند پس اول چیزی که برای هر انسانی لازم است تنزیه و طهارت است چون قلب از
سهام تیره اوهام و آرایش ظنون و خرافات * * * ص ۴۴۹ * * * مقدس و مطهر شود. انوار
ایمان و ایقان بکمال حرارت و ضیاء لمعان و اشراق نماید و در این خصوص الوان و آثار
بیحد و حصر است لذا به پند فقره اکتفا می شود در کلمات مکنونه عربی می فرماید یابن
البشر هیکل الوجود عرشی نظفه عن کلّ شیئ لاستوائی به و استقراری علیه ای فرزند بشر
هیکل وجود سریر من است آنرا از هر چیز پاکیزه و نظیف کن تا من بر آن جلوس و استقرار
نمایم یابن الوجود فؤادک منزلی قدسه لنزولی و روحک منظری طهرها لظهوری ای پسر

وجود قلب تو محل نزول من است آنرا مقدس گردان برای نزول من و روح نظرگاه من است
آنرا مطهر کن برای ظهور من باز در این موضوع این لوحی را که از قلم اعلی بافتخار نبیل
نازل شده زیب این دفتر می نمائیم هوالباقی ای نبیل این مقام مقامی است که جز قلب
لطیف ادراک ننماید و جز فؤاد منیع بذکرش فائز نگردد که در بعضی موارد احکام بصرو
سمیع و ذائقه جمیع مرتفع گردد جز فؤاد اوهم اگر از حجبات و اشارات محفوظ ماند و از
ذکر غیر دوست مطهر گردد و چون مطهر از ذکر ماسوی شد در اینصورت کل ارکان انسانی
بتطهیر او مطهر شوند و بنور او منیر گردند و بعلم او عالم چنانچه بسقم او جمیع سقیم مشهود
آیند ملاحظه در دو ماء صافیه بنما که ملح اجاج است و یکی عذب فرات در اینقام حکم
سمع خارج است چه که صوتی از این دو ماء مرتفع نه که ادراک نموده تمیز دهد و یا
تفصیل نماید و بصر هم چون هر دورا خالص و صافی ملاحظه نماید از تمیز آن عاجز گردد
پس حکم بصر هم در این مقام مرتفع شد.